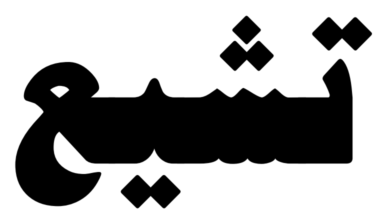


ازپیدایش تا تکامل

تألیف: أ.د/ احمد بن سعد حمدان الغامدی

استاد آموزش عالی در بخش عقیده ی دانشگاه ام القری

ترجمه

سهیل احمدی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الله متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ (انعام/۱۵۹)

ترجمه: بی‌گمان با کسانی که در دینشان تفرقه ورزیدند و دسته دسته شدند، هیچ پیوندی نداری. کارِ آنان با الله است و آن‌گاه آنان را از کردارشان آگاه می‌کند.

ودرجایی فرموده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. (روم/۳۰ ـ ۳۲)

ترجمه: از این‌رو حنیف و حق‌گرا با همه‌ی وجود به سوی دین الله روی بیاور و از فطرتی پیروی کن که مردم را بر اساس آن سرشته است. آفرینش الله را تغییر ندهید. این، دین استوار و مستقیم (توحیدی) است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

(در همه حال) به سوی او روی بیاورید و تقوایش را پیشه سازید و نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید....

... از کسانی که دینشان را پراکنده و بخش‌بخش کردند و گروه گروه شدند؛ هر گروهی به آنچه نزدشان است، خشنودند

ائمه‌ی شیعه می گویند:

–از جعفر صادق نقل شده که گفته است: مغیره بن سعید بر پدرم دروغ می‌بست بدینصورت که شاگردانش در میان شاگردان پدرم نفوذ میکردند، کتابهای آنها را می‌گرفتند و تحویل مغیره می‌دادند او در آن کتابها دروغ می‌گنجانید و به پدرم نسبت می‌داد و می‌گفت: اینها را در میان شیعیان پخش کنید. بنابراین هر سخن افراط آمیزی که در کتابهای شاگردان پدرم می‌بینید نتیجه‌ی دستبرد مغیره می‌باشد.[۱]

– همچنین امام باقر می فرماید: از روی جنایت و دروغ و بخاطر خشنود ساختن اربابانشان بر ما دروغ می‌بندند و سخنانی به ما نسبت می‌دهند که نگفته‌ایم.[۲]

علمای شیعه می گویند:

– محدث معاصر شیعه؛ غریفی می‌گوید:

بیشتر احادیث از زبان خود ائمه گفته نشده بلکه به دروغ به آنان نسبت داده شده و در کتابهای شاگردانشان گنجانیده شده است که البته دروغگویان برای اینگونه روایات، سندهای صحیحی تراشیده‌اند تا بهتر مورد پذیرش واقع شود.[۳]

– یکی دیگر از علمای شیعه‌ی اثنا عشری به نام یوسف بحرانی (ت ۱۱۸۶ هـ) طی سخنی از قرار دادن روایات شیعه در میزان نقد علمی بر حذر می‌دارد و می‌گوید: یا باید همین روایات را بپذیریم همانگونه که علمای متقدمین ما پذیرفته‌اند و یا اینکه دین و شریعت جداگانه‌ای بوجود آوریم زیرا دین بخاطر عدم وجود دلیل بر همه‌ی احکام آن، ناقص و ناتمام است. البته من فکر نکنم به هیچیک از این

---

۱. بحار الانوار (۲۵۰/۲) عبدالله بن سبا (۲۰۵/۲)، موسوعهٔ احادیث اهل‌بیت (۱۶۳/۸)، اختیار معرفهٔ الحدیث (۴۹۱/۲) معجم، رجال الحدیث (۳۰۰/۱۹) قاموس الرجال و کلیات فی علم الرجال (۴۱۶).

۲. البحار (۲۱۸/۲ ، ۲۱۳/۲۷) اصل روایت در کتاب سلیم بن قیس ۱۸۸ تحقیق محمد باقر انصاری می‌باشد.

۳. قواعد الحدیث ص ۱۳۵

دوگزینه پایبند باشند در حالی که راه سومی وجود ندارد. و این مطلب بر هیچ پژوهشگر منصفی پوشیده نیست.[1]

۱. لؤلؤة البحرین ص ۴۷، نگا: طرائف المقال (۳۹۶/۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علی رسوله الامین وعلی آله و صحبه أجمعین

از زمانیکه مذهب شیعه بعنوان یک عقیده،ابراز وجود نموده، شاخص هایش تاسیس شده و پیروانی داشته و با دیگر فرق امت اسلامی بعنوان یک دشمن روبرو بوده، خونهای زیادی ریخته و حرمتهای فراوانی زیرپا گذاشته شده است. بخاطر اینکه پیروان مذهب تشیع، خود را بر حق و مخالفین خود را بر باطل دانسته‌اند و بالعکس.

شیعیان بر این باورند که در دین منبع دیگری به نام امامت وجود دارد و امامان از جانب خداوند تعیین شده و از فراموشی، غفلت، خطا و نسیان معصوم می‌باشند و سخن و عمل آنها جنبه‌ی تشریعی دارد و مخالفت با امامان گمراهی است که نزد برخی کفر و نزد برخی نفاق محسوب می‌شود. یعنی با چنین افرادی در دنیا بعنوان مسلمان برخورد می‌شود و در قیامت دوزخ جایگاه ابدی‌شان خواهد بود.

از آنجاکه این عقیده، به اهل بیت پیامبر نسبت داده می‌شود در حالیکه اهل بیت از چنین عقیده‌ای مبرا هستند، ناگزیر باید این حقیقت توسط دلایل قطعی برگرفته از منابع تاریخی، تبیین گردد.

اهل بیت پیامبر درمیان امت اسلامی زیسته اند و زندگی و سخنانشان بر کسی پوشیده نمانده است. آنان با مسلمانان اهل سنت نماز خوانده، همراه با آنان روزه گرفته و حج نموده‌اند ؛ با آنان نشست و برخاست داشته و در مجالس علمی آنان مشارکت نموده اند و اهل سنت نیز آنان را بخاطر دین و نسبشان گرامی داشته‌اند.

همچنین اهل سنت، سیرت و زندگی اهل بیت را مدنظر داشته، سخنان و فرمایشات آنان را نقل کرده و به رشته تحریر درآورده‌اند و هیچ موردی از آنان نه در عقیده و نه در احکام برخلاف معتقدات اهل سنت نقل نشده است.

بنده با تلاش فراوان و از خلال آنچه علما از اهل بیت ـ یعنی کسانی‌که شیعه به امامت آنان اعتقاد دارد ـ نقل کرده‌اند و نیز روایاتی که به آنها نسبت داده شده است را جمع‌آوری نموده، موضع‌گیری شیعه نسبت به امامان و موضع‌گیری امامان نسبت به شیعه را در این مجموعه به نام «**تشیع از پیدایش تا تکامل** » به رشته تحریر درآورده‌ام تا حقیقت برای کسانی‌که در پی آن هستند آشکار گردد. به امید اینکه دست یاری الله قرین راهم شود.

شیوه‌ی تحقیق:

۱ـ از اهل بیت سخنی بدون سند نقل ننموده‌ام جز روایات کتاب «نهج البلاغه» که مطالب آن بدون روایت ذکر شده ولی نزد شیعه کتاب معتبری است.

۲ـ کتابهای اهل سنت را در این تحقیق، اصل قرار داده‌ام چرا که امت اسلام فقط به آنها اعتماد دارد بدلیل آنکه این کتب آشکارا و نه مخفیانه تدوین شده‌اند. البته این بدان معنا نیست که هر آنچه در این کتابها بیان شده است صحیح می‌باشد ولی قطعا از کتابهایی که در تاریکی گردآوری و روایت شده‌اند صحیح‌تر می‌باشند. در این‌باره توضیح خواهیم داد.

۳ـ در گردآوری مواد علمی این بحث، فقط به کتابهای دارای سند که جزو منابع اساسی در نقل روایات بشمار می‌روند اعتماد شده است مانند کتابهای «سنت نبوی» که در سه قرن اول نگاشته شده‌اند یا تاریخ طبری که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم به رشته تحریر درآمده است یا تاریخ بغداد (قرن پنجم) و تاریخ ابن عساکر (اوائل قرن ششم) که همگی جزو کتابهای مستند هستند و اخبار را با سند بیان می‌کنند.

۴ـ محوریت در این بحث، روایات کسانی از اهل بیت است که شیعه آنان را امام می‌داند .و به ندرت از دیگر افراد اهل بیت نیز سخنانی نقل شده است.

۵ـ بحث به روش ارائه‌ی مطالب و تحلیل اجمالی و اگر جایی ضرورت ایجاب نموده تحلیل تفصیلی مطرح شده است.

۶ـ به دلایل عقلی نیز تاکید شده است که اهل بیت با تکیه بر آن، آنچه را که به دروغ به آنان نسبت داده شده است انکار نموده‌اند.

۷ـ بحث را برحسب مطالب و قضایا بر هفت دوره‌ی زمانی تقسیم نموده‌ام.

به امید اینکه خداوند آنرا مفید واقع بگرداند که او حامی و یاور ماست.

نگارنده

مکۀ مکرمۀ ۱٤۲۹/۸/۲۹ هـ

پیشگفتار

اعتقاد شیعه بر مبنای روایاتی شکل گرفته که به اهل بیت نسبت داده شده و در کتب شیعه روایت شده‌اند؛ در مقابل ، روایاتی در کتب اهل سنت وجود دارد و هر کدام از این دو دسته روایات، به بطلان یکدیگر حکم می‌نمایند. حال سوال اینجاست که آیا هر دو دسته روایات صحیح می‌باشند؟ می‌گوئیم: خیر. زیرا چنین چیزی به اجتماع دو امر متضاد می‌انجامد و این ناممکن است. و اگر بگوئیم: هر دو دسته باطل می‌باشند بازهم سخن گزافی است چرا که چنین چیزی کیان و حیثیت دینی را که خداوند به حفظ و پیروزی آن وعده داده است، زیر سوال می‌برد. پس ناگزیر باید گفت که یکی از اینها برحق و دیگری باطل است. حال سوال اینست که آیا می‌توان حق را از باطل تشخیص داد یا خیر؟ اگر گفته شود: ممکن نیست حق از باطل تشخیص داده شود خواهیم گفت: این سخن بیانگر عیب و نقص در کار پروردگار عالم است که نتوانسته دینش را حفاظت و آشکار سازد. و گویا مردم از زمان پیامبر تاکنون در گمراهی بسر برده و قادر به تشخیص حق از باطل نبوده‌اند. و چنین سخن زشتی را هیچ خردمندی نمی‌پذیرد. و اگر بگویند: آری ممکن است حق از باطل تشخیص داده شود خواهیم گفت: چگونه تشخیص داده شود در حالی‌که شما ادعای چیزی می‌کنید و ما آنرا باطل می‌دانیم؟

جواب:

امت اسلامی جز همین گروه (شیعه) متفق القول‌اند در اینکه خداوند، دینش را فرستاده تا برای همیشه و تا قیام قیامت باقی بماند. و خودش حفاظت دین و قرآن و پیامبرش را بعهده گرفته است.

بدینصورت که رسول گرامی، قرآن را به شاگردان خود ابلاغ و تبیین کرده و آنان قرآن و تبیین رسول الله را که همان سنت باشد به نسلهای بعدی منتقل نموده اند. صحابه، قرآن را در یک مصحف گردآوری کرده، از آن چندین نسخه تدوین نموده

به سایر بلاد اسلامی فرستادند و به آموزش و تفسیر آن همت گماشتند. همچنین سنت رسول الله را به تابعین منتقل کردند و آنان به نسلهای بعدی تا اینکه عصر تدوین سنت فرا رسید و احادیث و سنت نبوی به شکل کتابهای ویژه‌ای عرضه گردید. و هنوز قرن سوم به پایان نرسیده بود که سنت نبوی کاملا تدوین شده، محفوظ و مستند به شکل تالیفات ویژه ای درآمد و هر یک از اهل علم به نوبه خود به تعلیم، توضیح، تصحیح و تضعیف آن پرداختند. در این میان عده‌ای از دشمنان دین، بیکار ننشستند و سعی نمودند مطالب دروغینی را وارد سنت نبوی کنند ولی علمای حدیث، از هر سو آستین همت بالا زده و در جهت کشف دروغهای آنان، کتابهای مستقلی به رشته تحریر درآوردند که در آن، حدیث سازان و دروغگویان را معرفی کرده، روایات دروغین را نیز آشکار ساختند.

و به این هم اکتفا نکردند بلکه اسامی راویان مسلمانی را که بخاطر ضعف حافظه دچار خطا یا توهم شده‌اند نیز بعنوان «ضعفا» ذکر نموده‌اند. از اینرو شما هیچ راوی حدیثی را سراغ ندارید مگر اینکه علما، شرح حال او، اسامی اساتید و شاگردانش، زمانی را که در آن می‌زیسته و رتبه‌ی مقبولیت وی که به اصطلاح ثقه بوده یا نبوده را نوشته‌اند و اگر احیانا راویان را نشناخته اند او را مجهول قلمداد نموده، روایتش را مردود دانسته‌اند.

علاوه بر آن، علما قوانینی جهت تشخیص حدیث صحیح از احادیث ضعیف و موضوع (ساختگی) مقرر نموده‌اند. این تلاش خجسته از زمان خود صحابه آغاز و تا تکامل این علم و تدوین کتابها در این موضوع در خلال سه قرن اول ادامه داشت.

بنابراین، امروز هم اگر کسی بخواهد وضعیت روایتی را بداند که صحیح است یا ضعیف به آسانی در پرتو این علوم به هدف خویش خواهد رسید. پس در میراث گرانمایه اهل سنت وضعیت روایات به خوبی روشن است و هیچ پیچیدگی و اغماضی درکار نیست.

اما شیعه:

معتقد است که پیامبر بخشی از آنچه را که از جانب الله متعال مامور به ابلاغ آن بوده، تبلیغ نموده و رسانیده و بخشی را به علی ابن ابیطالب؛ امام معصوم و جانشین خود سپرده است. و دین فقط از راه علی و برخی از فرزندانش باید فراگرفته شود.

همچنین در روایات شیعه می‌خوانیم که علی رضی الله عنه قرآن را نوشت و آنرا به ابوبکر و عمر عرضه داشت. آنان نپذیرفتند. علی بر آنان خشم گرفت و قرآن را پنهان نمود و همچنان قرآن از دید امت پنهان است تا اینکه مهدی ظهور نماید. همان کسی‌که به گمانشان در سال ۲۵۶ هـ متولد شده و از ترس دشمنانش مخفی گشته و در روزگار پایانی عمر دنیا به دستور خدا ظهور خواهدکرد.

همچنین در روایات این مذهب بر این مطلب تاکید شده که علی و یازده تن از فرزندانش مکلف به نگهداری و تبلیغ دین هستند و دینی که از طریق آنان نباشد دین بشمار نمی‌رود.

همچنین می‌گویند: علی در مدت ۲۵ سال خلافت سه خلیفه‌ی اول، فرصت امامت و تبلیغ دین را نیافت و بعد از اینکه به خلافت رسید نیز به مدارا با کسانی پرداخت که محبت ابوبکر و عمر را در دل داشتند، از اینرو باز هم فرصت نیافت.

یکی دیگر از عقاید برگرفته از روایات شیعه این است که همه‌ی مردم جز تعداد اندکی بعد از وفات رسول الله از دین برگشتند پس طبق عقیده این قوم، فرصت تبلیغ دین بعد از وفات رسول الله بوجود نیامد بنابراین، دین برای امت شناخته شده نیست.

بعد از علی رضی الله عنه فرزندانش یکی بعد از دیگری آمدند ولی نتوانستند دین را به مردم برسانند و تبلیغ نمایند زیرا آنان همواره با ترس و دلهره از دشمنان و حاکمان وقت می‌زیستند و چه بسا بخاطر ترس جان خویش گاهی فتواهای متناقض و بعضاً فتوای خلاف حق صادر می‌کردند تا اینکه آخرین امام (ظاهر)شان در سال ۲۶۰ هـ چشم از دنیا فرو بست...

اینها بخشی از اعتقادات این قوم در طول تاریخ می‌باشد.

لازم به یادآوری است که شیعه روزگاران زیادی را در تقیه بسر برده تا اینکه در سال ۳۲۲ هـ نخستین دولت شیعی بر سر کار آمد و هزاران روایت آشکار گردید و تألیفات بزرگی به رشته تحریر در آمد.

پس آنگونه که از روایات بر می‌آید دین شیعه بدلیل آنکه امامان و پیروانشان تحت کنترل شدیدی قرار داشتند ، حدود بیش از سه قرن پنهان مانده است.

حال سوال این است که آیا می‌توان حق را شناخت در حالیکه ائمه‌ی قوم با چنین وضعیتی می‌زیسته‌اند و پیروانشان نیز با وضعیت بدتری مواجه بودند؟

بدون تردید مدت طولانی ای که شیعه بعد از گذشت آن ، روایاتی را به اهل‌بیت نسبت دادند قابل اعتماد نیست. از این رو نمی‌توان گفت که الله متعال دینش را به کسانی بسپارد که با چنین وضعیت نابسامانی مواجه خواهند بود.

اما خود اهل بیت آنگونه که از روایات شیعه بر می‌آید همواره از پیروان خود شکوه و گلایه داشته، اطرافیان خود را به دروغ‌گویی و گنجانیدن روایات دروغین در کتابهایشان متهم نموده اند.

متأسفانه امامان نوع دروغ و روایات دروغینی که به آنها نسبت داده شده است را مشخص نکرده‌اند. امامان بعدی نیز دروغ‌ها و روایاتی که به امامان قبلی نسبت داده شده است را شناسایی ننموده‌اند و این امر، تفکیک روایات راستین از دروغین را ناممکن ساخته است.

وقتی که امام می‌گوید اطرافیانش به او دروغ نسبت می‌دهند و نوع دروغ را مشخص نمی‌کند و امام بعدی نیز سخن دروغینی را که به امام قبلی نسبت داده شده ، مشخص نمی سازد، پیروانشان چگونه تشخیص دهند که کدامین سخن راست و کدامین دروغ است ؟ از طرفی در میان شیعه قبل از دوره‌ای

که به آن اشاره شد علوم مختلف تاسیس نشده بود. از این رو به ناچار علوم مختلف از قبیل علم تفسیر، روایت، فقه و اصول فقه را از اهل سنت فرا گرفتند و این حقیقتی است که خود علمای شیعه بدان اعتراف نموده‌اند و بزودی نمونه‌هایی از آن را ارائه خواهم نمود. همچنین تا اواخر قرن هفتم به علم روایت توجهی نداشتند تا اینکه فردی به نام حلّی به تدوین آن اقدام نمود و قبل از آن طی هفت قرن

روایات امامانشان بدون هیچ قانون و ضابطه‌ای تدوین شده بود و دانشی که بوسیله آن بتوان به صحت و ضعف روایات پی برد نزد آنان وجود نداشت.بنابراین با توجه به شرایط سختی که شیعه و امامانشان در آن بسر می‌بردند به اضافه فساد اطرافیان ائمه و نداشتن منابع مورد اعتماد، همه‌ی اینها باعث سلب اعتماد از منابع روایی مذهب اثناعشری گردیده است .[۱]

اسباب و عللی که شایستگی منابع شیعی را بعنوان منابع دینی زیر سوال می‌برد:

اولاً ـ تقیه: ده‌ها روایت شیعی وجود دارد که می‌گوید امامان در حال ترس و وحشت زندگی می‌کردند و نمی‌توانستند حق را نمایان سازند . این روایات از تقیه سپری برای توجیه عمل آنان تراشیدند؛ تا برای ائمه ضایع نمودن دین بخاطر حفظ جانشان مباح را قلمدادکنند. به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱ـ به باقر نسبت داده‌اند که گفته است: تقیه دین من و دین پدران من است و هرکس تقیه نکند دین و ایمانی ندارد.[۲]

۲ـ به جعفر صادق نسبت داده‌اند که گفته است: تقیه واجب است و ترک آن جایز نیست تا زمانی که قائم (مهدی) ظهور می‌کند. و ترک آن باعث نادیده گرفتن دستور خدا و پیامبر و امامان می‌باشد.[۳]

و این چیزی است که علمای گذشته و فعلی شیعه بر آن تاکید داشته‌اند.

۳ـ خمینی می‌گوید: ترک تقیه از گناهان ویرانگری است که صاحب خود را وارد دوزخ می‌کند و معادل با انکار نبوت است و کفر به خدا محسوب می‌شود[۴]

---

۱. همه‌ی این حقایق بنابر اعترافات خود علمای شیعه در کتابی به نام «گفتگوی عقلانی با گروه اثنا عشری در مورد منابع» گردآوری شده‌اند.

۲. الکافی (۲۱۹/۲) من لا یحفره الفقیه (۱۲۸/۲) البحار (۱۵۸/۱۳) الوسائل (۲۰۴/۱۶) المستدرک (۲۵۵/۱۲) جامع الأخبار ص ۹۵.

۳. البحار (۴۲۱/۷۲)، مستدرک الوسائل (۲۵۴/۱۲) جامع أحادیث الشیعه (۵۱۴/۱۴).

۴. المکاسب المحرمة (۱۶۲/۲).

ثانیاً ـ تقیه‌ی شدید باعث عدم بیان حقیقت:

۱ـ **مازندرانی** در شرح روایتی که به جعفر بن محمد نسبت داده شده ، می‌گوید:« امام فرمود: نقل کننده‌ی سخن ما، مانند انکار کننده‌ی آن است.[1]بدانکه ایشان از طرف دشمنان دین برای وجود مقدس خویش و شیعیانش احساس خطر شدید می‌نمود و در تقیه شدیدی بسر می‌برد بنابراین از نشر سخنی که بیانگر امامت وی و پدرانش باشد منع می‌کرد.[2]»

۲ـ در جایی دیگر مازندرانی در شرح همین روایت می‌گوید: "تقیه در زمان امامان بسیار شدید بود، آنها به شیعیان خود دستور می‌دادند که سخن امامت آنها و احادیث و احکام ویژه‌ی مذهب را کتمان نمایند.[3]"

۳ـ خوئی در انتقاد به ادعای تواتر روایات شیعه می‌گوید: شاگردان امامان با آنکه نهایت تلاش خود را در حفظ احادیث ائمه بذل نمودند ولی چونکه در زمان تقیه بسر می‌بردند نتوانستند احادیث را آشکارا پخش و نشر نمایند. پس چگونه ممکن است که این احادیث به حد تواتر یا نزدیک بدان برسند؟[4]

ثالثاً ـ شدت تقیه باعث تناقض روایات و عدم قدرت تشخیص حقیقت:

۱ـ **طوسی در مقدمه‌ی کتاب خود** «تهذیب الاحکام» می‌گوید یکی از دوستان که خدایش یاری دهد با من در مورد احادیث بزرگان‌مان سخن گفت، اختلاف و تضاد به حدی است که هیچ حدیثی نیست که در مقابل آن حدیث دیگری نباشد و آنرا نقض ننماید.[5]

---

۱. الکافی (۳۷۰/۲).

۲. شرح اصول الکافی (۳۳/۱۰).

۳. شرح اصول الکافی (۱۲۷/۹) و این سخن با سخنی که در آن ادعا می‌شود امام جعفر چهار هزار شاگرد داشته است متضاد می‌باشد. چگونه با داشتن اینهمه شاگرد در تقیه شدید بسر می‌برده؟.

۴. معجم رجال الحدیث (۲۲/۱).

۵. تهذیب الاحکام (۳/۱).

۲ـ **شیخ جعفر شاخوری** از علمای معاصر اثنا عشری می‌گوید: «ما می‌بینیم که علمای بزرگ شیعه در مورد تعداد روایاتی که از روی تقیه گفته شده‌اند و روایاتی که در حالت طبیعی گفته شده‌اند اختلاف نظر دارند.[۱]»

رابعاً ـ تناقض فتوا به علت تناقض روایات:

۱ـ شاخوری می‌گوید: با نگاه به فتاوای علمای معاصر، به خوبی تشخیص داده می‌شود که این فتواها از چارچوب مذهب شیعه خارج است.[۲]

۲ـ جعفر سبحانی می‌گوید: با مطالعه‌ی کتابهای الوسائل والمستدرک در می‌یابیم که در هر جایی از ابواب فقهی، روایتهای متضاد وجود دارد و این امر باعث روگردانیدن بسیاری از روشنفکران از مذهب شیعه شده است.[۳]

پنجم: امامان اطرافیانشان را متهم به دروغ نموده اند:

۱ـ از ابوعبدالله روایت است که فرمود هرآیه‌ای که در قرآن پیرامون منافقین نازل شده است بر کسانی که منتسب به تشیع هستند صدق می‌نماید.[۴]

۲ـ از جعفر صادق روایت است که فرمود: برخی از اینان (شیعه) از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین هم بدتر اند.[۵]

ششم ـ اعتراف ائمه به وجود روایات دروغین و منتسب به آنها باعث سلب اعتماد به روایات شده است:

---

۱. حرکة العقل الاجتهادی لدی فقهاء الشیعه ص ۷۲.

۲. مرجعیة المرحلة و غبار التغییر ص ۱۳۵.

۳. القول المفید فی الاتهاد و اللتقلید ص ۲۰۱.

۴. اختیار معرفة الرجال (۵۸۹/۲) البحار (۱۶۶/۶۵) معجم رجال الحدیث (۲۶۵/۱۵) الانتصار (۲۳۴/۱).

۵. اختیار معرفة الرجال (۵۸۷/۲) البحار (۱۶۶/۶۵) معجم رجال الحدیث (۲۶۴/۱۵) و دراسات فی علم الدرایة علی اکبر غفاری ص ۱۵۴.

روایات زیادی در این مورد از امامان درباره‌ی پیروانشان نقل شده که ما در اینجا فقط به نمونه‌ای از آن در مورد مغیره بن سعید شاگرد محمد باقر بسنده می‌کنیم:

۱ـ **از ابوعبدالله** روایت است که فرمود: «مغیره بن سعید بر پدرم دروغ می‌بست. شاگردانش وارد صفوف شاگردان پدرم می‌شدند و کتابهای شاگردان پدرم را نزد مغیره می‌بردند. او در آن سخنان کفر آمیز و خلاف شرع می‌گنجانید و آنها را به پدرم نسبت می‌داد و کتابها را به دست شاگردانش می‌داد تا آنها را در میان شیعیان منتشر کنند. بنابراین هر آنچه از سخنان غلو آمیز از شاگردان پدرم می‌شنوید نتیجه‌ی همان دستبرد مغیره بن سعید می‌باشد.[1]»

۲ـ و در عبارت دیگری از ابوعبدالله چنین آمده است:« لعنت خدا بر مغیره بن سعید که در کتابهای شاگردان پدرم؛ محمد بن علی باقر احادیثی گنجانیده که پدرم نگفته است. پس از خدا بترسید و از ما سخنی را که مخالف کلام خدا و رسولش باشد نپذیرید. زیرا سخن ما جز این نیست که می‌گوئیم: قال الله و قال رسول الله.[2]»

۳ـ **مامقانی از مغیره بن سعید** نقل می‌کند که گفته است: «من حدود صد هزار حدیث در احادیث شما گنجانیده‌ام.[3]»

هفتم ـ اعتراف علمای معاصر شیعه به گنجانیدن روایات دروغین توسط اطرافیان ائمه در منابع شیعی:

۱ـ محدث معاصر شیعه؛ هاشم معروف الحسنی در مورد مغیره بن سعید می‌گوید: «یکی از بزرگترین خطرها که مذهب تشیع با آن روبرو شد، نفوذ گروهی بود که وانمود به محبت اهل بیت می‌کردند و مدت زیادی را در میان راویان و

---

۱. البحار (۲۵۰/۲)، موسوعة احادیث أهل البیت (۱۶۳/۸)، معجم رجال الحدیث (۳۰۰/۱۹)، قاموس الرجال (۱۸۹/۱۰) و کلیات فی علم الرجال ص ۴۱۶.

۲. البحار (۲۵۰/۲)، الحدائق الناضرة (۹/۱) جامع احادیث الشیعة (۲۶۲/۱) اختیار معرفة الرجال (۴۸۹/۲) توضیح المتعال فی علم الرجال ص ۳۸، رجال الخاقانی (ص ۲۰۹) و رجال ابن داوود (ص ۲۷۹).

۳. مقدمه کتاب «تنقیح المقال (۱۷۴/۱).

شاگردان ائمه سپری کردند و توانستند با دو امام یعنی باقر و صادق نزدیک شوند و دید مثبت همه‌ی راویان را به خود جلب کنند. اینها با این ترفند روایات دروغین زیادی ساختند و در احادیث ائمه و کتابهای حدیث گنجانیدند چنانکه برخی از روایات به این مطلب اشاره دارد.[۱]»

۲ـ همچنین هاشم معروف الحسنی می‌گوید: «پس از کنجکاوی در منابع حدیثی مانند کافی ، وافی و دیگر کتب، می‌بینیم که غالیان و کینه توزان، برای افساد احادیث ائمه و بی اعتبار نمودن وجهه‌ی آن بزرگواران، در هر بابی از ابواب وارد شده‌اند و به این بسنده نکرده بلکه در تفسیر صدها آیه‌ی کلام الهی به دروغ چیزهایی به امامان هدایتگر نسبت داده‌اند.[۲]»

۳ـ **همچنین محدث معاصر شیعه معروف به غریفی** می‌گوید: احادیث زیادی وجود دارد که از خود امامان صادر نشده‌اند بلکه ساخته و پرداخته‌ی دروغگویان هستند و بخاطر اینکه مورد پذیرش واقع شوند برای آنها سندهای صحیحی نیز ساخته‌اند.[۳]

هشتم ـ مجهول بودن راویان بخش عقیده و تاریخ شیعه:

۱ـ **سیدمحمد صدر** از شیعیان معاصر در کتابش «تاریخ الغیبة الصغری» آنجا که نقاط ضعف تاریخ امامیه را بررسی می‌کند، ضمن این نقاط، اسناد روایات را بر می‌شمرد و می‌گوید: «نویسندگان امامیه هر روایتی که منسوب به ائمه به دستشان می‌رسید بدون اینکه در مورد صحت و ضعف آن چیزی بدانند آنرا می‌پذیرفتند و می‌نوشتند.»

علمای رجال شیعه، شرح حال آن دسته از راویان را نوشته‌اند که احادیث احکام و مسائل فقهی را بیان داشته‌اند و در مورد راویان تاریخ، جنگها و احادیث عقیده چیزی ننوشته‌اند که بمراتب تعداد این راویان از راویان احادیث احکام بیشتر است.

---

۱. الموضوعات فی الآثار و الأخبار ص ۱۴۸.

۲. همان ص ۲۵۳.

۳. قواعد الحدیث:۱۳۵

و اگر احیانا یکی از راویان در تاریخ و فقه روایاتی داشته باشد، رجال شناسان در مورد او چیزی نوشته‌اند ولی اگر روایت فقهی نداشته باشد مجهول می‌ماند.[۱]

نهم ـ اعتراف علمای شیعه بر اینکه روایاتشان تاب مقاومت در برابر نقد علمی را ندارد:

۱ـ یوسف بحرانی از علمای شیعه می‌گوید:« از این دو امر یکی واجب است: یا اینکه همانند علمای متقدم به محتوای همین اخبار و روایات عمل شود و یا اینکه به فکر دین و شریعتی غیر از این شریعت باشیم چرا که دلیل کافی برای همه‌ی احکام دین در دست نداریم و این چیزی است که جز انسان متعصب و متکبر کسی آنرا انکار نمی‌کند.[۲]»

۲ـ **مرتضی عاملی از شیعیان معاصر** می‌گوید: این شخص که از دیگران چنین چیزی مطالبه می‌کند اگر می‌دانست که از امامان معصوم احادیث بسیار اندکی با سند صحیح آنهم در مورد قضایای خاصی وارد شده و نه بیشتر چاره‌ای جز سکوت و نشستن در خانه نمی دید.[۳]

بنابر اسبابی که ذکر کردیم، کتابهای شیعه در تفکیک و تشخیص احادیث صحیح از غیر صحیح قاصر می‌باشند و طبق اعتراف خودشان، روایات مذهب شیعه توان مقاومت در برابر نقد علمی را ندارد.

از اینرو روایات شیعه توان ایفای نقش در احقاق و معرفی حق را ندارد. و خداوند هیچگاه دینش را واگذار چنین مذهب و جریانی که نتواند از آن پاسداری کند نخواهد کرد و بشریت را در گمراهی رها نخواهد نمود.

چنانکه فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر/۹)

---

۱. مقدمه تاریخ غیبت صغرا (ص۴۴).

۲. لؤلؤة البحرین ص ۴۴ و طرائف المقال (۳۹۶/۲).

۳. مرجعیۀ المرحله ... شاخوری۱۱۵ و مأساۀ الزهرا عاملی (۲۷/۱).

همچنین می‌فرماید: وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (نحل/۶۴)

خداوند در این آیات به صراحت فرموده که قرآن را فرستاده و آنرا برای مردم، هدایت‌گر و رحمت قرار داده و خودش حفاظت آنرا بعهده گرفته است. پس هنگامی که حفاظت کتاب را بعهده گرفته است قطعاً حفاظت بیان آنرا نیز بعهده گرفته ، زیرا اگر بیان قرآن که همان سنت نبوی باشد حفاظت نشود چگونه قرآن مورد استفاده قرار خواهد گرفت و مایه هدایت و رحمت خواهد بود؟

پس حق با روایات و کتب اهل سنت است که از آفتهای نه گانه‌ای که بیان گردید در امان بوده اند.

پیشگفتار
تشیع و آغاز ظهورش

اول ـ تعریف تشیع از نظر لغوی

تشیع یعنی پیروی و یاری دادن. چنانکه خلیل بن احمد می‌گوید: شیعه به گروهی اطلاق می‌شود که رهرو و پیرو قومی باشند. شیعه فلانی یعنی شاگردان و پیروانش. گروهی را که بر چیزی گرد بیایند شیعه گویند[1]. جوهری می گوید:شیعیان فلانی یعنی پیروان و یارانشان (الصحاح جوهری)

بنابراین کسانی که دنباله‌رو شخصی بوده، همه‌ی سخنانش را بپذیرند و حامی او باشند، شیعه‌ی او نامیده می‌شوند.

دوم ـ ظهور شیعه

برای علی ابن ابیطاب دو نوع شیعه پدید آمد که عبارت بودند از تشیع سیاسی و تشیع عقیدتی، پیروان تشیع سیاسی کسانی بودند که تا امامان زنده بودند اطراف آنها قرار داشتند و با وفات ائمه، این نوع تشیع نیز پایان پذیرفت. ولی تشیع مذهبی و عقیدتی همچنان ادامه یافت و در از آن فرقه‌های متعددی ابراز وجود نمود و اینک به تفصیل در این‌باره سخن خواهیم گفت:

الف) آغاز تشیع سیاسی

تشیع سیاسی در زمان خلافت عثمان بن عفان آغاز شد بدینصورت که عده‌ای شیعه‌ی عثمان و برخی شیعه‌ی علی نامیده شدند، زیرا بعضی از صحابه، در امر خلافت علی را بر عثمان و نه بر شیخین افضل و مقدم می‌دانستند و برخی عثمان را افضل و مقدم می‌دانستند و اختلاف بیشتری در تفکراتشان وجود نداشت و لفظ

---

۱. العین (۱۲۴/۱).

شیعه بر کسانی که به شخصی گرایش داشتند اطلاق می‌شد. چنانکه روایت تاریخی هدف این اصطلاح را در بدو پیدایش آن روشن می‌سازد که تنها به شیعیان عثمان و علی اختصاص نداشته بلکه به پیروان کسان دیگری هم شیعه گفته شده است:

۱ـ ابن شبه از جابر بن عبدالله در مورد نامه‌ای که به دست شورشیان افتاده و در آن دستور به قتل آنها داده شده بود نقل کرده که گفته است: شیعیان علی گفتند: این کار عثمان است و شیعیان عثمان گفتند: این کار علی و همراهانش است.[۱]

۲ـ نعمان بن بشیر می‌گوید: معاویه با من نامه‌ای به عایشهل فرستاد در آن روزها آل عمر هم از ناحیه‌ی شیعیان علی و هم از طرف شیعیان عثمان در امان بودند من به راه افتادم تا اینکه به تبوک رسیدم.[۲]

۳ـ **هنگامی که عمرو بن زبیر والی مدینه شد** مردمان زیادی را با شلاق زد و گفت: اینها شیعیان عبدالله بن زبیر هستند.[۳]

۴ـ **ام‌بکر بنت مسور می‌گوید:** مختار بن ابی عبید در محاصره‌ی اول عبدالله بن زبیر در کنار او بود و خود را جزو شیعیان او می‌دانست ابن زبیر نیز به او علاقه‌مند شده بود و نمی‌خواست علیه او سخنی بشنود.[۴]

۵ـ **از محمد بن جبیر** نیز مطلبی نقل شده که در آن می‌گوید: ... سپس نزد شیعیان بنی امیه رفتم و ... [۵]

از مجموع روایاتی که بیان گردید چنین به نظر می‌رسد که اصطلاح «شیعه» در ابتدای امر صرفاً به پیروان یک فرد اطلاق می‌شده و آنهم جنبه‌ی سیاسی داشته و اولین باری که این اصطلاح رواج یافت در دوران پایانی خلافت عثمان‏س بوده

---

۱. تاریخ المدینة (۱۱۴۹/۴).

۲. همان.

۳. طبقات ابن سعد (۱۸۵/۴۵).

۴. همان (۹۸/۴۵).

۵. همان (۱۰۴/۴۵).

است. ولی ابن ندیم (۲۹۷ ـ ۳۸۵ هـ)[1] معتقد است که استفاده از اصطلاح شیعه در دوران خلافت علیﷺ رواج یافته است چنانکه می‌گوید: هنگامی که طلحه و زبیر با علی به مخالفت و به خونخواهی عثمان برخاستند و علی قصد جنگ با آنان نمود، کسانی را که از وی پیروی می‌کردند، شیعه نامیدند.[2]

ب) ظهور تشیع عقیدتی توسط عبدالله بن سبا

تشیع عقیدتی که بعدها اساس تفکر افراطی شیعه را تشکیل داد در زمان عثمان و قبل از وقوع اختلاف میان امت، پدید آمد.

تقریباً همه‌ی منابع شیعه و سنی نقل کرده‌اند که فردی یهودی مسلک در زمان خلافت عثمان ادعای مسلمانی کرد و دیری نگذشت که عقایدی بوجود آورد و تبلیغ نمود که بعدها همان عقاید بعنوان پایه‌های مذهب شیعه بویژه اثنای عشری تبدیل شدند. او کسی جز عبدالله بن سبا نبود که در دوران خلافت عثمان، تظاهر به مسلمانی کرد و دیری نگذشت که پرچم فتنه انگیزی را به دست گرفت و در بلاد اسلامی تبلیغات سوء براه انداخت و مردم را علیه خلیفه شورانید. چنانکه پیروانش از عراق، شام و مصر راهی مدینه شدند و به منزل خلیفه یورش بردند و او را به قتل رسانیدند سپس با علیﷺ بیعت کردند.[3]

طلحه و زبیر از علی خواستند که از قاتلان عثمان قصاص بگیرد یا به آنها اجازه دهد تا به بصره و کوفه بروند و از اهالی آنجا در انتقام خون عثمان کمک بگیرند.[4] علی پس از اینکه بر سر کار آمد تمامی والیانی را که عثمان بر شهرها گمارده بود عزل نمود از جمله معاویه بن ابی سفیان را که استاندار شام بود ولی معاویه بیعت با علی را مشروط به انتقام از قاتلان عثمان دانست.[5]

---

۱. الکنی والألقاب قمی (۴۲۵،۴۲۶/۱).

۲. الضهرست ابن ندیم ص ۲۴۹.

۳. تاریخ طبری (۴۱۱/۳)

۴. همان (۴۵۰/۳)

۵. همان (۴۶۲/۳).

طلحه و زبیر همراه ام المومنین عایشه به سمت عراق حرکت کردند تا از مردم آن سامان علیه قاتلان عثمان کمک بگیرند[1] علی که از ماجرا اطلاع یافت به دنبال آنها رفت تا از جنگ طلبی و بیعت جدیدی در عراق جلوگیری نماید.

و هنگامی که به آنها رسید، طرفین پس از مذاکره و گفتگو قرار صلح گذاشتند و روز مشخصی را برای صلح تعیین نمودند. شورشیان (قاتلان عثمان) که می‌دانستند صلح علی با طلحه و زبیر به هیچ عنوان به نفع آنان نخواهد بود نقشه‌ای کشیدند تا صلح را بهم بزنند.

چنانکه طبری در این‌باره می‌گوید: علی در شامگاه آنروز عبدالله بن عباس را نزد طلحه و زبیر فرستاد و آنها محمد بن طلحه را نزد علی فرستادند و قرار بر این شد که هر کدام از آنها با سران اطرافیان خود سخن بگویند جز اینکه علی با اشرار (قاتلان عثمان) در این باره سخنی نگفت. و قرار بر صلح گذاشتند. و آن شب، شب خوبی برای طرفین بود که از آن بوی صلح به مشام می‌رسید و شبی شوم و نافرجام برای شورشیان به حساب می‌رفت. قاتلان عثمان تا محاکمه شدن وقت زیادی نداشتند. لذا سران آنها با استفاده از تاریکی شب در گوشه‌ای گرد آمدند و نقشه‌ی شبیخون ریختند و دسته‌های خود را منظم ساختند و شب هنگام بر سپاه (طلحه و زبیر) یورش بردند. آنها نیز به دفاع از خود پرداختند و هر کدام از دو سپاه یکدیگر را متهم به خیانت و عهدشکنی نمودند و نبرد سختی که معروف به جنگ جمل است در گرفت.[2] و نهایتاً جنگ به نفع سپاه علی تمام شد.

این بود نتیجه‌ی فتنه‌ی سبائیها که منجر به دو دستگی در میان امت و جنگ و خونریزی گردید و این گروه همچنان در میان پیروان علی وجود داشت و هرازگاهی فتنه و آشوبی به پا می‌کرد و عقاید فاسد خود را منتشر می‌ساخت. خود علی در طول زندگی از دست این افرادگلایه‌مند بود و اینها اذیت و آزار اهل‌بیت را نسل اندر نسل از یکدیگر به ارث برده‌اند. چنانکه ما در این‌باره سخن خواهیم گفت.

---

۱. .همان (۴۷۰/۳).

۲. همان (۵۱۷/۳).

ج) عقایدی که عبدالله بن سبا تاسیس نمود:

۱ـ اعتقاد به وصیت و امامت.

۲ـ اعتقاد به رجعت.

۳ـ تکفیر صحابه و برائت از آنان.

این موارد هم در کتابها و منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه ذکر شده‌اند.

ذکر عقاید ابن سبأ در منابع اهل سنت

۱ـ طبری در این باره می‌نویسد: عبدالله بن سبا فردی یهودی از صنعاء (یمن) بود که در زمان خلافت عثمان، مسلمان شد. سپس به گشت و گذار در شهرهای مختلف پرداخت از حجاز آغاز کرد سپس به بصره و کوفه رفت و از آنجا آهنگ شام نمود. و افکار خود را تبلیغ می‌نمود. هنگامیکه از مردم شام نا امید شد به مصر رفت و در میان آنان زیست و به آنها می‌گفت: من تعجب می‌کنم از کسانی که معتقد به بازگشت عیسی هستند ولی معتقد به بازگشت محمد نیستند مگر خداوند نفرموده است: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَى مَعَادٍ (قصص/۸۵) (به‌راستی ذاتی که قرآن را بر تو نازل و فرض کرد، به‌طور قطع تو را به سرای بازگشت، بازمی‌گرداند) و سخن از رجعت پیامبر و وصی بودن علی و اینکه پیامبر خاتم الانبیا و علی خاتم الاوصیا است بمیان آورد. سپس از مظلومیت علی و غصب شدن حقش خبر داد. و به آنان گفت: چگونه عثمان شایستگی نشستن بر کرسی خلافت را دارد در حالی که وحی رسول الله هنوز وجود دارد و زنده است؟ برخیزید و وظیفه‌ی امر بمعروف و نهی از منکر را زنده گردانید. حق غصب شده را به صاحبش برگردانید. علیه حاکمان و امرا بشورید. او پیروانش را با نامه‌هایی که علیه حاکمان نوشته بود به شهرهای مختلف فرستاد و با کسانی که در بصره و کوفه و سایر شهرها از پیش صحبت کرده بود، هماهنگی نمود و مردم را به بهانه‌ی امر بمعروف و نهی از منکر ،علیه خلیفه و استاندارانش تحریک نمود تا اینکه صدای اعتراضات به مدینه هم رسید. برخی از اصحاب نزد عثمان آمدند و گفتند: آیا اخباری که به ما می‌رسد به شما رسیده است؟ عثمان در پاسخ گفت: بخدا سوگند من جز خبر سلامتی چیزی نشنیده‌ام. آنها گفتند:

به ما چنین خبرهائی رسیده است . فرمود: شما مشاورین و همراهان من هستید، بگوئید چه کار کنم؟ گفتند: تنی چند از مردانی را که به آنها اعتماد داری به شهرها بفرست تا وضعیت را بررسی کنند و اخبار واقعی مردم را به شما انعکاس دهند. خلیفه پذیرفت و محمد بن مسلم را به کوفه، اسامه بن زید را به بصره و عمار را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام فرستاد. و افراد دیگری را هم به شهرهای دیگر فرستاد. همه‌ی آنان بعد از مدتی برگشتند و اخبار خوبی از وضعیت مسلمانان و عدل و انصاف حاکمان گزارش دادند. جز عمار که از مصر باز نگشت و دیری نگذشت که نامه‌ای از جانب عبدالله بن سعد بن ابی سرح آمد و در آن نوشته بود که عمار تحت تأثیر سخنان این قوم قرار گرفته است و عبدالله ابن سوداء، خالد بن ملجم، سودان بن حمران و کنانه بن بشر با او وارد گفتگو شده‌اند.[۱]

۲ـ ابن کثیر در کتابش «البدایۀ و النهایۀ» نیز مطلبی شبیه همین بیان نموده است.[۲]

۳ـ ابن عساکر نیز بر این مطلب تأکید ورزیده و گفته است: عبدالله بن سبا که غالیان روافض به او نسبت داده می‌شوند اهل یمن و یهودی بود. تظاهر به اسلام نمود. در بلاد اسلامی به گشت و گذار پرداخت و مسلمانان را علیه والیان و ائمه به شورش دعوت می‌کرد. در زمان عثمان بن عفان برای همین مقصد وارد دمشق شد.[۳]

٤ـ همچنین ابن عساکر با سند خویش از ابوطفیل نقل کرده که مسیب بن نجبه، ابن سودا را دست بسته نزد علی آورد در حالی که او بر منبر بود، پرسید: چه کار کرده است؟ مسیب گفت: بر خدا و پیغمبرش دروغ می‌بندد.

---

۱. طبری (۹۸/۵).

۲. (۱۶۷/۷).

۳. تاریخ دمشق (۳/۲۹).

۵ـ سلمه بن کهیل از زید بن وهب نقل می‌کند که علی ابن ابیطالب می‌گفت: من چه کار با این سیاهپوست (عبدالله ابن سبا) دارم، روای می گوید: بخاطر اینکه عبدالله به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گفت.[1]

٦ـ همچنین سلمه بن کهیل از حجیهٔ بن عدی کندی نقل می‌کند که علی در حالی که بر منبر بود می‌گفت: چه کسی مرا از دست این سیاه پوستی که بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندد نجات خواهد داد؟ و افزود اگر بیم آن نبود که فردا افرادی به طرفداری از او بپا می‌خیزند می‌دانستم با او چه کار کنم.

۷ـ مغیره از سباط نقل می‌کند که به علی خبر رسید که ابن سودا به ابوبکر و عمر، ناسزا می‌گوید. علی او را طلبید و قصد جانش نمود. کسانی وساطت کردند.

علی گفت: نباید او با من در یک شهر زندگی بکند و او را به مدائن تبعید نمود.[2]

۸ـ از جابر روایت است که وقتی با علی بیعت کردند، عبدالله بن سبا برخاست و گفت: توئی «دابهٔ الارض» علی گفت: از خدا بترس، سپس گفت: تو پادشاهی (یا فرشته‌ای؟) گفت: از خدا بترس، گفت: تو خالق و روزی دهنده‌ای؛ علی دستور به کشتن وی داد. رافضیها نزد علی آمدند و او را از این کار به بهانه‌ی اینکه پیروان ابن سبا دست به شورش خواهند زد، منصرف ساختند، و به او پیشنهاد دادند تا او را به مدائن تبعید کند، علی نیز پذیرفت و چنین کرد. و بعدها ساباط مدائن، خاستگاه روافض و قرامطیها شد.[3]

۹ـ اسفرائینی می‌گوید: ابن سوداء مردی یهودی بود که در پوشش اسلام، قصد تخریب افکار مسلمانان را داشت.[4]

۱۰ـ بغدادی از شعبی نقل کرده که گفته است: عبدالله ابن سوداء مؤید سخنان سبابیه بود. ابن سوداء در اصل یهودی و اهل حیره بود. تظاهر به اسلام نمود و

---

۱. همان (۷۱/۲۹).

۲. همان (۹/۲۹).

۳. همان (۱۰۹/۲۹).

۴. التبصیر بالدین (۱۲۴/۱).

خواست در کوفه نام و آوازه و ریاستی داشته باشد، به مردم کوفه گفت: در تورات خوانده که هر پیامبری وصی‌ای داشته و وصی محمد علی است و او بهترین اوصیا است. شیعیان علی از این سخن خوشحال شدند و به علی گفتند او از دوستدارانت می‌باشد. علی او را گرامی داشت و جزو نزدیکان خود قرار داد. تا اینکه از سخنان افراط آمیز وی نسبت به خود اطلاع یافت و قصدجانش نمود. ولی ابن عباس او را از این کار منع کرد و گفت: بیم آن می‌رود که با کشتن وی در میان هوادارانت دو دستگی ایجاد شود و این در موقعیتی که شما قصد جنگ با شامیان را داری می‌تواند خطر ساز باشد. علی نیز کوتاه آمد و ابن سوداء و ابن سبا[۱] را به مدائن تبعید نمود. در آنجا عموم مردم بعد از کشته شدن علی جذب سخنان آنها شدند.

ابن سودا به مردم می‌گفت: بخدا سوگند در مسجد کوفه بخاطر علی دو چشمه جاری خواهد شد یکی از عسل و دیگری از روغن و شیعیان از آنها خواهند نوشید.

محققین اهل سنت می‌گویند: ابن سودا همچنان با تفکرات دیانت یهودی می‌زیست و قصد تخریب افکار مسلمانان را داشت و در مورد علی و فرزندانش سخنانی شبیه آنچه نصارا در مورد عیسی می‌گویند بر زبان می‌آورد. تا مسلمانان در مورد علی همانند نصارا در مورد عیسی بیندیشند.

این بود ابن سبا در منابع اهل سنت که ذکرش جمعاً در حدود پنجاه منبع از منابع اهل سنت آمده است.[۲]

ابن سبا در منابع شیعه:

۱ـ ابو محمد حسن بن موسی نوبختی از بزرگان شیعه در قرن سوم هـ (ت ۳۱۰ هـ)[۱] می‌نویسد:

---

۱. بر خی از مورخین مانند بغدادی، اسفرائینی و دیگران معتقداند که ابن سوداء و ابن سبا دو شخص جداگانه هستند. چنانکه اسفرائینی می‌گوید: ابن سوداء بعد از وفات علی با ابن سبا هم صدا شد و مردم را بسوی گمراهی دعوت می‌دادند. التبصیر بالدین (۱۲۴/۱).

۲. نگا: اصدق النبأ فی بیان حقیقهٔ عبدالله بن سبا.

شیعیان ، بعد از شهید شدن علی به سه گروه تقسیم شدند آنگاه در مورد فرقه‌ی سبائیه می‌گوید: گروهی از آنان گفتند: علی نمرده و کشته نشده است و نخواهد مرد تا آنکه اعراب را با عصای خود در پیش نگرفته و جهان را پر از عدل و انصاف نکند. و اینها اولین گروهی بودند که سخن از وقف در اسلام بمیان آوردند و در مورد برخی راه افراط را در پیش گرفتند. این گروه به نام سبئیه یعنی پیروان عبدالله بن سبا معروف شدند.

او کسی بود که آشکارا لب به ناسزاگویی ابوبکر، عمر، عثمان و صحابه گشود و می‌گفت: علی به او چنین دستوری داده است. علی او را احضار کرد و در این باره جویا شد و بعد از اینکه ابن سبا اعتراف نمود علی دستور به کشتن وی داد. ولی بخاطر اعتراض مردم، دست از این کار برداشت و او را به مدائن تبعید نمود.

گروهی از دانشمندان پیروان علی گفته‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی بود. مسلمان شد و از حامیان علی بود، قبل از اینکه مسلمان شود در مورد یوشع بن نون که بعد از موسی بوده، سخنان غلو آمیزی بر زبان می‌آورد و بعد از اینکه مسلمان شد در مورد علی و فرض بودن امامت سخن راند و از دشمنانش ابراز بیزاری نمود. بخاطر همین است که مخالفین شعیه می‌گویند: ریشه‌ی رافضی‌گری از یهودیت سرچشمه

گرفته است، و روزی که خبر وفات علی را نزد او بردند گفت: بخدا سوگند دروغ می‌گوئید اگر شما سرش را نزدم بیاورید و هفتاد نفر گواهی به قتل وی بدهند ما نخواهیم پذیرفت زیرا او تا زمانی که همه‌ی دنیا را بدست نگیرد نخواهد مرد[۲]

۲ـ ابو عمرو محمد بن عبدالعزیز الکشی از علمای قرن چهارم شیعه و صاحب نخستین کتاب رجالی شیعه روایاتی در مورد، عبدالله بن سبا و عقاید و افکارش نقل کرده که ما به نمونه‌هائی از آن اشاره خواهیم کرد:

---

۱. زرکلی می گوید: حسن بن موسی نوبختی اهل بغداد و منتسب به جدش «نوبخت»بود ار کتابهایش «فرق الشیعه» و «الآراء و الدیانات » هست. الاعلام:۲۲۴/۱

۲. فرق الشیعه نوبختی (ص/۴۱) چاپخانه حیدریه نجف.

«عبدالله بن سبا، یهودی الاصل بود که مسلمان شد و قبل از مسلمان شدن در مورد یوشع بن نون می‌گفت او وصی موسی است و بعد از مسلمان شدن همین سخن را در مورد علی تکرار کرد و گفت: او وصی محمد است. همچنین او نخستین کسی بود که آشکارا به فرض بودن امامت سخن گفت و لب به ناسزاگویی و تکفیر دشمنانش گشود، از اینرو مخالفین شیعه، می‌گویند: تشیع و رافضی‌گری ریشه در یهودیت دارد.[1]

همچنین با سند متصل از فضاله بن ایوب ازدی و او از ابان بن عثمان نقل می‌کند که ابو عبدالله فرموده است: نفرین خدا بر عبدالله سبا که مدعی ربوبیت امیر المؤمنین بود. در حالی که امیرالمؤمنین بنده‌ی فرمانبردار خداوند بود. وای بر کسانی که بر ما دروغ می‌بندند به درستی که گروهی در مورد ما سخنانی می‌گویند که ما آنرا نگفته‌ایم. از آنان به خدا پناه می‌بریم، از آنان به خدا پناه می‌بریم.

و نیز با سند خویش از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که گفت: علی ابن حسین فرمود: نفرین خدا بر کسی که بر ما دروغ ببندد. من به یاد عبدالله ابن سبا افتادم، موهای تنم سیخ شد، او سخن بزرگی بر زبان آورد. خدا نفرینش کند، بخدا سوگند! علی بنده‌ی صالح خدا و برادر پیامبر بود و با پیروی از خدا و پیامبرش به مقام والائی رسید و خود رسول الله نیز فقط با پیروی از الله متعال به مقامی که شایسته‌اش بود رسید.

همچنین با سند خویش از عبد (بن سنان) روایت می‌کند که ابوعبدالله فرمود: ما اهل بیت، انسانهای راستگوئی هستیم. از دروغگویی که بر ما دروغ ببند و صداقت ما را نزد مردم زیر سوال ببرد نخواهیم گذشت، رسول خدا از همه‌ی مردم در صراحت و صداقت بیان گوی سبقت برده بود. ولی مسیلمه کذاب بر رسول الله دروغ می‌گفت همچنین امیرالمومنین بعد از رسول الله در راستگوئی نظیر نداشت. اما کسی که بر او دروغ می‌گفت و می‌خواست صداقت او را زیر سوال ببرد و بر خدا نیز دروغ می‌گفت، عبدالله بن سبا بود.

---

۱. رجال الکشی ص ۱۰۰.

۳ـ حسن بن علی حلّی شیعه در کتاب مشهورش «کتاب الرجال» می‌گوید: عبدالله بن سبا به کفر بازگشت و راه غلو را در پیش گرفت ادعای نبوت می‌کرد و معتقد به الوهیت علی بود. علی به او سه روز فرصت داد تا توبه کند ولی نپذیرفت. نهایتا او و هفتاد تن از همفکرانش را سوزانید.[۱]

٤ـ و نیز ما مقانی در کتابش «تنقیع المقال»[۲] سخنی شبیه همین نقل کرده است.

البته خبر کشتنش مخالف با روایاتی است که در منابع دیگر آمده است.

ضمنا در بیشتر از بیست منبع شیعی سخنی از عبدالله بن سبا بمیان آمده است.[۳]

همه‌ی منابع یاد شده از شیعه و سنی اتفاق نظر دارند در اینکه عبدالله بن سبا نخستین کسی بود که این عقاید افراطی را آشکار نمود:

- **وصیت رسول الله در حق علی.**
- **ناسزاگوئی به صحابه و تکفیر آنان.**
- **قضیه رجعت و بازگشت رسول الله.**

البته نه تنها خودش معتقد به اینها بود بلکه مروج و مبلغ این افکار نیز بود. علی هم تصمیم به قتل وی گرفت ولی از بیم پیروان ابن سبا که تعدادشان هم کم نبود صرف نظر کرد. در صفحات آینده موضع‌گیری علی و فرزندانش را در مورد این شایعات می خوانیم و خداوند هدایتگر به سمت حق و صواب است.

---

۱. کتاب الرجال، حلی ص ۴۶۹ ط تهران (۱۳۸۳ هـ).

۲. تنقیع المقال (۱۸۴/۲) ط ایران.

۳. نگا: اصدق النبأ فی بیان حقیقهٔ عبدالله بن سبا.

عصر اول

عصر شایعات و موضع‌گیری اهل بیت در قبال آن

۳۵ ـ ۲۶۰ هـ

پیشگفتار

گرچه بذر عقاید مذهب اثنا عشری قبلا پاشیده شده بود ولی در قرون متأخر شکوفه زد و ببار نشست. این عقاید شایعاتی بیش نبود که هر از گاهی سر بر می‌آورد. در اوائل گروه خاصی که پیرو این افکار باشند وجود نداشت بلکه فرد یا افرادی در گوشه و کنار جهان اسلام، دم از محبت اهل بیت می‌زدند. در زمانهای پیشین تنها تشیع سیاسی وجود داشت که در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس، هواداران علی و فرزندانش بودند. ولی تشیع عقیدتی بعنوان یک مکتب متفاوت و به صورت فعلی، در قرون سه و چهار پدید آمد. قبل از آن فقط همان شایعاتی بود که بیان گردید.

ما این شایعات را در یک جدول زمانی به هفت مرحله تقسیم نموده‌ایم که بشرح زیر است:

مرحله‌ی نخست
خلافت امیرالمومنین علی رضی الله عنه

(سالهای ۳۵ ـ ۴۰ هـ)

با اندک تاملی در منابع تاریخی مستند به خوبی روشن می‌شود که این شایعات هرازگاهی بروز می‌کرد و امیرالمومنین یا یکی از فرزندانش به تکذیب آن بر می‌خاستند و فتنه را در نطفه خفه می‌کردند. شایعاتی که در این مرحله، سر بر آورد عبارت بودند از:

۱- وصیت رسول الله در حق علی.

۲- علم و دانش اختصاصی علی.

۳- ادعای عصمت.

٤- اعتقاد به رجعت.

٥- ناسزاگویی به خلفا و موضع گیری علی در این باره.

٦- برتری دادن علی بر ابوبکر و عمر و موضع گیری علی.

٧- موضع علی در قبال معاویه و سپاه شام.

ما در صدد ارائه‌ی روایاتی هستیم که علی ابن ابیطالب در آنها به این شایعات پاسخ داده و در قبال آن موضع گرفته است. در این روایات، نقاط زیر مشخص می‌شود:

الف) ابطال ادعای وصیت

ب) علی رضی الله عنه امامت را امری منصوص از جانب خدا و پیامبر نمی‌دانست.

ج) علی رضی الله عنه بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه حاضر به پذیرفتن امر خلافت نبود.

د) رسول گرامی اسلام، بعد از خود نه علی رضی الله عنه و نه کسی دیگر را به جانشینی خود برنگزید.

هـ) بیان فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

ز) علی کسانی را که با او جنگیدند و مخالفین خود را تکفیر ننمود.

شایعه‌ی نخست: بحث وصیت و موضع علی در قبال آن

نخست روایات در این باره ارائه می‌شود سپس مکثی کوتاه با هر یک از آن خواهیم داشت:

الف) عباس و علی خبر از وصیت رسول الله نداشتند:

۱ـ عبدالله بن کعب بن مالک انصاری؛ یکی از سه نفری که حکایت توبه کردنش در قرآن آمده است به نقل از عبدالله بن عباس می‌گوید: علی ابن ابیطالب از منزل رسول الله در بیماری وفات، بیرون شد. مردم پرسیدند: حال رسول الله چگونه است؟ گفت: خدا را شکر حالش خوب است. عباس بن عبدالمطلب، دست علی را گرفت و گفت: بخدا سوگند سه روز بعد، دیگران بر تو حکومت خواهند کرد. به

نظر من رسول الله در همین بیماری از دنیا خواهد رفت زیرا من مرگ را در چهره‌ی فرزندان عبدالمطلب، می شناسم.

بیا نزد رسول الله برگردیم و از او در این مورد (رهبری امت) جویا شویم . علی گفت: بخدا سوگند اگر ما در این باره از رسول الله جویا شویم و ایشان ما را از آن منع فرمایند دیگر هیچگاه کسی ما را برای این امر بر نخواهد گزید.

به خدا سوگند من در این باره با رسول الله سخن نخواهم گفت.[۱]

ب) رسول الله برای خود جایگزینی انتخاب نفرمود:

۲- **عمرو بن سفیان می‌گوید**: روز جنگ جمل علی خطاب به مردم گفت: ای مردم! رسول خدا هیچکدام از ما را برای این قضیه انتخاب ننمود، خود ما ابوبکر را شایسته دانستیم و انتخاب کردیم. او نیز راست کردار بود و امور را به خوبی پیش برد تا اینکه چشم از این جهان فرو بست. ابوبکر نیز، عمر را بهترین یافت و جانشین خود قرار داد. او نیز راست کردار بود و امور را به خوبی پیش برد تا اینکه چشم از این دنیا فرو بست ...[۲]

۳ـ قیس بن عباد می‌گوید: یکی از سخنانی که در مواقع متعد از زبان علی رضی الله عنه می‌شنیدم، این بود که می گفت: صدق الله و رسوله (خدا و پیامبرش راست گفته‌اند) از او در این باره پرسیدم که چرا این جمله را زیاد تکرار می‌کنید آیا رسول الله با شما سخنی در میان گذاشته است؟ علی گفت: بخدا سوگند رسول خدا سخنی خاصی با من در میان نگذاشته مگر همان چیزی که به سایرین گفته است.[۳]

۴ـ سالم انعمی از حسن نقل می‌کند: هنگامی که علی در تعقیب طلحه و زبیر به بصره آمد ، عبدالله بن الکوا و قیس بن عباده بر او وارد شدند و گفتند: ای

---

۱. صحیح البخاری (۴۱۸۲)

۲. الحاکم (۱۸۷/۴)، بیهقی در دلائل النبوۀ (۳۳۲۹/۸) و احمد بن حنبل به نقل از علی (۱۱۴/۱).

۳. مصنف عبدالرزاق (۴۴۹/۱۱)، مسند عبدالله بن مبارک (۲۵۸/۱)، مسند احمد (۱۴/۱) و تاریخ دمشق (۴۳۹/۴۲).

امیرالمومنین در مورد این سفر و موضع گیریهایت به ما بگو: آیا رسول الله به شما در این باره وصیتی نموده یا کار را به شما سپرده است؟ یا اینکه خودتان چنین تصمیمی گرفته‌اید؟ **علی گفت: اگر رسول خدا کار را به من می‌سپرد، من هرگز از آن شانه خالی نمی‌کردم. رسول خدا دچار مرگ ناگهانی نشد، او چند روزی را در بیماری سپری کرد. مؤذن نزد او می‌آمد و فرا رسیدن نماز را به سمع ایشان می‌رسانید. ایشان ابوبکر را بجای خود بر مصلا می‌گمارد. و در جواب یکی از همسرانش که گفته بود: ابوبکر مردی رقیق القلب و عاطفی است نمی‌تواند بر مصلای شما بایستد، بهتر است به عمر بگوئید تا با مردم نماز بگزارد، فرموده بود: شما همانند زنانی هستید که با یوسف پیامبر سروکار داشتند.**

هنگامی که رسول خدا چشم از جهان فرو بست مسلمانان دیدند که رسول الله ابوبکر را برای امامت دینشان انتخاب کرده است آنها نیز او را برای امور دنیوی خود برگزیدند و با او بیعت نمودند من نیر با او بیعت کردم و اگر چیزی به من می‌بخشید می‌پذیرفتم و اگر مرا به جنگ دستور می‌داد در کنارش می‌جنگیدم. اگر این کار مزیتی می‌داشت ابوبکر هنگام وفاتش آنرا به یکی از فرزندانش می‌سپرد ولی او چنین نکرد بلکه مردم را بسوی عمر راهنمایی کرد و با افراد زیادی در اینمورد سخن گفت، مردم با عمر بیعت کردند من نیز با وی بیعت نمودم و به فرمان او شدم و اگر در این کار مزیتی وجود داشت، عمر هنگام مرگ آنرا به یکی از فرزندانش می‌سپرد ولی او چنین نکرد بلکه آنرا در میان شش نفر از قریش قرار داد و نخواست امر امت را به یکی بسپارد و فردا جوابگوی عملکرد وی باشد، سپس هنگامی که ما شش نفر با هم نشستیم، عبدالرحمان بن عوف خود را کنار کشید بشرط اینکه انتخاب خلیفه بدست وی صورت گیرد و پیشاپیش از همه‌ی ما تعهد گرفت که به فیصله‌ی او راضی شویم. ما نیز به او تعهد دادیم. آنگاه دست عثمان را گرفت و با او بیعت نمود، من در دلم چیزی احساس کردم ولی بخاطر تعهدی که داده بودم اعتراض نکردم و تسلیم شدم و بیعت کردم. و روزی که عثمان کشته شد دیدم که حق از بیعت با

ابوبکر و عمر و عثمان به گردنم نیست و تعهدی که نسبت به عثمان داشتم نیز ادا شده و من همانند فردی از مسلمانانم که نه حق برگردنم هست و نه از کسی طلبکارم. ولی دیدم کسی چشم به خلافت دوخته است که از نظر خویشاوندی، سابقه‌ی در اسلام و علم و دانش بر من برتری ندارد (هدفش معاویه بود)... آنها گفتند: راست می‌گویی.

ولی چرا با این مردان (طلحه و زبیر) جنگیدی در حالی که آنها در هجرت، بیعت رضوان و مشوره در کنار شما و همسنگر شما بودند؟ گفت: آنان در مدینه با من بیعت کردند و در بصره بیعت را شکستند، و اگر کسی با ابوبکر و عمر چنین می‌کرد ما با او می‌جنگیدیم.[1]

۵ــ از همین راوی (انعمی) با عبارت دیگری نقل شده که علی فرمود: رسول خدا در بیماری وفاتش ابوبکر را به امامت مردم گمارد و او در حالی مرا ترک کرد و از دنیا رفت که وضعیت و جایگاه مرا می‌دانست و اگر به من توصیه‌ای می‌نمود یا از من عهدی می‌گرفت، من قطعاً به توصیه و عهد رسول الله عمل می‌کردم».

٦ــ همین روایت را ابوبکر هذلی از حسن نقل می‌کند که با ورود علی به بصره، ابن الکوا و قیس بن عباده به دیدار وی رفتند و پرسیدند آیا رسول خدا از تو عهدی گرفته و به تو در اینباره دستوری داده است؟ علی پاسخ داد: من اولین کسی هستم که ایشان را تصدیق کردم و نمی‌خواهم اولین کسی باشم که به ایشان دروغی نسبت بدهم نه بخدا سوگند رسول خدا هیچ عهدی از من نگرفته است. اگر چنین بود من نمی‌گذاشتم ابوبکر و عمر بر منبر رسول خدا قرار بگیرند و تک وتنها با آنان می‌جنگیدم، ولی چنین نیست و رسول الله هم کشته نشد و ناگهان وفات نیافت. بلکه چند روزی بیمار شد و در این روزها دستور داد تا ابوبکر با مردم نماز گزارد، در حالی که من هم آنجا بودم و هنگامی که یکی از زنانش خواست تا او را از امامت ابوبکر منصرف کند خشمگین شد و بازهم دستور داد تا ابوبکر جلو شود. بعد از اینکه رسول الله چشم از این جهان فرو بست ما در این باره به رایزنی پرداختیم و

---

۱. تاریخ دمشق (۲/۴۴۰).

نهایتاً امور دنیوی خویش را به کسی سپردیم که رسول الله امور دینی ما را به او سپرده بود. مگر نه اینکه نماز اصل و اساس دین بحساب می‌آید؟ بنابراین با ابوبکر بیعت نمودیم. او بحق شایسته‌ی این جایگاه بود و هیچ‌کس در اینباره کوچکترین اعتراضی نداشت. من حق بیعت با ابوبکر را ادا کردم، از او حرف شنوی داشتم در کنارش‌جنگیدم و بدستورش حدود شرعی را اجرا نمودم.

ابوبکر، پیش از مرگش زمام امور را به عمر سپرد، او نیز به شیوه‌ی ابوبکر زمام امور را بعهده گرفت. ما با او بیعت نمودیم و هیچ کس در اینباره اعتراضی نداشت. من حق بیعت با عمر را ادا نمودم از او حرف شنوی داشتم و در کنارش جنگیدم. هرگاه به من چیزی می‌بخشید می‌پذیرفتم به جایی می‌فرستاد می‌رفتم و بدستورش حدود شرعی را اجرا می‌نمودم.

هنگامی که عمر در حال چشم بستن از جهان بود، من بخاطر خویشاوندی، سابقه و جایگاهی که داشتم خود را بیش از دیگران مستحق خلافت می‌دانستم ولی عمر از ترس اینکه مبادا خلیفه‌ی بعدی دست به کاری بزند که فردا او مسئول آنان باشد، خودش و فرزندانش را از این امر نجات داد و آنرا به شش نفر از قریش واگذار نمود من دوباره با توجه به سابقه، خویشاوندی و جایگاهم گمان نمی‌کردم کسی جز مرا انتخاب خواهند کرد. از میان آن شش نفر، عبدالرحمان از بقیه تعهد گرفت که با کسی که وی انتخاب می‌کند بیعت کنند. ما نیز پذیرفتیم آنگاه او دست عثمان را گرفت و با وی بیعت نمود.

من تا به خود آمدم دیدم تعهدم بر بیعتم سبقت گرفته است. سپس با عثمان بیعت کردیم و من حق بیعتش را ادا نمودم. از او حرف شنوی داشتم در کنارش جنگیدم، هرگاه به من چیزی می‌بخشید می‌پذیرفتم و بدستورش حدود شرعی را اجرا می‌نمودم. تا اینکه او کشته شد و من خود را بعد از آنها یافتم. ساکنان مکه و مدینه با من بیعت کردند و ساکنان این دو شهر نیز به اکراه با من بیعت نمودند. بخدا سوگند من جز شمشیر یا کفر به محمد< چیز دیگری در پیش روی خود ندیدم.[۱]

---

۱. تاریخ دمشق (۴۳۹/۲ ـ ۴۴۲).

۷ـ **جریان امامت ابوبکر در صحیح** بخاری نیز آمده است چنانکه عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از عایشهل در مورد بیماری وفات رسول الله پرسید، عایشه گفت: رسول خدا، سخت بیمار بود وقتی به هوش آمد پرسید: مردم نماز (عشا) خوانده‌اند؟ گفتم: خیر آنها در انتظار شما نشسته‌اند. رسول الله آب خواست و طهارت نمود سپس دوباره از هوش رفت این جریان سه بار تکرار شد و هر بار رسول الله می‌پرسید آیا مردم نماز خوانده اند؟ بار سوم دستور داد تا ابوبکر با مردم نماز گزارد، وقتی این سخن به گوش ابوبکر رسید او رو به عمر کرد و گفت: شما امامت مردم را بعهده گیرید، عمر گفت: شما شایسته‌ی این جایگاه هستید. و بدینصورت ابوبکر در ایام بیماری رسول الله امامت نماز را بعهده داشت.

در یکی از روزها که حالت رسول الله اندکی بهبود یافته بود به کمک عباس و فرد دیگری به مسجد رفت و متوجه شد که مردم نماز ظهر را به امامت ابوبکر می‌خوانند. ابوبکر می‌خواست کنار برود ولی رسول خدا با اشاره به ایشان گفت که از جایش تکان نخورد و در کنار ابوبکر نشست و نماز را ادامه داد. ابوبکر به رسول خدا اقتدا کرد و مردم در حالی که رسول خدا نشسته بود به ابوبکر اقتدا نمودند.[۱]

۸ـ **همچنین ابونضره** می‌گوید: روز جنگ صفین مردی برخاست و از علی پرسید: ای امیرالمومنین این جنگ بنابر رأی شخصی خودتان است یا اینکه رسول خدا از قبل به تو چیزی در این‌باره فرموده است؟

علی گفت: رسول خدا به مرگ ناگهانی از دنیا نرفت. هنگامی که رسول الله رو به رفتن از این جهان گذاشت من گمان می‌کردم بخاطر خویشاوندی و مصیبتهائی که در راه اسلام تحمل نموده‌ام ایشان مرا جانشین خود مقرر خواهد کرد، ولی ایشان ابوبکر را جای خود گمارد، من نیز با سمع و طاعت از او حرف شنوی کردم و چون مرگ ابوبکر فرا رسید، گمان بردم شاید مرا بر جای خود خواهد گمارد ولی او عمر را برای این امر انتخاب نموده من بازهم با سمع و طاعت از او حرف شنوی کرده، در رکابش جنگیدم و حدود شرعی را بدستورش اجرا نمودم. و هنگامی که مرگ عمر فرا رسید او از بیم اینکه خلیفه‌ی بعدی مرتکب ظلم و ستم شود و او شریک

---

۱. صحیح بخاری (۶۸۷).

جرم محسوب شود، انتخاب خلیفه را به عهده‌ی شورای شش نفره گذاشت. شش نفر از کسانی بودند که رسول خدا در حالی چشم از جهان فرو بسته بود که از آنان خشنود بود و آنان عبارت بودند از عثما، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد. هنگامی که عبدالرحمان متوجه شد که همه‌ی ما خواهان خلافت هستیم، خود را کنار کشید و از ما تعهد گرفت که به فیصله‌ی او راضی باشیم. آنگاه عثمان را تعیین کرد. ما نیز پذیرفتیم. پس از اینکه کشته شد و به رحمت خدا پیوست من بخاطر خویشاوندی ای که با رسول‌خدا داشتم کسی را برای این کار مستحق‌تر از خود نیافتم.[۱]

۹ـ اسود بن قیس از سعید بن عمرو و او از پدرش نقل می‌کند که علی ابن ابیطالب طی خطبه‌ای فرمود: رسول خدا، هیچکدام از ما را به امارت نگمارد بلکه این کار به اختیار خودما انجام شد. نخست ابوبکر خلیفه شد امور را بخوبی پیش برد سپس عمر بر سر کار آمد او نیز کارها را بنحوی پیش برد و پایه‌های دین را استحکام بخشید.[۲]

۱۰ـ عمرو ابن شقیق ثقفی می‌گوید: بعد از اینکه علی‌رضي الله عنه از جنگ جمل فارغ شد فرمود: رسول خدا در مورد حکومت به کسی تعهدی نداده بود و این خود ما بودیم در این باره تصمیم گرفتیم اگر کار درستی بوده مرهون منت خدائیم و اگر کار خطایی بوده به خود ما بر می‌گردد. ابوبکر بر سر کار آمد امور را راست و ریست نمود سپس عمر بر سر کار آمد و او نیز کارها را بخوبی راست و ریست کرد تا اینکه پایه‌های دولت اسلام مستحکم شد سپس مردمانی آمدند که خواهان مال دنیا بودند و خدا بهتر می‌داند که آنها را ببخشد یا عذاب دهد.[۳]

۱۱ـ حسن می‌گوید: علی فرمود: هنگامی که رسول خدا چشم از دنیا فرو بست ما به فکر چاره افتادیم و دیدیم که رسول الله ابوبکر را به امامت نماز گمارده است

---

۱. تاریخ دمشق (۴۴۰/۲).

۲. همان (۴۳۸/۴۲).

۳. همان (۲۹۱/۳۰ ـ ۲۹۲).

با خود گفتیم چرا زمام امور دنیوی خود را به کسی نسپاریم که رسول الله زمام امور دینی ما را به او سپرده است؟[۱]

۱۲ـ طلحه بن مصرف می‌گوید: از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم آیا رسول خدا در حق کسی وصیتی کرده است؟ گفت: خیر، پرسیدم: پس چه وصیتی نموده است؟ گفت: وصیت به تمسک کتاب خدا کرده است و افزود: هذیل که از یاران علی بود می‌گفت: مگر ممکن است که ابوبکر علیه وصیت رسول خدا توطئه ای بکند. و افزود که ابوبکر دوست داشت که دستوری از رسول خدا را بشنود تا آنرا آویزه‌ی گوشش سازد.[۲]

ج) عقیده‌ی علی در مورد امامت:

۱۳ـ یحی بن عمرو مرادی می‌گوید: از علی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا از دنیا رفت و من فکر می‌کردم بیش از دیگران شایستگی جانشینی ایشان را دارم. ولی مردم، ابوبکر را انتخاب کردند من نیز با سمع و طاعت پذیرفتم. بعد از ابوبکر بازهم گمان نمی‌کردم غیر از من کسی برای تصدی این مقام انتخاب شود ولی عمر انتخاب شد من نیز پذیرفتم و گوش به فرمان وی شدم. هنگامی که عمر زخمی شد فکر نمی‌کردم کسی غیر از من انتخاب شود ولی عمر قضیه را به شورای شش نفره واگذار کرد که من هم یکی از آنان بودم، از میان ما عثمان انتخاب شد. من پذیرفتم و گوش به فرمان وی شدم، سپس عثمان کشته شد و مردم به من مراجعه کردند و با رضایت خویش با من بیعت کردند. بخدا سوگند من دو راه پیش روی خود نمی‌بینم یا شمشیر و یا کفر به محمد<.[۳]

١٤ـ عبد خیر می‌گوید از علی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا در بهترین وضعی که یک پیامبر از جهان می‌رود از این جهان رخت بست. سپس ابوبکر جانشین ایشان شد و طبق سنت و عملکرد رسول الله عمل نمود آنگاه به بهترین وجه از دنیا رفت و

---

۱. الطبقات (۱۸۳/۳).

۲. همان (۱۸۳/۳).

۳. تاریخ دمشق (۴۳۹/۴۲).

بدون تردید بهترین فرد این امت بعد از رسول خدا بود. آنگاه عمر زمام امور را بعهده گرفت و طبق عملکرد آن دو بزرگوار و سنت آنها عمل نمود و نهایتا به بهترین وجه از دنیا رفت و بدون تردید او بعد از رسول الله و ابوبکر، بهترین فرد این امت بود.[۱]

۱۵ــ **شیعه به علی نسبت داده‌اند** که گفته است: بعد از اینکه رسول خدا وفات یافت، مسلمانان در امر خلافت به منازعه افتادند. بخدا سوگند هیچگاه گمان نمی‌کردم که عرب بعد از رسول خدا ، این قضیه را از اهل بیتش دریغ می‌دارند، تا اینکه هجوم مردم بسوی ابوبکر جهت بیعت با وی مرا غافل‌گیر کرد. من بخاطر اینکه خودم را بیش از هرکس شایسته‌ی این جایگاه می‌دانستم دست نگهداشتم. ولی دیری نگذشت که دیدم عده‌ای از مردم از دین برگشته‌اند و در تلاش نابودی دین خدا و سنت نبوی هستند. ترسیدم که اگر به کمک اسلام و مسلمانان نشتابم ضربه‌ی بزرگی بر پیکر دین وارد خواهد شد و این مصیبت به مراتب از دست دادن خلافت که متاعی زودگذر و سرابی بیش نیست بزرگتر است از اینرو به سمت ابوبکر رفتم و با او بیعت نمودم و به مقابله با حوادث برخاستم تا اینکه حق چیره شد و باطل نابود گشت و کلمهٔ الله به رغم دشمنی کافران پیروز گردید.

... ابوبکر، متولی امور شد و کارها را با میانه‌روی، تعهد و نظم، راست و ریست کرد. من هم در کنارش بودم و در صورت لزوم از خیرخواهی و دادن مشوره دریغ نمی‌ورزیدم و از او در راه خدا پیروی می‌کردم.[۲]

علاوه بر این، عباراتی از این دست در شرح نهج البلاغه (ابن حدید شیعه)، میثم بحرانی و در مجمع بحار مجلسی نیز آمده است.

د) امتناع علی از پذیرفتن خلافت:

۱٦ــ **از سالم بن ابی جعد اشجعی** به نقل از محمد بن حنفیه (فرزند علی) روایت است که گفته است: هنگامی که عثمان کشته شد من همراه پدرم وارد منزل

---

۱. ابن ابی شیبه در مصنف (۴۳۴/۷ ش ۷۰۵۳).

۲. الغارات ثقفی (۳۰۲/۱)، منار الهدی علی بحرانی.

خلیفه شدیم. در این اثنا گروهی از یاران رسول الله نزد پدرم آمدند و گفتند: می‌بینی که فلانی کشته شده و باید مردم پیشوایی داشته باشند و کسی شایسته‌تر از شما نیست. پدرم گفت: من همچنان وزیر و مشاور باشم بهتر از آن است که امیر و رهبر شوم. اما آنها اصرار نمودند نهایتاً پدرم گفت: پس باید این کار در مسجد و در حضور همگان باشد من دوست ندارم مخفیانه با من بیعت صورت گیرد.

سالم بن ابی جعد می‌گوید: ابن عباس گفت: من از ترس ازدحام دوست نداشتم ایشان به مسجد برود. ولی ایشان اصرار داشت که به مسجد برود، وقتی وارد مسجد شد، مهاجرین و انصار با وی بیعت نمودند سپس دیگران بیعت کردند.[۱]

۱۷ـ ابوبشیر عابدی می‌گوید: هنگامی که عثمان کشته شد من در مدینه بودم. مهاجرین و انصار از جمله طلحه و زبیر نزد علی آمدند و گفتند: بیا تا با تو بیعت کنیم. علی گفت: من نیازی به این امر ندارم، کسی دیگر را انتخاب کنید هرکسی را شما بپسندید من نیز او را می‌پذیرم، آنها گفتند: بخدا سوگند ما جز شما کسی را انتخاب نخواهیم کرد و آنقدر اصرار کردند که نهایتا علی گفت: من شرائطی دارم اگر بپذیرید من نیز قبول می‌کنم. آنگاه به مسجد آمد و بر منبر قرار گرفت و چنین گفت: ای مردم من زیربار این مسئولیت نمی‌رفتم ولی شما اصرار کردید. من هیچ کاری بدون هماهنگی با شما انجام نخواهم داد و همچنین از شما می خواهم کلید اموالتان را به من بسپارید و من بدون رضایت شما یک درهم از آن بر نمی‌دارم آیا به این امر راضی هستید؟ همه گفتند: بلی. علی گفت: پروردگارا! توگواه باش. سپس از آنان بیعت گرفت. ابوبشیر می‌گوید: من نزدیک منبر بودم و آنچه را می‌گفت می‌شنیدم.[۲]

۱۸ـ روایت دیگری نیز سالم از محمد بن حنفیه شبیه روایت سابق (ش ۱۶) نقل کرده که روز قتل عثمان، تعدادی از اصحاب پیامبر نزد پدرم آمدند و از او تقاضای قبول مسئولیت نمودند. پدرم گفت: قضیه را به شورا بسپارید. گفتند: ما تو را قبول داریم. پدرم گفت: پس باید به مسجد برویم و ببینیم مردم به چه کسی رأی

---

۱. تاریخ طبری (۴۵۰/۳).

۲. همان (۴۵۰/۳)

می‌دهند. پس به مسجد رفت و در آنجا کسانی که می‌خواستند با وی بیعت کنند، بیعت کردند و انصار جز تعداد اندکی همه با وی بیعت نمودند.[۱]

۱۹ـ عوف می‌گوید: از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت: علی نزد طلحه آمد و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. طلحه گفت: اولویت در این کار با تو است و تو امیرالمؤمنین هستی. دستت را بده تا با تو بیعت کنم. علی دستش را داد و طلحه با وی بیعت نمود.[۲]

۲۰ـ شعبی می‌گوید: روزی که عثمان کشته شد مردم به سمت علی آمدند. او در بازار مدینه بود گفتند: دستت را بده تا با تو بیعت کنیم. گفت: شتاب نورزید. عمر که مرد مبارکی بود این قضیه را به شوار سپرد. شما نیز فرصت دهید تا در این باره با مردم، مشورت شود. آنها برگشتند، بعضی‌ها گفتند: اگر مردم بعد از قتل عثمان به شهرهایشان برگردند و بدون اینکه خلیفه‌ای تعیین گردد پراکنده شوند بیم اختلاف و فساد امت می‌رود.

بنابراین دوباره نزد علی آمدند و اشتر دست علی را گرفت، علی دستش را به عقب کشید ولی با اصرار اشتر دستش را برای بیعت باز کرد و مردم با وی بیعت نمودند. اهل کوفه می‌گفتند: اشتر اولین کسی بود که با علی بیعت نمود[۳]

۲۱ـ سیف به نقل از محمد و طلحه می‌گوید که شورشیان به اهل مدینه گفتند: تا فردا اگر کسی را انتخاب نکردید ما علی، طلحه و زبیر و تعداد دیگری را به قتل خواهیم رساند. مردم به علی هجوم آوردند و گفتند: می‌بینی که چه بلائی بر اسلام و اهلش وارد شده بیا تا با تو بیعت کنیم. علی گفت: مرا رها کنید و سراغ کسی دیگر بروید. زیرا ما با قضیه‌ای چند چهره و چند رنگ روبرو هستیم که هر لحظه باعث تغییر قلبها و خردها می‌شود. آنها با سوگند دادن و اصرار از او خواستند که زیر بار مسئولیت برود. علی گفت: بخاطر آنچه می‌بینم قبول می‌کنم ولی بدانید که اگر این

---

۱. همان (۵۲۰/۳).

۲. تاریخ طبری (۷۰۰/۲).

۳. تاریخ طبری (۴۵۵/۳).

مسئولیت را بپذیرم شما را به راهی می‌برم که می‌دانم و اگر مرا رها کنید و سراغ کسی دیگر بروید من در حرف شنوی از او پیشا پیش همه خواهم بود. سپس مردم متفرق شدند و قرار شد فردا بیعت صورت گیرد. اهل بصره حکیم بن جبله عبدی را با گروهی نزد زبیر فرستادند و او را با تهدید برای بیعت آماده کردند. و اهل کوفه اشتر را با عده‌ای سراغ طلحه فرستادند و با او رفتار مشابهی انجام دادند. صبح روز جمعه مردم به مسجد آمدند. علی بر منبر قرار گرفت و گفت: ای مردم! این قضیه به خود شما مربوط است. دیروز ما به نتیجه‌ی مشترکی رسیدیم. اگر می‌خواهید من مسئولیت این امر را بعهده می‌گیرم و اگر نمی‌خواهید، کسی را مجبور نمی‌کنم، همه گفتند: ما بر قرار دیروز هستیم. سپس طلحه را آوردند. او گفت: من ناخواسته تن به این بیعت می‌دهم.[1]

هـ) نمونه‌هایی از روایات شیعه حاکی از خود داری علی از بیعت با وی:

۲۲ـ در نهج البلاغة به علی نسبت داده‌اند که گفته است: مرا رها کنید و سراغ کسی دیگر بروید.

ما بسوی امری چند چهره و چند رنگ می‌رویم که هر لحظه قلبها و خردها را تغییر می‌دهد.

و افزود که اگر مرا بحال خود بگذارید من نیز یکی از شما هستم و شاید در حرف شنوی و اطاعت از ولی امر بهتر از شما باشم و اگر من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر باشم.[2]

۲۳ـ به علی نسبت داده‌اند که به طلحه و زبیر گفته است: بخدا سوگند من به خلافت و حکومت علاقه‌ای نداشتم شما آنرا به من تحمیل کردید و مرا بسوی آن خواندید.[3]

---

۱. همان (۷۰۰/۲).

۲. نهج البلاغه (ص۱۷۸ ـ ۱۷۹) شرح محمد عبده.

۳. همان (ص۳۹۷).

۲٤ـ همچنین به علی نسبت داده‌اند که گفته است: شما دستم را باز کردید و من آنرا به عقب می‌کشیدم و می‌بستم. سپس شما همانند هجوم شتران تشنه بر حوض آب، بسوی من هجوم آوردید.[۱]

و) علی برای خود خلیفه و جانشین تعیین نکرد:

۲۵ـ از عبدالله بن سبع روایت است که علیس طی خطبه‌ای فرمود: بخدائی که دانه را شکافت و انسانها را آفرید سوگند که محاسنم با خون سرم رنگین خواهد شد. مردی گفت: بخدا سوگند نسل کسی را که با شما چنین کند از روی زمین بر خواهیم داشت، فرمود: بخدا سوگندتان می‌دهم که جز قاتلم از کس دیگری انتقام نگیرید. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین برای خود جانشین انتخاب نمی‌کنی؟ گفت خیر بلکه شما را همانگونه که رسول‌الله رها نمود رها می‌کنم. گفتند: پس جواب خدا را چه می‌دهی؟ گفت: می‌گویم؛ پروردگارا تا زمانی که صلاح دانستی مرا در میان آنان گذاشتی و اکنون که مرا نزد خود طلبیدی من تو را در میان آنان گذاشتم اگر خواستی اصلاحشان کن و اگر خواستی گمراهشان کن.[۲] ابن عساکر برای این روایت چند طریق با عبارتهای متعدد بیان کرده است.[۳]

۲٦ـ شقیق می‌گوید: به علی گفتند: جانشینی برای خود تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول خدا برای خود جانشین تعیین نکرد چگونه من تعیین کنم، اگر خدا به شما نظر خیری داشته باشد شما را بر بهترین‌تان گرد خواهد آورد چنانکه مردم را بعد از پیامبرش بر بهترینشان گرد آورد.[۴]

---

۱. همان (ص ۴۳۰).

۲. مسند احمد (۲۴۲/۲) مجمع الزوائد (۱۳۷/۹) و بزار با سند حسن. احمد شاکر: اسنادش صحیح است.

۳. تاریخ دمشق (۵۳۸/۴۲).

۴. مسند بزار (۳۵۴/۱) تاریخ دمشق.

۲۷ـ ثعلبه بن یزید حمانی می‌گوید: علی گفت: همان روایت ش ۲۵ عبدالله بن سبع.[۱]

۲۸ـ از ابی وائل روایت است که به علی گفتند: آیا جانشینی برای خود تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول خدا این کار را نکرد ولی اگر خدا نظر خیری نسبت به شما داشته باشد شما را بعد از من بر بهترینتان گرد خواهد آورد آنگونه که بعد از پیامبرش آنان را بر بهترینشان گرد آورد.[۲]

۲۹ـ صعصعه بن صوحان می‌گوید: بعد از اینکه علی ابن ابیطالب از دست ابن ملجم زخمی شده بود نزد او رفتیم و از او خواستیم که برای خود جانشینی تعیین کند. گفت: خیر، چنین نمی‌کنم بلکه همانگونه که رسول الله ما را گذاشت و رفت شما را می‌گذارم. ما نیز از رسول الله خواستیم تا جانشین تعیین کند ولی ایشان فرمود: اگر خدا در شما خیری ببیند، بهترینتان را بر شما خواهد گمارد، علیرضی الله عنه می‌گوید: خداوند نیز در ما خیری دید و ابوبکر را بر ما گمارد.[۳]

۳۰ـ از ابی وائل روایت است که به علی گفتند: برای خود جانشین تعیین نمی‌کنی؟ فرمود: رسول خدا برای خود جانشین تعیین نکرد تا من تعیین کنم.[۴]

۳۱ـ سالم بن ابی جعد از علی روایت می‌کند که گفت: آیا وقت آن نرسیده که بدبخترین انسان، اینجا را (اشاره به محاسن) با خون اینجا (اشاره به سر) رنگین کند ؟گفتند: ای امیرالمومنین؛ برای خودت جانشین تعیین نمی‌کنی؟ گفت: خیر بلکه شما را می‌سپارم به چیزی که رسول خدا ما را به آن سپرد.[۵]

۳۲ـ جندب بن عبدالله می‌گوید بر علی وارد شدم و گفتم: ای امیرالمومنین؛ اگر خدای ناخواسته شما را از دست دادیم آیا با حسن بیعت کنیم؟

۱.مسند بزار (۴۹۳/۱).

۲. تاریخ دمشق (۲۸۹/۳۰).

۳. تاریخ دمشق (۲۸۹/۳۰).

۴. همان (۲۸۹/۳۰).

۵. تاریخ دمشق (۲۸۹/۳۰).

فرمود: من نه به شما چنین دستوری می‌دهم و نه شما را از آن منع می‌کنم هرچه خودتان صلاح دانستید انجام دهید.[۱]

تاریخ نگار شیعی؛ علی بن حسین مسعودی (ت ۳۴۶ هـ) همه‌ی این روایات را قبول دارد چنانکه در جریان حادثه‌ی شهادت علی، می‌نویسد: مردم بر او وارد شدند و گفتند: اگر شما را از دست دادیم با حسن بیعت کنیم؟ گفت: من نه به شما چنین دستوری می‌دهم و نه شما را از این کار منع می‌کنم هر طوری که خود صلاح می‌دانید. سپس حسن و حسین را فراخواند و گفت: شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. دنیا طلب نباشید حتی اگر دنیا به سراغتان بیاید و بر چیزی از دنیا تاسف نخورید. سخن حق را بگوئید. بر یتیمان ترحم کنید. ناتوان را یاری دهید. خصم ستمگر و یاور مظلومین باشید و در اجرای دستورات الله از سرزنش هیچ کس نترسید. سپس به ابن حنفیه نگریست و گفت: آنچه را به آنها توصیه نمودم به تو نیز توصیه می‌کنم. قدر برادرانت را بدان و بدون دستور آنها دست به هیچ کاری نزن و به آنها نیز در مورد ابن حنفیه توصیه نمود و گفت: او شمشیر شما و فرزند پدرتان است او را گرامی بدارید و قدرش را بدانید. مردی گفت: ای امیر المؤمنین از ما برای جانشینت عهد نمی‌گیری؟ گفت: خیر، من مردم را آنگونه که رسول الله رها کرده بود رها می‌کنم. گفتند: چه جواب برای پروردگارت خواهی داشت؟ گفت: می‌گویم؛ پرورگارا! تا روزی که فرصت داده بودی در میان آنها بودم و از روزی که مرا نزد خود طلبیده‌ای تو را در میان آنان گذاشته‌ام چه بخواهی گمراهشان کنی و چه بخواهی اصلاحشان نمائی.[۲]

بررسی اجمالی روایات امامت:

بعد از ارائه‌ی این روایات، به بررسی اجمالی آنها خواهیم پرداخت تا به بطلان ادعای وصیت و امام پی ببریم.

---

۱. تاریخ طبری (۱۱۳/۴).

۲. مروج الذهب (۳۴۱/۱).

۱ـ روایت بخاری که حاوی گفتگوی عباس و علی بود بیانگر این مطلب است که آن دو بزرگوار از هیچگونه وصیتی در این باره اطلاع نداشتند اگر می دانستند که پای امامت در میان است چنین سخنانی بر زبان نمی‌آوردند.

۲ـ نفی امامت در بیش از ۳۰ عدد روایت و ده‌ها روایت دیگری که بیان خواهد شد و همکاری برادرانه‌ی علی با خلفا دلیل قوی دیگری بر بطلان ادعای امامت می باشد.

۳ـ اینکه علی در روایت شماره ۴ و ۶ فرمود: اگر در این باره (امامت) از رسول الله عهدی نزد من بود قطعاً ساکت نمی‌نشستم و نمی‌گذاشتم ابوبکر و عمر بر منبر رسول الله بنشینند و حتی اگر شده تک و تنها به جنگ با آنان می‌رفتم، بیانگر قدرت و شهامت او است، علی در این کلام خود را از هرگونه ناتوانی، ترس، بزدلی و سهل انگاری در اجرای عهد خدا و پیامبر بدور می‌دارد. او برای خود روا نمی‌داند که از عهد پیامبر شانه خالی کند و بگذارد دیگران این جایگاه را غصب نمایند.

بحق که علی شایسته‌ی چنین موضع گیری شجاعانه‌ای است. او کسی است که در راه خدا، از خود رشادتهای زیادی نشان داده است.

چگونه ممکن است که خداوند او را به مقام امامت بگمارد ولی او از روی ناتوانی از اعلان امامت خویش صرف نظر کند و به جنگ غاصبان امامت نرود و برای احقاق حق و ابطال باطل، دست به مبارزه نزند آنگونه که رسول الله با قوم خویش به نبرد پرداخت تا اینکه دین خدا چیره شد و پرچم اسلام به اهتزاز درآمد؟

آنچه که علی در این روایت بیان داشته سخنی است که عقل و خرد آنرا می‌پذیرد و علمای اهل بیت نیز آنرا تایید می‌کنند. چنانکه حسن بن حسن بن علی می‌گوید: اگر بپذیریم که سخن شما درست است و خدا و پیامبر، علی را برای این امر، انتخاب نموده‌اند، پس بزرگترین گناه و جرم را خود علی مرتکب شده که به عهد و توصیه‌ی رسول الله عمل نکرده و بدان قیام ننموده است.

۴ـ علی رضی الله عنه، دلیل عقلی و قوی دیگری که بیانگر بطلان ادعای امامت است بیان می‌دارد که همان انتخاب ابوبکر توسط رسول الله جهت امامت نماز در بیماری

رسول خدا می‌باشد. و این نشانگر رغبت قلبی رسول خدا به خلافت ابوبکر است و اگر رسول الله می‌خواست علی را جانشین خود تعیین کند قطعاً ایشان را برای امامت نماز انتخاب می‌نمود. چگونه ممکن است که رسول خدا، در حضور کسی که قرار است امام و پیشوای مسلمانان بعد از پیامبر باشد، شخص دیگری را برای امامت نماز انتخاب نمایند؟! باید گفت: حقا چقدر این امام بزرگوار، اهل ادب و انصاف بوده ، به برتری ابوبکر بر خود و بر سایر صحابه بخاطر انتخاب وی توسط رسول الله برای امامت نماز اعتراف نموده است! و این دلیلی

است عقلی که احتمال هیچ نوع توجیه و تاویلی را ندارد.

۵ـ علی تاکید می‌ورزد که با ابوبکر بیعت کرده و حق اطاعت و حرف شنوی از وی را با خیر خواهی و مشورت ادا نموده است.

همچنین با عمر بیعت کرده و حق اطاعت و حرف شنوی از وی را با خیرخواهی و مشورت ادا نموده است همچنین می‌گوید: با عثمان بیعت کرده و حق اطاعت و حرف شنوی از وی را با خیرخواهی و مشورت ادا کرده است. و این یک واقعیت تاریخی غیر قابل انکار است.

حال سوال این است که علی چگونه حدود بیست و پنج سال با کسانی که به گمان شایعه پراکنان ، غاصبان امامت و منکرین حقیقت هستند؛ همکاری و مساعدت می نماید؟! و صاحب حق (علی) برای پس گرفتن حق خویش هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد بلکه با متجاوزین بیعت و با آنان زندگی می کند و پشت سرشان نماز می خواند و مشاور آنان بوده، بعنوان قاضی در خدمتشان می باشد!؟

باید گفت: چنین چیزی از نظر عقلی به هیچ وجه قابل توجیه نیست که علی، وصی رسول الله باشد و در طول این مدت، چنین عملکردی از خود نشان بدهد.

۶ـ نشاندن ابوبکر توسط رسول الله بر مصلای نماز؛ جایگاهی که در مدت بعثت رسول الله بویژه در ده سال مدینه، جز شخص رسول الله کسی در آنجا قرار نگرفته

است، تا مسلمانان مهمترین رکن عبادی دین را به او اقتدا کنند، دلیل روشنی بر این امر است که خواسته‌ی قلبی رسول الله استخلاف ابوبکر و جانشینی وی بوده است.

۷ـ علی تاکید می‌ورزد که از جانب رسول الله به وی در مورد امامت وصیتی نشده بلکه او خودش گمان می‌کرده که بخاطر خویشاوندی نزدیک وی با رسول الله نسبت به دیگران حق اولویت با او است. ولی از آنجا که امت کسی دیگر را به دلیل اینکه رسول خدا او را برای امامت مردم تعیین کرده بود، انتخاب نمودند، علی نیز این انتخاب را پذیرفت و تسلیم رأی عمومی امت گردید.

چنانکه یکی از دانشمندان معاصر شیعه به نام دکتر موسی موسوی، به این مطلب اشاره می‌کند آنجا که می‌نویسد پیامبر دوست داشت علی جانشین او شود نه بدستور خدا بلکه خواسته‌ی قلبی ایشان بود. سپس دکتر موسوی می‌افزاید: امام علی همواره می‌گفت که هیچ دستوری از آسمان در مورد امامت وی نازل نشده است. همچنین یاران و معاصرین علی در این باره با وی هم عقیده بودند و تا شروع عصر غیبت کبرا یعنی زمانی که عقاید شیعه صددرصد دچار تغییر نشده بود، شیعیان بر همین باور بودند.

بنابراین باید گفت: فرق است میان اینکه علی و هوادانش او را بیش از دیگران شایسته‌ی جانشینی رسول الله بدانند ولی مسلمانان کسی دیگر را انتخاب کنند و بین اینکه خلافت علی را منصوص من عندالله بدانند که توسط دیگران غصب شده است.

اکنون به سخنان امام علی گوش می‌سپاریم که به صراحت کامل، بر مشروعیت انتخاب خلفا مهر صحت می‌زند و خلافت را منصوص من عندالله نمی‌داند چنانکه در نامه‌ی ششم نهج البلاغه می‌گوید: با من قومی بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و با همان شرائط. بنابراین، هیچ کس حق اعتراض ندارد. چرا که شورا حق مهاجرین و انصار است و هرگاه آنان بر کسی اتفاق نظر کردند و او را امام نامیدند خدا هم به انتخاب آنان خشنود خواهد شد. و اگر کسی از روی

طعنه و بدعت از راه آنان بدر شود باید به آن برگردانیده شود و اگر برنگردد باید با او جنگید تا به راه مسلمانان برگردد[۱]

اما اینکه موسوی می‌گوید: علی خود را برای خلافت در اولویت می‌دید. سخنی بدون دلیل است که نشأت گرفته از خیال بافی شیعیان می‌باشد. ولی ما اهل سنت معتقد بر این هستیم که علیؓ به هیچ وجه چشم به خلافت ندوخته بود و از ایشان در این مورد چیزی ثابت نیست، آنچه ثابت است اینکه ایشان معتقد بود که در سرنوشت خلافت، حق تعیین و مشورت داشته باشد.

چنانکه در روایت صحیح البخاری آمده که خطاب به ابوبکر گفت: ما به فضل و بزرگواری شما اعتراف می‌کنیم و به هیچ وجه قصد رقابت با شما را نداریم. ولی گمان می‌کردیم که به خاطر خویشاوندی‌ای که با رسول الله داریم در تعیین خلیفه، حقی داشته باشیم.[۲]

۸ـ هنگامی که بعد از شهادت عثمان، همه‌ی صحابه نزد علی آمدند تا با او بیعت کنند، او نپذیرفت و حتی دوست داشت طلحه بن عبیدالله خلیفه شود و می‌گفت: من وزیر شما باشم بهتر است از اینکه امیر باشم، همه‌ی اینها بیانگر این مطلب است که ایشان حتی خود را برای احراز پست خلافت در اولویت نمی‌دید تا چه رسد آنرا منصوص من الله بداند. زیرا اگر چنین بود از بیعت، خود داری نمی‌کرد بلکه به مردم می‌گفت: اصلا نیازی به بیعت شما نیست. خلافت حق من است که توسط دیگران غصب شده و اکنون به من بازگشته است. ولی ایشان چنین سخنی نگفت پس وصیتی در کار نبوده است.

۹ـ خود داری علی از تعیین خلیفه بعد از خود و استدلال به عملکرد رسول الله دلیل دیگری بر این امر است که نصی از جانب خدا و پیامبر در مورد امامت علی و فرزندانش وجود ندارد. بخاطر همین است که علی در مورد خلیفه شدن فرزندش حسن هیچ توصیه‌ای نکرد زیرا اگر به او چنین توصیه ای می‌نمود و حسن

---

۱. شیعه و تصحیح به نقل از نهج البلاغه (۷/۳).

۲. صحیح البخاری ۴۲۴۰.

می‌دانست که از جانب خدا به این مقام رسیده است به خود اجازه نمی‌داد که از مقام امامت الهی به نفع معاویه کناره گیری بکند. و اگر از پدرش در این مورد وصیتی وجود می‌داشت، پیروانش بعد از مرگ حسن به چند دسته تقسیم نمی‌شدند.

۱۰ـ با مقایسهٔ روایاتی که در منابع اهل سنت آمده است مانند: روایات سه‌گانه ش (۲۲،۲۳،۲۴) و روایاتی که در منابع شیعه آمده مانند: روایات ش (۲۱) که بیانگر خودداری علی از بیعت برای خویشتن است بخوبی روشن میشود که روایات شیعه برگرفته از روایات اهل سنت با اندکی تصرف میباشند که به علی یا یکی دیگر از فرزندانش نسبت داده شده است.

زیرا تاریخ طبری سالها پیش از نهج البلاغه تألیف شده چنانکه طبری در سال (۳۱۰) هجری وفات یافته در حالیکه مؤلف نهج البلاغه آقای شریف رضی در سال ۴۰۶ هجری وفات نموده است و منابع خود را در روایاتی که به علی نسبت می‌دهد بیان نکرده است.[۱]

شایعه‌ی دوم: اختصاص یافتن علی به دانشی ویژه

یکی دیگر از شایعات که همزمان با شایعه اول پخش شد این بود که رسول خدا رازهایی از علم شریعت را با علی در میان گذاشته است.

هدف از این شایعه ایجاد فاصله بین امت و پیامبرش و قرار دادن علی در جایگاه پیامبر بود. گویا می‌خواستند بگویند تمامی علومی را که رسول اکرم< در مدت رسالتش پخش و نشر کرده نیازی به آنها نیست چرا که علی از علم ویژه‌ای برخوردار است که می‌تواند خلاء علوم نبوی را پر سازد.

از این رو شایعه سازان با تکیه بر حدیثی نادرست که می‌گوید «در میان شما دو چیز گذاشتم تا گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی عترت من» و سنت نبوی را حذف نمودند و غالیان، این روایت را دستاویز خود قرار داده این شایعه را پخش

---

۱. مراجعه شود به کتاب دیگر مؤلف به نام «گفتگوی آرام» که در آن نمونه‌هایی از این قبیل روایات نهج البلاغه ذکر شده است.

کردند که تمامی علوم شریعت نزد علی بن ابی طالب وجود داشته که رسول الله با او به عنوان راز در میان گذشته است.[1]

علی منکر چنین ادعایی شده و آنرا تکذیب کرده است.

الف) نمونه‌ای از سخنان علی در اینمورد:

۱ـ بخاری با سند متصل از ابی جحیفه رضی الله عنه روایت کرده که وی از علی پرسید: آیا نزد شما جز آنچه در کتاب خدا آمده است چیزی از وحی وجود دارد؟ علی گفت: بخدا سوگند من چیزی جز فهم و برداشتی که خداوند از قرآن به من نصیب کرده و آنچه در این صحیفه است نمی‌دانم. گفتم: در این صحیفه چه مطالبی وجود دارد؟ گفت: مساله‌ی دید، آزاد ساختن اسیر و اینکه انسان مسلمان بخاطر قتل کافر، کشته نمی‌شود.[2]

---

۱. این روایت را ترمذی (۶۶۲/۵) نقل کرده و در سند آن زید بن حسن انماطی وجود دارد که ابوحاتم او را منکر الحدیث دانسته است و ابن حبان او را جزو ثقات قلم داده کرده و ترمذی از او در کتاب حج روایتی نقل کرده است (تهذیب الکمال ـ ۵۰/۱۰) این حدیث که رسول خدا آنرا در مراسم حج ارشاد فرمود، مخالف با روایت صحیحی است که مسلم از زید بن ارقم نقل کرده و چنین است: ای مردم شاید پیک اجل برسد و من به ملاقات پروردگارم بروم. من در میان شما دو چیز را می‌گذارم که نخستین آنها کتاب خدا است و در آن هدایت و روشنی قرار دارد پس به کتاب خدا چنگ بزنید، راوی می‌گوید: مقداری در مورد کتاب خدا تشویق و ترغیب نمود. سپس فرمود: شما را در مورد اهل بیت خودم توصیه به نیکی می‌کنم، این جمله را سه‌بار تکرار فرمود صحیح مسلم (۶۳۷۸) هر دو حدیث مطلب واحدی را می‌رسانند و محل ایراد حدیث نیز مراسم حج بوده با این تفاوت که در یکی لفظ عترت آمده و در روایت صحیح‌تر، لفظ عترت نیامده است، ضمنا راوی حدیث عترت، شخصی به نام زید بن حسن انماطی است که شخص غیر معروفی است و فقط همین یک روایت از او نقل شده است و حدیثش یارای مقابله با حدیث صحیحی که ائمه آنرا نقل کرده است ندارد. همچنین لفظ عترت بمعنی نسل و فرزندان هست و علی از نسل و فرزندان رسول الله نیست.

۲. صحیح بخاری (ش ۲۸۸۲)

۲ـ همچنین بخاری از ابراهیم تیمی و وی از پدرش و وی نیز ار پدرش نقل نموده که علی از روی منبر چنین گفت: بخدا سوگند نزد ما، کتابی جز قرآن و این صحیفه وجود ندارد، آنگاه صحیفه را گشود که حاوی این مسائل بود: سن شترها، تعیین حدود حرم مدینه و اینکه، نفرین خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم بر کسیکه در آن حرمت شکنی کند. خداوند از چنین کسی هیچ عبادت فرض و مستحبی را نخواهد پذیرفت. همچنین در این صحیفه آمده بود که مسلمانان نسبت به تعهد یکدیگر باید احساس مسئولیت بکنند و اگر کسی تعهد مسلمانی را زیر پا بگذارد، مورد نفرین خدا و پیامبر و مردم خواهد بود و از او هیچ عبادتی پذیرفته نخواهد شد. همچنین در صحیفه آمده بود که اگر کسی بدون رضایت ملتی، سرپرستی آنان را بعهده گیرد، نفرین خدا، پیامبر و مردم بر او باد و از او هیچ عبادتی پذیرفته نمی‌شود.[۱]

۳ـ مسلم از ابوطفیل نقل می‌کند که به علی گفتند: ما را از چیزی که رسول خدا با تو در میان گذاشته است، با خبر ساز؟ علی گفت: رسول خدا به من چیزی نیاموخت که از دیگران مخفی مانده باشد. البته من از ایشان شنیدم که فرمود: نفرین خدا بر کسی که برای غیر خدا ذبح بکند و نفرین خدا بر کسی که اهل بدعتی را پناه بدهد و نفرین خدا بر کسیکه پدر و مادرش را نفرین کند و نفرین خدا برکسیکه حدود زمین را به نفع خود تغییر دهد.[۲]

٤ـ به عبارت دیگری در صحیح مسلم آمده است که خشمگین شد و گفت: رسول خدا هیچ مطلبی را با من بعنوان راز در میان نگذاشته است.[۳]

۵ـ ابوجلاس می‌گوید: از علی شنیدم که به عبدالله شیبانی می‌گفت: بخدا سوگند رسول خدا با من چیزی در میان نگذاشت که آنرا از دیگران پنهان کند البته

---

۱. صحیح بخاری (ش ۶۸۷۰)

۲. مسلم ۰ش ۵۲۴۰) و مسند (۱۰۸/۱).

۳. بیهقی در سنن کبرا (۹۹/۶) ابویعلی در مسند (۴۵۰/۱) و ابوعوانه در مستخرج (۲۸۷/۱۵).

من از ایشان شنیدم که فرمود: «سی فرد دروغگو قبل از قیامت ظهور خواهند کرد» و من فکر می‌کنم تو یکی از آنان هستی.[1]

٦ـ **عبیدالله بن عدی بن خیار** از طائفه بنی نوفل بن عبدالمناف می‌گوید: حدیثی از علی به گوشم رسید. با خود گفتم قبل از اینکه از دنیا برود خودم نزد وی رفته، حدیث را بشنوم. بنابراین نزد وی رفتم ـ و در روایت خطیب آمده که نزد وی در عراق رفتم ـ و از وی در مورد حدیثی که شنیده بودم پرسیدم: حدیث را برایم بازگو کرد و از من قول گرفت که آنرا به کسی نگویم. من نیز پذیرفتم ولی ای کاش از من قول نمی‌گرفت تا من آنرا به شما می‌گفتم تا اینکه روزی بر منبر رفت و گفت: چه شده است که عده‌ای بر ما دروغ می‌بندند و گمان می‌کنند نزد ما سخنانی از رسول الله وجود دارد که نزد دیگران نیست در حالی که رسول الله برای همه بود نه برای افراد خاصی، بنابراین آنچه نزد ما از رسول الله وجود دارد همان چیزی است که نزد همه‌ی مسلمانان است به علاوه آنچه که در این صحیفه وجود دارد و آنرا بیرون آورد که در آن این حدیث وجود داشت: «هرکس در دین، بدعتی ایجاد نماید یا فرد اهل بدعتی را جای دهد، لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد و از او هیچ عبادت فرض و مستحبی پذیرفته نخواهد شد.[2]

۷ـ **هارون بن عنتره** از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: نزد ابن عباس بودم، مردی آمد و گفت: عده‌ای از مردم می‌گویند نزد شما دانشی هست که رسول خدا آنرا برای دیگران بیان ننموده است؟ ابن عباس گفت: مگر نمی‌دانی که خداوند به پیامبرش فرموده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ (مائده/۶۷) (ای پیامبر آنچه را که از پروردگارت به سوی تو نازل شده است، بیان کن) بخدا سوگند از رسول الله هیچ چیزی (اضافه) به ارث نبرده‌ایم.)

---

۱. تاریخ دمشق (۹/۲۹).

۲. همان (۴۶/۳۸).

ب) نگاهی به روایاتی که گذشت:

۱ـ علی این شایعه را نمی‌پذیرد چنانکه از صحیح‌ترین کتابهای روائی انکار وی را ارائه نمودیم روایت نخست در صحیح بخاری و روایت دوم در صحیح مسلم آمده است.

۲ـ علی سوگند می‌خورد که پیامبر با او رازی در میان نگذاشته است.

۳ـ علی می‌گوید: شاید فهم وی از کتاب خدا، دانش ویژه‌ای باشد که او دارد همانگونه که هر انسان دیگری نیز ممکن است فهم و برداشت ویژه‌ای از کتاب خدا داشته باشد و ادعا ننمود که فقط او در چنین فهم و برداشتی تنها است.

۴ـ علی می‌گوید: صحیفه‌ای دارد که در آن چهار سخن از رسول خدا یاد داشت نموده است و آن چهار کلمه را نیز بیان می‌کند و نمی گوید که در آن صحیفه جز این چهار کلمه چیزی دیگری وجود دارد، ولی روایات شیعه همین وجود صحیفه را دستاویز خود قرار داده‌اند.

۵ـ علی هنگامی که می‌بیند این شایعه در حد گسترده‌ای پخش شده است، خطبه‌ای ایراد می‌کند و در آن، این شایعات را شدیداً تکذیب می‌نماید و می‌گوید: «چه شده است که عده‌ای در مورد من چنین ادعا می‌کنند ...» او در این خطبه خاطرنشان می‌سازد که رسول خدا بسوی جهانیان فرستاده شده نه فقط برای علی ابن ابیطالب تا فقط به وی دانشی اختصاص دهد و آنرا از سایر جهانیان دریغ دارد.

چنانکه الله متعال می‌فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (اعراف/۱۵۸)

ترجمه: بگو: ای مردم! به راستی من فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی شما هستم؛ فرستاده‌ی پروردگاری که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به الله و فرستاده‌اش ایمان بیاورید؛ همان پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به الله و سخنانش ایمان دارد؛ و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

و نیز فرموده است: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ (یونس/۱۰۸)

ترجمه: بگو: ای مردم! به‌راستی که حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر کس هدایت یابد، تنها به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد، تنها به زیان خویش گمراه می‌شود. و من نگهبان شما نیستم.

همچنین فرموده است: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (حج/۴۹) (بگو: ای مردم! من، برای شما تنها هشداردهنده‌ی آشکاری هستم)

و نیز فرموده است: قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادةً قُلِ اللّهِ شَهِيدٌ بِيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (انعام/۱۰۹)

ترجمه: بگو: در گواهی و شهادت چه کسی بزرگ‌تر است؟ بگو: الله که میان من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله‌ی آن، شما و همه‌ی کسانی را که این قرآن به آنان می‌رسد، بیم دهم. آیا شما گواهی می‌دهید که معبودان دیگری با الله هستند؟! بگو: من چنین گواهی نمی‌دهم. بگو: جز این نیست که الله، یگانه معبود برحق است و من از آنچه شرک می‌ورزید، بیزارم.

همچنین خداوند فرموده است: وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل/۴۴)(و قرآن را بر تو نازل کردیم تا شریعتی را که به سویشان نازل شده، برایشان بیان کنی و برای اینکه بیندیشند).

این آیات و آیات دیگر بر جهانی بودن پیام قرآن تاکید می‌ورزند. از اینرو می‌بینیم که رسول الله همه‌ی صحابه را در جمع عمومی مورد خطاب قرار می‌دهد نه اینکه تنها علی را چه آشکارا و چه در تنهایی مورد خطاب قرار دهد.

اما در برخی روایات و شایعات سعی می‌کنند تا فقط علی را مخاطب رسالت پیامبر قرار دهند گویا او مبعوث شده تا پیام الهی را به علی برساند و علی موظف است که آنرا به دیگران برساند و این مطلب با آیات کلام خدا و رسالت پیامبر همخوانی ندارد.

شایعه سوم: ادعای عصمت

شایعه‌ی دیگری که شایعه پردازان در زمان علی ساختند و ترویج نمودند ادعای معصوم بودن علی بود. بدلیل اینکه امامت او را منصوص من عندالله می‌دانستند و می‌گفتند لازمه‌ی امامت الهی این است که فرد از گناه، اشتباه فراموشی و غفلت پاک باشد زیرا گفتار و رفتار وی جنبه‌ی تشریعی دارد.

علی، هنگامی که این سخنان و شایعات را می‌شنید به تکذیب و انکار آن می‌پرداخت.

الف) علی و انکار معصومیت خویش:

۱ـ زید بن وهب می‌گوید: و فدی از یمن نزد علی آمد. علی دستور داد تا مردم را گرد بیاورند، آنگاه چند نفر از افراد وفد یکی بعد از دیگری سخنانی گفتند. یکی از آنها در آخر سخنانش گفت: پیروی از این مرد (علی) پیروی از خدا و نافرمانی وی نافرمانی از خدا است. علی گفت: دروغ گفتی. این چه سخنی است؟ نهایتاً علی برخاست و پس از حمد و ثنای خدا، گفت: همه‌ی سخنوران شما سخنان خوبی گفتند جز نفر دوم که پیروی و عدم پیروی از من را همطراز با پیروی و عدم پیروی از خدا قرار داد، در حالی که چنین نیست بلکه آن کسیکه پیروی از وی پیروی از خدا و عدم پیروی از وی، عدم پیروی از خدا محسوب می‌شود، رسول خدا است.[۱]

۲ـ طارق بن شهاب می‌گوید: ما وقتی خبر کشته شدن عثمان را شنیدیم به قصد عمره از کوفه به راه افتادیم. زمانی که به «ربذه» مکانی نزدیک شهر مدینه رسیدیم، نزدیکیهای فجر بود ، دیدم گروهی پشت سرهم حرکت می‌کنند. پرسیدیم چه کسانی هستند؟ گفتند: امیرالمومنین (علی) است. پرسیدیم کجا می‌رود؟ گفتند: در تعقیب طلحه و زبیر بر آمده است. با خودم گفتم: انا لله و انا الیه راجعون. آیا به علی بپیوندم و با طلحه و زبیر و ام المومنین بجنگم یا اینکه به مخالفت با وی بپردازم. بسوی آنها رفتم. نماز صبح را در حالی که هوا هنوز تاریک بود به امامت علی خواندیم. بعد از نماز، فرزندش حسن آمد و گفت: پدرم! به حرف من گوش

---

۱. تاریخ دمشق (۴۷۵/۴۲).

نکردی می‌ترسم فردا در حالی که هیچ یار و یاوری نداری کشته شوی. علی گفت: تو همواره مانند زنان گریه می‌کنی؟ من کدام حرف تو را ناشنیده گرفتم؟ حسن گفت: روزی که عثمان در محاصره بود، گفتم: از مدینه بیرون شو تا اگر کشته شد تو در مدینه نباشی. سپس تو را از بیعت قبل از اینکه نمایندگان همه‌ی بلاد حضور بیابند منع کردم همچنین زمانی که این دو نفر دست به کار شدند گفتم: در خانه‌ات بنشین تا نتیجه‌ی کار آنها مشخص شود و اگر کارشان به فسادی بینجامد، تو در آن مشارکت نداشته باشی ولی تو سخنان مرا ناشنیده گرفتی؟ علی گفت: فرزندم، ما نیز همچون عثمان در محاصره بودیم. اما اینکه گفتی بیعت نکنم تا مردم همه‌ی شهرها حاضر شوند، حقیقت این است رأی اهل مدینه تعیین کننده بود و بیم آن می‌رفت که کار بجاهای باریکی کشیده شود. اما اینکه بعد از خروج طلحه و زبیر قیام نمی‌کردم، چنین چیزی ضربه به اسلام خواهد زد. بخدا سوگند از روزی که من زمام امور را بعهده گرفته‌ام همواره مغلوب قرار گرفته و به عقب می‌روم و به جایگاه مطلوب نمی‌رسم و اینکه می‌گویی خانه نشین شوم آیا می‌خواهی همچون سوسمار محاصره‌ام کنند؟[۱]

۳ـ قتاده از حسن از قیس بن عباد نقل می‌کند که می‌گوید: علی در روز جنگ جمل گفت: ای حسن، ای حسن! کاش پدرت بیست سال قبل مرده بود، حسن گفت: من که تو را از این کار منع کرده بودم. گفت: پسرم نمی‌دانستم کار به اینجا کشیده می‌شود.[۲]

٤ـ همچنین در نهج البلاغه می‌خوانیم که علی می‌گوید: با من ریا کارانه رفتار نکنید و گمان مبرید که سخن حق بر من سنگینی می کند و نه در پی این باشید که مرا بزرگ بپندارید زیار اگر شنیدن سخن حق دشوار باشد عمل کردن بدان دشوار تر

۱. تاریخ طبری (۴۷۴/۳).

۲. تاریخ دمشق (۴۵۹/۴۲).

خواهد بود. بنابراین از گفتن سخن حق و دادن مشورهی نیک به من دریغ نورزید زیرا من از خطای در گفتار و کردار مصون نیستم.[۱]

۵ـ همچنین در نهج البلاغه این دعای علی‌ﷺ آمده است: بارالها! آنچه از گناهانم را که تو خود بهتر از من می‌دانی بیامرز و اگر من دوباره گناه کردم شما نیز دوباره ببخش. بارالها! اگر عهد شکنی کرده‌ام مرا ببخش و اگر با زبانم چیزی گفته‌ام و قلبم با آن مخالفت کرده است ببخش.

بارالها! گناهان زبانی، قلبی و تمامی لغزشهایم را ببخش[۲]

٦ـ در وصیت علی به فرزندش حسن در نهج البلاغه چنین آمده است: اگر در این باره چیزی برایت پیچیده به نظر رسید بدانکه از نادانی تو است. زیرا تو نادان آفریده شده‌ای سپس علم آموخته‌ای. و چه بسا اموری که در آن هنوز نادان هستی و بعدا به آن پی خواهی برد.[۳]

ب) نظری به روایات مدعی عصمت:

۱ـ دیدیم که علی‌ﷺ با خطیب یمنی که اطاعت علی را عین اطاعت خدا قرار داد چه برخوردی نمود و او را تکذیب کرد و گفت: این سخن در مورد رسول الله صدق پیدا می‌کند نه من، و آنچه علی در این گفتار خویش بیان نمود سخن حقی است که همه‌ی مسلمانان انرا قبول دارند و ده‌ها موضع‌گیری و سخنان علی و فرزندانش مؤید آن هستند.

۲ـ طارق بن شهاب می‌گوید: ... حسن به پدرش (علی) گفت: حرف مرا ناشنیده گرفتی می‌ترسم فردا در حالی که هیچ یار و یاوری نداری کشته شوی.

---

۱. در مورد نهج البلاغه یکی از علمای معاصر شیعه می‌گوید: همه‌ی فرقه‌های شیعه در مورد نهج البلاغه اتفاق نظر دارند که گفتار امیرالمؤمنین است تا جایی که برخی انکار نسبت آنرا به علیX همانند انکار ضروریات دین دانسته‌اند و حکم تمامی روایات آن حکم احادیث صحیح نبوی را دارد (الهادی کاشف الغطا فی مدارک نهج البلاغة).

۲. نهج البلاغه شرح ابی الحدید (۱۷۶/۶).

۳. نهج البلاغه (شرح محمد عبده ۷۸/۲ المعارف بیروت).

۳ـ حسن از قیس روایت می‌کند که علی روز جنگ جمل به حسن (فرزندش) گفت: ای کاش پدرت بیست سال قبل کشته شده بود، حسن گفت: پدرجان مگر من تو را از این کار باز نداشتم؟ گفت: فرزندم من نمی‌دانستم که کار تا به اینجا پیش خواهد رفت.

در اینجا علی به صراحت از کاری که به جنگ انجامید و در آن هزاران مسلمان کشته شدند ابراز پشیمانی می‌کند که اگر معصوم بود برکرده‌ی خویش پشیمان نمی‌شد.

همچنین اگر حسن معتقد به معصوم بودن پدرش بود به خود جرأت نمی‌داد که عملکر پدرش را زیر سوال ببرد یا اینکه او را از کاری باز دارد.

۴ـ آنچه در روایت نهج البلاغه آمده بود که علی خود را مصون از اشتباه نمی‌داند بیانگر این است که ایشان خود را معصوم نمی‌دانست و گرنه به دیگران نمی‌گفت: مرا نصحیت کنید.

۵ـ همچنین دعای طلب آمرزش از خداوند برای گناهان خویش بیانگر این است که علی خود را معصوم نمی‌دانسته است.

۶ـ و نیز روایت نهج البلاغه که علی به حسن نسبت نادانی می‌دهد بیانگر این مطلب است که حسن در معرض خطا و نادانی قرار دارد و چنین شخصی نمی‌تواند معصوم باشد. بنابراین روایات و نصوص زیاد دیگری نتیجه می‌گیریم که جز شخص رسول الله کسی دیگر معصوم نیست.

۷ـ در روایت بخاری به نقل از ابن ابی لیلی آمده که علی و فاطمه از رسول خدا، خدمتکاری خواستند تا آنها را در آبیاری و امور منزل کمک کند. رسول الله نزد آنها رفت و گفت: آیا به شما چیزی بهتر از آنچه خواسته‌اید ندهم؟ هنگامی که به بسترهایتان می روید و قصد خواب دارید سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمدلله و سی‌وچهار بار الله اکبر بگوئید این برای شما از خدمتکار خیلی بهتر است.[۱]

---

۱. صحیح بخاری (ش ۵۰۴۶).

این حدیث بیانگر آن است که فاطمه و علی نمی‌دانستند که چه چیزی بیشتر به نفعشان است از اینرو چیزی از رسول خدا خواستند که کمتر به نفعشان بود و رسول خدا آنها را به چیزی که نفع بیشتری دارد رهنمون گردید.

۸ـ اختلاف بین علی و فاطمه: سهل بن سعد می‌گوید: رسول خدا به خانه‌ی فاطمه آمد. علی را نیافت پرسید: پسر عمویت کجا است؟

فاطمه گفت: در میان ما سخنانی رد و بدل شد او مرا خشمگین ساخت و بدون اینکه بگوید کجا می‌رود، از خانه بیرون شد، رسول خدا به کسی دستور داد تا ببیند علی کجا رفته است؟ مرد بازگشت و گفت او در مسجد بسر می‌برد. رسول خدا به مسجد رفت و دید که علی در مسجد به پهلو خوابیده و بخشی از بدنش خاک آلود شده. رسول خدا در حالی که خاکها را با دستش از او می‌زدائید فرمود: برخیز ابوتراب برخیز ابوتراب (کنایه از خاک آلود شدن).[۱]

می‌گوئیم مخالفت علی و فاطمه با یکدیگر خلاف رفتار یک معصوم است.

۹ـ خودداری علی از حذف نام پیامبر در صلح نامه‌ی حدیبیه: براء بن عازب می‌گوید: رسول خدا در صلح نامه‌ی حدیبیه نوشت: این قرار دادی است از جانب محمد رسول خدا ... این نوشتار با اعتراض مشرکین روبرو شد آنها گفتند: ما تو را بعنوان رسول خدا قبول نداریم، آنگاه رسول خدا به علی دستور داد تا واژه‌ی «رسول خدا» را خط بزنند. علی گفت: من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. نهایتاً خود رسول خدا آن کلمه را خط زد.[۲]

در اینجا گرچه خودداری علی از حذف نام رسول خدا بخاطر احترام و تعظیم رسول الله بود ولی در کل سرپیچی از دستور رسول الله محسوب می‌شود.

---

۱. صحیح بخاری ش . ۴۳.

۲. صحیح بخاری ش ۲۵۵۱ المسند (۱۷۸۳).

شایعه چهارم: رجعت

شایعه دیگری که ابن سبا ساخت و شایعه پردازان آنرا ترویج دادند ادعای رجعت و بازگشت دوباره‌ی علی ابن ابیطالب پیش از قیامت بود. قبلاً بیان گردید که عبدالله بن سبا نخستین کسی بود که سخن از رجعت رسول الله بمیان آورد سپس همین عقیده را در مورد علی ابن ابیطالب نیز تبلیغ نمود.

الف) موضع اهل بیت در برابر این شایعه:

۱ـ عمرو اصم می‌گوید: به حسن بن علی گفتم: شیعیان اعتقاد بر این دارند که علی قبل از وقوع قیامت دوباره برخواهد گشت؟ حسن گفت: بخدا سوگند دروغ می‌گویند اگر می‌دانستیم که او بر می‌گردد هرگز به زنانش اجازه ازدواج نمی‌دادیم و اموالش را تقسیم نمی‌کردیم.[۱]

۳ـ حصین از محمد بن حارث نقل می‌کند که گفت: با ابن عباس بودم. مردی از اهل کوفه آمد. ابن عباس گفت: چه خبر داری؟ مرد گفت: مردم را در حالی رها کردم که در مورد آمدن (ظهور) علی ابن ابیطالب سخن می‌گفتند. ابن عباس گفت: پس چرا ما با زنانش ازدواج نمودیم و مالهایش را تقسیم کردیم؟![۲]

ب) نظری به روایات شایعه‌ی رجعت:

اینها نمونه‌ای از روایات شیعه می‌باشد که توسط ابن سبا انتشار یافتند و بعد از مرگ علی، بعضی از مردم آنها را دست به دست نقل کردند و اهل بیت علیه اینگونه روایات، موضع گرفتند.

در روایت نخست، حسن می‌گوید: اگر قرار بر بازگشت و زنده شدن دوباره کسی باشد، نباید زن یا زنانش ازدواج کنند و همچنین نباید اموالش بین وارثانش

---

۱. طبقات ابن سعد (۳۹/۳) تاریخ دمشق (۲۶۰/۱۳) و الشریعة (۲۳۱/۵).

۲. تاریخ دمشق (۵۸۸/۴۲).

تقسیم گردد. زیرا هر لحظه ممکن است برگردد. ابن عباس نیز پاسخ مشابهی به این مساله دادند

اما علی بن حسین می‌گوید: علی قبل از قیامت نخواهد آمد بلکه مانند سایرین در قیامت زنده خواهد شد و در آن روز فقط به فکر خویشتن خواهد بود.

این همان چیزی است که الله متعال در ده‌ها آیه به آن تاکید وزیده است؛ چنانکه می‌فرماید: ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (مؤمنون/ ۱۴ـ۱۶).

ترجمه: سپس نطفه را به صورت خون بسته درآوردیم و به همین ترتیب خون بسته را به‌صورت پاره‌گوشتی ساختیم و سپس پاره‌گوشت را چند استخوان نمودیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشاندیم و آن‌گاه او را با آفرینش دیگری پدید آوردیم. پس الله، بهترین سازنده، چه والا و بابرکت است. و آن‌گاه شما پس از آن، می‌میرید. و سپس روز قیامت برانگیخته می‌شوید.

می‌بینیم که خداوند در این آیات از زنده شدن دوباره‌ای غیر از قیامت سخن بیمان نیاورده است.

همچنین خداوند می‌فرماید: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (روم /۵۶)

ترجمه: و کسانی که از دانش و ایمان برخوردار شده‌اند، می‌گویند: شما مطابق تقدیر الله، (از روز تولد) تا روز رستاخیز (در دنیا و عالم برزخ) درنگ کرده‌اید و اینک روز رستاخیز است؛ ولی شما نمی‌دانستید.

و در جایی تاکید می‌ورزد که پاداش مردم ،در قیامت داده خواهد شد: كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ (آل عمران/۱۸۵)

ترجمه: هر جانداری طعم مرگ را می‌چشد و روز رستاخیز پاداشتان را به طور کامل خواهید گرفت. پس هر که از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است. زندگی دنیا تنها بهره‌ای فریبنده است و بس.

همچنین فرموده است: اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (حج/۶۹).

ترجمه:الله، روز قیامت درباره‌ی اختلافاتی که با هم داشتید، در میان شما داوری می‌کند.

و روز دیگری برای قضاوت اعلام نفرموده است: چنانکه می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (نساء/۱۴۱)

ترجمه: (منافقان) همواره به شما چشم می‌دوزند تا اگر پیروزی نصیبتان شد، بگویند: مگر ما با شما نبودیم و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، (به کافران) بگویند: مگر ما با شما طرح دوستی نریختیم و از شما در برابر مؤمنان پشتیبانی نکردیم؟ الله، روز قیامت در میان شما داوری خواهد کرد. و الله برای کافران هیچ راهی به زیان مؤمنان قرار نداده است.

و نیز فرموده است: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (السجده/۲۵)

ترجمه: به‌یقین پروردگارت، روز قیامت در میانشان پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، داوری خواهد کرد.

همچنین خداوند عالم می‌فرماید: إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (الدخان/۴) (به‌یقین پروردگارت، روز قیامت در میانشان پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، داوری خواهد کرد).

خداوند با تاکید بیان داشته که روز داوری همان روز قیامت است و از روز دیگری قبل از قیامت که در آن به داوری قضایا پرداخته شود سخن بمیان نیاورده

است و اگر رجعت از ارکان ایمان می‌بود قطعاً از آن یادی در کتاب خدا و سنت رسول الله بمیان می‌آمد. چرا که قرآن و سنت، ارکان ایمان را به صراحت بیان نموده و چیزی را فروگذار نکرده‌اند. چنانکه الله متعال فرموده است: لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره /۱۷۷).

ترجمه: نیکی، این نیست که رو به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکی، (ایمان و رفتارِ) کسی است که به الله و رستاخیز و کتابِ آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد و مالش را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان، یتیمان، فقیران، در راه ماندگان، سائلان و در راه آزادی برده‌ها، ببخشد و نماز را به پا دارد و زکات بدهد. و چون پیمانی ببندد، به آن وفا کند و در سختی‌های مالی و جانی و نیز هنگامِ جهاد صابر و شکیبا باشد. اینها، راستگو و پرهیزکارند.

همچنین رسول اکرم در حدیث مشهور جبرئیل، در پاسخ به سوال ایمان چیست فرمود: ایمان این است که به الله متعال، و فرشتگان، کتابها، پیامبران، روز آخرت و تقدیر باور داشته باشی.[1]

گفتنی است که در روایات شیعه، بازگشت همه‌ی کسانی که شیعه معتقد به امامت آنها می باشند تصریح شده که می‌آیند و از دشمنانشان انتقام می‌گیرند.

در شگفتیم که چگونه خردها اینگونه خرافات را پذیرفته‌است؟!

زیرا اگر واقعاً ظلمی صورت گرفته و خداوند قصد انتقام از ظالمین را در دنیا داشته است بهتر بود از آنان، قبل از اینکه بمیرند انتقام می‌گرفت. اما انتقامی که قرنها بعد از مرگ ظالم و مظلوم و بعد از نسلی که شاهد آن ظلم بوده صورت بگیرد و در آخر الزمان، ظالم و مظلوم به حیات دنیوی برگردند و از

---

۱. صحیح مسلم ش ۱۰۲ و سنن اربعه.

ظالم انتقام گرفته شود چه سودی خواهد داشت؟! ولی چه می‌توان کرد هنگامی که غبار خرافات بر خردها نشسته است. شما را به خدا اگر فرزند پادشاه یا یکی از حکام در حضور وی مورد ضرب و شتم قرار گیرد و فرزند به پدرش متوسل شود و از او کمک و یاری بطلبد و پدر بگوید: فرزندم اشکالی ندارد من بعد از پنج سال او را احضار می‌کنم و در انظار مردم انتقام تو را از او خواهم گرفت، آیا چنین عکس العملی از طرف پدر، کمک و نصرتی برای فرزند محسوب می‌شود؟ و آیا فرزند با شنیدن این سخن پدر، خرسند خواهد شد؟

اصلاً چرا خداوند، روز قیامت را برای قضاوت و داوری و رسیدگی به حساب و کتاب بندگان مقرر نموده است؟

جان سخن این است که سازندگان عقیده‌ی امامتی که در ترازوی عقل نمی‌گنجد و زمینه‌ی چنین امامتی هم عملا فراهم نگردیده چاره‌ای جز این، ندیدند که بگویند باید با غاصبان و مانعین امامت برخورد شود و آنها به سزای عمل ظالمانه‌ی خود برسند. وچون امامان بدون اینکه به حق خویش برسند و ظالمین بدون اینکه به سزای عمل خویش برسند از این جهان رخت بستند، باید هر دو گروه قبل از پایان عمر این جهان، برگردند تا آنها به حقشان برسند و از اینها نیز انتقام گرفته شود و این سخنی است که هیچگونه ارزش علمی ندارد ولی چه می‌توان کرد با خردهایی که از پیش برای پذیرش خرافات آماده شده‌اند.

شایعه پنجم: طعنه زدن به خلفا

نخستین کسی که لب به طعن و عیب‌جویی خلفای راشدین باز کرد، عبدالله بن سبا بود. او در اواخر خلافت عثمان، این بدعت را آغاز نمود. البته اوائل، نام ابوبکر و عمر را بر زبان نمی‌آورد. فقط نام عثمان را می‌گرفت ولی بعد از شهادت عثمان و در خلافت علی رضی الله عنه نام ابوبکر و عمر را به صراحت رسید خشمگین شد و دست اندرکاران این بدعت را تهدید نمود تا جایی که تصمیم به قتل عبدالله بن سبا گرفت ولی کثرت پیروان ابن سبا مانع اجرای این تصمیم گردید و نهایتاً ایشان فقط ابن سبا را از کوفه به مدائن تبعید کرد.

به نمونه‌ای از روایاتی که حاوی خبر طعنه زدن ابن سبا به شیخین و موضع علی در برابر وی می‌باشد توجه کنید:

روایاتی از این دست در کتابهای اهل سنت:

۱ــ ابن عساکر با سند خویش از یزید فقعسی روایت کرده که ابن سبا می‌گفت: هزار پیامبر وجود داشت و هر کدام وصی‌ای داشت و علی وصی محمد است. سپس می‌گفت: محمد خاتم انبیا و علی خاتم اوصیا است سپس می‌گفت: چه کسی ظالم‌تر از کسی است که نگذاشت وصی رسول‌خدا نتواند به وصیت عمل نماید و بر او شوریدند و ... سپس می‌گفت: عثمان، اموالی را به ناحق تصاحب کرده و این وصی رسول خدا در میان شما وجود دارد بپاخیزید، علیه والیان خویش بشورید و مردم را به پذیرش سخن خویش متمایل سازید.

۲ــ سلمه بن کهیل از زید بن وهب نقل کرده که علی ابن ابیطالب وقتی شنید که ابن سبا لب به عیب‌جویی از ابوبکر و عمر گشوده است فرمود: چه کسی مرا از دست این سیاه چرده نجات می‌دهد؟

۳ــ مغیره از سباط نقل کرده که گفته است: به علی خبر دادند که ابن سوداء، به ابوبکر و عمر، ناسزا می‌گوید، علی او را احضار نمود و شمشیری طلبید، و در روایتی آمده که تصمیم به قتل وی گرفت ولی با وساطت عده‌ای، از کشتن وی خودداری کرد و گفت: نباید او در شهری که من هستم زندگی بکند. بنابراین او را به مدائن تبعید کرد.

٤ــ سلمه بن کهیل از حجیهٔ بن عدی کندی نقل می‌کند که گفته است: شنیدم که علی از روی منبر می‌گفت: چه کسی مرا از دست این سیاه چرده‌ای که بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد نجات می‌دهد؟ هدفش ابن سودا بود. و افزود اگر نبود بیم آنکه عده‌ای در پی خونخواهی او بر می‌آیند، می‌دانستم با او چکار کنم.[1]

---

۱. این روایات چهارگانه در تاریخ دمشق (۸/۲۹) آمده است.

۵ـ از سوید بن غفله روایت است که گفت: روزی از کنار گروهی از شیعیان گذشتم متوجه شدم که از ابوبکر و عمر به بدی یاد می‌کنند. نزد علی رفتم و جریان را بازگو نمودم و گفتم: اگر در دل خودتان چیزی علیه ابوبکر و عمر نبود، آنها نیز به خود چنین جرأتی نمی‌دادند؟

علی گفت: در دل من جز اینکه آرزو دارم همانند آن دو نفر باشم چیزی نیست. نفرین خدا بر کسیکه در دلش نسبت به آنها جز نگاه نیک چیز دیگری باشد. سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و برخاست و بسوی مسجد براه افتاد. در آنجا بر منبر نشست و مردم گرد او جمع شدند. آنگاه طی خطبه‌ای فرمود: چه شده است که برخی لب به ناسزاگویی دو سرور قریش و دو پدر مسلمین گشوده‌اند. من از آن چیزی که اینها می‌گویند بیزار هستم، بخدا سوگند آنها را دوست نمی‌دارد مگر کسیکه مؤمن و با تقوا باشد و به دشمنی با آنان بر نمی‌خیزد مگر کسی که فاسق و زبون باشد. آنها با صدق و وفا در کنار رسول الله بودند. رسول خدا رأی کسی را بهتر از رأی آنها نمی‌دانست و کسی را بمانند آنها دوست نداشت. ایشان در حالی چشم از جهان فرو بست که از آن دو بزرگوار راضی بود و آنها نیز در حالی چشم از جهان فرو بستند که مسلمانان از آنها راضی بودند.

پیامبر گرامی، ابوبکر را به امامت مردم گمارد او تا هفت روز در حیات رسول خدا امامت نماز را بعهده داشت و پس از وفات رسول خدا، مسلمانان امر خویش را به وی سپردند و زکات اموال خویش را به دست او سپردند چرا که نماز و زکات با هم هستند و همه بدون اینکه کسی آنها را مجبور بکند دست بیعت به او دادند. از فرزندان عبدالمطلب من اولین کسی بودم که با وی بیعت کردم، گرچه او دوست نداشت که این امر به وی سپرده شود بلکه دوست داشت که یکی دیگر از ما این مسئولیت را بعهده گیریم. بخدا سوگند او بهترین فرد این امت بود. در مهربانی، رأفت، پرهیزگاری، نظیر نداشت. از نظر سنی و سابقه در اسلام بر همه فائق بود. رسول خدا او را در رأفت و نرمی به میکائیل و در عفو و وقار به ابراهیم تشبیه داده بود. او بر سیرت رسول خدا زندگی کرد و بر آن مرد.

بعد از او عمر بر سرکار آمد. عده‌ای راضی و عده‌ای ناراضی بودند. ولی او از دنیا نرفت مگر اینکه کاری کرد که همه از او راضی شدند. کارها را طبق سنت رسول‌خدا و عملکرد ابوبکر، پیش برد. از نقش قدم آن دو همانند پیروی بچه شتر از مادرش، پیروی کرد، بخدا سوگند عمر مردی نرمخو و مهربان و برای مظلومین تکیه گاه و یاوری قوی بود. در اجرای دستورات الله، از سرزنش هیچ کس هراسی نداشت. حق چنان بر زبانش جاری می‌شد و صداقت قرین راهش بود که ما گمان می‌کردیم خداوند فرشته‌ای را موظف ساخته تا سخن حق را بر زبان وی جاری سازد. با مسلمان شدن خود، اسلام را تقویت و با هجرت خویش پایه‌های دین را مستحکم نمود. خداوند ترس او را در دل منافقین و محبتش را در دل مؤمنان جای داده بود. رسول خدا او را در درشتی بر دشمنان به جبرئیل و در پیروی از اطاعت الله به نوح تشبیه داده بود. چه کسی در میان شما همانند آنها وجود دارد؟ خداوند ما را ادامه دهنده‌ی راه آنان قرار دهد. قطعاً کسانی می‌توانند به آنها برسند که رهرو راه آنان بوده آنها را دوست داشته باشند، آگاه باشید هرکس مرا دوست دارد باید آنها را دوست داشته باشد و هرکس آنها را دوست نداشته باشد، مرا دوست ندارد و من از او بیزار هستم. اگر قبل از این من در مورد آنها چنین توصیه‌ای می‌نمودم، قطعاً امروز با کسانی که از آن دو، به بدی یاد کرده‌اند برخورد می‌کردم و از این به بعد اگر چنین چیزی تکرار شود با متجاوزان به جرم افترا برخورد خواهم کرد. آگاه باشید که بهترین افراد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند و اگر دوست دارید نام نفر سوم را نیز می‌گیرم، از خدا برای خودم و شما طلب آمرزش می‌نمایم.[۱]

٦ـ **محمد بن سیرین از عبیده** از علی بن ابیطالب نقل می‌کند که مردی به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گفت: علی کسی را دنبال او فرستاد و گفت: بخدا سوگند اگر به آنچه گفته‌ای اعترف کنی سرت را از تنت جدا می‌کنم.[۲]

---

۱. این روایات پنجگانه در تاریخ دمشق آمده‌اند (تاریخ دمشق ۳۸۶/۳۰).

۲. تاریخ دمشق (۳۷۰/۴۴).

روایات کتب شیعه پیرامون ناسزاگوئی ابن سبا به خلفای راشدین

۷ـ سعد بن عبدالله اشعری قمی شیعه (۳۰۱هـ) می‌گوید: گروه سبائیه به پیروان عبدالله بن سبا گفته می‌شود، او عبدالله بن وهب راسبی همدانی است، و دو نفر دیگر به نامهای عبدالله بن حرسی و ابن اسود جزو پیروان درجه یک او بشما می‌روند، او نخستین کسی بود که لب به ناسزا گوئی ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر صحابه گشود.

۸ـ حسن بن موسی نوبختی شیعه (۳۱۰هـ) در حالی که گروه‌های شیعه را می‌شمارد می‌گوید: پیروان عبدالله بن سبا ... او لب به ناسزاگوئی ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه گشود و از آنان اعلام بیزاری نمود و چنین وانمود کرد که علی او را وادار به این کارها نموده است. علی او را احضار کرد و بعد از اینکه او به کارهایش اعتراف کرد، علی تصمیم به قتل وی گرفت ولی حاضرین مانع از قتل وی شدند و سرانجام علی او را به مدائن تبعید نمود.

شایعه ششم: برتری دادن علی بر ابوبکر و عمر

همواره کسانی که دور علی را گرفته بودند شایعاتی علیه شیخن اشاعه می‌نمودند از جمله اینکه علی را از آن دو بزرگوار افضل می‌دانستند این شایعه گرچه خطر کمتری از شایعات سابق دارد ولی با اینحال علی ابن ابیطالب در برابر آن با جدیت ایستاد و کسانی که او را برتر از شیخین می‌دانستند، تهدید نمود که به جرم افترا تبعید نماید. چنانکه در اینجا به نمونه‌ای از موضع علی در برابر این شایعه اشاره می‌کنیم.

الف) فضائل شیخین از زبان علی رضی الله عنه

در این باره روایات زیادی از علی ابن ابی‌طالب نقل شده که ما به ارائه‌ی بیش از بیست روایت بسنده خواهیم کرد:

۹ـ عامر شعبی می‌گوید: ابوجحیفه گفته است نزد علی رفتم و گفتم: ای بهترین مردم بعد از رسول خدا، هنوز حرفم تمام نشده بود که علی گفت: ابوجحیفه اندکی صبر کن، آیا تو را از بهترین مردم بعد از رسول خدا باخبر سازم که ابوبکر و عمر

هستند، وای بر تو ای ابوحجیفه بدانکه محبت من با کینه‌ی ابوبکر و عمر در قلب مؤمن جای نمی‌گیرد.[۱]

۱۰ـ همین روایت به عبارت دیگری از ابوجحیفه چنین نقل شده که علی گفت: ای ابوجحیفه آیا تو را از با فضیلت‌ترین شخص این امت بعد از رسول خدا، با خبر سازم؟ گفتم: بلی، و در دل می‌پنداشتم که خود علی باشد، آنگاه فرمود: با فضیلت‌ترین شخش این امت، بعد از رسول خدا ابوبکر و بعد از او عمر است و بعد از آنها فرد دیگری است.[۲]

۱۱ـ از ابراهیم نخعی نقل است که دست روی منبر گذاشت و گفت: علی بر همین منبر بعد از حمد و ثنای الهی گفت: به من خبر رسیده که عده‌ای مرا بر ابوبکر و عمر برتری می‌دهند. بعد از این اگر کسی چنین ادعایی بکند او را به جرم افترا تنبیه خواهم کرد. بدون تردید بهترین انسان بعد از رسول خدا، ابوبکر سپس عمر است.[۳]

۱۲ـ حکم بن حجل می‌گوید: شنیدم که علی می‌گفت: اگر کسی مرا بهتر از ابوبکر و عمر بداند بر او حد افترا جاری می‌کنم.

این روایت در کتاب «السنة» اثر ابن ابی عاصم نیز ذکر گردیده و از نظر مفهوم نزدیک به روایت قبلی علقمه است.

ابراهیم نخعی نیز اشاره به همین برخورد عقوبت آمیز علی با کسانی دارد که او را از ابوبکر و عمر، افضل می‌دانند. چنانکه مردی نزد ابراهیم چنین اظهار نمود که علی نزد من از ابوبکر و عمر، محبوبتر است. ابراهیم گفت: اگر علی این سخن تو را می‌شنید یقیناً تو را تنبیه می‌کرد اگر بخاطر گفتن چنین سخنانی با ما همنشین می‌شوی، از این به بعد حق نشستن در مجلس ما را نداری.[۴]

---

۱. تاریخ دمشق (۳۵۶/۴۴).

۲. احمد در مسند (۸۳۵) تحقیق شعیب از ناو وط.

۳. امام احمد در فضائل الصحابة (۴۸۴).

۴. ابن سعد در طبقات (۲۷۵/۶).

۱۳ـ عبدالله بن سلمه می‌گوید: از علی شنیدم که فرمود: بهترین مردم بعد از رسول خدا ابوبکر و بعد از ابوبکر، عمر است.

١٤ـ عبدالرحمان بن ابی لیلی می‌گوید: علی فرمود: اگر ببینم کسی مرا برتر از ابوبکر و عمر می‌داند، بر او حد افترا جاری خواهم ساخت.[1]

۱۵ـ علقمه بن قیس می‌گوید: علی را دیدم که از فراز همین منبر می‌گفت: به من خبر رسیده که عده‌ای مرا از ابوبکر و عمر بهتر می‌دانند . اگر قبل از این به آنها تذکر داده بودم، امروز آنها را تنبیه می‌کردم، ولی اگر بعد از این چنین سخنی بشنوم بر گویندگان آن، حد افترا جاری خواهم کرد. سپس افزود که بهترین مردم بعد از رسول خدا، ابوبکر و عمر هستند.[2]

١٦ـ ابن شهاب به نقل از عبدالله بن کثیر می‌گوید که رسول الله فرمود: خداوند مرا در مورد خویشاوندانم سفارش نمود و به من دستور داد تا از عباس بن عبدالمطلب آغاز کنم. راوی می‌گوید: علی ابن ابیطالب می‌گفت: بهترین افراد این امت بعد از رسول خدا، ابوبکر و عمر هستند و اگر دوست دارید نام فرد سوم را نیز برای شما می‌گیرم و افزود اگر کسی مرا بهتر از ابوبکر و عمر بخواند، او را تازیانه خواهم زد سپس علی گفت: در آخر الزمان قومی خواهد آمد که تظاهر به محبت ما می‌کنند در حالی که آنها بدترین خلایق هستند و ابوبکر و عمر را ناسزا می‌گویند.

راوی می‌گوید: علی افزود که روزی مسائلی نزد رسول خدا آمد، ایشان به وی چیزی بخشید سپس هر کدام از ابوبکر، عمر و عثمان نیز به وی قدری بخشیدند. مرد روبه رسول خدا کرد و طلب دعای برکت نمود. رسول خدا فرمود: چگونه مالی که توسط نبی، صدیق و شهید به تو داده شده فاقد برکت خواهد بود؟[3]

۱۷ـ محمد بن حنفیه می‌گوید: به علی گفتم: بهترین شخص بعد از رسول خدا چه کسی است؟ فرمود: ابوبکر است. پرسیدم بعد از ایشان چه کسی است؟ گفت:

---

۱. تاریخ دمشق (۳۸۳/۳۰).

۲. تاریخ دمشق (۳۶۶/۴۴).

۳. تاریخ دمشق (۳۴۴/۲۶).

عمر است. راوی می‌گوید: ترسیدم که اگر باز بپرسم، نام کسی دیگر را بمیان آورد. از اینرو خودم گفتم: بعد از آنها توئی. فرمود: من فردی از مسلمانانم، این روایت را از محمد بن حنفیه افراد زیادی مانند: منذر ثوری، ابویعلی یزید بن ابی زیاد و لیث بن ابی سلیمان روایت کرده‌اند.[۱]

۱۸ـ عبدخیر می‌گوید: شنیدم که علی از روی منبر چنین می‌گفت: رسول خدا چشم از جهان فرو بست. ابوبکر جانشین وی شد و طبق سیرت و عملکرد رسول خدا پیش رفت تا اینکه از دنیا رحلت کرد. سپس عمر، جانشین وی شد و بر حسب سیرت و عملکرد رسول الله و ابوبکر ، پیش رفت تا اینکه چشم از جهان فرو بست» ابن عساکر، این روایت را از عبد خیر با بیش از بیست طریق روایت کرده است.[۲]

به عبارت دیگری نیز این روایت نقل شده که می‌گوید: شنیدم علی می‌گفت: رسول خدا به بهترین وجه از این جهان چشم فرو بست. بعد از ایشان ابوبکر جانشین وی گردید و به رفتار و سنت رسول الله عمل نمود و به بهترین وجه رخت از این جهان بر بست. او بهترین فرد این امت، بعد از پیامبر بود. سپس عمر جانشین وی گردید و به رفتار و سنت پیامبر و ابوبکر عمل نمود. او بهترین فرد این امت بعد از رسول خدا و ابوبکر بود.[۳]

۱۹ـ یزید بن عبدالله طبری از پدرش و او از جدش نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم که علی از منبر کوفه چنین می‌گفت: بخدا سوگند من این دَین را از گردنم ادا می‌کنم و بر گردن شما می‌گذارم. بدانید که بهترین مردم بعد از رسول خدا، ابوبکر و عمر و عثمان هستند و من بعد از آنها هستم، من اینرا از طرف خودم نمی‌گویم.

۲۰ـ از قیس فارض روایت است که می‌گوید: شنیدم که علی بر روی منبر چنین می‌گفت: «نخست پیامبر از میان ما رفت سپس ابوبکر به ایشان پیوست و بعد از او عمر به آنها ملحق شد سپس فتنه‌ها دامنگیر شد تا آنگاه که خدا بخواهد.

---

۱. همان.

۲. المسند (۱۲۸/۱) و تاریخ دمشق (۳۵۹/۳۰).

۳. مصنف ابن ابی شیبه (ش ۳۸۲۰۸، و تاریخ دمشق (۳۹۲/۳۰).

۲۱ـ شریح قاضی می‌گوید: از علی﷜ شنیدم که بر فراز منبر می‌گفت: بهترین افراد این امت بعد از رسول خدا عبارت‌اند از: ابوبکر، عمر، عثمان و من بعد از آنها هستم. خداوند از همه آنان خشنود باد.[1]

۲۲ـ عبدخیر می‌گوید: از علی شنیدم که می‌گفت: خداوند، ابوبکر و عمر را برای حاکمان بعدی تا قیامت حجت قرار داده است.[2]

۲۳ـ از عمرو بن حریث روایت است که می‌گوید: شنیدم علی می‌گفت: «بهترین فرد این امت بعد از رسول خدا، ابوبکر و بعد از وی عمر است و اگر دوست داری برایت نام فرد سوم را نیز می‌گیرم.

٢٤ـ روایت مشابهی بازهم از عمرو بن حریث نقل شده که در آن علی﷜ بعد از نام شیخین نام عثمان را بر زبان می‌آورد.[3]

این روایت را علاوه بر ابی جحیفه و عمرو بن حریث، دو صحابی بزرگوار یعنی ابوهریره و انس بن مالک نیز به نقل از علی روایت کرده‌اند. همچنین افراد دیگری از اصحاب علی مانند سوید بن غله، عمرو بن شرجیل، ابراهیم نخعی، طلحه بن مصرف و دیگران آنرا روایت کرده‌اند که ابن عساکر همه‌ی این روایات را ذکر نموده است.[4] که مجموعا تا اینجا حدود ۴۰ روایت می باشد.

ب) فضائل ابوبکر از زبان علی:

٤١ـ ابن عباس می‌گوید: از زبان خود علی ابن ابیطالب شنیدم که فرمود: هنگامی که خداوند به پیامبرش دستور داد تا خود را بر قبایل عرب عرضه کند، من و ابوبکر همراه رسول خدا به راه افتادیم. ابوبکر پیشاپیش حرکت می‌کرد همانگونه که در هر کار خیر پیش قدم بود. او مردی نسب شناس بود. با هر قبیله‌ای روبرو

---

۱. هر سه روایات اخیر در تاریخ دمشق (۸/۲۳) وارد شده‌اند.

۲. تاریخ دمشق (۳۸۲/۳۰).

۳. تاریخ دمشق (۱۵۶/۳۹)

۴. تاریخ دمشق (۳۵۲/۳۰).

می‌شد نخست سلام می‌کرد سپس می‌پرسید از چه قبیله‌ای هستند و به عرف و خصوصیات قبایل آشنایی داشت. از قبیله‌های زیادی گذر کردیم تا اینکه به دو قبیله‌ی اوس و خزرج رسیدیم. و در پایان همین ملاقات، اوس و خزرج با رسول خدا بیعت نمودند. رسول خدا از عملکرد ابوبکر و شناخت وی از قبائل سرور و شادمان به نظر می‌رسید.[۱]

٤٢ـ اسید بن صفوان که از اصحاب رسول خدا است می‌گوید: روز وفات ابوبکر، مدینه یکپارچه گریه و زاری بود و مردم همانند روز وفات رسول الله، نگران و پریشان بودند. علی ابن ابیطالب گریه کنان نزد جسد ابوبکر حاضر شد و گفت: امروز خلافت نبوی از بین رفت سپس خطاب به پیکر خلیفه، فرمود: ای ابوبکر خدایت بیامرزد تو نخستین در اسلام، کاملترین در ایمان، خائف‌ترین از خدا، محکم‌ترین در یقین، بزرگترین در غنا، محتاط‌ترین بر رسول الله، دلسوزترین بر اسلام، ایمن‌ترین بر صحابه، بهترین در مصاحبت با رسول الله، افضل در مناقب، بهترین در سوابق، بالاترین در درجات، نزدیک‌ترین در همنشینی با رسول الله و شبیه‌ترین با وی در رفتار، اخلاق، سکوت و کردار، شریف‌ترین و گرامی‌ترین و معتمدترین نزد رسول الله بودی، از خدای متعال برای تو بهترین پاداشها را آرزومندم. تو رسول خدا را زمانی تصدیق نمودی که دیگران او را تکذیب کردند. از اینرو خداوند، صدیقت نامید و فرمود: «والذی جاء بالصدق» (یعنی محمد) «و صدَّق به» (یعنی ابوبکر صدیق). تو زمانی مالت را در اختیار رسول خدا گذاشتی که دیگران دریغ داشتند،با او قیام نمودی زمانی که دیگران تنهایش گذاشتند، تو به بهترین وجه او را همراهی نمودی، ثانی اثنین و رفیق هجرت پیامبر بودی در شادی و سختی در کنارش ایستادی، بعد از ایشان جانشین خوبی برای وی در امتش بودی زمانی که مردم از دین برگشتند تو به بهترین وجه از دین پاسداری نمودی ... بخشی از خطبه‌ی طولانی[۲]

---

۱. ابونعیم در دلائل (۲۳۷/۱) بیهقی و تاریخ دمشق (۲۹۶/۷).

۲. تاریخ دمشق (۴۳۸/۳۰).

٤٣ـ عبدالرحمان بن ابی زناد از پدرش نقل می‌کند که مردی نزد علی ابن ابیطالب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین چرا مهاجرین و انصار، ابوبکر را بر شما ترجیح دادند در حالی که شما در اسلام، فضیلت و سوابق بر او برتری داشتی؟

علی گفت: به گمانم تو از قبیله عائذه‌ی قریش هستی؟ مرد گفت: همین طور است.علی گفت: بخدا اگر نبود که خداوند ریختن خون مسلمان را نمی پسندد،تو را به قتل می رساندم و ارت را یکسره می کردم. و ای بر تو !ابوبکر با چهار خصلتفرد من پیشی گرفته که من هیچکدام ار آن ها را ندارم:در امامت مردم،سبقت در هجرت،همراهی با رسول خدا در غار و در نشر اسلام. و من در آنروز کسی بحساب نمی آمدم ،روزی دینم را آشکار و روزی پنهان می کردم. اما ابوبکر کسی است که می توانست سپاهی را با یک انگشت مانند طالوت به حرکت درآورد. او کسی است که خداوند از او به نیکی یاد کرده و در جایی که از همه ی انسان ها به بدی یاد نموده فرموده است:

إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا. (توبه ۴۰)

ترجمه: اگر پیامبر را یاری نکنید، به راستی الله یاری‌اش نمود؛ آن‌گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می‌گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست.

٤٤ـ قیس بن ابی حازم می‌گوید: علی ابن ابی‌طالب فرمود: ابوبکر مردی پرهیزگار و تائب بود و عمر خیرخواه دین بود خدا نیز از او پذیرفت.[1]

٤٥ـ در کتابهای شیعه نیز روایاتی از این دست آمده است چنانکه از علی نقل است که فرمود: آنگاه نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت نمودم و در مقابل حوادث ایستادم... ابوبکر متولی امور شد. با مقاومت، میانه روی و محکم کاری، کارها را

۱. تاریخ دمشق (۳۱۹/۳۰).

پیش برد، من نیز دلسوزانه بعنوان مشاور در کنارش بودم و از او در پیروی دستورات خدا، پیروی کردم[۱]

٤٦ـ عبدالرزاق می‌گفت: بخدا سوگند! هیچگاه شرح صدر نشدم در اینکه علی را از ابوبکر و عمر بهتر بدانم. درود و رحمت خدا بر ابوبکر، عمر و عثمان و علی باد، هرکسی اینها را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست. بدون تردید محبت همه‌ی آنها یکی از محکم‌ترین اعمال است

خداوند از همه‌ی شان راضی و خشنود باد، و نسبت به هیچ یک از آنان در قلبهای ما ذره‌ای کدورت باقی نگذارد و ما را در زمره‌ی آنان حشر نماید.[۲]

ج) فضائل عمر از زبان علی:

٤٧ـ از ابن ابی ملیکه روایت است که از ابن عباس شنید که می‌گفت: روزی که جنازه عمر را بر تخت گذاشتند و مردم دور جنازه ی جمع شدند و دعا می‌کردند دیدم که مردی دست بر شانه‌هایم گذاشت، به سمت او نگاه کردم دیدم علی ابن ابیطالب است بر عمر درود می‌فرستد و می‌گوید: دوست دارم که با خداوند در حالی روبرو شوم که عملی همانند عمل تو داشته باشم، بخدا سوگند می‌دانستم که خداوند تو را در کنار دو رفیقات (رسول خدا و ابوبکر) جای خواهد داد. چرا که من بارها از رسول خدا شنیدم که فرمود: من و ابوبکر و عمر چنین کردیم من و ابوبکر و عمر چنان کردیم من و ابوبکر و عمر ...[۳]

٤٨ـ ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: علی ابن ابیطالب را دیدم که بر جنازه عمر اشک می‌ریخت و می‌گفت: بخدا سوگند بعد از رسول خدا به عمل هیچ

---

۱. منار الهدی ـ علی بحرانی (ص ۳۷۳) و ناسخ التواریخ (۵۳۲/۳).

۲. زوائد فضائل الصحابه (ص ۱۲۶) عبدالرزاق از شیعیان علی بشمار می‌رفت ولی علی را بر ابوبکر و عمر مقدم نمی‌دانست.

۳. بخاری و مسلم.

کس غبطه نخوردم آنقدر که به عمل این شخص غبطه می‌خورم امید وارم به ملاقات خدا با عملکردی شبیه عملکرد او حاضر شوم.[1]

٤٩ـ نافع از ابن عمر نقل می‌کند که جنازه‌ی عمر در فاصله‌ی قبر رسول خدا و منبرش گذاشته شد، علی ابن ابیطالب آمد و گفت: بخدا سوگند دوست دارم در حالی به ملاقات خدا بروم که نامه‌ی عملی شبیه نامه‌ی عمل این مرد همراه داشته باشم، این جمله را سه بار تکرار نمود.[2]

۵۰ـ جعفر بن محمد می‌گوید: پدرم می‌گفت: زمانی که علی بر جنازه‌ی عمر حاضر شد گفت: ... (همان روایت قبلی).[3]

۵۱ـ از جعفر بن محمد از پدرش از جابر بن عبدالله .... (شبیه روایت قبلی).

۵۲ـ از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت است که گفت: نزد جنازه عمر بودم علی آمد و پارچه را کنار زد و چهره‌ی عمر را آشکار کرد و ... جمله‌ای را که در روایت قبلی بیان گردید.[4]

۵۳ـ حبیب بن ابی ثابت می‌گوید: علی گفت: عمر مرد درست کاری بود.

٥٤ـ سالم بن ابی جعد می‌گوید: اهل نجران نزد علی آمدند و او را سوگند دادند که آنها را به سرزمینشان باز گرداند، علی گفت: کاری که عمر کرده درست بوده است.

راوی (سالم) می‌گوید: اگر علی می‌خواست عمر را به بدی بگیرد، در همان روز چنین می کرد.[5]

---

۱. تاریخ دمشق (۴۵۷/۴۴).

۲. المسند (۳۸۴/۲).

۳. المسند (۳۱۹/۱۰) تاریخ دمشق (۴۵۴/۴۴).

۴. ابن عساکر این روایت را از چند طریق بیان نموده است. (۴۵۲/۴۴).

۵. تاریخ دمشق (۳۶۴/۴۴).

۵۵ـ مغیره بن شعبه می‌گوید: هنگامی که عمر وفات یافت، دختر ابوحثمه بر او گریست و گفت: افسوس بر عمر! کجی‌ها را راست نمود، فتنه‌ها را از بین برد سنتها را زنده کرد و سرانجام پاک و بدون عیب از دنیا رفت.

مغیره می‌گوید: بعد از اینکه عمر را دفن کردند نزد علی آمدم و دوست داشتم از زبان او چیزی در وصف عمر بشنوم، علی گفت: درود خدا بر عمر باد، راست می‌گفت دختر ابوحثمه، بخدا سوگند با خیر این کار (خلافت) در گذشت و از شر آن نجات یافت. آنچه او (دختر) گفت سخنان خودش نبود بلکه بر زبانش جاری شد.[1]

٥٦ـ از اوفی بن حکیم روایت است که می‌گوید: روزی که عمر درگذشت، علی در حالی که استحمام کرده بود آمد و سرش را پائین انداخت سپس سرش بالا گرفت و گفت: چه خوش گفت زنی که بر عمر می‌گریست و می‌گفت: افسوس بر عمر، کجی‌ها را راست نمود و با جامه‌ای پاک و بی عیب از دنیا رفت. با سنت رفت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت.[2]

۵۷ـ از ابی بحینه نقل است که گفت: روزی که عمر درگذشت با خود گفتم نزد علی بروم و سخن او را بشنوم. او تازه از حمام بیرون شده بود. ساعتی سر به زیر انداخت سپس گفت: چه خوش گفت عاتکه زنی که بر عمر گریه می‌کرد و می‌گفت: افسوس بر عمر! بخدا سوگند با عیب اندک درگذشت، کجی‌ها را راست نمود. بخدا از خیر آن بهرمند شد و از شرش نجات یافت. با سنت رفت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت. علی گفت بخدا سوگند این سخنان بر زبان وی جاری شده‌اند.[3]

۵۸ـ همچنین در نهج البلاغه، این سخن علی نقل شده که فرموده است: «از بلای در گذشت عمر به خدا پناه میبریم. او همه چیز را قوام بخشید، و درد ها را مداوا کرد، فتنه ها را پشت سر نهاد و سنت رسول خدا را بر پا داشت، از این جهان

۱. تاریخ طبری (۲۸۵/۳).

۲. تاریخ دمشق (۴۵۷/۴۴).

۳. همان (۴۵۷/۴۴).

پاکدامن و کم عیب رفت، خیر فتنه ها را اصابت نمود، و از شر آن گذشت، او راه اطاعت و تقوای خداوند را در پیش گرفت. رفت و همه را در راههایی پر پیچ و خم تنها گذاشت، که در آن گمراه هدایت نمیشود، و هدایت یافته را بر هدایتش یقینی نتوان بود))[1].

شارح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، شیعه و معتزلی می‌گوید: در اینجا فلان، کنایه از عمر بن خطاب است. ابن ابی الحدید می‌گوید: در نهج البلاغه‌ای که به خط مؤلف (ابوالحسن رضی) بود دیدم که زیر واژه فلان نوشته شده بود: عمر. همچنین ابن ابی الحدید می‌گوید: از ابوجعفر یحی بن ابی زید علوی پرسیدم هدف از «فلان» کیست؟ گفت: عمر بن خطاب است. گفتم: امیرالمؤمنین اینگونه از او به نیکی یاد می‌کند؟ گفت: بلی.[2]

۵۹ـ طبری با سند خویش نقل کرده که سعد بن مالک (ابن ابی وقاص) نظر عمر را در مورد جنگ با فارسیان که علیه مسلمین یکپارچه شده بودند خواستار شد. عمر صحابه را در مسجد گرد آورد و در مورد اینکه شخصاً در این جنگ مشارکت داشته باشد با آنان مشورت نمود. قریب به اتفاق گفتند: شما شخصاً وارد میدان جنگ نشوید، سپاه اسلام را بفرستید، در آن میان علی ابن ابی‌طالب چنین گفت: ای امیرالمومنین دیدگاه‌های خوبی ارائه شد، و این نشانگر آنست که آنها قضیه را بخوبی درک کرده‌اند؛ باید دانست که پیروزی و شکست در این مساله، بستگی به تعداد افراد نداشته و ندارد بلکه این قضیه مربوط به دین الهی می‌شود که با مددهای غیبی و توسط فرشتگان آنرا به جایی رسانیده که می‌بینیم، پس ما بر اساس وعده‌ی الهی پیش می‌رویم و خداوند قطعاً به وعده اش عمل خواهد نمود و سپاه خویش را چیره خواهد ساخت. تو در میان آنان همانند رشته ای هستی که اگر پاره شود دانه ها متفرق می شوند و دوباره گرد آوردن آنها کار آسانی نخواهد بود. امروز عربها گرچه از نظر تعداد اندک اند ولی به زور اسلام، زیاد و قوی هستند.شما همین جا بمان و به کوفه که بزرگان و سران عرب در آنجا هستند بنویس که دوم سوم افراد را به

---

۱ نهج البلاغه ج۲ ص۲۲۲.

۲.شرح نهج۳/۱۲

میدان برد بفرستند و یک سوم را نگهدارند و به اهل بصره بنویس که به کمک آنان بشتابند و عمر از شنیدن این سخن،شادمان شد و آنرا پذیرفت.(تاریخ طبری و البدایه و النهایه)

٦٠ـ «اگر خودت سوی دشمن بروی و با آنان در آویزی، و تو را کنار گذارند در آن سرزمین دور برای مسلمانان پس از تو پشتوانه ای نخواهد بود، و پس از تو در اینجا نیز کسی نیست که بسوی او باز گردند، پس مردی مجرب را به جنگ آنان بفرست، و اهل بلاء و نصیحت را با او همراه کن. اگر پیروز گشتند، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر شکست خوردند، بعنوان پوششی برای مردم، و محور تجمع مسلمانان باقی بمان))[۱].

٦١ـ از عبدالله بن عباس روایت است می‌گوید: علی به من گفت: مهاجرین را عادت بر این بود که مخفیانه هجرت می‌کردند جز عمر بن خطاب که وقتی می‌خواست هجرت کند، شمشیر به دست گرفت و تیر و کمان برداشت و خنجر به کمر وارد مسجد شد و بعد از هفت طواف و خواندن نماز در کنار مقام ابراهیم، با خونسردی به همه‌ی حلقه‌های قریش سرزد و گفت: چهره‌هایتان سیاه باد (من قصد هجرت دارم) هرکسی می‌خواهد مادرش به عزایش بنشیند یا فرزندانش یتیم و زنش بیوه شود، پشت این دره با من روبرو شود. علی می‌گوید: کسی دنبال او نرفت جز تعدادی از مستضعفین که آنان را راهنمائی کرد و به راهش ادامه داد.[۲]

د) فضایل عثمان از زبان علی

در مواضع متعدد، عثمان را ستوده و امتیازات او را بر شمرده است از جمله اینکه رسول خدا دخترش را به ازدواج عثمان درآورد و چنین کاری جز به توفیق الله متعال ممکن نخواهد بود زیرا رسول خدا هرگز پاره‌ی تن خود را در اختیار کسی که خدا او را دوست نداشته باشد نمی‌گذارد. همچنین علی به همطراز بودن عثمان در دانش با وی و برادران دینی دیگرش اعتراف می‌کند و به صراحت می‌گوید: که نزد او علم

---

۱ نهج البلاغه ج۳ ص۲۸.

۲. تاریخ دمشق (۵۱/۴۴).

و دانش اضافه‌ای نیست که عثمان از آن بی خبر باشد. نمونه‌ای از این روایات به شرح زیر است:

٦٢: از ابی الجنوب عقبه بن علقمه روایت است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر چهل دختر می‌داشتم آنها را یکی بعد از دیگری به عقد عثمان در می‌آوردم.[۱]

٦٣ـ عصمه بن مالک خطمی می‌گوید: هنگامی که دختر رسول خدا، همسر عثمان درگذشت، رسول الله فرمود: به عثمان، زن بدهید، اگر من دختر دیگری داشتم به عقد او در می‌آوردم و من بدون وحی الهی، دخترم را به عقد وی در نیاورده بودم.[۲] ضمناً ابن عساکر این حدیث را از چند سند و طریق دیگر نقل کرده است.

٦٤ـ از ابی اسحاق روایت است که مردی به علی ابن ابیطالب گفت: عثمان در دوزخ است، علی گفت: از کجا دانستی؟ مرد گفت: بخاطر اینکه بدعتهای زیادی ایجاد نمود. علی گفت: آیا تو حاضری دخترت را بدون مشوره به عقد کسی در بیاوری؟ گفت: خیر، علی گفت: پس فکر می‌کنید رسول الله آنچه را که تو برای دخترانت رعایت می‌کنی، برای دخترانش رعایت نکرده، آیا رسول خدا در کارها استخاره (مشوره با خدا) می‌کرد یا خیر؟ پس قطعاً در مورد ازدواج عثمان با دخترانش، استخاره کرده و خداوند نیز رضایت داشته است. آنگاه خطاب به آن مرد گفت: بخدا دلم می‌خواست گردنت را بزنم.[۳]

٦٥ـ همچنین در نهج البلاغه می‌خوانیم که علی ابن ابیطالب به عثمان می‌گوید: بخدا نمی‌دانم به شما چه بگویم؟

چیزی نیست که ما بدانیم و تو ندانی یا ما از چیزی مطلع باشیم و شما از آن بی خبر باشید، تو نیز همانند ما دیده و شنیده‌ای و با رسول خدا هم صحبت بوده‌ای،

---

۱. تاریخ دمشق (۴۳/۳۹).

۲. تاریخ دمشق (۴۳/۳۹).

۳. تاریخ دمشق (۴۹/۳۹).

ابوبکر و عمر نیز از تو در عمل بحق، شایسته‌تر نبودند، تو حتی از آنان نسبت به رسول خدا از نظر نسب و وصلت نزدیکتر هستی.[۱]

هـ)اعتراف علی به مشروعیت بیعت خلفای سه گانه:

در نهج البلاغه می خوانیم که علی می گوید: با من قومی بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و با همان شرائط. بنابراین، هیچ کس حق اعتراض ندارد. چرا که شورا حق مهاجرین و انصار است و هرگاه آنان بر کسی اتفاق نظر کردند و او را امام نامیدند خدا هم به انتخاب آنان خشنود خواهد شد. و اگر کسی از روی طعنه و بدعت از راه آنان بدر شود باید به آن برگردانیده شود و اگر برنگردد باید با او جنگید تا به راه مسلمانان برگردد[۲]

قبلا در بحث شایعه‌ی امامت، روایاتی از این دست که بیانگر بیعت علی با خلفای سه‌گانه بود بیان گردید.

نگاهی به شایعه‌ی پنجم و ششم

در این مرحله هراز گاهی شایعه‌ای پیرامون امامت علی به راه می‌انداختند و می‌گفتند صحابه نگذاشتند علی به جایگاه حقیقی خویش که همان امامت باشد برسد و دست اندرکاران واقعی این توطئه، ابوبکر و عمر بودند.

علی در برابر این شایعه ساکت ننشست و ضمناً جایگاه رفیع دو خلیفه‌ی اول را بیان نمود و از هر گونه بی‌حرمتی و ناسزاگویی به آنان برحذر می داشت.

در حدود شصت روایتی که بیان گردید و توسط بیش از سی‌نفر نقل شده بود، امیر المومنین علی به فضل و بزرگواری خلفای سه گانه؛ ابوبکر، عمر و عثمان تاکید می‌ورزد، البته ناگفته پیداست که این روایات، مشتی از خروار است و همانطور که مشاهده نمودید در برگیرنده جوانب مختلف قضیه می‌باشند.

---

۱. نهج البلاغۀ (ص۲۹۱) شرح محمد عبده و شرح ابن ابی الحدید (۲۶۱/۹).

۲. شیعه و تصحیح به نقل از نهج البلاغه (۷/۳).

علی به صراحت، ابوبکر را ، بعد از رسول خدا و بعد از او عمر را بهترین فرد این امت می‌داند و این چیزی است که اصحاب، قریب به اتفاق، معتقد بدان بودند وگرنه آنها را به عنوان جانشینان پیامبر انتخاب نمی‌کردند و سرنوشت امت را به آنان نمی‌سپردند و اگر علی می‌دانست که از دیدگاه رسول خدا، برتر و بهتر از ابوبکر و عمر است، هیچگاه گواهی به افضل بودن آنها نمی‌داد زیرا که چنین شهادتی، دروغ و فریبکاری با امت محسوب می‌شود که از فردی چون امیرالمومنین علی بعید است.

همچنین علی گواهی می‌دهد که ابوبکر و عمر، دوران خلافت خویش را به بهترین وجه سپری کرده‌اند.

و نیز از افضل دانستن وی از ابوبکر و عمر، بر حذر می‌دارد و چنین فردی را به جرم افترا تهدید به تنبیه می‌نماید.

همچنین علی تاکید می‌ورزد که با ابوبکر و عمر، بیعت نموده، مشاور و مطیع آنها بوده است.

علی آرزو می‌کند ای کاش در نیکی و جهاد به عمر می‌رسید.

و نیز اعتراف می‌نماید که ابوبکر و عمر، نزدیکترین افراد به رسول خدا بودند از اینرو رسول‌الله چه در سفر چه در حضر همواره از آنان یاد می‌کرد.

همچنین علی از شجاعت عمر و از هجرت علنی وی سخن می‌گوید که هیچ کس جرأت مواجهه با وی را نداشته است.

علی در بیان فضایل عثمان می‌گوید که رسول خدا دو دختر خویش را یکی بعد از دیگری به عقد وی درآورد و فرمود اگر من چهل دختر داشتم همه را یکی بعد از دیگری به عقد عثمان در می‌آوردم و در روایتی آمده که فرمود: اگر دختر سومی داشتم او را نیز به عقد عثمان در می‌آوردم.

اینها بیانگر جایگاه بلند عثمان نزد رسول خدا می‌باشد.

همچنین علی خاطرنشان می‌سازد که نزد وی علم و دانشی فراتر از علم و دانش عثمان نیست، و نیز علی دلیل بر صحت خلافت خویش را بیعت افرادی می‌داند که

پیش از او با خلفای سه گانه بیعت کرده‌اند و بیعت آنان را ملاک برای تعیین امام می‌داند.

اینها گواهی بحقی بود که بیانگر محبت علی با خلفای قبلی و گرامی داشت آنها توسط وی می‌باشد و هرگونه ادعایی مبنی بر دشمنی علی با خلفا و ناراضی بودن وی از آنها را باطل می‌سازد.

ز) نام گذاری فرزندان علی به نام خلفای سه‌گانه:

علی رضی الله عنه که در زدودن شایعات علیه برادرانش، خلفای راشدین از هیچ کوششی دریغ نورزیده بود فقط به بیان فضایل آنان و تهدید شایعه پردازان علیه آن بزرگواران، اکتفا ننمود بلکه برای آشکار کردن محبت ، فرزندان خود را به نام خلفا نام‌گذاری کرد. از اینرو می‌بینیم که علی فرزندانی به نام ابوبکر، عمر و عثمان دارد.

و بدون تردید گذاشتن نام کسی بر فرزندان، بیانگر محبت با آن شخص می‌باشد. زیرا نامهای خوب و زیبا کم نبودند و یکی از حقوق فرزندان بر پدر این است که برای آنها بهترین نامها را انتخاب نماید. چیزی که در طول زندگی به آن صدا زده می‌شوند. بنابراین اگر نامهای فوق، مربوط به انسانهایی بود که علی ابن ابیطالب از آنها راضی نبودذهرگز، فرزندانش را به نامهای آنان نامگذاری نمی‌کرد و قطعاً با کمبود نام مواجه نبوده است.

گفتنی است که این نامها در بیشتر کتابهائی که زندگی علی ابن ابیطالب را مورد بررسی قرار داده چه شیعی چه سنی، ذکر شده‌اند.

الف) نام فرزندان علی در کتابهای اهل سنت: به ذکر دومنبع از منابع اهل سنت اکتفا می‌کنیم.

۱ـ تاریخ طبری:

طبری در شرح احوال علی ابن ابیطالب تحت عنوان «اخبار زنان و فرزندانش» می‌نویسد: سپس با ام‌البنین دختر حزام ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام عباس، جعفر، عبدالله و عثمان گردید که همگی با برادرشان حسین در کربلا کشته شدند و غیر از عباس، دیگران فرزندانی به جای نگذاشتند.سپس با لیلی دختر مسعود

بن خالد ازدواج کرد و از او صاحب فرزندانی به نامهای عبیدالله و ابوبکر گردید که به گمان هشام بن محمد این دو نیز با حسین کشته شدند. و از عبیدالله و ابوبکر نیز نسلی به جای نمانده است. همچنین علی با صهبا معروف به ام‌حبیب دختر ربیعه ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام عمر و دختری به نام رقیه گردید. عمر بن علی، هشتاد و پنج سال زندگی کرد و نیمی از دارایی پدر را به ارث برد و در ینبع درگذشت.[۱]

۲ـ تاریخ ابن عساکر:

ابن عساکر در شرح حال علی ابن ابیطالب به نقل از ابوسعید می‌نویسد: نوجوانی را در کنار علی ابن ابیطالب دیدم که موهای بلندی داشت. از علی پرسیدم این کیست؟ گفت: این فرزندم عثمان است که نام عثمان بن عفان را بر او گذاشته‌ام همچنین فرزندی را به نام عمر بن خطاب و فرزند دیگری را به نام عباس عموی پیامبر و فرزند دیگری را به نام محمد، نامگذاری کرده‌ام.[۲]

همچنین از محمد بن سلام روایت شده که وی از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی جویا شده که چرا علی، اسم جد شما را عمر گذاشته است؟ او در پاسخ گفت من از پدرم در این‌باره جویا شدم، پدرم گفت: پدرم محمد از پدرش عمر نقل کرده که روزی بعد از خلیفه شدن عمر بن خطاب، علی نزد عمر می‌رود و می‌گوید: ای امیرالمؤمنین، دیشب خدا به من پسری داده است، عمر می‌گوید: او را به من ببخش علی می‌گوید: او را به تو بخشیدم، عمر می‌گوید: پس نام او عمر است و غلام من «مورق» از آن او می‌باشد. راوی می‌گوید: عمر بن علی دارای فرزندان زیادی است.

زبیر می‌گوید: با عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی ملاقات کردم و از او در این باره جویا شدم او نیز سخنان محمد بن سلام را تائید نمود.[۳]

---

۱. تاریخ طبری (۱۱۸/۴).

۲. تاریخ دمشق (۳۰۴/۴۵).

۳. تاریخ دمشق (۳۰۴/۴۵).

ب) نام فرزندان علی در منابع شیعه:

ـ ابوبکر بن علی بن ابیطالب.[1]

ـ عمر بن علی ابن ابیطالب[2]

ـ عثمان بن علی بن ابیطالب.[3]

بهرحال این نامگذاریها از طرف علی ابن ابیطالب مؤید، محبت و احترامی است که در دل علی نسبت به برادرانش، خلفای راشدین وجود داشته است از اینرو شایعه‌ی غصب خلافت دروغی بیش نیست. و این دستاویز علمی در رد دروغها و شایعاتی است که بیان گردید.

ح) موضع علی در برابر احکام خلفای قبلی:

بدون تردید خلفای سه‌گانه، احکام زیادی در رابطه با قضایا و رویدادهای دوران خویش صادر نموده‌اند. حال این احکام از دو حالت خارج نیستند: یا احکامی است که توسط خلیفه‌ی مشروع صادر شده‌اند و یا اینکه از جانب خلیفه‌ی غیر مشروع بوده اند.

اگر احکام صادره از جانب خلیفه‌ی مشروع بوده وخلاف نصوص شرعی نبوده‌اند، نقض چنین احکامی جایز نیست مگر اینکه خلاف نصوص شرعی باشند.

---

۱. شیخ مفید در الارشاد ص ۲۴۸، طبرسی در اعلام الوری ص ۲۰۳ اربلی در کشف الغمه (۴۴۰/۱)، عباس قمی در منتهی الآمال (۵۲۸/۱)، باقر شریف در حیاة امام حسین، هادی نجفی در یوم الطف ص ۱۷۱، صادق مکی در مظالم اهل‌بیت ص ۲۵۸ و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (۳۰۵/۳۰).

۲. مفید در الارشاد ص ۱۸۶، طبرسی در اعلام الوری ص ۲۰۳، ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب (۳۰۴/۳)، اربلی در کشف الغمه (۴۴۰/۱) و نجفی در یوم الطف ص ۱۸۸.

۳. مفید در الارشاد ص ۱۸۶، ابن شهر آشوب در مناقب (۳۰۴/۳)، طبرسی در اعلام الوری ص ۲۰۳، اربلی در کشف الغمه (۴۴۰/۱)، قمی در منتهی الآمال (۵۲۶/۱)، قرشی در حیاة امام حسین، هادی نجفی در یوم الطف و صادق مکی در مظالم.

و اگر خلافت او را مشروع ندانیم پس احکام صادره از جانب وی باطل و مردود می‌باشند.

اکنون باید دید که علی ابن ابیطالب در مورد احکام صادره توسط سه خلیفه قبلی چه عکس العملی از خود نشان داده است؟

ما وقتی به عملکرد علی ابن ابیطالب در دوران خلافتش می‌نگریم می‌بینیم که هیچ حکمی از احکام خلفای قبلی را تغییر نداده و به قضات و کارمندان دولت خویش دستور داده که هیچ یک از قوانین دوران حکومت خلفای ثلاثه را تغییر ندهند.

نمونه‌ای از عملکرد علی در این باره بشرح زیر است:

۱ـ عبیده این سخن علیس را نقل می‌کند که فرمود: به همان روش قبلی قضاوت کنید، زیرا مخالفت را دوست نمی دارم و نمی‌خواهم یکپارچگی امت را بهم بزنم بلکه می‌خواهم همانند آنها بمیرم»

ابن سیرین معتقد بود بیشترین سخنانی که به علی نسبت داده می‌شود، دروغ است[1]

یعنی سخنانی که حاوی طعن به خلفای راشدین می‌باشند. زیرا اگر علی معتقد به گمراهی آنان می‌بود، احکام صادره‌ی آنها را تائید نمی‌کرد.

۲ـ ابن سیرین می‌گوید؛ علی فرمود: به همان روش سابق قضاوت کنید، تا جماعت مسلمانان متحد بماند زیرا من از اختلاف بیم دارم.[2]

۳ـ از محمد بن اسحاق روایت است می‌گوید: از ابوجعفر؛ باقر پرسیدم: علی در مورد سهمیه ذوی القربی چه فیصله‌ای کرد؟ گفت: به فتوای ابوبکر و عمر عمل نمود. گفتم: چرا چنین کرد؟ گفت بخدا سوگند آنها بدون رأی علی، حکمی صادر

---

۱. صحیح بخاری ش ۳۷۰۷.

۲. مصنف عبدالرزاق ش ۲۰۶۷۷.

نمی‌کردند و علی هم نمی‌خواست کاری بکند که مردم بگویند: مخالف با رای ابوبکر و عمر است.[۱]

٤ـ ابن اثیر در مورد صدقات رسول الله می‌گوید: ابوبکر، عمر، عثمان و علی در این باره به عملکرد رسول خدا، عمل می‌کردند.[۲]

٥ـ ابن شبه با سند خویش از رسول‌الله نقل می‌کند که فرمود: «بخدا سوگند، به وارثان من چیزی از میراث من تعلق نمی‌گیرد، آنچه از من می‌ماند، صدقه است».

راوی می‌گوید: این اموال بعنوان صدقه در دست علی و عباس ﷺ بود تا اینکه آنها در آن خصومت کردند و به عمر مراجعه نمودند. عمر﷛ از تقسیم آنها میان آن دو امتناع ورزید. تا اینکه عباس از آن دست کشید و در دست علی ماند. بعد از آن در دست حسن بن علی، سپس در دست حسین تا رسید به زید بن حسین و همچنان جزو اموال صدقه‌ی رسول خدا محسوب می‌شدند.[۳]

٦ـ سالم بن ابی جعد می‌گوید: اهل نجران (که در عهد عمر﷛ تبعید شده بودند) نزد علی آمدند و او را سوگند دادند که آنها را به سرزمین شان برگرداند. علی نپذیرفت و گفت: کار عمر درست بوده است. سالم می‌گوید اگر علی می‌خواست از عمر به بدی یاد کند، در آن روز یاد می‌کرد.[۴]

٧ـ سید مرتضی شیعه ،معروف به علم الهدی در مورد مساله‌ی فدک می‌گوید: زمانی که علی﷛ سرکار آمد با او در مورد بازگردانیدن فدک سخن گفتند، فرمود: من حیا دارم از اینکه چیزی که ابوبکر نداده و عمر نیز تایید نموده است برگردانم.[۵]

---

۱. سنن بیهقی (۳۴۳/۶).

۲. الکامل فی التاریخ (۳۲۱/۱).

۳. تاریخ المدینة (۲۰۲/۱).

۴. تاریخ دمشق (۳۶۴/۴۴).

۵. الشافی للمرتضی ص ۲۳۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

نگاهی به این روایات:

۱ـ اگر علی ابن ابیطالب معتقد بود که ابوبکر یا یکی دیگر از خلفای سه‌گانه، ظلمی مرتکب شده است و او زمانی که فردی از رعیت محسوب می‌شده، قدرت جلوگیری از ظلم یا افشای آنرا نداشته است، بعد از اینکه به خلافت می‌رسد، بهترین فرصتی به وی دست داده بود تا پرده از ظلم و جنایت آنها بردارد و در این راه هیچ عذری نمی‌تواند توجیه‌گر سکوت وی باشد. واین بیانگر آنست که علی ابن ابیطالب چنین اعتقادی نسبت به آنها نداشته است.

۲ـ در مورد قضیه فدک اینهمه سر و صدا و شایعات و روایات وجود دارد مبنی بر اینکه ابوبکر بر فاطمه ظلم نمود و حق مسلم وی از ارث پدری را به وی نداد. می‌گوئیم چرا علی بعد از اینکه بر سرکار آمد و زمام خلافت را به دست گرفت، اعلان نکرد که ابوبکر در حق فاطمه، ظلم نموده است و چرا فدک را میان فرزندان فاطمه تقسیم نکرد بلکه این ظلم را به حال خود گذاشت آیا غیر از این است که علی، رأی ابوبکر را در این باره درست می‌دانست؟

۳ـ موضع علی در مورد یهودیان نجران که نزد وی آمدند و خواستار بازگشت به سرزمینی شدند که عمرس آنها را از آنجا تبعید کرده بود، نشان می‌دهد که علی ، عمر را شخصیتی درستکار و عادل می‌داند وگرنه فرصت خوبی بود تا پرده از ظلم عمر بردارد ولی او عمر را ظالم نمی‌دانست.

۴ـ همه‌ی این مواضع، دلالت بر دروغ بودن، چنین شایعاتی دارد. از اینرو می‌بینیم محمد بن سیرین که از علمای تابعین است می‌گوید: بیشترین روایاتی که به علی نسبت داده می‌شود، غیر واقعی و دروغ است. یعنی دیدگاه اهل علم این است که بیشترین روایاتی که در رابطه با امامت به علی نسبت داده می‌شوند، روایاتی دروغین می‌باشند.

شایعه هفتم: موضع علی در برابر معاویه و سپاهش

بعد از کشته شدن عثمان توسط سبائیهای شورشگر که آتش فتنه را شعله‌ور ساختند، صحابه با علی بیعت کردند و او بدینصورت چهارمین خلیفه‌ی راشد گردید.

در این میان، معاویه بن ابی‌سفیان که فرماندار شام بود، از بیعت با علی به دلیل اینکه از قاتلان عثمان انتقام گرفته نشده، امتناع ورزید.

البته طبق اعتقاد اهل‌سنت و جماعت، در این اختلافات، علی حق به جانب بود و معاویه در مواضع خویش بر خطا بود.

و از آنجا که انتقام از قاتلان عثمان بخاطر کثرت تعداد شورشیان قبل از تثبیت اوضاع و اتمام بیعت، کار دشواری بود، اختلاف و دو دستگی ادامه یافت و منجر به درگیری معروف به جنگ **جمل، صفین و نهروان** گردید که در این جنگها تعداد زیادی از طرفین کشته شدند.

یکی از شایعاتی که در آن زمان شدت گرفت، این بود که کشته شدگان صف مقابل علی، دوزخی و مخلد فی النار هستند. از آنجا که این شایعه دروغی بیش نبود بخاطر اینکه هر دو طرف درگیر، مسلمان بودند که یکی دچار خطا و دیگری بر صواب بود، علی رضی الله عنه جلوی این شایعه را گرفت و آنرا در نطفه خفه کرد.

اگر چنانچه علی معتقد به امامت الهی خویش بود، قطعاً طرف مقابل را تکفیر می‌کرد بخاطر اینکه قیام علیه امامی که از جانب الله متعال منصوب شده است، کفر محسوب می‌شود، در حالی که علی نه تنها آنان را تفکیر ننمود بلکه در ده‌ها روایت نقل شده که علی ابن ابیطالب، جنگجویان طرف مقابل را مؤمنانی قلمداد کرده که در جنگ با او دچار خطا شده نه اینکه مرتکب کفر شده‌اند زیرا علی امامت خویش را امامت الهی نمی‌دانست بلکه آنرا بر اساس تعیین مردم و بیعت مسلمانان می‌دانست.

نمونه‌ای از سخنان علی در مورد سپاه معاویه:

الف) سخنان علی در منابع اهل‌سنت:

ابن عساکر روایات زیادی از موضع گیر های علی در قبال معاویه و سپاه وی نقل کرده که بخشی از آن به شرح زیر است:

۱ـ از جعفر بن محمد از پدرش روایت است که گفت: علی در جنگ جمل یا صفین، شنید که مردی در حال خشم، سپاه مقابل را کفار می‌خواند علی گفت: چنین مگوئید، آنها فکر می‌کنند ما به آنها خیانت کرده‌ایم و ما فکر می‌کنیم آنها به ما خیانت کرده‌اند.

۲ـ سالم بن عبید اشجعی می‌گوید: علی بعد از پایان جنگ صفین دستم را گرفت و در میان اجساد، راه می‌رفت و می‌گفت: خدا شما را بیامرزد، تا اینکه به کشته شدگان اهل شام رسیدیم، گفتم: امیرالمؤنین! اینها سربازان معاویه هستند. گفت: من و معاویه باید پاسخگو باشیم.

۳ـ عبدالرحمان بن نافع قاری از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: به عراق رفتم و وارد منزل علی شدم در آنجا جمعی در مورد کشته‌های طرفین، اظهار نظر می‌کردند، عده‌ای می‌گفتند: قبله، معبود و پیامبر ما یکی است، معلوم نیست سرنوشت کشته‌های دو طرف چه میشود؟ هنگامی که علی وارد شد آنها ساکت شدند، علی گفت: شما چه می‌گفتید؟ دوباره پرسید، تا اینکه آنها گفتند که ما در مورد عاقبت کشته‌های دو طرف سخن می‌گفتیم، علی گفت: جوابگوی آنها من و معاویه خواهیم بود.

٤ـ سعد بن ابراهیم می‌گوید: روزی علی در حالی که عدی بن حاتم طایی همراه او بود، در مورد کشته‌های طرفین سخن می‌گفتند. عدی در مورد فردی از طائفه ای که به دست سپاه علی کشته شده بود گفت: وای بر او تا دیروز مسلمان بود و امروز، کافر گردید. علی گفت: خیر او دیروز هم مسلمان بود و امروز نیز مسلمان است.

۵ـ مکحول می‌گوید: از علی ابن ابیطالب در مورد کشته‌های صفین پرسیدند، گفت: آنها مؤمن هستند.

٦ـ صلهب أبو اسد فقعسی از عمویش نقل می‌کند که مردی روز جنگ صفین، سپاه شام را بعنوان کفار شام خطاب کرد، علی گفت: آنها از کفر گریخته‌اند.

۷ـ عبدالرحمان بن جندب می‌گوید: از علی در مورد کشته‌های سپاه وی و سپاه معاویه پرسیدند، گفت: روز قیامت من و معاویه نزد صاحب عرش احضار خواهیم شد هر کدام از ما محکوم شود، پیروانش نیز محکوم خواهند شد.

۸ـ عبدالله بن عروه از مردی که شاهد جنگ صفین بود روایت می‌کند که علی در شبی از شبهای جنگ بیرون شد و بسوی سپاه شام نگریست و گفت: بارالها! ما و آنها را ببخش.

۹ـ عبیدالله بن ریاح بن حارث می‌گوید: عمار می‌گفت: نگوئید: اهل شام کفر ورزیده‌اند بگوئید ستم روا داشته‌اند یا بگوئید فاسق شده‌اند.

۱۰–ابو الجنوب،عقبه یشکری می گوید:در صفین کنار علی بودم که پانزده اسیر از یاران معاویه نزد وی آوردند.ایشان کشته های آنان دا غسل می داد وبر آنان نماز می خواند.

۱۱ـ همچنین ریاح بن حارث می‌گوید: عمار شنید که مردی می‌گفت: اهل شام کافر شده‌اند، عمار گفت: کافر نشده‌اند، دلیل ما و آنها یکی است، قبله‌ی ما یکی است، آنها قومی‌اند فریب خورده که از حق منحرف شده‌اند و بر ما است که آنها را بسوی حق برگردانیم.[1]

ب) سخنان علی در منابع شیعه:

۱ـ در نهج البلاغه آمده که علی طی نامه‌هایی به شهرهای مختلف، جریان جنگ صفین را اینگونه نوشت: «ما با شامیان روبرو شدیم، ظاهر امر این است که پروردگار ما یکی است هر دو گروه مسلمانیم، ما در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش

---

۱. این روایات ده گانه در تاریخ دمشق (۳۴۳/۱ ـ ۳۴۸) وارد شده‌اند.

بر آنها پیشی نگرفته‌ایم و آنها نیز بر ما پیشی نگرفته‌اند. فقط اختلاف ما بر سر خون عثمان بود که ما هم در آن بی‌گناه هستیم.[۱]

۲ـ همچنین از جعفر به نقل از پدرش روایت کرده‌اند که علی کسی از سپاه مقابل را متهم به شرک و نفاق ننمود بلکه آنها را متهم به بغاوت کرد.[۲]

نگاهی به این روایات:

۱ـ کسانی بودند که در میان پیروان علی، شایعه پراکنی می‌کردند

۲ـ معمولاً انسانهای بی‌دین از چنین شایعاتی در اثر بخشی بر پیروان خود و در هم شکستن روحیه طرف مقابل استقبال می‌کنند اما علی، این خلیفه‌ی راشد چنین نکرد بلکه در عین فضای جنگ و رویارویی با مخالفین، در برابر این شایعات قد علم نمود و آنها را تکذیب کرد.

۳ـ علی تاکید می‌ورزد که حساب کار کشته‌های جنگ به گردن کسی خواهد بود که آنها را به میدان معرکه کشیده است و اینکه روز قیامت خداوند میان او و معاویه به داوری خواهد نشست، اگر علی معتقد به کفر معاویه بود چنین نمی‌گفت بلکه به صراحت او را تفکیر می‌کرد.

۴ـ همچنین عمار دیدگاه خود را مطابق با آنچه از پیشوای خود علی شنیده است بیان می‌دارد.

۵ـ منابع شیعه نیز همان موضعی را از علی نقل می‌کنند که منابع اهل‌سنت نقل کرده‌اند چنانکه در روایتی تصریح شده که هر دو گروه جزو مؤمنین به خدا و پیامبر هستند و با هم هیچ فرقی نمی‌کنند جز اینکه پیروان معاویه، علی را مسئول خون عثمان می‌دانند اما علی خود را از آن بری الذمه می‌داند.

و در روایت دوم، گواهی ابی‌جعفر نقل شده که می‌گوید: علیس مخالفین خود را متهم به شرک و نفاق نمی‌کرد. این همان چیزی است که منابع اهل‌سنت آنرا نقل کرده بودند.

---

۱. نهج البلاغه ـ شرح محمد عبده ص ۵۴۳.

۲. وسائل الشیعه (۶۲/۱۱) قرب الاسناد ص ۶۲.

۶ـ باید گفت این روایاتی که بیانگر مؤمن بودن مخالفین علیرضی الله عنه و عدم اتهام آنان به کفر و نفاق است، جزو دلایل آشکار بر دروغ بودن ادعای امامت و وصیتی می باشد که شیعیان فریب آنرا خورده‌اند و با گذاشتن همه‌ی این روایات در کنار یکدیگر به نتیجه قطعی می‌رسیم و آن اینکه دستهایی پشت پرده برای از بین بردن اسلام و متفرق ساختن مسلمانان نقشه‌هایی کشیده‌اند.

و این مطلبی است که یکی از مصلحان معاصر شیعه به نام دکتر موسی موسوی بدان تاکید ورزیده است.

و به زودی متن گفتار وی را در مورد راویان شیعه نقل خواهیم کرد که در بخشی از آن چنین آمده است: به نظر بنده، هدف اینها از این روایات، تثبیت پایه‌های عقیدتی شیعه نبوده بلکه، با این کار اسلام و مبانی آنرا نشانه رفته‌اند[1]

شکوه و گلایه امیرالمؤمین؛ علی از اطرافیان خود:

علی ابن ابیطالب با پیروان و افراد نابابی مورد آزمایش قرار گرفته بود که از او فرمان نمی‌برند و همواره او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند، سخنانی به وی نسبت می‌دادند که هرگز نگفته بود، علی از آنان دل خونینی داشت و همواره شاکی و گلایه‌مند بود.

ما به نمونه‌ای از گلایه‌های علی به نقل از کتاب نهج‌البلاغهٔ که یکی از کتب معتبر این قوم بحساب می‌آید و برخی از روایات آن از کتب اهل سنت[2] نقل شده‌اند اشاره می‌کنیم:

الف) گلایه‌های امیرالمؤمنین علی:

علی خطاب به پیروانش چنین می‌گوید:

۱. الشیعهٔ و التصحیح ص ۱۲.

۲. تاریخ دمشق (۵۳۴/۴۲ ـ ۵۳۵).

–ای نامردان مرد نما و کودکان در خواب پریشان و همچون پرده نشینان دستخوش رؤیا، کاش شما را ندیده بودم و نشناخته بودم به خدا که شناختن شما مایه پشیمانی و آه و افسوس من شده است (نهج ۵۴/۱)

–از حکومت جز کوفه که اختیار آن در دست من است چه باقی مانده است؟ ای کوفه اگر قلمرو فرمان من تنها تو باشی، گرد بادها تو را درهم کوبد و دیدارت ناخجسته باد. بار خدایا من اینان را تنگدل نموده‌ام و آنان نیز مرا تنگدل ساخته‌اند من آنان را به ستوه آورده‌ام آنان نیز مرا. پس بار خدایا به من مردمی بهتر از ایشان عنایت فرما و به آنان مردی بدتر از من عنایت کن. بارالها! دلهایشان را بگداز آنگونه که نمک در آب می‌گدازد.

–در جایی می‌گوید: خدا نابودتان کند قلبم را سخت چرکین کردید و سینه‌ام را از خشم پر ساختید و دم بدم جرعه‌های اندوه بر من پیمودید و با تنها گذاشتنم اندیشه‌هایم را تباه ساختید تا جایی که قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد دلاوری است ولی راه و رسم جنگ را بلد نیست. ولی (نمی‌دانند که) آن کسی که فرمانش نبرند تدبیرش را ارزش نیست (نهج ۷۰/۱)

–در جایی می‌گوید: نابود شوید من از سرزنش شما خسته شدم گویا دلهای شما با این چیزها خو گرفته است و چیزی نمی‌فهمید من نیز به شما اعتمادی ندارم. (نهج ۸۳/۱)

–همچنین می‌گوید: من می‌دانم چگونه شما را اصلاح کنم و چگونه کجی شما را راست گردانم اما شایسته نیست که برای به راه آوردن شما خویشتن را تباه سازم. خدا چهره‌های شما را خوار گرداند و شما را از بهره زندگی بی نصیب سازد. آنگونه که باطل را می‌شناسید به حق و حقیقت آگاه نیستید و آنگونه که حق را پایمال می‌سازید باطل را از میان بر نمی‌دارید (نهج ۱۸۸/۱)

–در جایی می‌گوید من با شما که دارای این اوصاف هستید مورد آزمایش قرار گرفته‌ام: ناشنوایانی دارای گوش، بی‌زبانانی دارای زبان و نابینایانی دارای چشم نه رو در رو راستگویان آزادی و نه در سختی برادران مورد اعتمادی هستید (نهج ۱۸۸/۱)

–همچنین می‌گوید: خداوند را بخاطر قضا و قدرش که مرا با شما مورد آزمایش قرار داده سپاسگذارم؛ شمائی که به حرفم گوش نمی‌دهید و فرمانم را ناشنیده می‌گیرید نه دینی دارید که شما را گرد بیاورد و نه غیرت و ننگی که شما را سوق دهد (نهج ۰۰/۲)

–در جایی می‌گوید: شما همانند مخالفین سرکش و نافرمان از فرمان من سرپیچی کردید تا جایی که نصیحت کننده از نصیحت خویش پشیمان گردید (نهج ۷۸/۱)

–و در جایی یاران معاویه را بر یاران خود ترجیح داده چنین فرموده است: به خدا سوگند من چنین می‌پندارم که این قوم به زودی بر شما چیره گردند چه آنان در سخن باطل خود متحد و شما در سخن حق خویش پراکنده هستید. آنان امانتدار و شما اهل خیانت هستید. آنان در شهرهای خود راه اصلاح را می‌پویند و شما به فساد می‌گرایید. (نهج ۶۵/۱)

–ای بی‌پدران! برای یاری کردن به پروردگار خود چه نشسته‌اید؟ آیا دینی ندارید تا شما را فراهم آورد؟ و حمیتی تا شما را نسبت به دشمن بر سر خشم بیاورد؟

در میان شما بر پای ایستاده فریاد زنان یاری می‌طلبم و شما را ندا می‌دهم اما نه سخن مرا می‌شنوید نه فرمان مرا اطاعت می‌کنید ... همچون شتری خسته می‌نالید و چون کندروی و سنگینی شتری پشت ریش و ناتوان در حرکت گرانی می‌کنید. (نهج ۹۰/۱ و البحار ۵۶۵/۳۳)

–بخدا سوگند شما برای من که هیچ برای خودتان کاری پیش نمی‌برید اگر قبلاً رعیت از دست حاکمان شاکی بوده امروز من از دست رعیت خویش شاکی هستم گویا من رعیت و آنان حاکم و من سرباز و آنان فرمانده هستند. (نهج ۶۲/۴، و البحار ۱۶۲/۳۴).

–امروز هر کدام از شما به فکر خویشتن هستید. آنچه به شما تذکر داده بودند فراموش کردید و از آنچه ترسانیده شده بودید، ایمن گشتید ... دوست دارم که خداوند میان من و شما فاصله و جدایی بیندازد. (نهج ۲۳۰/۱)

–چه شده است که به درستکاری و راه میانه هدایت نمی‌شوید؟...، طعنه زن، عیبجو و کجرو هستید. چه فایده‌ای در کثرت تعداد شما است هنگامی که دلهایتان یکپارچه نیست (نهج ۲۳۲/۱ و البحار ۹۷/۳۴)

«ای گروهی که وقتی شما را فرمان می‌کنم، اطاعت نمی‌کنید و چون شما را فرا می‌خوانم پاسخ نمی‌دهید. اگر مهلت داده شوید می‌ترسید و اگر به جنگ فرا خوانده شوید درنگ می‌ورزید. (نهج ۱۰۰/۲ و البحار ۸۵/۳۴)

–تا دیروز امیر بودم و امروز مامورم تا دیروز باز دارنده بودم و امروز باز داشته شده‌ام. ٠نهج ۱۸۷/۲ و البحار ۳۰۶/۳۳)

نگاهی به گلایه‌های علی از پیروانش:

اینها آه و ناله‌های قلب دردمندی است. سروری مظلوم از دست پیروانی می‌نالد که او را تنها گذاشته و نافرمانی کرده‌اند.

علی آنها را به نامردی، نافرمانی و عدم شناخت حق و حقیقت و به خیانت و بی دینی متهم می‌نماید و نهایتاً دست به دعا می‌شود و از خدا می خواهد که آنان را به راه صواب و راه هدایت نیاورد. چنانکه می‌گوید: ای نامردان مرد نما ... بارالها! به من افرادی بهتر از آنان و به آنان فردی بدتر از من عنایت کن ... بارالها! دلهایشان را بگذاز ... شما مورد اعتماد من نیستید... حق و حقیقت را نمی‌شناسید آنگونه که باطل را می‌شناسید... نه دینی دارید که شما را گرد بیاورد و نه غیرت و ننگی که شما را سوق دهد ... گویا من راهرو و شما رهبر و من سرباز و شما فرمانده هستید.. اگر دیگران از دست حکام خویش شاکی بوده‌اند من از دست رعیت خویش شاکی هستم و ...

اینها و موارد دیگری از اوصاف اینچنینی که علی بدون استثنا در مورد پیروانش می‌گوید بیانگر اینست که واقعاً دور و بر علی را افراد بسیار بدی گرفته بودند که گوششان به هیچ وجه بدهکار حرفهای وی نبود؛ نه از وی اطاعت می‌کردند و نه در جنگها او را یاری می‌دادند و نه در آشتی و صلح گوش به فرمانش بودند تا جایی که علی از دست آنها آرزوی مرگ می‌نمود.

بدون تردید با اندک تاملی در سخنان و درد دلهای علی، به عمق نقشه‌هایی که برای از بین بردن دین کشیده شده بود پی می‌بریم که شاید اظهار تشیع و محبت اهل بیت و در عمل تنها گذاشتن علی و اهل بیت، بزرگترین دلیل بر وجود چنین نقشه‌ای باشد.

آنها می‌دانستند که اگر از علی حرف شنوی داشته و از وی فرمانبرداری کنند و او را یاری نمایند، اختلاف برچیده و امت یکپارچه می‌شود و نقشه‌ی آنها نقش بر آب می‌گردد از اینرو صلاح کار را در این دانستند که آتش فتنه هرگز خاموش نشود و به یاری علی آنگونه که شایسته است نشتابند. **نباید از یا د برد که علی توسط بیعت صحابه بر سر کار آمد و خلافت وی بدون تردید خلافتی شرعی بود و او در امر خلافت بر معاویه حق تقدم داشت. از اینرو معاویه هیچگاه تا علی زنده بود ادعای خلافت ننمود. با این تفاصیل اگر علی فرصت می‌یافت تا پایه‌های حکومتش را تقویت و تثبیت نماید، امت به خیر بزرگی دست می‌یافت و نقشه‌ی توطئه گران برآب می‌شد، ولی چنین فرصتی دست نداد زیرا عراق خواستگاه فتنه‌ها و توطئه‌ها بود. ولی در شام از این خبرها نبود، اطرافیان معاویه یکپارچه گوش به فرمان وی بودند، گرچه معاویه نه از دانش بهتری نسبت به علی برخوردار بود، نه پرهیزگارتر و نه شایسته‌تر به خلافت بود.**

تنها این امتیاز را داشت که در شام همانند عراق توطئه چینانی نبودند که با شعار دوستی اهل‌بیت دست به توطئه بزنند. بنابراین هیچ یک از این احزاب و فرقه‌ها در شام وجود نداشتم.

با وضعیتی که بیان گردید نمی‌توان به هیچ یک از کسانی که در اطراف علی بودند، اعتماد نمود مگر بعد از اینکه عدالت و صداقتش با دلیل قاطع ثابت شود، زیرا چنین افرادی که وصفشان گذشت، در دین و روایت قابل اعتماد نسیتند، و شاید بدینوسیله بتوان به راز شایعات دروغینی که به علی نسبت داده می‌شود پی‌برد.

نگاهی به این مرحله:

این نخستین مرحله، از مراحل آشکار شدن، تشیع عقیدتی بحساب می‌آید که در آن، شایعات زیاد و متنوعی پخش و نشر گردید و علی ابن ابیطالب در برابر آنها ایستاد و به ابطال یکا یک آنها پرداخت. بعضی از نزدیکان علی نیز با شنیدن این شایعات انگشت به دهان می‌گرفتند و اظهار بی‌اطلاعی می‌نمودند چنانکه عبدالرحمن بن ابی‌لیلی که به گواهی اهل بیت.[۱] یکی از نزدیکترین افراد علی بوده چنین می‌گوید: «ما علی را دیده و از او شنیده‌ایم و در کنارش زیسته‌ایم و با او همکار بوده‌ایم ولی از آنچه شما به وی نسبت می‌دهید چیزی نشنیده‌ایم».

و در جایی می‌گوید: در سفر و حضر با علی همراه بودم، اما بیشتر آنچه از وی روایت می‌کنند صحت ندارد.[۲]

همچنین در جایی آمده است، که وقتی او می‌شنید از علی سخن می‌گویند می‌گفت: **ما با علی همنشین بودیم و سخنانش را شنیدیم، هیچ کدام از آنچه را اینها می‌گویند ندیده و نشنیده‌ایم آیا برای علی همینکه پسر عموی رسول الله و داماد ایشان و پدر حسین و جزو کسانی است که در بدر و حدیبیه حضور داشته، کفایت نمی‌کند.**[۳]

---

۱. از عبدالرحمان بن عیسی از محمد بن حنفیه روایت است که گفت: در کوفه هیچ خانواده‌ای بیش‌تر ازاآل ابی لیلی دوستدار اهل‌بیت نیست و همچنین از عبدالله بن عیسی روایت است که در مورد عبدالرحمان بن ابی لیلی گفته که وی علوی بود تاریخ دمشق (۴۹۵/۳۶) همچنین بن عساکر از ابی‌جهم روایت می‌کند که می‌گوید: عبدالرحمان بن ابی‌لیلی علوی بود. تاریخ دمشق (۹۶/۳۶).

۲. تاریخ دمشق (۸۹/۳۶).

۳. طبقات ابن سعد (۱۱۲/۶).

مرحله‌ی دوم
فروکش کردن شایعات (۴۰ ـ ۸۱ هـ)

در این دوره، دو تن از چهره‌های اهل بیت که شیعه معتقد به امامت آنها هستند زندگی می‌کردند و در کنارشان یکی دیگر از برادرانشان نیز وجود داشت.

این سه بزرگوار عبارت بودند از:

ـ حسن بن علی ابن ابیطالبرضی الله عنه

ـ حسین بن علی ابن ابیطالبرضی الله عنه

ـ محمد بن علی بن ابیطالب معروف به ابن الحنفیهرضی الله عنه

با مطالعه‌ی زندگی این بزرگواران، به خوبی این نکته واضح می‌شود که اینها نه خبر از امامت خود داشته و نه بدان معتقد بوده‌اند.

این مرحله با کناره گیری، حسن از خلافت به نفع معاویه بدلیل جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، آغاز می‌گردد.

در اینجا یک سوال مهم پیش می‌آید و آن اینکه اگر معاویه غاصب امامت الهی به حساب می‌آمد، حسن به هیچ وجه اجازه‌ی چنین بذل و بخششی را نداشت که به بهانه‌ی حفظ خون مسلمانان، شانه از وظیفه‌ای که خدا به او سپرده بود خالی کند، مگر نه اینکه جهاد که همان ریختن خون است، بخاطر مبارزه با کفر و ارتداد و با گردانیدن مرتدین به اسلام مشروع شده است؟

اما جان سخن این است که امامتی در کار نبود و قضیه فقط ناشی از اختلاف بین دو گروه از مسلمانان بود که خداوند، حسن را آنگونه که پیش‌تر رسول الله فرموده بود، باعث صلح و آشتی میان این دو گروه قرار داد.

البته جنگ علی، بخاطر جمع‌آوری امت، زیر پرچم خلیفه‌ی مشروعی بود که با او بیعت انجام گرفته بود زیرا با کسانی که علیه خلیفه قیام می‌کنند، جنگ جایز است گرچه کافر نباشند.

پس عملکرد حسنرضي الله عنه بزرگترین دلیل بر این است که ادعای امامت، شایعه‌ای بیش نیست که برای جنگ با خدا و پیامبر و تلاش برای ایجاد اختلاف و دو دستگی میان امت، طراحی شده است.

اکنون به شرح بعضی از اتفاقات این دوره از خلال موضع گیریهای هر کدام از این شخصیت‌ها بصورت جداگانه خواهیم پرداخت:

شخصیت نخست: حسن بن علی بن ابیطالب (۴ هـ ـ ۵۰ هـ)

ابتدا موضع حسن در مورد خلافت با برخی رویدادهای زمان ایشان، ارائه می‌گردد و با این بشارت پیامبر در حق حسن آغاز می‌کنیم که فرمود: **وی باعث جلوگیری از ریختن خون مسلمانان می‌شود**، چنانکه این حدیث بشرح زیر روایت شده است:

ـ **حسن بصری** می‌گوید از ابابکره شندیم که گفت: رسول خدا را در حالی بر منبر دیدم که حسن بن علی در کنارش بود فرمود: **این فرزندم، سرور است، امیدوارم که خداوند او را سبب صلح و آشتی میان دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار دهد.**[1]

نگاهی به این بشارت نبوی

این بشارت پیامبر در حق حسن، تاکیدی بر بطلان ادعای امامت است زیرا اگر طرف مقابل حسن، کسانی بودند که با امامت الهی و دستور خدا به مخالفت پرداخته بودند، هیچگاه رسول خدا آنان را مسلمان نمی‌نامید، و نمی‌فرمود: دو گروه بزرگ از مسلمانان.

---

۱. صحیح بخاری ش ۲۵۰۵، ابوداود (ش ۴۶۶۴) ترمذی (ش۳۷۷۳) نسائی(ش۱۴۱۰) و احمد (ش۲۰۵۱۷).

همچنین اگر مخالفین حسن، جزو کافران و دشمنان حق بحساب می‌آمدند، رسول خدا، حسن را بخاطر ترک جنگ با آنها و حفاظت خونشان، تحسین نمی‌کرد.

از طرفی اگر آنها کافر و مخالف دستور الهی بودند، حسن اجازه نداشت که زمام امور امت را دو دستی تقدیم کافران نماید. پس این حدیث و همچنین عملکرد حسن جزو دلایل قوی بر بطلان شایعه‌ی امامت می باشند که در زمان پدر حسن آغاز شده بود.

از اینرو می‌بینیم این شایعات در عهد حسن رضی الله عنه فروکش می‌کند و در این دوره ثبت نشده که کسی سخن از امامت بر زبان بیاورد زیرا شایعه سازان از اینکه در عهد حسن ،به آرزوی خویش برسند نا امید شده بودند.

موضع حسن در برابر معاویه بن ابی سفیان:

الف) کناره گیری حسن از خلافت به نفع معاویه: بعد از وفات علی رضی الله عنه پیروانش با فرزندش؛ حسن رضی الله عنه که رغبتی هم به خلافت نداشت و می‌دانست که این امر باعث ادامه‌ی جنگ با معاویه می‌شود، بیعت کردند حسن از بیعت کنندگان تعهد گرفت که به هرچه او صلاح دانست چه جنگ چه صلح تن دهند که این سخن به مذاق آشوبگران خوش نیامد.

در اینجا این نکته را نباید نادیده گرفت که حسن بخاطر قلت افرادش تن به صلح با معاویه نداد زیرا حدود چهل هزار مرد جنگ‌جو در اختیار داشت بلکه هدف اصلی وی از این صلح، جلوگیری از ریختن خون مسلمانان بود، چرا که اختلاف او با طرف مقابل، اختلاف عقیدتی نبود بلکه صرفاً یک اختلاف سیاسی بود. در اینجا به گوشه‌ای از آنچه تاریخ در این باره ثبت کرده است اشاره می‌کنیم:

۱ـ بخاری با سند خویش از ابوموسی نقل می‌کند که حسن گفت: بخدا سوگند حسن بن علی با سپاهی همچون کوه، به سمت معاویه حرکت کرد، عمرو بن عاص که در کنار معاویه بود گفت: بخدا سوگند این سپاه عظیم، تا سپاهی همانند خود را از بین نبرد بر نخواهد گشت. **معاویه گفت: ای عمرو! اگر اینها به جان یکدیگر بیفتند و کشته شوند، من با زنان و بچه‌هایشان چه کار کنم؟** آنگاه دو نفر قریشی

از بنی عبدشمس به نامهای عبدالرحمان بن سمره عبدالله بن عامر بن کریز را با پیام صلح نزد حسن فرستاد، آنها با حسن وارد مذاکره شدند، حسن شرایط خود برای صلح را مطرح نمود آنها پذیرفتند و متعهد شدند سرانجام فریقین، صلح کردند.

در پایان، بخاری حدیث سابق را که رسول خدا به حسن بشارت صلح میان دو گروه از مسلمانان را داده بود، ذکر کرده است.(بخاری:ش ۲۵۰۵)

۲ــ ابن کثیر، جریان بعد از وفات علی ابن ابیطالب‌ﷺ را بصورت اختصار چنین آورده است: هنگامی که علی وفات نمود، فرزند بزرگش؛ حسن بر او نماز خواند و همانگونه که قبلا گذشت طبق صحیح ترین قول، در دار الاماره دفن گردید. آنگاه نخستین کسی که نزد حسن آمد، قیس بن سعد بن عباده بود گفت: دستت را بده تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنم، حسن چیزی نگفت، او بیعت کرد و بعد از او، دیگران بیعت کردند، این بیعت در روز وفات علی که طبق قولی همان روز ضربه خوردن وی بود انجام گرفت، یعنی روز جمعه هیفدهم رمضان سال چهل هجری و بعضی گفته‌اند، علی دو روز بعد از ضربه خوردن، وفات نمود و برخی گفته‌اند در دهه‌ی آخر ماه رمضان، جان سپرده است.

از آنروز حسن بر سرکار آمد. گفتنی است که قیس بن سعد والی آذربایجان بود و سرپرستی حدود چهل هزار مرد جنگو را در اختیار داشت که همه با علی بر تا مرگ بیعت کرده بودند.

بعد از وفات علی و بر سر کار آمدن حسن، قیس بن سعد اصرار زیادی بر جنگ با اهل شام داشت، حسن که قصد جنگ نداشت، قیس را از فرمانداری آذربایجان برکنار کرد و بجایش عبیدالله بن عباس را گمارد.

سرانجام، مقاومت حسن طولی نکشید و با اصرار زیاد اطرافیان خود، عازم جنگ با اهل شام شد و برای این منظور سپاه بزرگی که تا آن زمان سابقه نداشت گردآورد و فرماندهی مقدمه سپاه را به قیس بن سعد سپرد. او با دوازده هزار مرد جنگجو، پیشاپیش حرکت می‌کرد و حسن با بقیه سپاه، برای جنگ با معاویه و اهل شام رهسپار گردید. هنگامی که به مدائن رسیدند، کسی به دروغ اعلام کرد که قیس بن سعد کشته شد. این خبر همچون صاعقه‌ای بر مردم فرود آمد و مردم را پراکنده

ساخت و آنها به تاراج اموال یکدیگر پرداختند تا جایی که گلیم زیر پای حسن را برداشتند و در این گیر و دار او را زخمی کردند، حسن از این کارشان سخت آرزده خاطر شد، بر مرکب خویش سوار گشت و خود را به قصر مدائن رسانید، فرماندار ارتش در مدائن سعد بن مسعود سقفی بود. مختار بن ابی‌عبید به عمویش؛ سعد (فرماندار مدائن) گفت: اگر می‌خواهی به ثروت و جایگاه خوبی برسی، حسن را دست بسته تحویل معاویه بده، سعد گفت: خدا چهره‌تان را زشت بگرداند، آیا به فرزند دخت رسول الله خیانت بکنم!

حسن که از عملکرد زشت سپاه خویش به تنگ آمده بود به معاویه نامه نگاری کرد معاویه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمان بن سمره را برای مذاکره نزد وی فرستاد. آنها به کوفه آمدند و آنچه را که از مال و ثروت او خواسته بود در اختیارش گذاشتند، حسن شرط گذاشت که پنج هزار درهم از بیت المال کوفه به اضافه خراج دارا بگرد به او داده شود و کسی به پدرش ناسزا نگوید. آنها نیز پذیرفتند و بدینوسیله صلح انجام گرفت و امت یکپارچه زیر فرمان معاویه درآمد. اگر چه حسین برادرش حسن را بخاطر این عمل، سرزنش کرد ولی به دلایلی که بزودی ذکر خواهیم کرد حق با حسن بود.

حسن، پیامی به فرمانده نظامی خود، قیس بن سعد فرستاد تا از این پس، از معاویه حرف شنوی داشته باشد. قیس نپذیرفت و سراز اطاعت هر دوی آنان باز زد ولی دیری نگذشت که برگشت و با معاویه بیعت نمود.[1]

۳ــ ابن جریر پیرامون حوادث سال چهل و یک می‌نویسد: یکی دیگر از حوادث آن سال، سپردن خلافت توسط حسن بن علی به معاویه و ورد معاویه به کوفه و بیعت ساکنان کوفه با معاویه بود.

٤ــ همچنین طبری با سند خویش از زهری نقل می‌کند که اهل عراق با حسن بر خلافت بیعت کردند.

---

۱. البدایة و النهایة (۱۴/۸، ۱۵) تاریخ دمشق (۲۶۲/۳) و الکامل فی التاریخ (۱۰۷/۲).

حسن از آنان تعهد گرفت که اگر من با کسی جنگیدم یا صلح کردم شما اعتراض نکنید. دیری نگذشت که آنها حسن را زخمی و آزده خاطر نمودند. حسن که از دست آنان به تنگ آمده بود به معاویه نامه نوشت و شرایط خود را برای صلح مطرح نمود.[۱]

۵ـ جبیر بن نفیر حضرمی از پدرش نقل می‌کند که به حسن بن علی گفته است: مردم فکر می‌کنند شما خواهان خلافت هستید. حسن گفت: جمجمه‌های عرب در دستان من بود. حاضر بودند با اشاره من هر کاری انجام دهند ولی من آنرا بخاطر الله رها نمودم، آیا فکر می‌کنید دوباره می‌خواهم آنرا از دست اهل حجاز بیرون بیاورم؟.[۲]

٦ـ زید بن اسلم می‌گوید: مردی در مدینه بر حسن وارد شد و در دستانش نامه‌ای بود، حسن پرسید این چیست؟ گفت: نامه‌ای از معاویه که در آن وعده و وعید وجود دارد و خطاب به حسن افزود آیا تو نصف این قدرت و جایگاه را داشتی؟

حسن گفت: بلی؛ **اما من ترسیدم که روز قیامت حدود هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا بیشتر و کمتر از کسانی که خونشان ریخته شده است بیایند و شاکی بشوند که چرا خونشان ریخته شده است.**[۳]

ب)نگاهی به کناره گیری حسن از خلافت: ۱ـ روایات تاریخی بیانگر این مطلب است که حسن اساساً قصد جنگ نداشت بنابراین هنگامی که متوجه اصرار قیس بن سعد برای جنگ شد، او را برکنار کرد.

۲ـ اطرافیان حسن، اهل دین و عقیده نبودند بلکه فتنه‌گرانی بودند که نام اهل بیت را می‌فروختند از اینرو زمانی که شایعه‌ی کشته شدن قیس بن سعد را شنیدند، دست به چپاول زدند، حتی گلیم زیر پای حسن را دزدیدند و خودش را زخمی

---

۱. تاریخ طبری (۱۲۳/۴).

۲. تاریخ دمشق (۲۸۲/۱۳)، البدایة و النهایة (۳۳/۸).

۳. همان.

نمودند. وضعیت اطرافیان حسن از پیشنهاد مختار که می‌خواست حسن دست بسته به معاویه تحویل داده شود، روشن می‌گردد.

۳ـ اگر اطرافیان حسن، معتقد به امامت وی بودند، هرگز با ایشان چنین رفتاری روا نمی‌داشتند و از هیچ یکی از آنان سراغ نداریم که در آن روزها، سخن از امامت حسن بر زبان بیاورند، چون می‌دانستند که ایشان چنین ادعایی را بر نمی‌تابند.

۴ـ اگر یکی از آنها معتقد به امامت حسن بود، قطعاً به معترضین بر صلح حسن با معاویه، ایراد می‌گرفتند که چرا عمل امام معصوم را زیر سوال می‌برید.

۵ـ در اینجا سخنان یکی از علمای معاصر شیعه را در اینمورد نقل می‌کنیم. دکتر موسی موسوی از شیعیان اثنا عشری می‌گوید: این فصل را پس از بیان موضع گیری ائمه شیعه در قبال خلافت خلفای راشدین به پایان میبریم تا همانگونه که قبلاً گفتیم بحث کاملی در این موضوع ارائه داده باشیم. شیعه عقیده دارد که امامت امری است الهی، که در فرزندان علی تا امام دوازدهم تسلسل می یابد. اما آنچه که راویان و مورخان بر آن اتفاق دارند این است که هنگامی که امام علی، پس از ضربت خوردن شمشیر مسموم «ابن ملجم» در بستر مرگ بود، مورد سئوال قرار گرفته، و از ایشان پرسیدند که چه کسی بعد از ایشان به خلافت میرسد؟ و ایشان در جواب گفتند:

«شما را ترک میکنم، همانگونه که رسول خدا ص شما را ترک گفت»

و پس از وفات امام مسلمانان گرد هم آمده و پسر ایشان حسن را به خلافت برگزیدند. اما امام حسن بخاطر جلوگیری از خونریزی، با معاویه صلح نموده و به نفع او از خلافت کناره گیری نمود.

حال میپرسیم که اگر خلافت منصبی الهی بود، آیا امام حسن میتوانست به حجت جلوگیری از ریختن خون مسلمانان از آن کناره گیری کند؟

مگر نه اینکه هنگام دفاع از دستورات خداوند و شریعتش ،جلوگیری از خونریزی معنایی ندارد وگرنه جهاد و قتال در راه حکم فرما کردن دین، شریعت، و اوامر و نواهی خداوند چه مفهومی خواهد داشت؟ باز هم بگذارید بگوییم که اگر خلافت امری الهی بود، جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با نص این آیه تناقض صریح داشت:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْأَنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. (التوبة:۱۱۱).

ترجمه: :«خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد کرده تا بکشند یا کشته شوند، و این وعده حق است بر خداوند که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده، و از خدا با وفا تر به عهد کیست، پس بشارت دهید به معامله ای که کردید این همان پیروزی بزرگ است».[1]

پذیرفتن هدایای معاویه رضی الله عنه توسط حسن:

الف) روایات تاریخی بیان می‌دارد که حسن رضی الله عنه هرازگاهی با معاویه در ارتباط و ملاقات بوده و هدایایی از او می‌پذیرفته که اگر معتقد به کفر وی می‌بود هرگز به ملاقات وی نمی‌رفت و از او چیزی قبول نمی‌کرد. روایات تاریخی در اینمورد بشرح زیر است:

۱ـ ابن کثیر می‌گوید: بعد از اینکه معاویه رسما خلافت را بدست گرفت، حسنین هرازگاهی به ملاقات وی می‌رفتند و او نیز آنها را بسیار گرامی می‌داشت و به آنها هدایای هنگفتی می‌بخشید. چنانکه باری به آنها دوصد هزار بخشید و گفت: اینها را از فرزند هند بپذیرید بخدا سوگند چنین بخششی نه قبل از من به شما کسی داده و نه بعد از من کسی خواهد داد. حسین در جواب گفت: بخدا سوگند تو نیز گیرنده‌ی بهتری از ما برای چنین بخششی نه قبل از ما و نه بعد از ما نخواهی یافت. بعد از اینکه حسن وفات نمود، حسین نیز سالی یکبار به دیدار معاویه می‌رفت و او از حسین به نحو شایسته ای پذیرایی می‌نمود.[2]

۲ـ مجلسی که یکی از پیشوایان قرن یازدهم شیعه می‌باشد روایت می‌کند که جعفر باقر گفته است: روزی امام حسن به حسین و عبدالله به جعفر گفت: «هدایای

---

۱. الشیعه و التصحیح.

۲. البدایة و النهایة (۱۵۰/۸) چ بیروت.

معاویه در روز نخست ماه آینده می‌رسد» عینا در همان روز هدایا رسید. امام حسن که مقروض بود، قرض‌هایش را ادا کرد و بقیه را میان خانواده و شیعیان خود تقسیم نمود. امام حسین نیز بعد از ادای قرضهایش، مال باقیمانده را بر سه قسم، تقسیم نمود یک قسمت را به شیعیانش و دو قسمت را به خانواده‌اش بخشید. عبدالله ابن جعفر نیز چنین کرد.[1]

ب) نگاهی به ارتباط حسن و حسین با معاویه:

این روایات به روشنی بیانگر آنست که حسن و حسین با معاویه رابطه‌ی حسنه داشته، از او هدایایی دریافت می‌کرده‌اند و این می‌رساند که آنها معتقد نبوده‌اند که معاویه کافر و یا غاصب حق آنها است وگر نه برای آنها تعامل با چنین شخصی روا نمی‌بود.

نامگذاری فرزندان حسن به نام صحابه

الف) منابع اهل‌سنت و شیعه خاطرنشان نموده‌اند که حسن به پیروی از پدرش، فرزندان خود را به نامهایی چون ابوبکر و طلحه نامگذاری کرده و این بیانگر آنست که وی نسبت به کسانی که نام آنها را بر فرزندانش گذاشته هیچ نوع کینه و کدورتی در دل نداشته است. بلکه این خود دلیل بر دوستی با آنان است زیرا انسان، نام اشخاصی را که دوست داشته باشد برای فرزندان خود، انتخاب می‌کند. از اینرو می‌بینیم که مسلمانان از نام محمد برای فرزندانشان خیلی استفاده می‌کنند چرا که محمد از محبوبترین چهره‌ها نزد مسلمانان است، روایات به شرح زیر است:

۱ـ منابع شیعی، برای حسن هشت فرزند نام برده‌اند از جمله، حسن بن حسن که مادرش حوله است و نیز ابوبکر، عبدالرحمان، طلحه و عبیدالله.[2]

۲ـ همچنین اصفهانی شیعه نوشته که ابوبکر بن حسن در کربلا بدست عقبه غنوی کشته شد.(مقاتل الطالبین ۸۷)

---

۱. جلاء العیون مجلسی ص ۳۷۶.

۲. تاریخ یعقوبی (۲۲۸/۲) و منتهی الآمال (۲۴۰/۱).

۳ـ و نیز جمال الدین بن علی حسین بن عنبه شیعه، می‌نویسد که حسن فرزندی به نام عمر داشته است[1]

ب) نگاهی به این روایات:

نامگذاری فرزندان حسن به نامهای خلفا و دیگران، دلیل بر این است که امامتی مبنی بر وصیت، اصلا وجود نداشته است وگرنه حسن به هیچ وجه این نامها را دوست نمی‌داشت و اصلا حاضر نبود آنها را بشنود تا چه رسد که جگر گوشه‌هایش را با چنین نامهایی نامگذاری بکند و هر روز با آنها سروکار داشته باشد.

اگر حسن، خلفا را غاصب امامت می‌دانست، سپس فرزندانش را به نام آنها نامگذاری می‌کرد برای مردم چه پاسخی داشت که اگر از وی می‌پرسیدند: شما از طرفی اینها را غاصب حق خودتان می‌دانید و از طرفی نام آنها را بر فرزندانتان می‌گذارید علت این دوگانگی چیست؟

ولی ما نشنیده‌ایم و در تاریخ ذکر نشده که کسی از حسن در اینباره چیزی بپرسد و این خود دلیل بر این است که حسن معتقد به این چیزها نبوده است.

موضع حسن در برابر امهات المؤمنین:

الف) حسن روزهای پایانی زندگی خود را در مدینه سپری نمود و عادت بر این داشت که هر روز به دیدار امهات المؤمنین می‌رفت که در میان آنان ام‌المؤمنین عایشه نیز بود.

-**چنانکه ابن عساکر** با سند خویش از ابی سعید نقل می‌کند که معاویه از مردی ساکن مدینه، در مورد حسن پرسید: آن مرد گفت: **وی بعد از نماز فجر تا طلوع خورشید، در مسجد می‌نشیند، مردم با وی دیدار و گفتگو می‌کنند بعد از بالا آمدن خورشید، دو رکعت نماز می‌خواند. سپس به امهات المؤمنین سر می‌زند و**

---

۱. عمدة الطالب (ص ۶۴ و ۱۱۶) چ موسسه انصاریان.

به آنها سلام می‌کند. گاهی آنها به او هدایایی می‌بخشند، آنگاه به خانه‌اش بر می‌گردد، معاویه گفت: ما کاری به این کارهایش نداریم.[۱]

ب) سرزدن حسن به یکایک اُمهات المؤمنین از جمله عایشه بیانگر این است که در دل ایشان نسبت به آنها کدورتی نبودگرچه میان عایشه و علی، جنگ رخ داده بود ولی این قضیه باعث نشد که حسن به دیدار وی نرود و جویای احوال او نشود.

شکوه و گلایه‌ی حسن از اطرافیانش:

الف) روایات تاریخی زیادی خاطرنشان می‌سازد که حسن بخاطر کناره گیری از خلافت، مورد اذیت و آزار اطرافیان خود قرار گرفت این روایات هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه ذکر شده‌اند.

منابع اهل‌سنت:

۱ـ عون بن حکم می‌گوید: در آن اثنا که حسن در مدائن اردو زده بود، مردی فریاد زد که قیس بن سعد (فرمانده نظامی سپاه حسن) کشته شده است. مردم به چپاول اموال یکدیگر پرداختند حتی به خیمه و زیر انداز حسن رحم نکردند و در همین گیر و دار مردی از خوارج با نیزه به حسن حمله ور شد و او را زخمی کرد. اینجا بود که تعدادی متوجه آن مرد شدند و او را از پای در آوردند. حسن به قصر مدائن رفت و از آنجا به معاویه پیام صلح نوشت.[۲]

۲ـ زهری می‌گوید: بعد از کشته شدن علی رضی الله عنه مردم عراق با فرزند وی حسن بیعت نمودند. ایشان از بیعت کنندگان تعهد گرفت که اگر او با کسی جنگید یا صلح کرد آنها بپذیرند. مردم عراق پس از شنیدن این سخن حسن، دچار شک و تردید

---

۱. تاریخ دمشق (۲۴۱/۱۳).

۲. تاریخ دمشق (۲۶۲/۱۳).

شدند، به یکدیگر گفتند: این مرد جنگ نیست. دیری نگذشت او را زخمی کردند. این کار آنان، نفرت و انزجار حسن از آنان را بیشتر نمود[۱]

۳ـ از شعبی و یونس بن ابی اسحاق از پدرش و از ابو سفر و دیگران روایت است که گفته‌اند: اهل عراق بعد از علی با فرزندش حسن بیعت کردند و به او پیشنهاد لشکر کشی به سپاه معاویه و شام دادند. حسن پذیرفت و به سمت شام حرکت کرد و بر مقدمه‌ی سپاه که تعدادشان دوازده هزار نفر بود و معروف به شرطة الخمیس بودند، قیس بن سعد را گمارد.

بعضی هم گفته‌اند، عبیدالله بن عباس را همراه با قیس فرستاد. تا اینکه به منطقه‌ی انبار و نواحی آن رسیدند و خود حسن در مدائن اردو زد، در آن اثنا کسی اعلام نمود که فرمانده نظامی (قیس بن سعد) کشته شده است. مردم به خیمه‌ی حسن هجوم آوردند و هر چه یافتند با خود بردند تا جایی که زیر انداز، جورابها و شال او را دزدیدند. در این میان مردی از بنی اسد به نام ابی‌قیصر با نیزه به وی حمله ور شد. حسن آنجا را به قصد قصر سفید مدائن که همان کاخ کسرا بود ترک کرد و گفت: خدا نفرینتان کند پدرم را کشتید امروز با من چنین رفتار می‌کنید، آنگاه عمر و بن سلمه ارحبی را طلبید و او را با پیام صلح نزد معاویه فرستاد و خواسته‌هایش را مطرح نمود که عبارت بودند از اینکه قرضهایش و مخارج او و خانوده‌اش از بیت المال پرداخت شود و کسی به پدرش ناسزا نگوید همچنین خراج سالانه شهر فساد و دارا بگرد به وی در مدینه داده شود.

معاویه نیز پذیرفت و آنچه را وی خواسته بود محقق ساخت[۲]

٤ـ هلال بن خباب می‌گوید: «حسن در قصر مدائن و در جمع پیروان و اصحاب خود گفت: «**ای اهل عراق من از شما بخاطر این سه‌کاری که انجام داده‌اید بیزارم یکی اینکه پدرم را کشتید دوم اینکه به مرکب من حمله کردید و آن را زخمی نمودید و سوم اینکه گلیم زیر پایم را چپاول کردید. شما قبلاً با من**

---

۱. همان ۲۶۳/۱۳).

۲. تاریخ دمشق (۲۶۳/۱۳).

بیعت کرده بودید بر اینکه با هر کس من بجنگم بجنگید و با هرکس من صلح بکنم، شما نیز صلح کنید. پس آگاه باشید که من با معاویه بیعت کرده‌ام شما نیز از او پیروی کرده، حرف شنوی داشته باشید،، اینها را گفت و وارد قصر شد.[۱]

۵ـ از ابن شوذب روایت است که: بعد از وفات علی، حسن زمام امور اهل عراق را بعهده گرفت و معاویه بر شام حکمفرما بود. آنها به قصد جنگ با هم روبرو شدند، حسن زیاد علاقه به جنگ نشان نمی‌داد. از اینرو به نفع معاویه برکنار شد و با او بیعت کرد مشروط به اینکه بعد از معاویه، خلافت به حسن منتقل شود. از آن روز، اطرافیان حسن به وی می‌گفتند: عار المؤمنین (ننگ مؤمنان) حسن می‌گفت: **عار بهتر از نار (ننگ بهتر از آتش) است**.[۲]

٦ـ خطیب بغدادی با سند خویش از ابو عزیف روایت کرده که می‌گوید: ما حدود دوازده هزار مرد جنگجو در قسمت مقدمه‌ی سپاه حسن بودیم که بصورت جدی برای جنگ با اهل شام عازم بودیم، ابوغمرطه فرمانده‌ی ما بود و در مکانی به نام مسکن اردو زده بودیم که خبر صلح حسن با معاویه همچون صاعقه‌ای بر ما فرود آمد. بعد از اینکه حسن به کوفه رسید مردی از ما به نام ابو عامر سفیان ابن لیلی خطاب به وی گفت: سلام بر تو ای خوار کننده‌ی مؤمنان. حسن گفت: ای ابا عامر من قصد خوار کردن مؤمنان را نداشتم بلکه نمی‌خواستم آنها را قربانی حکومت خویش کنم.[۳]

۷ـ بعد از اینکه معاویه زمام امور را به دست گرفت و وارد کوفه شد و در آن خطبه ایراد کرد و جهان اسلام یکپارچه به خلافت وی تن در داد و قیس بن سعد (فرمانده نظامی سپاه حسن) نیز پس از مخالفت با صلح، بازگشت و با معاویه بیعت نمود، اهل بیت به سرکردگی حسن و حسین و برادران و پسر عموهایشان، عراق را به قصد شهر پیامبر، ترک گفتند: در مسیر راه هرجا با شیعیان خود روبرو می‌شد از

---

۱. تاریخ بغداد (۱۳۹/۱).

۲. تاریخ دمشق (۳۳/۸) و (۲٦۱/۱۳).

۳. تایخ بغداد (۳۰۵/۱۰) و تاریخ دمشق (۲۷۹/۱۳).

آنها جز سرزنش و ملامت چیزی نمی‌شنید ولی حسن که کار شایسته و خوبی انجام داده بود، از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای ابا نداشت احساس پشیمانی به خود راه نمی‌داد بلکه بسیار شادمان و خرسند به راهش ادامه می‌داد: خدا از او خشنود و بهشت برین جایگاهش باد.[۱]

این مطللب در منابع شیعه نیز به شرح زیر آمده است:

۸ـ از حسن روایت شده که گفته است: بخدا سوگند من معاویه را بهتر از اینهائی می‌دانم که به گمان خودشان، شیعیان من هستند. اینها خواستند مرا بکشند اموالم را چپاول کردند، بخدا سوگند اگر بتوانم با صلح با معاویه جانم را نجات دهم و اهل‌بیتم را حفاظت کنم بهتر از این است که اینها مرا بکشند و اهل بیتم در امان نباشند. بخدا سوگند اگر با معاویه بجنگم همینها مرا دست بسته تحویل معاویه خواهند داد. بنابراین زندگی با صلح و عزت را بر مرگ در اسارت ترجیح می‌دهم.[۲]

۹ـ همچنین از حسن نقل کرده‌اند که گفته است: من اهل کوفه را بخوبی آزموده و شناختم. مفسردین آنها به هیچ وجه قابل اصلاح نیستند آنها در گفتار و کردار بی تعهد و بی‌وفا هستند. آنها می‌گویند: دلهایشان با ماست در حالی که شمشیرهایشان علیه ما است.[۳]

۱۰ـ مسعودی شیعه نقل کرده که حسن بعد از صلح با معاویه چنین گفت: **ای اهل کوفه من بخاطر سه چیز از شما بریدم :پدرم را کشتید، اموالم را چپاول کردید و شکمم را پاره کردید. آگاه باشید که من با معاویه بیعت کرده‌ام شما نیز از او بشنوید و اطاعت کنید.**[۴]

---

۱. البدایة و النهایه (۱۹/۸) و الکامل فی التاریخ (۸۵/۳).

۲. الاحتجاج (۱۰/۲) البحار (۲۰/۴۴) الانتصار (۲۳۴/۹).

۳. الاحتجاج (۱۲/۲) البحار (۱۴۷/۴۴) الانوار البهیه۹۱.

۴. مروج الذهب (۴۳۱/۲) الانتصار (۱۰۶/۸).

۱۱ـ همچنین شیخ مفید شیعه می‌نویسد: بر خیمه‌اش حمله بردند و هرچه داشت چپاول کردند حتی زیراندازش را بردند تا جایی که فردی به نام عبدالرحمان ازدی شال او را از روی شانه‌اش کشید و او در حالی که شمشیرش آویزان بود، بدون ردا نشسته بود.[۱]

۱۲ـ از ابوجعفر نقل کرده‌اند که گفته است: مردی از یاران حسن به نام سفیان بن ابی لیلی نزد حسن آمد و گفت: سلام بر تو ای خوار کننده‌ی مؤمنان، حسن گفت: از کجا می‌دانی که من آنها را خوار کردم؟ مرد گفت: زمام امور امت را براحتی تحویل این طاغوت نمودی تا به غیر ما انزل‌الله داوری کند.[۲]

ب) نگاهی به روایاتی در ارتباط اذیت و آزار حسن:

این مواضع که در منابع شیعی و سنی آمده بیانگر حقایق زیر می‌باشند:

۱ـ شایعه سازان در زمان پدر حسن همان کسانی بودند که اکنون پیرامون حسن را گرفته بودند.

۲ـ شایعه امامت در زمان حسن روبه ضعف نهاده یا از بین رفته بود چرا که دست کشیدن حسن از خلافت، راه را برای این شایعه کاملاً بسته بود.

۳ـ کناره‌گیری حسن از خلافت، وی را دچار ضررهای مادی و معنوی نمود و اگر پیروانش معتقد به امامت وی بودند نباید با ایشان چنین برخوردی می‌کردند.

۴ـ نشنیدیم که کسی در برابر مخالفین با رأی حسن بدلیل اینکه ایشان امام معصوم هستند بایستد و این بیانگر آنست که شایعه امامت در آن دوره از بین رفته بود.

۵ـ آنچه بیشتر آشکار می شود این است **که پیروان حسن؛ اهل دین و عقیده نبودند بلکه مشتی آدم هوا پرست و دارای اهداف شخصی بودند این است که اگر آنها معتقد به امامت و عصمت وی بودند، باید از صلح ایشان با معاویه**

---

۱. الارشاد ۱۹۰، مقاتل الطالبین ۴۱ و اعیان الشیعه (۵۶۹/۱).

۲. اختیار معرفة الرجال (۳۲۸/۱) البحار (۲۳/۴۴).

استقبال می‌کردند و خشنود می‌شدند هرچند این عمل مخالف با میل باطنی آنها بود. علاوه بر این، آزار رساندن به وی و چپاول اموالش بزرگترین دلیل بر فساد اخلاق و سوء اهداف کسانی است که پیرامون او جمع شده بودند.

دیدگاه حسن در مورد رجعت:

در مبحث اول، روایت عمرو بن اصم گذشت که به حسن گفتند: برخی از شیعیان علی رضی الله عنه را اعتقاد براین است که ایشان همان دابةُ الارض.[۱] می‌باشد و قبل از قیامت بر انگیخته خواهد شد؟ حسن گفت: **دروغ می‌گویند و آنها شیعه‌ی پدرم نیستند بلکه دشمنان وی هستند و اگر ما می‌دانستیم که ایشان بر می‌گردند، اموالش را تقسیم نکرده و زنانش را به نکاح دیگران در نمی‌آوردیم.**[۲]

شخصیت دوم: حسین بن علی رضی الله عنه(۵-۶۱ه)

موضع حسین در مورد امامت:

الف) روایاتی که بیانگر این مطلب هستند بشرح زیر می باشند:

۱ــ عتبه بن سمعان می‌گوید: زمانی که حسین آمادگی رفتن به کوفه را داشت عبدالله بن عباس به وی گفت: پسر عمویم! شنیده‌ام که عازم عراق هستی بگو می‌خواهی چه کار کنی؟ حسین گفت: من تصمیم خودم را گرفته‌ام اگر خدا بخواهد در یکی از همین روزها حرکت خواهم کرد.

ابن عباس گفت: اگر آنان، امیر خود را کشتند و شهر را به کنترل خود درآوردند و دشمنان را پراکنده ساختند آنگاه نزد آنان برو، ولی اکنون که هیچ یک از این موراد را انجام نداده‌اند و امیرشان بر آنها حکم می‌راند من تو را به خدا سوگند می‌دهم و از چنین سفری باز می‌دارم. چرا که تو را برای رویارویی با دشمن و جنگ فرا

---

۱. دابةُ الارض، یکی از نشانه‌های آخر الزمان است که قرآن به آن اشاره نموده است (مترجم).

۲. طبقات ابن سعد (۳۹/۳).

خوانده‌اند و بیم آن می‌رود که تنهایت بگذارند و تکذیبت کنند و در برابرت بایستند؟ حسین گفت: من در این باره می‌اندیشم و استحاره می‌کنم.

در شامگاه همان روز یا صبح روز بعد عبدالله بن عباس دوباره نزد حسین آمد و گفت: ای پسر عمو، بخدا من می‌ترسم که در این سفر کشته شوی چرا که اهل عراق ملتی خائن هستند. همینجا بمان، تو سرور اهل حجاز هستی، اگر اهل عراق واقعا خواهان تو هستند به آنها بنویس در صورتی می‌آیم که دشمن را از آنجا بیرون کنید. و اگر باز هم اصرار به رفتن داری پس به یمن برو که سرزمین پهناور و از نظر استراتیژیک دارای پناه‌گاه و دره‌ها است و پدرت در آنجا شیعیانی دارد. و از آنجا با مردم نامه‌نگاری کن و بسوی آنها پیک بفرستید، اینگونه امیدوارم شما به چیزی که می‌خواهید بدون دردسر برسید.

حسین گفت: پسر عمویم بخدا می‌دانم که اینها را از روی دلسوزی و شفقت می‌گویی ولی من تصمیم را برای رفتن قطعی نموده‌ام. ابن عباس گفت: حالا که می‌خواهی بروی، خانواده و فرزندانت را با خود نبر، چون می‌ترسم که همچون عثمان جلوی چشم زنان و فرزندانت کشته شوی.[۱]

۲ـ همچنین ابن عساکر می‌گوید: محمد بن حنفیه، در مکه به حسین رسید و گفت که امروز نظرم این است که شما به این سفرت نروید . ولی حسین نپذیرفت. تا جایی که محمد، فرزندانش را از رفتن با حسین منع کرد، حسین در دل چیزی احساس کرد و گفت: می‌خواهی فرزندت از گزندی که به ما می‌رسد محفوظ بماند؟ محمد گفت: گرچه از دست دادن تو بزرگترین مصیبت برای ما خواهد بود ولی اگر شما با چنین سرنوشتی روبرو شوید چه نیازی هست که فرزند من هم در کنار شما باشد.[۲]

۳ـ همچنین طبری در جریان خروج حسینﷺ و سخنانش خطاب به سپاه عبیدالله بن زیاد می‌نویسد: حسین پس از حمد و ثنای خدا، چنین گفت: ای مردم

---

۱. تاریخ طبری (۲۸۶/۴) مقاتل الطالبین (۲۱/۱).

۲. تاریخ دمشق (۲۱۲/۱۴).

این سخنان را بخاطر اتمام حجت در پیشگاه خدا و شما می‌گویم: **من بخاطر نامه‌ها و پیامهای شما به اینجا آمده‌ام اگر شما هنوز بر سر قول و قرارتان هستید من وارد شهر شما می‌شوم وگرنه به جایی که از آنجا آمده ام بر می‌گردم.**[1]

٤ـ ابن عساکر با سند خویش از اسماعیل بن علی، خطبه ای نقل می‌کند که گفته است: حسین بن علی و فاطمه بعد از اینکه حدود دوازده هزار نفر از کوفیان با وی بدست پسرعمویش مسلم بن عقیل بیعت کرده، با نامه نگاری از او خواسته بودند به کوفه بیاید، مکه را به قصد عراق ترک کرد.

یزید پس از اینکه در جریان این سفر حسین قرار گرفت، به فرماندار خویش در عراق؛ عبیدالله بن زیاد نوشت که در برابر حسین بایستد. عبیدالله بن زیاد سپاهی به فرماندهی عمر بن سعد بن ابی وقاص برای رویارویی با حسین اعزام نمود. حسین به سمت کربلا رفت و با سپاه عمر بن سعد روبرو شد و حسین که رحمت خدا بر او و لعنت خدا بر قاتلانش باد کشته شد. این حادثه در روز دهم محرم سال شصت و یک هجری اتفاق افتاد.[2]

٥ـ همچنین ابن عساکر نام تعدادی از صحابه و تابعین را نقل کرده که حسین را از رفتن به عراق باز داشته‌اند از جمله: ابن عباس، ابن عمر، جابر، مسور بن مخرمه، ابوسعید خدری، و از تابعین: برادرش محمد بن حنفیه، سعید بن مسیب، ابو سلمه بن عبدالرحمان و دیگران.[3]

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ حسین در طول زندگی خویش بعد از مرگ برادرش حسن، هیچ اشاره‌ای نکرد که او امام منصوب از جانب خداست و نه چنین شایعه‌ای در زمان ایشان پخش شد و شاید بیعت حسن با معاویه باعث خشکیدن ریشه‌ی چنین شایعه‌ای در زمان حسن و حسین گردید.

---

۱. تاریخ طبری (۲۸۶/۴).

۲. تاریخ دمشق (۲۱۳/۱۴).

۳. همان (۲/۱۴).

در این مدت بیست سال یعنی از زمان بیعت با معاویه تا سال شصت و یک یعنی سال شهادت حسین هیچ یک از شایعاتی که در زمان پدرشان بر سر زبانها بود تکرار نشد.

۲ـ زمانی که حسین دعوت اهل عراق را پذیرفت از امامت و وصایت اش سخنی نگفت بلکه انگیزه‌ی قیام خود را فراخوان مردم عراق برای بیعت اعلام نمود.

همچنین تلاش صحابه برای بازداشتن وی از این سفر بدلیل اینکه اهل عراق بیش از تو پدر و برادرت را تنها گذاشتند و آزار دادند دلیل بر این امر است که رفتن حسین به عراق،اجباری و ماموریتی الهی نبوده بلکه اختیاری بوده است و گرنه کسی به خود اجازه نمی داد که او را از این سفر منع کند. و در آنصورت حسین به صراحت خطاب به آنان می‌گفت که نمی‌تواند دست از امامت الهی بردارد حتی اگر هیچ یار و مددکاری نداشته باشد.

موضع حسین در رابطه با صحابه:

نام یکی از فرزندان خود را، عمر نامید و این بیانگر محبت وی با صحابه و عدم وجود کینه و کدورت نسبت به آنان می‌باشد.

الف) روایاتی در این باره:

تستری شیعه در قاموس الرجال آورده که نام یکی از فرزندان حسین، عمر بوده است.[1]

ب) نگاهی به این نامگذاری

این دلیل بر محبت وی با عمر است که نام گرامی ایشان را بر فرزند خود می‌گذارد. همچنین خط بطلانی است بر همه‌ی روایاتی که تصویری غیر از این ارائه می‌نمایند.

---

۱. قاموس الرجال تستری (۸۳/۱۲) چ قم.

و نیز گفتنی است که وقتی موضع حسین با عمر بن خطاب که روایات دروغین او را سبب اصلی نرسیدن علیرضی الله عنه به امامت معرفی کرده‌اند، چنین است بدون تردید نسبت به سایر صحابه دیدگاه مشابهی خواهد داشت.

موضع حسین در برابر شیعیان و پیروان خویش:

الف) روایاتی در این باره:

روایات عدیده‌ای در کتابهای شیعه مبنی بر اظهار شکوه و گلایه حسین از پیروانش وارد شده است از جمله:

۱ـ از حسین نقل شده که علیه شیعیان خود اینگونه دست به دعا برداشته: **بارالها اگر آنها را تا مدتی زنده نگهداشتی، پراکنده و متفرق بساز و حاکمان را هیچگاه از آنان خشنود مساز، آنها ما را فرا خواندند تا به یاری ما بشتابند ولی با ما متجاوزانه برخورد کردند و ما را کشتند.**[۱]

۲ـ همچنین از حسین نقل کرده‌اند که گفته است: **شما همانند پرندگان و پروانه‌ها برای بیعت به سمت ما هجوم آوردید سپس از روی نادانی آنرا شکستید پس عذاب خدا بر طواغیت این امت و باقیماندگان احزاب و کسانی باد که کتاب خدا را پشت سر می‌اندازند ... نفرین خدا بر ستمکاران باد.**[۲]

۳ـ همچنین محسن امین می‌نویسد که حدود بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند سپس به وی خیانت ورزیده در برابرش ایستادند و او را در حالی کشتند که هنوز بیعتش برگردن آنها بود[۳]

٤ـ از جعفر صادق روایت شده که گفته است: **مردم بعد از کشته شدن حسین مرتد شدند جز سه نفر که عبارت‌اند از: ابوخالد کابلی، یحی بن ام‌طویل و جبیر بن مطعم.**

---

۱. الارشاد مفید ۲۴۱ و اعلام الوری طبرسی ۹۴۹.

۲. الاحتجاج (۲۴/۲) کشف الغمه (۲۲۹/۲) مناقب آل ابی طالب (۲۵۸/۳) الانتصار (۲۳۵/۹).

۳. اعیان الشیعه (۲۶/۱) شرح نهج البلاغة (۴۳/۱۱) الدرجات الرفیعه فی الطبقات الشیعه(۵)

در روایت دیگری یونس بن حمزه شبیه همین روایت را بیان کرده و در آن نام جابر بن عبدالله انصاری را افزوده است.[1]

ب) نگاهی به شکایت حسین:

روایات نشان می‌دهد که اهل عراق، حسین را فراخواندند تا او را یاری دهند ولی در عمل او را تنها گذاشتند و نهایتاً در قتل وی همدست شدند، چنانکه خود حسین، این مطلب را بیان داشت و علیه آنان دست به دعا شد که پروردگار جمعشان را متفرق سازد و کاری بکند که حاکمان هرگز از آنان خشنود نشوند. همچنین محسن عاملی تاکید می‌ورزد که آنها به حسین خیانت کردند و بعد از اینکه با وی بیعت کرده بودند او را کشتند.

و نهایتاً جعفر بن محمد به صراحت می‌گوید: همه‌ی اطرافیان حسین بعد از شهادتش مرتد شدند جز سه نفر، حال سوال این است آیا می‌شود به اطرافیان حسین که دارای چنین خصلتهایی هستند اعتماد نمود و در دین خدا سخن و روایتشان را پذیرفت؟

موسی موسوی از شیعیان معاصر می‌گوید: امام حسین زمانی که انقلابی را آغاز کرد و می‌خواست بساط خلافت یزید را بر چیند و در این راه خودش و فرزندان و همراهانش در کربلا به شهادت رسیدند، **هیچگاه نگفت می‌خواهد خلافت آسمانی‌ای را که یزید غصب کرده، نجات دهد** بلکه می‌گفت: او بیش از یزید شایسته‌ی این امر است و شخصیتی مانند او نباید با یزید بیعت کند و انگیزه‌ی قیامش را احیای دین جدش رسول الله می‌دانست که بدست یزید دستخوش انحراف شده است.[2]

---

۱. اختیار معرفة الرجال(۳۳۸/۱) شسه اصول الکافی مازندرانی (۵۰/۱۰) جامع الرواه اربیلی (۱۴۷/۱) معجم الرجال خوئی (۳۷/۲۱) و الذریعه (۳۵۴/۱).

۲.. الشیعة و التصحیح ۵۱.

شخصیت سوم: محمد بن علی بن ابی‌طالب معروف به ابن حنفیه (۲۱ ـ ۸۱ هـ)

او برادر پدری حسن و حسین، مادرش خوله دختر جعفر حنفیه است. همواره می‌گفت: حسن و حسین از من، افضل و من از آنها اعلم هستم، او مردی با تقوا، دانشمند و سیاه رنگ بود.

مختار ثقفی مردم را به امامت وی دعوت می‌نمود و گمان می‌کرد او مهدی است.

همچنین پیروان مذهب کیسانیه (از فرقه‌های اسلامی) معتقد بودند که او نمرده و زنده است.

محمد در مدینه متولد شد و در همانجا وفات نمود. بعضی گفته‌اند: از ترس ابن زبیر به طائف گریخت و در همانجا درگذشت.[۱]

موضع وی در مورد ابوبکر و عمر

الف) آنچه در این مورد نقل شده بشرح زیر است:

۱ـ هلال بن خباب از حسن بن محمد بن حنفیه نقل می‌کند که پدرش چنین گفت: **ای کوفیان از خدا بترسید و در مورد ابوبکر و عمر سخنان ناشایست بر زبان نیاورید. ابوبکر صدیق در غار کنار رسول خدا، بود و عمر کسی است که خداوند اسلام را بوسیله‌ی او تقویت کرد.**[۲]

۲ـ سالم بن ابی الجعد می‌گوید با محمد بن علی در شعب همراه بودم و از او سوال کردم که آیا نخستین مسلمان ابوبکر بود، محمد بن علی گفت: خیر. گفت: پس با چه امتیازی بر دیگران برتری یافت؟

گفت: بخاطر اینکه از همان روزی که مسلمان شد، تا روزی که وفات یافت بهتر از همه‌ی مسلمانان بود.[۳]

---

۱. تاریخ الاسلام (۱۸۱/۶ ـ ۱۹۳) و سیر اعلام النبلا (۱۱۰/۴).

۲. تاریخ دمشق (۳۷۸/۱۳).

۳. همان (۴۶۰/۳۰).

غیر از این دو روایت، مطلب دیگری ازمحمدبن حنفیه در اینباره نیافتم و این دو روایت همانگونه که واضع است این نکته را به اثبات می‌رساند که شیخین نزد او از جایگاه رفیعی برخوردار بوده‌اند.

۳ـ قبلاً نیز روایت وی از پدرش در فضیلت ابوبکر و عمر بیان گردید.

ب) نگاهی به دیدگاه محمد بن حنفیه:

محمد بن حنفیه، ابوبکر را بهترین مسلمان دانسته، همراهی وی در غار با رسول الله را از فضایل ویژه‌ی ایشان می‌داند، همچنین عمرﷺ را باعث قدرت و عزت اسلام قلمداد می‌کند.

و چنین موضعی را عقل نیز به راحتی می‌پذیرد چرا که اگر چنین نمی‌بود صحابه که از تیره‌های مختلف بودند و در میان آنان بنو هاشم که جزو بهترینهای قریش بود نیز وجود داشت هرگز ابوبکر را انتخاب نمی‌کردند. آنان با چشم سر دیده بودند که رسول خدا او را گرامی داشته است وگرنه تن به خلافت وی نمی‌دادند.

همچنین صحابه اتفاق نظر داشتند به اینکه مسلمان شدن عمرﷺ باعث یاری دین و خلافتش باعث پیروزی و گسترش اسلام گردیده و در مورد شجاعتش گواهی علی ابن ابیطالب قبلا بیان گردید.

مرحله‌ی سوم
بازگشت شایعات
(۸۱/۱۴۸هـ)

در این مرحله، شایعات باری دیگر احیا شد و جان گرفت و باعث اذیت و آزار اهل بیت قرار گرفت. بزرگان اهل بیت در این دوران نیز ساکت ننشستند و شایعات را تکذیب نمودند و مردم را از آن بر حذر داشتند.

بزرگان اهل‌بیت در این دوران نیز کم نبودند ولی ما فقط به مواضع شش تن از آنها بسنده می‌کنیم که عبارت بودند از:

ـ علی بن الحسین.

ـ حسن بن حسن بن علی.

ـ محمد بن علی بن حسن.

ـ زید بن علی بن حسین .

ـ جعفر بن محمد بن علی .

ـ عبدالله بن حسن .

مواضع هر یک از این بزرگواران یکی بعد از دیگری به شرح زیر ارائه می‌گردد:

شخصیت نخست: علی بن حسین زین العابدین (۳۸ هـ ـ ۶۱ هـ ـ ۹۵)[۱]

جایگاه علی بن حسین نزد اهل‌سنت:

الف) آنچه در این مورد آمده به شرح زیر است:

---

۱. اینن سه تاریخ به ترتیب عبارت‌اند از: تاریخ ولادت، تاریخ امامت به گمان شیعه و تاریخ وفات.

علی بن حسین در مدینه و در میان اهل‌سنت می‌زیست و از آنان دانش آموخت و به آنان آموزش داد. با آنان در مسجد پیامبر نماز می خواند و در مجالس آنان شرکت می‌کرد و هیچگاه دیده نشد که مجالس مخفی تشکیل دهد. ظاهر و باطنش یکی بود و از او سخنی خلاف معتقدات اهل‌سنت شنیده نشده است.

او از امهات المؤمنین و برخی تابعین روایت نقل می‌کند و همچنین ده‌ها راوی از جمله زهری که از جمله محدثین بزرگ اهل‌سنت بشمار می‌رود از وی حدیث روایت کرده‌اند.

گوشه‌ای از گفتار علمای اهل‌سنت در وصف علی بن حسین بشرح زیر است:

۱ـ **وهب بن مالک** می‌گوید: علی بن حسین در میان اهل‌بیت، بی‌نظیر بود.

۲ـ **عبدالعزیز بن ابی حازم** از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: هیچ یک از بنی‌هاشم را فقیه‌تر از علی بن حسین نیافتم.

۳ـ **هرگاه زهری به یاد علی بن حسین** می‌افتاد گریه می‌کرد و می‌گفت: زین العابدین.

٤ـ **زید بن اسلم** می‌گوید: در میان اهل قبله با کسی مانند علی بن حسین ننشسته‌ام.

۵ـ **صالح بن احمد** از ابن شهاب نقل می‌کند که گفت: در میان قریش کسی را بهتر از علی بن حسین نیافتم.

٦ـ **معمر از زهری** روایت می کند که : در میان اهل بیت کسی را بهتر از علی بن حسین نیافتم.

۷ـ **از سفیان از زهری** روایت است که گفت: بیشترین جلسات من با علی بن حسین بود.

۸ـ **معمر به زهری** گفت: چرا از علی بن حسین زیاد روایت نمی‌کنی؟ گفت: بیشتر از هر کسی با او می‌نشینیم ولی او بسیار کم سخن می‌گوید

۹ـ از مالک روایت است که گفت: در میان اهل بیت، مانند علی بن حسین وجود نداشت.

۱۰ـ از یحی بن سعید روایت است که گفت: علی بن حسین، بهترین فرد بنو هاشم بود شنیدم که می‌گفت: ای مردم ما را بخاطر اسلام دوست بدارید، چرا که دوستی شما با ما به جائی رسید که برای ما باعث ننگ شده است.

۱۱ـ صالح بن حسان می‌گوید: سعید بن مسیب می‌گفت: با تقواتر از علی بن حسین ندیدم.

۱۲ـ از ابن ابی حازم روایت است که گفت: از ابوحازم شنیدم که می‌گفت: در میان بنی هشام بهتر از علی بن حسین ندیدم.[۱]

ب) نگاهی به دیدگاه علمای اهل‌سنت در مورد علی بن حسین:

نتیجه ای که از این دیدگاه‌ها به دست می‌رسد اینکه علی بن حسین مرد عابد، پرهیزگار، دانشمند و فاضلی بوده بلکه در زمان خویش در میان اهل‌بیت شخصیتی همطراز او وجود نداشته است. علاوه بر این، حقایق دیگری بشرح زیر در پرتو گواهی علمای اهل‌سنت بدست می‌آید:

۱ـ علی بن حسین با اهل سنت می‌زیست، از علم و دانش یکدیگر استفاده می‌کردند و هیچگاه نقل نشده که ایشان دارای مجالس ویژه و مخفیانه ای باشد.

۲ـ گواهی علمای اهل‌سنت به دانش، تقوا و پرهیزگاری علی بن حسین حاصل آشنایی دیرینه و طول صحبت و مجالست با وی می‌باشد تا جایی که زهری می‌گوید: بیشترین مجالس من با علی بن حسین بوده است حال سوال این است که شیعیان کی و کجا با وی نشستند و جلسات تشکیل دادند و خلاف آنچه را که بدان تظاهر می‌کرد از وی شنیدند؟

---

۱. همه‌ی دیدگاه‌هایی را که بیان گردید، ابن عساکر با سند خویش در تاریخ دمشق نقل کرده است. تاریخ دمشق (۳۷۱/۴۱).

موضع علی بن حسین در برابر شیعه:

الف) آنچه در این مورد آمده است بشرح زیر می‌باشد:

در این دوران نیز همانند سابق، شایعاتی پیرامون امامت و مسایل مربوط به آن، جان دوباره گرفت و باعث اذیت و آزار اهل‌بیت گردید و این قضیه علی بن حسین را بر آن داشت تا در برابر این ادعاهای طراحی شده که با سرپوش محبت اهل‌بیت منتشر می‌شد بایستد البته پیامد ناگوار این شایعات ،فشاری بود که از جانب حکومت‌های وقت بر اهل‌بیت وارد می‌شد.

۱ـ یحی بن سعید از علی بن حسین؛ زین العابدین نقل می‌کند که گفت: ای اهل عراق، ما را بخاطر اسلام دوست بدارید، بخدا سوگند دوستی شما برای ما مشکل آفرین شده است.[۱]

۲ـ همچنین از یحی بن سعید روایت است که علی بن حسین گفت: ای مردم ما را بخاطر اسلام دوست بدارید، دوستی شما برای ما ننگ آفرین شده است.[۲]

۳ــودر روایتی چنین آمده که فرمود:ما را بخاطر اسلام دوست بدارید بخدا سوگند که دوستی شما باعث دشمنی مردم با ما شده است(طبقات ابن سعدوتاریخ دمشق)

٤- از عبیدالله بن موهب روایت است که گفت: گروهی نزد علی بن حسین آمدند و او را ستودند. علی گفت: چقدر شما دروغگو و بر خدا جری هستید. ما فقط جز نیکان قوم خویش هستیم و همین برای ما کافی است.[۳]

منابع شیعه نیز برخی از این آثار را بشرح زیر ذکر نموده‌اند:

۱ـ ما را بخاطر اسلام دوست بدارید بخدا سوگند آنچه در مورد ما می‌گوئید باعث دشمنی مردم با ما شده است.[۱]

---

۱. شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت (ش ۲۶۸۳).

۲. تارخ دمشق (۳۷۲/۴۱)، طبقات کبرا (۲۱۴/۵).

۳. طبقات این سعد (۲۱۴/۵)، تهذیب الکمال (۱۳۶/۳) تاریخ دمشق (۳۹۱/۴۱) و تاریخ الاسلام (۴۳۵/۶).

۲ـ همچنین از وی نقل کرده‌اند که گفته است: یهود در محبت عزیر گفتند آنچه که گفتند: نه عزیز از آنان است و نه آنان از عزیر. همچنین نصارا در محبت عیسی گفتند آنچه که گفتند؛ نه عیسی از آنان و نه آنان از عیسی‌اند. در مورد ما نیز چنین است عده‌ای از شیعیان ما در محبت ما سخنانی شبیه سخنان یهود در مورد عزیر و سخنان نصارا در مورد عیسی می‌گویند، چنین کسانی از ما نیستند و ما نیز از آنها نیستیم.[۲]

۷ـ نیز از وی نقل است که فرمود: اینها بر ما گریه می‌کنند مگر چه کسی غیر از اینان ما را کشته است؟[۳]

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ این روایات بیانگر تنفر شدید علی بن حسین از کسانی است که تظاهر به محبت اهل‌بیت می‌کنند ولی با نسبت دادن چیزهایی به آنان که خودشان نگفته و ادعا نکرده‌اند، آبرو و حیثیت اهل‌بیت را زیر سوال برده‌اند. بعنوان مثال اینکه گفته شود فلانی امامی از جانب خدا بوده که اطاعتش فرض بوده است ولی تقیه نموده و امامت خویش را ظاهر نکرده، بزرگترین اهانت در حق اهل‌بیت محسوب می‌شود چرا که برای امامی که اطاعتش واجب باشد جایز نخواهد بود که بخاطر حفاظت از جان خویش، تقیه نموده ، از آشکار ساختن مقام و امامتی که خدا به او سپرده است شانه خالی نماید و به دین لطمه وارد سازد، از اینرو علی بن حسین از چنین کسانی بیزار بود و آنها را به رعایت تقوای الهی در مورد اهل‌بیت فرا می‌خواند.

۲ـ اینگونه شایعات باعث دشمنی مردم با اهل بیت می‌شد چرا که مردم گمان می‌کردند خود اهل بیت چنین چیزهایی را به پیروان خود القا می‌کنند که مثلاً آنها امام من عندالله هستند. و علت دشمنی مردم از این دو حال خارج نبود یا فکر

---

۱. وضوء النبی سید علی شهرستانی (۴۵۴/۱).

۲. اختیار معرفة الرجال (۳۳۶/۱) البحار (۲۸۸/۲۵)، معجم رجال الحدیث خوئی (۱۳۴/۱۵) و قاموس الرجال تستری (۴۲۹/۱۰).

۳. الاحتجاج (۲۹/۲).

می‌کردند آنها به دروغ چنین ادعایی می‌کنند و یا اینکه ادعایشان درست است ولی چرا بدان قیام نمی‌کنند و امامت خویش را آشکار نمی‌سازند؟

۳ـ مقایسه‌ی رفتار افراط آمیز شیعه در مورد اهل بیت به رفتار افراط آمیز یهود و نصارا نسبت به پیامبرانشان نشانگر وجود غلو و افراط در میان پیروان و اطرافیان اهل‌بیت نسبت به آنان می‌باشد.

۴ـ این شکوه و گلایه‌ها بیانگر آن است که اهل‌بیت از کسانی که اطراف آنها را گرفته‌بودند دل خوشی نداشتند چرا که به آنان چیزهایی نسبت می‌دادند که خودشان نگفته و بدان معتقد نبودند، مانند امامت، عصمت و غیره،

موضع علی بن حسین در قبال بنی‌امیه:

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

در زمان علی بن حسین، شایعات علیه صحابه بار دیگر از سر گرفته شد بویژه عراق که خواستگاه شایعات بود علی بن حسین با تمام قوا علیه شایعات موضع می‌گرفت. به نمونه‌ای از این موضع گیریهای ایشان به شرح زیر اشاره می‌شود:

۱ـ جعفر بن محمد از پدرش و او از پدر خویش؛ علی بن حسین نقل می‌کند که مردی از وی در مورد ابوبکر پرسید؟ علی بن حسین گفت: در مورد صدیق می‌پرسی؟ مرد گفت: تو او را صدیق می‌نامی؟ علی بن حسین گفت: مادرت به عزایت بنشیند، او را کسی که از من و تو بهتر بود یعنی رسول الله و مهاجرین و انصار، صدیق نامیدند، هرکس او را صدیق نگوید؛ خداوند او را در دنیا و آخرت تصدیق نکند. برو ابوبکر و عمر را دوست بدار و گناهش را به عهده‌ی من بگذار[1]

۲ـ محمد بن علی بن حسین از پدرش نقل می‌کند که فرمود: گروهی از اهل عراق نزد من آمدند و در مورد ابوبکر و عمر سخنانی گفتند، سپس شروع کردند به بدگویی عثمان. من به آنها گفتم: شما از مهاجرین هستید که خداوند در مورد آنها می‌گوید: الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيارِهِم...تا أُوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (حشر/۸)(کسانی که از

۱. تاریخ دمشق (۳۸۹/۴۱).

خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شدند...اینان راستگویان‌اند؟. آنها در پاسخ گفتند: خیر ما از این گروه نیستیم.

پرسیدم: آیا شما از انصار هستید که خداوند در وصفشان فرموده: ﴿الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ ...تا فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ حشر/۹)(کسانیکه قبل از آنان خانه وامنیت را فراهم ساختند... اینان رستگارانند)؟

گفتند: خیر ما از اینها نیز نیستیم. گفتم: و من می‌دانم که شما از کسانی نیستید که خداوند در وصفشان فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (حشر/۱۰) (وکسانی که بعد از آنان می آیند ومی کویند:پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی).

از مجلس من برخیزید. نامبارک و دور شوید شما اهل اسلام نیستید بلکه جزو کسانی هستید که به اسلام ریشخند می‌زنند.[۱]

۳–**از عبدالعزیز بن ابی حازم** روایت است که به نقل از پدرش می‌گوید: من در میان بنوهاشم، فقیه‌تر از علی بن حسین ندیدم، از وی در مورد جایگاه ابوبکر و عمر نزد رسول خدا پرسیدند، با اشاره به قبر رسول الله، گفت: جایگاه‌شان همان است که اکنون در آن بسر می‌برند.[۲]

٤ـ از رزین بن عبید روایت است که گفت: من نزد ابن عباس بودم که علی بن حسین آمد، ابن عباس گفت: خوش آمدی ای حبیب فرزند حبیب[۳]

۵ـ ابن سعد با سند خویش از عبدالله بن حسن بن حسن نقل می‌کند که علی بن حسین بن علی بن ابیطالب و عروه بن زبیر هر شب بعد از نماز عشا در قسمت آخر مسجد النبی می‌نشستند راوی می‌گوید من نیز با آنها می‌نشستم. شبی از ظلم

---

۱. همان (۳۸۹/۴۱).

۲. تاریخ دمشق(۳۸۸/۴۱) اشاره به همجوار بودن با رسول خدا در محل دفن (مترجم).

۳. تاریخ دمشق (۳۸۸/۴۱).

همسایگان بنی‌امیه و از عذابی که خداوند برای چنین کسانی در نظر گرفته است سخن بمیان آمد، عروه به علی بن حسین گفت: اگر انسان از همسایگی اهل ظلم دور باشد امید می‌رود که از عذابی که بر آنان وارد می‌شود، در امان بماند. راوی می‌گوید عروه از آنجا به عقیق نقل مکان کرد و من به سویق.[۱]

۶ـ **در منابع شیعه ذکر شده** که کنیه‌ی زین العابدین (علی)۸ بن حسین، ابوبکر بوده است.[۲]

۷ـ همچنین نام یکی از فرزندانش عمر بوده است.[۳]

۸ـ **حر عاملی شیعه‌ی اثنا عشری** در مورد عمر بن علی بن حسین بن علی می‌گوید: او مردی فاضل، بزرگوار، پرهیزگار و امانت دار و متولی صدقات پیامبر و امیرالمؤمنین بود[۴]

۹ـ نام یکی از دخترانش عایشه بود.[۵]

۱۰ـ **محمد بن فرات** می‌گوید: روز جمعه کنار علی بن حسین نماز می‌خواندم، شنیدم که عده‌ای در نماز سخن می‌گویند. علی پرسید: چه خبر است؟ گفتم: شیعیان شما هستند گمان می‌کنند که نماز به امامت بنی‌امیه جایز نیست. گفت: بخدا سوگند این کار، بدعتی بیش نیست. پشت سر هر کسیکه قرآن می‌خواند و روبه قبله می‌ایستد نماز بخوانید خوبی و بدی وی به خودش مربوط می‌شود[۶]

ب) نگاهی به آنچه بیان گردید:

۱. تاریخ دمشق (۲۷۸/۴۰).

۲. کشف الغمه (۷۴/۲).

۳. همان (۷۴/۲).

۴. خاتمه الوسائل.

۵. همان (۹۰/۲).

۶. تاریخ دمشق (۳۹۴/۴۱).

۱ـ علی بن حسین، ابوبکر را صدیق می‌نامد چرا که رسول خدا او را بدین وصف، توصیف نموده است و اگر او ابوبکر را غاصب خلافت می‌دانست، به هیچ وجه او را متصف به چنین لقب زیبایی نمی‌دانست.

۲ـ در گفتگو با و فد عراقها خاطرنشان ساخت که قرآن مسلمانان را به سه گروه (مهاجر، انصار و پیروانشان) تقسیم کرده است و اخراج نمودن آن وفد از این سه قسم، بیانگر حکم بر کفر آنان است چرا بعد از اسلام چیزی جز کفر باقی نمی‌ماند.

۳ـ استدلال وی از جایگاه کنونی ابوبکر و عمر بر جایگاه قبلی آنان در حیات رسول خدا، استدلال بسیار بجائی است چرا که **خداوند به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که بعد از مرگ پیامبر در جوار وی افرادی دفن شوند که رسول خدا از آنان دل خوشی نداشته است آنگاه این افراد تا قیامت از سلام و دعای خیر زائرین قبر رسول خدا بهرمند شوند.**

۴ـ خوشامدگویی ابن عباس به علی بن حسین بیانگر محبت و دوستی میان آنان است و استفاده از جمله‌ی «حبیب بن الحبیب» نشانگر این است که ابن عباس معتقد به امامت علی و پدرش نبوده وگرنه او را با همان القاب خطاب می‌نمود.

۵ـ استفاده از کنیه‌ی ابوبکر و نامگذاری فرزندان خویش به نام عمر و عایشه دلیل بر محبتی است که در قلب علی بن حسین نسبت به این بزرگواران وجود داشته است. و اگر چنین نبود، فرزندانش را به نام آنان نامگذاری نمی‌کردند.

۶ـ همنشینی دائمی با عروه بن زبیر کسی که پدرش جزو مخالفین علی بن ابیطالب بوده دلیل بر این است که در دلهای آنان نسبت به یکدیگر هیچ‌گونه بغض و عداوتی نبوده است.

اما اگر قضیه‌ی امامت واقعیت می‌داشت، مخالفت با آن امری طبیعی تلقی نمی‌شد و در نتیجه چنین مودت و مجالستی بین آنها صورت نمی‌گرفت.

۷ـ مخالفت با عملکرد کسانی که پشت سر امامان اموی نماز نمی‌خواندند دلیل بر مسلمان بودن این امامان است و فرمود نماز پشت سر آنان هیچ اشکالی ندارد هرچند اگر معصیت کار باشند. با توجه به آنچه بیان گردید، واضح شد که ادعای

امامت باطل است و علی بن حسین هرگز چیزی به اسم امامت نمی‌شناخته و بدان اعتقاد نداشته است.

موضع علی بن حسین در برابر علمای اهل‌سنت:

الف) آنچه در اینمورد ذکر شده، به شرح زیر است:

منابع سنت بر این امر تاکید می‌ورزند که علی بن حسین، علم را از همان راهی که دیگران فرا گرفته‌اند، فرا گرفته و در محفل علمی علمای اهل‌سنت شرکت نموده است. او خود به صراحت بیان داشته که جز آنچه فراگرفته دانش بیشتری ندارم. و چه بسا در حل قضایای علمی به علمای اهل‌سنت مراجعه نموده است.

برخی از اینگونه روایات بشرح زیرا است:

۱ـ از مالک روایت است که نافع بن جبیر به علی بن حسین گفت: چرا در مجلس اینهائی که از تو کمتراند مشارکت می‌کنی؟ علی گفت: من در مجلس هرکسی که بدانم در دین برایم مفید خواهد بود، شرکت خواهم نمود. نافع از این پاسخ وی دلگیر می‌شد. راوی می‌گوید علی بن حسین در دین آدم بزرگواری بود.[۱]

۲ـ مالک می‌گوید: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود از علمای برجسته بود او را عادت بر این بود که هرگاه وارد نماز می‌شد نمازهای طولانی می‌خواند و رعایت حال کسانی را که در انتظار (درس) وی نشسته بودند نمی‌کرد. علی بن حسین که مرد بزرگواری بود نیز به مجلس عبیدالله می‌آمد. او طبق روال نمازش را طولانی می‌خواند. علی بن حسین با او در این‌باره سخن گفت. عبیدالله در پاسخ به وی گفت: کسی که دنبال علم و دانش است، باید به نماز اهمیت دهد.[۲]

۳ـ هشام بن عروه می‌گوید: علی بن حسین بر مرکب خویش سوار می‌شد و بدون ترس به مکه می‌رفت و بر می‌گشت. و در حلقه‌ی درس اسلم؛ غلام آزاد شده‌ی عمرس می‌نشست. مردی از قریش به او گفت: قریش را رها می‌کنی و با

---

۱. تاریخ دمشق (۳۶۸/۴۱).

۲. همان (۳۶۸/۴۱).

برده‌ای از بردگان بنی عدی می‌نشینی؟ علی در پاسخ گفت: انسان جایی می‌نشیند که بهره‌ای ببرد.[۱]

٤ـ عبدالرحمان بن اردک می‌گوید: علی بن حسین وارد مسجد می‌شد و از میان جمعیت عبور می‌کرد و در حلقه‌ی درس زید بن اسلم می‌نشست. نافع بن جبیر بن مطعم به وی گفت: خدا بیامرزدت تو سرور مردم هستی و با این شیفتگی در درس این برده شرکت می‌کنی؟ علی بن حسین گفت: علم و دانش را هر کجا باشد باید جست.[۲]

٥ـ از مسعود بن مالک روایت است که می‌گوید: علی بن حسین به من گفت: می‌توانی برایم ملاقاتی با سعید بن جبیر ترتیب دهی؟ گفتم چرا؟ گفت: می‌خواهم از او در مورد برخی مسائل پرس و جو کنم چرا که گاهی مردم از ما چیزهایی می‌پرسند که نمی‌دانیم[۳]

٦ـ زهری می‌گوید: برای علی بن حسین حدیثی خواندم در پایان گفت: آفرین بارک الله. من نیز چنین شنیده بودم. زهری می‌گوید: گفتم: هیچگاه نشد که برای شما حدیثی بخوانم و شما آنرا بهتر از من ندانید؟ گفت: چنین مگو علم آن نیست که کسی آنرا نداند بلکه علم آنست که دیگران آنرا بدانند و بر سر زبانها بگردد.[۴]

ب) نگاهی به این روایات:

از این روایات چنین بر می‌آید که:

۱ـ اهل بیت مانند سایرین، نیاز به فراگیری علم و دانش دارند و به آنها از آسمان وحی نمی‌شود و نه کتاب ویژه‌ای دارند که نیاز علمی خود را از آن برطرف نمایند وگرنه نیازی به استفاده از حلقه‌های درسی علما پیدا نمی‌کردند.

---

۱. همان (۳۶۹/۴۱).

۲. تاریخ دمشق (۳۶۹/۴۱).

۳. همان (۳۶۹/۴۱).

۴. همان (۳۷۶/۴۱).

۲ـ منابع اهل‌سنت از اهل بیت همان مواردی را نقل کرده‌اند که از سایر علما نقل کرده‌اند و در آن تصریح شده که اهل بیت از صحابه و علمای زمان خویش شنیده و نقل نموده‌اند و از علوم لدنی و برگرفته از الهام آنگونه که روایات شیعه می‌گویند، خبری نیست.

۳ـ میان علی بن حسین و دانشمندان اهل‌سنت زمان وی، مودت و محبت حکمفرما بود و این دست ردی است بر شایعاتی که به اهل بیت نسبت داده می‌شود از قبیل ادعای امامت و غیره.

موضع علی بن حسین در برابر ادعای رجعت

قبلاً گذشت که یکی از شایعات عمده‌ای که علی بن حسین با آن مواجه گردید شایعه‌ی رجعت بود. و روایتی که در اینمورد بیان شد جریان سفر مردی از اهل بصره به مدینه بود که از علی بن حسین پرسید: علی بن ابیطالب چه زمانی زنده و برانگیخته می‌شود؟ او گفت: بخدا سوگند که علی در قیامت بر می‌خیزد و فقط به فکر خویشتن خواهد بود.[۱]

در اینجا علی بن حسین خاطرنشان می‌سازد که علی بن ابیطالب در روز قیامت برانگیخته می‌شود و در آن روز هولناک فقط به فکر نجات خویشتن خواهد بود. زیرا مانند سایر بندگان خدا، مورد محاسبه قرار خواهد گرفت و نمی‌داند که خداوند با او چه معامله‌ای خواهد کرد.

و این دیدگاه، بر خلاف دیدگاهی است که می‌گوید در صحرای قیامت، حساب و کتاب و رسیدگی به پرونده‌ی بندگان و تقسیم بهشت و دوزخ بدست علی خواهد بود گویا علی در قیامت از بندگی به مقام اولوهیت تغییر مقام می‌دهد و همه چیز را در دست می‌گیرد... سپس علی بن حسین تاکید می‌ورزد که رجعت و بازگشتی قبل از قیامت در کار نیست.

---

۱. همان (۳۹۰/۴۱).

شخصیت دوم: حسن بن حسن بن علی ابن ابیطالب (۹۹ هـ)

ابومحمد؛ حسن بن حسن از فرزندان حسن بن علی است که در تاریخ نود و نه هجری و به روایتی نود و هفت هجری چشم از جهان فرو بست. او از بهترین افراد اهل بیت بود و در برابر شایعه سازی شیعیان، با قاطعیت ایستاد و با صدق گفتار و قدرت استدلال به ابطال شایعات و ادعاهای ساختگی پرداخت.

موضع وی در قبال ادعای امامت:

الف) آنچه در اینمورد نقل شده به شرح زیر است:

فضیل بن مرزوق می‌گوید: از حسن بن حسن برادر عبدالله بن حسن شنیدم که به مردی از غالیان می‌گفت: وای بر شما**!** ما را بخاطر خدا دوست بدارید. اگر ما دستورات خدا را اجرا کردیم ما را دوست بدارید وگرنه با ما دشمنی بورزید. مرد گفت:

شما خویشاوندان و نزدیکان رسول اکرم هستید.

حسن گفت: اگر تنها خویشاوندی با رسول اکرم کارساز بود، پدر و مادرش بیش از دیگران شایسته بودند که از این خویشاوندی استفاده ببرند. بخدا سوگند من می‌ترسم که برای گنهکار ما، عذاب دو برابر منظور شود همانگونه که امیدوارم نیکوکار ما، پاداش و اجر دو برابر بدست آورد.

و افزود که اگر آنچه شما ادعا می‌کنید واقعیت داشته باشد پس پدران و مادران ما کار بسیار زشتی مرتکب شده‌اند که ما را در جریان چنین چیزی قرار نداده و آنرا از ما کتمان نموده‌اند. در حالی که شایسته بود آنها قبل از دیگران چنین چیزی را به ما که از همه به آنها نزدیکتر بودیم می‌گفتند: **و اگر خدا و پیامبرش علی را برای جانشینی پیامبر انتخاب نموده بودند، چه کسی ظالم‌تر و مجرم‌تر از خود علی است که امر خدا و پیامبر را نادیده گرفت و آنرا آشکار نساخت.؟!**

مرد رافضی گفت: مگر رسول خدا نفرمود: «من کنتُ مولاه فعلی مولاه»؟ (هرکس که من مولایش هستم علی نیز مولای او ست)

حسن بن حسن گفت: بخدا سوگند اگر هدف رسول خدا از این گفتار، خلافت و جانشینی بود، آنرا به صراحت بیان می‌کرد همانگونه که نماز، زکات، روزه، حج و سایر احکام دین را بیان کرده بود.

و با وضاحت چنین می‌فرمود: ای مردم علی بعد از من جانشین من و سرپرست شما است از او بشنوید و پیروی کنید.[1]

ب) نگاهی به این گفتگو:

۱ـ حسن بن حسین خاطرنشان می‌سازد که حب و بغض از دیدگاه شرع بر اساس نسبت نیست بلکه بر اساس پیروی از دستورات خدا است از اینرو انسان نیکوکار و درستکار قابل محبت و دوستی و انسان بدکار و فاسق قابل دشمنی است.

چنانکه خداوند فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات/۱۳)

ترجمه: ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست. همانا الله، دانای آگاه است.

و نیز می‌فرماید: لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الممتحنه/۳)

ترجمه: بستگان و فرزندانتان، هیچ سودی به شما نمی‌رسانند و (پروردگار،) روز قیامت در میان شما جدایی می‌اندازد. و الله، به کردارتان بیناست

۲ـ اهل‌بیت معصوم از گناه نیستند بلکه مانند سایر انسانها مرتکب گناه و ثواب می‌شوند. بنابراین فرمود: اگر از خدا پیروی کردیم ما را دوست بدارید وگرنه با ما دشمنی کنید.

---

۱. تاریخ دمشق (۶۹/۱۳ ـ ۷۱).

۳ـ حسن در شگفت است از شایعاتی که در مورد آنها گفته می‌شود ولی خود اهل‌بیت که صاحب خانه هستند از چیزهایی که به آنها نسبت داده می‌شود اطلاعی ندارند بقول معروف پیران نمی‌پرند مریدان می‌پرانند.

٤ـ حسن به عواقب ادعای امامت اشاره می‌کند که چگونه علی بدان دعوت نداد و آنرا آشکار نساخت و در راه تحقق امامت الهی مبارزه نکرد، چنین چیزی دین و شجاعت ایشان را زیر سوال می‌برد. چگونه ممکن است که خداوند او را بعنوان امام و جانشین پیامبر تعیین کند ولی او بخاطر حفاظت جان خویش، فریضه و دین الهی را نابود کند؟

به راستی ادعای امامت، باعث کسرشان کسی است که با خلفا زندگی مسالمت آمیزی داشته با آنها بیعت کرده و بعنوان مشاور در کنارشان بوده است. سپس فرزندان خود را به نام آنها نامگذاری کرده و به یکی از آنان دختر داده و بیوه یکی را به عقد خویش درآورده همه‌ی این موارد بیانگر رضایت قلبی وی از آنان می‌باشد.

حال سوال این است که چگونه کسی که به زعم غالیان، اماتش غصب شده است از چنین کسانی راضی و خشنود می‌شود اگر واقعاً چنین چیزی حقیقت دارد پس نخستین کسی که مستحق سرزنش و ملامت خواهد بود علی بن ابیطالب است و این یک نتیجه‌ی عقلی و حتمی است که هیچ راه فراری از آن نیست.

البته غالیان هم بی‌کار ننشسته و پاسخی برای این پرسش مهیا کرده و گفته‌اند: امام بخاطر ترس و تقیه چنین رفتاری از خود نشان داده است که باید گفت عذری بدتر از گناه است!

آیا برای امامی که خدا او را برای اقامه ی دین و سرپرستی بندگانش تعیین کرده روا خواهد بود که تقیه پیشه کند؟!

بدون تردید عقل سلیم چنین توجیهاتی را نمی‌پذیرد و قبل از هرکس خود اهل‌بیت و حسن بن حسن به تکذیب آنها پرداخت.

۵ـ هنگامی که سائل، حدیث من کنت مولاه... را ارائه می‌کند، حسن بن حسن با تمام شجاعت و صراحت لهجه، می‌گوید در این حدیث سخنی از امامت به میان نیامده بلکه از موالات و دوستی و یاری دادن سخن بمیان آمده است. در کجای حدیث سخن از ریاست و خلافت گفته شده؟

چرا در قرآن و یا در کلام پیامبر آنگونه که سایر ارکان دین به صراحت بیان شده‌اند، خلافت و امامت علی بیان نشده است؟

بعنوان مثال فرض بودن، نماز، زکات، روزه و حج به صراحت بیان شده است ولی چرا یک آیه‌ی صریح در قرآن و یا یک حدیث صحیح و صریح در کلام پیامبر در مورد امامت علی و یازده تن از فرزندانش نیامده است؟

چه سخن بزرگی از زبان حسن بن حسن، از درون خانه‌ی پیامبر گفته می‌شود تا از خانه و خاندان پیامبر دفاع کند. ای کاش خردمندان شیعه این را می‌فهمیدند.

موضع حسن بن حسن در برابر تقیه:

فضیل می‌گوید شنیدم که حسن بن حسن به مردی از روافض می‌گفت: **بخدا سوگند اگر دستم به شما برسد، دست و پای شما را قطع خواهم کرد و توبه‌ی شما را نخواهم پذیرفت.**

مردی گفت: چرا توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود؟ گفت: ما اینها را بهتر می‌شناسیم. هرگاه دلشان بخواهد تصدیق می‌کنند و اگر مطابق میلشان نباشد تکذیب می‌کنند و آنرا حمل بر تقیه می‌نمایند. وای بر تو! تقیه روزنه‌ای است برای انسان مسلمان تا در صورت ضرورت بتواند با گفتن سخنی بر خلاف میل قلبی خویش از دست حاکم یا پادشاه ستمگر نجات یابد و فضیلتی بشمار نمی‌رود. فضیلت در گفتن سخن حق و اجرای دستور الهی است. خداوند تقیه را برای آن قرار نداده که کسی بوسیله‌ی آن، بندگان خدا را به گمراهی بکشاند.[1]

ب) نگاهی به این گفتگو:

---

۱. تاریخ دمشق (۶۹/۱۳ ـ ۷۱).

در این گفتگو تحلیل دقیقی از روحیه‌ی اهل تقیه ارائه شده آنها از تقیه دستاویزی برای رسیدن به اهداف خویش ساخته‌اند و هیچ معیاری برای شناخت حق و باطل و صواب و خطا وجود ندارد.

قضیه صرفا بستگی به هوای نفسانی آنها دارد اگر موافق با اهدافشان بود می‌پذیرند و تصدیق می‌کنند وگرنه، تکذیب می‌کنند و آنرا حمل بر تقیه می‌نمایند.

اینجاست که حسن بن حسن این امام بزرگوار با این روحیه بخوبی آشنا است بنابراین توبه‌ی اهل تقیه را نمی‌پذیرد چرا که احتمال دارد خود همین توبه از سر تقیه و دروغین باشد. آیا با چنین افرادی می‌توان به نتیجه رسید؟

شما اگر با یک فرد شیعه روبرو شوی و در دستانت شیء سیاه رنگی باشد و بگوئید: این سیاه است از شما می‌پذیرد و اگر شما تغییر موضع بدهید و بگوئید: این سفید است او نیز می‌پذیرد و شما را تایید می‌نماید و این کار را بحساب تقیه می‌گذارد، آیا با چنین جماعتی می‌توان به حق وحقیقت رسید؟

۲ـ حسن بن حسن خاطرنشان می‌سازد که تقیه روزنه‌ای اضطراری است مانند خوردن گوشت خود مرده، که فقط به اندازه ضرورت مباح است نه بیشتر، و این است تقیه شرعی ولی اینها تقیه را اصل و اساس دین قرار داده و بر اساس آن زندگی می کنند. چنین منهجی، ناپسند و ضد دین الهی است.

۴ـ و در پایان ،انگشت بر جای حساس و خطرناک تفکر تقیه گذاشته که معتقد است امامی که خداوند پیروی از او را فرض قرار داده و باید حقیقت را آشکار ساخته، در راه آن مبارزه کند و مشکلات را متحمل شود بخاطر نجات جان خویش سکوت مرگباری بخود گرفته و خلاف جهت حق قدم برداشته است.

این امام، بزرگوار حدود تقیه را مشخص می‌سازد و می‌گوید برای امامی که از جانب خدا تعیین شده، روا نخواهد بودد که بخاطر تقیه از آشکار ساختن حق شانه خالی کند و مردم را بجای راهنمائی بسوی حق، به سوی باطل و گمراهی سوق دهد. زیرا مردم بر اساس رفتار و گفتار ظاهر فرد عمل می‌کنند.

چه زیبا و دقیق است این تحلیل که واقعاً خردها را بیدار می‌سازد وپرده از خطر تفکر تقیه بر می‌دارد!

دیدگاه حسن بن حسن در مورد ابوبکر صدیق:

اصفهانی شیعه نقل کرده که یکی از فرزندان حسن بن حسن، ابوبکر نام داشت. چنانکه از محمد بن علی بن حمزه علوی روایت است که ابوبکر بن حسن بن حسن با برادرش ابراهیم بن حسن بن حسن کشته شد.[1]

نتیجه می‌گیریم که این نامگذاری نشأت گرفته از محبتی است که در قلب حسن نسبت به ابوبکر صدیق وجود داشته و این کاری است که اهل‌بیت از یکدیگر به ارث برده‌بودند یعنی فرزندان خود را به نام ابوبکر و صحابه ، نامگذاری می‌کردند.

شخصیت سوم: محمد بن علی (۵۷ـ۹۵ـ۱۱۴هـ)

محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، معروف به باقر العلم؛ ابوجعفر هشامی اهل مدینه متولد ۵۶ هـ و متوفای ۱۱۴ هـ می‌باشد.[2]

او و فرزندش جعفر جزو دانشمندترین افراد اهل بیت در زمان خویش بحساب می‌آمدند. از اینرو پیرامون آنها بسیاری از کسانی که معتقد به امامتشان بودند گرد آمدند و شایعاتی رد و بدل می‌کردند و احیانا از آن دو بزرگوار پیرامون شایعاتی که وجود داشت سوالاتی می‌پرسیدند و آنها نیز علیه شایعات موضع می‌گرفتند و پیروان خود را از آن بر حذر می‌داشتند.

برخی از موضع گیریهای ابوجعفر به شرح زیر است:

موضع ابوجعفر در برابر ادعای امامت:

الف) آنچه در این مورد روایت شده بشرح زیر است:

---

۱. مقاتل الطالبین (ص ۱۸۸).

۲. تاریخ دمشق (۲۶۸/۵۴) و سیر أعلام النبلاء (۴۰۱/۳).

۱ـ **از عبدالملک روایت** است که می‌گوید: از ابوجعفر در مورد این آیه پرسیدم: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده/۵۵)

گفتم هدف از «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ گفت: هر کسیکه ایمان آورده باشد. گفتم: شنیده‌ام که این آیه در مورد علی ابن ابیطالب نازل شده است گفت: علی نیز یکی از مومنان بود.[۱]

۲ـ از عبدالملک بن ابی‌سلیمان روایت است که می‌گوید به محمد بن علی گفتم: مراد از «الذین آمنوا» در آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ چه کسی است؟ گفت: اصحاب پیامبر هستند. گفتم: می‌گویند: مراد علی است؟ گفت: علی نیز یکی از آنان است.[۲]

ب) نگاهی به ادعای امامت:

همانگونه که در این دو اثر بیان گردید، ابوجعفر در جواب پرسشگری که در مورد مصداق «الذین آمنوا» در آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ... پرسید به دو مورد اشاره نمود، اول اینکه شامل همه‌ی مؤمنان می‌شود .

دوم اینکه هدف از آن در اینجا، اصحاب پیامبر هستند.

بدون تردید آیه بر همین دو مورد دلالت می‌کند چرا که واژه‌ی: والذین آمنوا، عام و شامل هر کسی می‌شود که متصف به صفت ایمان باشد. و اختصاص آن به علی رضی الله عنه مخالف با محتوای نص قرآنی است که گفتیم عام است و علی یک فرد است. بنابراین ابوجعفر نمی‌خواهد لفظ عام قرآن را از محتوایش خارج و آنرا محدود به یک فرد نماید.

---

۱. تفسیر بن جریر طبری (۴۲۴/۱۰) و تاریخ دمشق (۲۶۸/۵۴).

۲. تاریخ دمشق (۲۹۰/۵۴).

همچنین تردیدی نیست که مخاطبان این آیه، اصحاب پیامبر بودند بلکه آنها نزدیکترین مصداق آن می باشند چرا که آیه در مورد آنها و محبت آنان بجای دوستی و موالات با یهود نازل گردید، چنانکه طبری در تفسیر این آیه می‌گوید:

خداوند در این آیه می‌خواهد به مؤمنان بگوید: ای مؤمنان! شما هیچ یار و مددگاری جز خدا، پیامبر و مؤمنین ندارید. اما یهود و نصارا که خداوند شما را به برائت از آنان دستور داده ، ولی و یاور شما نیستند بلکه آنان یار و یاور همدیگر هستند بنابراین، شما آنان را به دوستی نگیرید.[1]

این است معنی واقعی آیه نه آنچه روایات ضعیف و ساختگی، بر آن دلالت می‌کنند.

موضع ابوجعفر محمد بن علی بن حسین در برابر ادعای عصمت:

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

لیث بن أبی سلیم می‌گوید: بر ابوجعفر وارد شدم دیدم از گناهان خویش و آنچه مردم در مورد آنان می‌گویند سخن می‌گوید و گریه می‌کند.[2]

ب) نگاهی به این اثر:

ادعای عصمت اهل بیت از شایعاتی است که واقعیت علمی و گفتاری اهل‌بیت آنرا نمی‌پذیرد و مردود می‌داند. و یکی از نمونه‌های آن همین اثر می‌باشد که ابوجعفر وقتی گناهان خویش را بیاد می‌آورد و سخنان وشایعاتی را که مردم در مورد آنها می‌گویند می شنید، به گریه می‌افتاد.

موضع ابوجعفر در برابر تقیه:

الف) آنچه در اینمورد آمده بشرح زیر است:

---

۱. تفسیر طبری (۵۳۱/۸).

۲. تاریخ دمشق ۲۸۰/۰۵۴).

۱ـ حکم از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: ما پشت سر آنها بدون تقیه نماز می‌خوانیم و همچنین گواهی می‌دهم که پدرم علی بن حسین پشت سر آنها بدون تقیه نماز می‌خواند.[1]

۲ـ همچنین از بسام روایت است که می‌گوید: از جعفر در مورد نماز پشت سر بنی امیه پرسیدم، گفت: پشت سر آنان نماز بخوان زیرا ما پشت سر آنان نماز می‌خوانیم. مرد گفت: مردم گمان می‌برند که شما از روی تقیه چنین می‌کنید؟ گفت: حسن و حسین‌ در صف اول پشت سر مروان نماز می‌خواندند و گاهی پیش می‌آمد که حسین به مروان در حالی که روی منبر نشسته بود، ناسزا می‌گفت، آیا از وی می‌ترسید ؟![2]

۳ـ کثیر نواء می‌گوید: از ابوجعفر در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم؟ او از محبت آنان سخن گفت، گفتم: مردم اینرا تقیه می‌پندارند؟ گفت: معمولاً از زنده‌ها می‌ترسند نه از مرده‌ها، آنگاه علیه هشام بن عبدالملک دعا کرد.[3]

ب) نگاهی به این روایات:

بدون تقیه دستاویزی برای ایجاد شک و تردید در اذهان مردم نسبت به عملکرد اهل‌بیت است تا به بهانه‌ی احتمال تقیه کسی به گفتار و کردار آنها اعتماد نکند، واقعاً جفایی بزرگتر از این می‌توان در حق این بندگان نیک خدا مرتکب شد، در چنین وضعیتی چگونه باید حق و حقیقت را شناخت؟

مگر امام طبق گمان غالیان شیعه، تعیین نشده تا به مردم امور دینشان را بیاموزد؟ و آیا جز این است که فراگیری با آموزش و شنیدن بدست می‌آید؟ اگر بنا باشد که هرچه را در رفتار امام و گفتارش می‌بینند و می‌شنوند با دیده شک و تردید بنگرند پس حق و حقیقت را از کجا باید تشخیص دهند؟

---

۱. الطبقات ش ۵۲۱۳، تاریخ اسلام (۷۶۸/۱).

۲. تاریخ دمشق (۲۶۸/۵۴ ـ ۲۹۹).

۳. تاریخ دمشق (۲۸۸/۵۴) هشام حاکم وقت بوده و امام می‌خواسته بگوید که از اونمی ترسد (مترجم).

۱ـ اما دلیل عقلی بر رد فرضیه ی تقیه این است که حسن و حسین رو در رو به مروان؛ حاکم مدینه ناسزا می‌گفتند ولی هنگام نماز در صف اول پشت سروی اقتدا می‌کردند. آیا می‌شود که در آنجا جرأت به ناسزا گویی وی داشته باشند ولی در نخواندن نماز چنین جرأتی نداشته باشند؟

این دلیل عقلی می‌تواند خط بطلانی باشد بر همه‌ی تلاشهایی که جهت ایجاد شک و تردید بر عملکرد و رفتار ظاهری اهل‌بیت، صورت می گیرد.

پس ادعای نماز از روی تقیه، ادعای بیهوده ای است بلکه آنها با اعتقاد به صحت نماز پشت سر بنی‌امیه، به آنان اقتدا می‌کردند نه از روی ترس و نماز خواندن پشت سر بنی‌امیه نوعی گواهی به مسلمان بودن آنها است که این گواهی خط بطلانی است بر ادعای غصب امامت که نزد شیعه کفر محسوب می‌شود.

۲ـ در روایت بعدی دلیل عقلی دیگری بر بطلان تقیه وجود دارد و آن اینکه انسان معمولاً از زنده‌ها می‌ترسد نه از مرده ها که دستشان کوتاه است.

بنابراین ابوجعفر علیه هشام بن عبدالملک که خلیفه‌ی وقت بود، دست به دعا شد تا نشان دهد که ابراز محبت وارادت نسبت به شیخین از روی تقیه نبوده و اگر از کسی می‌ترسید و تقیه می‌کرد به خلیفه‌ی وقت که زنده بود و می‌توانست به او آسیب برساند ناسزا نمی‌گفت.

چگونه ممکن است که ابوجعفر از ترس هشام بن عبدالملک، در مورد شیخین تقیه کند و نسبت به آنها ابراز ارادت نماید ولی در ناسزا گویی به خود هشام اینگونه بی‌باک و جری باشد؟

از طرفی سوال کننده، کثیر نوا از یاران ویژه‌ی ابوجعفر است. چگونه امام حقیقت را حتی به نزدیکترین یاران خود نمی‌گوید و در برخورد با آنان نیز تقیه را رها نمی‌کند؟و اینگونه به بطلان ادعای تقیه پی می‌بریم

دیدگاه وی در مورد رجعت

آنچه در اینمورد آمده بشرح زیر است:

جابر می‌گوید: از محمد بن علی بن حسین پرسیدم: آیا کسی از شما اهل بیت معتقد به این بوده که هر گناه، شرک محسوب می‌شود؟ گفت: خیر، پرسیدم: آیا کسی از شما معتقد به رجعت بوده است؟ گفت: خیر. پرسیدم: آیا کسی از شما به ابوبکر و عمر ناسزا گفته است؟ فرمود: خیر. و افزود که آنها را دوست بدارید و برای آنان طلب آمرزش نمائید، این روایت قبلا بیان گردید.[۱]

موضع ابوجعفر در برابر ناسزاگویی به شیخین:

الف) آنچه در اینمورد روایت شده بشرح زیر است:

۱ـ جابر از محمد بن علی نقل می‌کند که فرمود: بنی فاطمه اتفاق نظر دارند که ابوبکر و عمر را به نیکوترین وجه یاد کنند.

۲ـ **روایت سابق جابر که از ابوجعفر** پرسید: آیا کسی از شما اهل‌بیت به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گفت؟ در جواب فرمود: خیر و افزود آنها را دوست بدارید و برای آنان طلب آمرزش نمائید.

۳ـ **همچنین از شریک بن عبدالله** روایت است که جابر می‌گوید از ابوجعفر پرسیدم آیا کسی از شما اهل بیت ابوبکر و عمر را ناسزا می‌گفت؟ فرمود: پناه بر خدا، آنها ابوبکر و عمر را دوست داشتند و برای آنها طلب آمرزش می‌کردند و درود می‌فرستادند.

۴ـ **بسام بن عبدالله صیرفی** می‌گوید: از ابوجعفر در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم؟ گفت: بخدا سوگند آنها را دوست دارم و برای آنان طلب آمرزش می‌نمایم و کسی از اهل بیتم را سراغ ندارم مگر اینکه آنان را دوست داشتند.[۲]

۶ـ **همچنین از سالم بن ابی‌حفصه** که از سران دشمنان ابوبکر و عمر بود روایت است که می‌گوید: بر ابوجعفر در حالی که بیمار بود وارد شدم. او که چشمش به من

---

۱. نگا: مبحث شخصیت امیر المؤمنین علی در همین کتاب

۲. ابن روایات چهارگا نه در تاریخ دمشق وارد شده‌اند (۵۴/ ۲۸۴ ـ ۲۸۸).

افتاد گفت: خدایا تو گواه باش که من ابوبکر و عمر را دوست دارم و اگر در دلم غیر از این است، از شفاعت محمد< در قیامت محروم شوم.

۷ـ **حفص بن غیاث** می‌گوید: از جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: همان امیدی که به شفاعت علیؓ دارم به شفاعت ابوبکر نیز دارم، او دو بار مرا به دنیا آورده است.[1]

۸ـ **همچنین حنان بن سریر** می‌گوید: از جعفر بن محمد در مورد ابوبکر پرسیدند گفت: تو در مورد مردانی می‌پرسی که از میوه‌های بهشت خورده‌اند.

۹ـ **از عمرو بن شمر از** جابر روایت است که محمد علی گفت: ای جابر، قومی در عراق گمان می‌کنند ما را دوست دارند ولی به ابوبکر و عمر، ناسزا می‌گویند و فکر می‌کنند من به آنها چنین دستوری داده‌ام. این پیام مرا به آنها برسان که من به خداوند از چنین کسانی پناه می‌جویم و از آنان بیزارم. بخدای محمد سوگند که اگر زمام امور بدستم بود، با ریختن خون چنین انسانهایی به خدا تقرب می‌جستم. از شفاعت محمد< محروم شوم اگر برای ابوبکر و عمر طلب آمرزش و رحمت نمی‌کنم ولی دشمنان خدا از آن دو بزرگوار غافل هستند.

۱۰ـ **از شعبه‌ی خیاط**، برده‌ی آزاد شده‌ی جابر جعفی از خود جابر جعفی روایت است که ابوجعفر؛ محمد بن علی گفت: به اهل کوفه پیام مرا برسان که من بیزارم از کسی که از ابوبکر و عمر، ابراز بیزاری می‌کند.

۱۱ـ **کثیر بن نواء** می‌گوید: به جعفر گفتم: آیا ابوبکر و عمر در حق شما ستم روا داشتند؟

گفت: به فرود آورنده‌ی قرآن سوگند که آنها به اندازه‌ی دانه‌ی خردل به ما ظلم نکردند.

گفتم: پس آنها را دوست بدارم؟ گفت: در دنیا و آخرت آنها را دوست بدار، اگر چیزی شد به گردن من. سپس گفت: خدا مغیره بن سعید و بنان را چنین و چنان کند آنها بر ما دروغ بستند.

---

۱. اشاره به اینکه مادر و مادر بزرگش از نسل ابوبکر است.

۱۲ـ **از عیسی بن دینار مؤذن** و برده‌ی آزاد شده‌ی عمرو بن حارث خزاعی روایت است که می‌گوید: از ابوجعفر در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم؛ گفت: آنها دو فرد مسلمان بودند خدا رحمتشان کند. گفتم: آنها را دوست بدارم و برایشان طلب آمرزش نمایم؟ گفت: بلی ای کثیر آنها را در دنیا و آخرت دوست بدار و بگذار به گردن من، و افزود که علی پنج سال در کوفه، جز سخن نیک در مورد آن دو نگفت. پدر من همچنین و خود من نیز در مورد آنها جز سخن نیک بر زبان نمی‌آوریم.

۱۳ـ محمد بن اسحاق از ابوجعفر محمد بن علی نقل می‌کند که فرمود: هرکس فضل ابوبکر و عمر را نداند، سنت را نشناخته است.[1]

١٤ـ عبدالله بن حکیم بن جعفر از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: در مجلسی نشسته بودم بعضی از شیعیان به ابوبکر و عمر، بد گفتند. من گفتم: لعنت خدا بر کسیکه چنین بگوید. آنها گفتند: ما اینها را از ابوجعفر یاد گرفته‌ایم. سپس با ابوجعفر دیداری داشتم از او پرسیدم: نظرت در مورد ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: مردم در مورد آنها چه می‌گویند؟ گفتم: به آنها ناسزا می‌گویند. گفت: این کار انسانهای بی دین است. آنها را همانند امیرالمؤمنین علی، دوست بدار[2]

ایشان، ابوبکر را صدیق رضی الله عنه می‌دانست

الف) آنچه در اینباره روایت شده بشرح زیر است:

۱ـ داوود بن عمرو ضبی می‌گوید: شریک از عروه بن عبدالله روایت می‌کند که می‌گوید از ابوجعفر؛ محمد بن علی در مورد تزیین شمشیر پرسیدم؟ گفت: اشکالی ندارد زیرا ابوبکر صدیق، شمشیر را تزیین کرده بود.گفتم: تو او را صدیق می‌نامی؟ می‌گوید: از جا برخاست و گفت: بلی او صدیق است، بلی او صدیق است.[3]

---

۱. این آثار در تاریخ دمشق وارد شده‌اند. (۷۴/ ۲۸۴ ـ ۲۸۸).

۲. الشریعهٔ (۲۲۵/۵).

۳. تاریخ دمشق (۲۸۳/۵۴).

۲ـ **مالک بن اسماعیل و علی بن جعد** می‌گویند: زهیر از عروه بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گوید با ابوجعفر؛ محمد بن علی دیداری داشتم به من دستور داد تا برای رنگ کردن موی محاسن از حنا استفاده کنم.

سپس گفت: بعضی از بی‌خردان شما گمان می‌کنند رنگ کردن مو با حنا حرام است. در حالی که وقتی از محمد فرزند ابوبکر یا قاسم فرزند محمد در اینباره پرسیدند. گفت: ابوبکر صدیق از کتم و حنا استفاده می‌کرد. راوی می‌گوید: گفتم: صدیق؟ گفت: بلی به پروردگار سوگند که صدیق است.[1]

۳ـ **علی بن عیسی اربلی** اثنا عشری روایت کرده که از امام ابو جعفر در مورد تزئین شمشیر پرسیدند. گفت: ابوبکر صدیق شمشیرش را با نقره تزیین کرده بود.

راوی گفت: تو چنین می‌گویی؟ امام از جای برخاست و گفت: بلی او صدیق است هرکس او را صدیق نداند خدا از او هیچ عملی در دنیا و آخرت نپذیرد.[2]

دیدگاه وی در مورد عمر رضی الله عنه

از یحیی بن نصر بن حاجب روایت است می‌گوید: ابوحنیفه می‌گوید نزد محمد بن علی آمدم و سلام کردم و نشستم. گفت: ای برادرعراقی نزد من ننشین شما را از نشستن با ما منع کرده‌اند، گفتم: آیا علی رضی الله عنه هنگام مرگ عمر حضور داشت؟ گفت: سبحان الله! مگر او نبود که گفت: بخدا دوست دارم با خدا در حالی ملاقات کنم که عملی شبیه عمل این مرد داشته باشم.

مگر دخترش را به عقد او در نیاورد؟ اگر او را شایسته نمی‌دانست چگونه دخترش را که بهترین زن دنیا بود به عقد وی در می‌آورد؟[3]

نگاهی به این آثار:

---

۱. همان (۲۸۴/۵۴).

۲. کشف الغمه فی معرفة الأئمه (۱۴۷/۲).

۳. تاریخ دمشق (۲۹۰/۵۴).

روایاتی که گذشت شامل دلالتهایی بر دوستی ابوجعفر با شیخین می‌باشد که بشرح زیر است:

۱ـ تاکید ایشان بر این نکته که اهل‌بیت بر دوستی شیخین اجماع داشته‌اند و این خط بطلانی است بر هر سخنی که به یکی از اهل بیت نسبت داده شود و بیانگر برائت از شیخین باشد.

۲ـ ابوجعفر از کسانی که به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گویند، ابراز بیزاری نموده است.

۳ـ برای تاکید بیشتر این مطلب گفت: اگر آنچه می‌گوید سخن دل وی نیست از شفاعت پیامبر، محروم بماند.

۴ـ همچنین او یکسان به شفاعت ابوبکر و علی در قیامت امیدوار است.

۵ـ او خود را دوبار فرزند ابوبکر می‌داند، چگونه می‌تواند به پدر خویش ناسزا بگوید؟

۶ـ ناسزاگویی به شیخین را بقدی زشت می‌داند که خون گوینده‌ی آنرا مباح می‌داند.

۷ـ او منکر این است که شیخین حقی از اهل بیت را غصب کرده و یا در حق آنان ستمی روا داشته‌اند.

۸ـ او معتقد است که علی در طول دوران خلافت خویش نظر نیکی نسبت به شیخین داشته است.

۹ـ ابوجعفر معتقد است که ابوبکر از طرف پیامبر ملقب به لقب صدیق بوده است و علیه کسی که او را صدیق نداند دعای بد نموده است.

۱۰ـ می‌گوید: علی‌ؓ بر جنازه‌ی عمرؓ ایستاد و آرزو کرد عملی مانند عمل او می‌داشت. چه تزکیه‌ای بزرگتر از این می‌تواند باشد؟

۱۱ـ در پایان به دلیلی عقلی متمسک می‌شود که علی دخترش؛ ام‌کلثوم را به عقد عمرؓ در آورده است و اگر او مرد شایسته‌ای نبود علی هرگز دست به چنین کاری نمی‌زد.

بنابراین کسانی که عمر را کافر یا فاسق می‌دانند درواقع علی‌ﷺ را متهم می‌کنند که دخترش را به عقد انسان کافرو فاسقی درآورده است درحالی که حتی یک مسلمان عادی چنین ستمی در حق دخترش روا نمی‌دارد تا چه رسد به کسی که در دیانت، دانش، شجاعت و شرف جزو بهترینهای این امت بوده است؟!

۱۲ـ او از نقش مغیره بن سعید در گنجانیدن روایات دروغین علیه شیخین در کتب شیعه، پرده بر می‌دارد و پسرش جعفر نیز همانند پدر خویش؛ به مذمت مغیره پرداخته‌اند.

شکوه و گلایه ابوجعفر؛ محمد باقر از دست اطرافیان خود:

الف) آنچه در این مورد روایت شده بشرح زیر است:

با اندک تاملی در کتابهای شیعه، در می‌یابیم که همواره اهل‌بیت از اطرافیان خود گلایه مند بوده‌اند و این باعث ایجاد یک علامت بزرگ استفهام در مورد اطرافیان اهل‌بیت شده است.

چنانکه ابو جعفر پیروان خود را که تعدادشان هم انگشت شمار بوده به شک و حماقت توصیف نموده است. تعداد پیروان ویژه‌اش کمتر از ده نفر بوده‌اند حتی پسرش جعفر گفته که خالص‌ترین افراد پدرم چهار نفر بودند.

البته این چهار نفر هم ـ آنگونه که بیان خواهیم کرد- توسط پدر ابوجعفر یعنی علی بن حسین مورد طعن قرار گرفته‌اند.

آری اینها با وجود تعداد اندکشان همواره از طرف علی بن حسین متهم به شرب خمر، دزدی، زنا، لواطت و ربا خواری بوده‌اند که این پرده از ماهیت کسانی بر می‌دارد که نقشه علیه دین خدا می‌کشید ند و شایعه سازی می‌کردند.

و اما روایات بشرح زیر است:

۱ـ از باقر روایت شده که گفته است: اگر همه‌ی مردم جزو شیعیان ما بودند سه‌چهارم آنها شکاک و یک چهارم باقیمانده احمق بودند.[۱]

۲ـ همچنین روایت شده که باقر گفته است: نفرین خدا بر «بنان» که بر پدرم دروغ می‌بست. پدرم بنده‌ی نیک الله بود.[۲]

۳ـ از ابوعبدالله روایت است که گفت: مغیره بن سعید در کتابهای شاگردان پدرم دروغ می‌گنجانید و به پدرم نسبت می‌داد و به شاگردان خویش دستور می‌داد تا آنها را میان شیعیان منتشر کنند. بنابراین هر سخن غلو آمیزی که در کتابهای شاگردان پدرم می‌بینید نتیجه‌ی دروغهائی است که مغیره در آن گنجانیده است.[۳]

٤ـ و از باقر روایت شده که گفته است: بعضی به دروغ و بخاطر خشنود ساختن اربابان خویش، سخنانی به ما نسبت می‌دهند که ما نگفته‌ایم.[۴]

۵ـ حمران بن اعین می‌گوید به ابی‌جعفر گفتم: فدایت شوم، تعداد ما بحدی کم شده که اگر به خوردن گوشت گوسفندی مشغول شویم نمی‌توانیم آنرا تمام کنیم؟ ابوجعفر گفت: شگفت‌تر از این آن بود که همه‌ی مهاجرین و انصار برگشتند جز سه نفر.

شیخ معاصر شیعه، علی اکبر غفاری در تعلیقی بر این گفته‌ی امام، می‌نویسد: مراد از سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد است.[۵]

---

۱. اختیار معرفة الرجال (۴۶۰/۲) اعیان الشیعة (۳۰۴/۳) معجم رجال الحدیث خوئی (۲۵۱/۳) الرواة (۹۰/۱) البحار (۲۵۱/۲۶).

۲. اختیار معرفة الرجال (۵۹۰/۲)، البحار (۲۷۱/۵) معجم رجال

۳. اختیار (۴۹۱/۲)، معجم رجال الحدیث (۳۰۱/۱۹) الحدائق الناظره (۱۱/۱) البحار (۲۵۰/۲) قاموس الرجال (۱۸۹۹/۱۰).

۴. البحار (۲۱۸/۲) (۲۱۳/۲۷) اصل روایت در کتاب سلیم بن قیس ص ۱۸۸ تحقیق محمد باقر انصاری.

۵. اصول کافی (۲۴۴/۲) اختیار (۳۷/۱) و بحار (۲۴۵/۲۲).

۶ـ **جعفر می‌گوید:** پدرش بیش از چهار یا پنج شاگرد مخلص نداشته چنانکه می‌گوید: اینها ستارگان آسمان تشیع هستند که خداوند بوسیله آنها بدی را از اهل زمین دور می‌گرداند، هر بدعتی را می‌زدایند و تلاش بی‌دینان را خنثی می‌کنند سپس به گریه افتاد. راوی می گوید گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: درود و رحمت خدابر زنده و مرده ی آنان باد. آنها عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم هستند.[۱]

۷ـ **باری زراره** از ابوجعفر در مورد حکم حقوق کارمندان دولت پرسید. ابوجعفر گفت: اشکالی ندارد. سپس ابوجعفر گفت: زراره می‌خواست به هشام (خلیفه) برساند که من کارمند بودن در ادارات دولتی را حرام می‌دانم.[۲]

۸ـ **ابن بابویه** با سند خویش از ابو اسحاق لیثی روایت کرده که گفته است از ابوجعفر محمد باقر پرسیدم: ای فرزند رسول الله آیا مؤمن بعد از اینکه معرفت خدا را حاصل کند، مرتکب زنا می‌شود؟ گفت: خیر. گفتم: آیا شراب می‌نوشد و مرتکب گناهان کبیره می‌شود؟

گفت: خیر، گفتم: پس چرا بعضی از شیعیان را می‌بینم که شراب می‌نوشند. دزدی می‌کنند. مرتکب زنا و لواط می‌شوند و معاملات ربوی انجام می‌دهند. در امر نماز، روزه و عبادات سهل‌انگاری می‌کنند و قطع صله رحمی می‌نمایند و گناهان دیگر مرتکب می‌شوند؟

ابوجعفر گفت: ای ابراهیم، آیا غیر از این هم چیزی در تو ایجاد اشکال نموده است؟ گفتم: آری ای فرزند رسول خدا، می بینم که دشمنان شما از نواصب زیاد نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و زکات اموالشان را ادا می‌کنند و پشت سرهم حج و عمره بجای می‌آورند و شیفته‌ی جهاد هستند. همچنین پایبند به صله‌ی رحم و رسیدگی به حقوق برادران خویش بوده، از گناهان کبیره همچون شراب، زنا، لواط و

---

۱. وسائل الشیعه (۱۴۵/۲۷) اختیار (۳۴۹/۱) معجم (۲۳۳/۸) قاموس الرجال (۵۷۴/۹) اعینان الشیعه (۴۸/۷) الاصول الاصلیه (۵۵).

۲. اختیار معرفة الرجال (۳۷۴/۱) البحار (۳۸۳/۷۲).

رباخواری پرهیز می‌نمایند، ای فرزند رسول خدا، راز این کار چیست بخدا من سخت پریشانم آنرا برای من بگشای.[۱]

۹ـ همچنین از اسحاق قمی روایت است که به ابی جعفر باقر گفته است: فدایت شوم چرا مؤمن موحدی که معتقد به و لایت شما و با من همفکر است شراب می‌نوشد، مرتکب زنا و لواط می‌شود و اگر نیازی پیش می‌آید و به او مراجعه کنم نگران و پریشان می‌شود و چهره درهم می‌کشد و با دلی ناخواسته به رفع نیازم اقدام می‌نماید. اما اگر به یک ناصبی که همفکرم نیست مراجعه می‌کنم در حالی که او عقیده‌ام را می‌داند، با خوشروئی مرا می‌پذیرد و بیدرنگ در پی برآوردن نیازم بر می‌آید. آنها را می‌بینم اهل نماز، روز و صدقه هستند. زکات مالشان را می‌پردازند و اگر امانتی به آنها سپرده شود آنرا سالم بر می‌گردانند.[۲]

ب) نگاهی به دیدگاه محمد بن علی در مورد یارانش:

نکته‌ی حایز اهمیت اینکه تعداد آنها در زمان وی کمتر از ده نفر بوده است.

گواهی یکی ازخود شیعیان که آنان عادت بر ارتکاب فحشا و گناهان دارند و این جزو صفات بارز اکثرشان می باشدکه از آنان سلب اعتماد می‌نماید.

–جعفر صادق به صراحت می‌گوید: تعداد شاگردان مخلص پدرش کمتر از ده نفر هستند و او چهار نفر را نام می‌برد از جمله: عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم که اینها نیز از طرف پدر بزرگش جرح شده‌اند.[۳]

این است وضعیت اطرافیان و شاگردان ائمه طبق نوشته‌های مصنفین شیعه که هزاران رو ایت از طریق اینان به ائمه نسبت داده شده است. آیا بعد از سخنانی که ائمه در مورد اینها گفته‌اند بازهم روایاتشان قابل اعتماد است؟!

و بدینصورت راز شایعاتی که به ائمه نسبت داده می‌شود آشکار می‌گردد.

---

۱. علل الشرائع (ص ۶۰۶۳، ۶۰۷) بحار الانوار (۲۲۸/۵).

۲. علل الشرائع ۴۹۰، بحار (۲۴۶/۵) تفسیر نور ثقلین حویزی (۳۵/۴) و بصائر درجات ۲۲۳.

۳. اینرا در کتابم «حوارت عقلیه مع طائفهٔ، اثناء عشریه» ذکر کرده‌ام.

شخصیت چهارم: زید بن علی بن حسین (.... ـ ۱۲۱ هـ)

او زید بن علی بن حسین بن ابیطالب معروف به أوبولحسین هاشمی علوی مدنی؛ برادر ابوجعفر باقر، عبدالله، عمر، علی و حسین است مادرش امولد بوده، او مردی دانشمند و نیک کردار و دارای شکوه بود.[۱]

او از افراد شجاع و دانشمند اهل‌بیت و دارای مناعت طبع بود که به هیچ وجه راضی به ذلت و حقارت نبود.

تقسیم شیعه در زمان زید به دو گروه:

گروهی همزمان با دوستی اهل‌بیت، ابوبکر و عمر را نیز دوست داشتند و اینها پیروان زید بودند زیرا خود زید چنین بود.

و گروه دوم کسانی بودند که تظاهر به دوستی اهل بیت می‌کردند و از ابوبکر و عمر، بیزار بودند. زید اینها را، رافضی نامید چرا که آنها سخن زید را نپذیرفتند و از او پیروی نکردند.

از آنروز به بعد تا پایان قرن سوم، اصطلاح «رافضی» به کسانی اطلاق گردید که آشکارا با ابوبکر و عمر ابراز دشمنی می‌کردند، سپس این گروه به نام اثنای عشری معروف گردید که در واقع حامل عقاید روافض بایک عنوان تازه بودند.

اینها معروف به صاحبان بدعت کبرا هستند که روایاتشان پذیرفته نمی‌شود و گروه دوم معروف به صاحبان بدعت صغرا بوده، روایاتشان پذیرفته می‌شود.

دیدگاه زید در مورد ابوبکر و عمر:

از ایشان روایات زیادی در مورد فضل ابوبکر و عمر و ابراز بیزاری از دشمنانشان نقل شده است که به ذکر نمونه‌هایی ازآن اکتفا می‌کنیم:

۱ـ هاشم بن یزید از زید بن علی نقل می‌کند که فرمود: ابوبکر صدیق پیشوای شاکرین بود. سپس این آیه را خواند: وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل عمران/۱۴۴).

---

۱. سیر اعلام النبلاء (۳۹۰/۵).

۲ـ آدم بن عبدالله خثعمی که از شاگردان زید بن علی بود، می‌گوید: از زید در مورد آیه: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ پرسیدم که شامل چه کسانی است؟ گفت: شامل ابوبکر و عمر است و افزود که از شفاعت جدم محروم شوم اگر آنها را دوست نداشته باشم(تاریخ دمشق).

۳ـ کثیر نواء می‌گوید: از زید بن علی در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم گفت: آنها را دوست بدار. گفتم: نظرت در مورد کسانی که از آنها برائت می‌جویند چیست؟ گفت: من از کسانی که از آنها برائت می‌جویند، بیزارم.[۱]

٤ـ از سدی روایت است می‌گوید: در یکی از محله‌های کوفه خدمت زید بن علی رسیدم. به وی گفتم: شما سرور و پیشوای ما هستی. نظرت در مورد ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: آنها را دوست بدار.[۲]

۵ـ علی بن هاشم بن برید از پدرش نقل می‌کند که زید گفت: برائت از ابوبکر، عمر و عثمان، برائت از علی و برائت از علی برائت از ابوبکر، عمر و عثمان است.

٦ـ همچنین از هاشم روایت است که زید بن علی به وی گفت: ای هاشم، بخدا سوگند برائت از ابوبکر و عمر، در واقع برائت از علی است حال خود دانی.[۳]

۷ـ حسین بن عیسی بن زید از پدرش نقل می‌کند که زید بن علی گفت: خوارج غیر از ابوبکر و عمر از دیگران اعلام برائت کردند شما پا فراتر گذاشتید و از ابوبکر و عمر، اعلام برائت نمودید پس چه کسی باقی مانده است؟[۴]

۸ـ هشام از ابی مخنف از زید بن علی روایت می‌کند که او قصد خروج بر خلیفه‌ی وقت؛ عبدالملک بن مروان را داشت که نقشه‌اش لو رفت. گروهی از یارانش بعد از اینکه نقشه‌ی او توسط یوسف بن عمر فرماندار؛ عبدالملک، خنثی گردید نزد وی آمدند و نظر او را در مورد ابوبکر و عمرش جویا شدند؟ زید گفت:

---

۱. همان (۴۶۱/۱۹).

۲. تاریخ دمشق (۲۶۲/۱۹).

۳. همان (۴۶۲/۱۹).

۴. همان (۴۶۳/۱۹).

خداوند آنان را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد از بزرگان اهل‌بیت کسی را سراغ ندارم که از آنان به بدی یاد کند و یا اعلام برائت نماید. آنها گفتند: پس چرا تو در پی انتقام از دشمنان اهل بیت هستی؟ مگر همین دو نفر باعث نشدند که خلافت از دست شما گرفته شود؟ زید گفت: حداکثر سخنی که می‌توان گفت اینکه ما خود را در جانشینی رسول خدا، سزاوارتر از سایر مردم می‌دانستیم ولی دیگران در آن از ما پیشی گرفتند و ما آنها را بخاطر این حرکتشان کافر نمی‌دانیم آنها زمام امور را بعهده گرفتند و با عدل و انصاف حکم راندند و به کتاب و سنت عمل کردند.

گفتند: اگر آنها بر شما ستم رواناداشته اند اینان نیز بر شما ستمی روا نداشته اند پس چرا ما را به جنگ با کسانی که بر شما ستم روا نداشته‌اند فرا می‌خوانی؟

زید گفت: قضیه‌ی اینها فرق می‌کند اینها هم به من و هم به شما و هم به خودشان ستم روا داشته‌اند. من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش و احیای سنتها و از بین بردن بدعتها فرا می‌خوانم اگر بشنوید و اطاعت کنید، رستگار خواهید شد وگرنه من کاری به کار شما ندارم.

پس از شنیدن سخنان زید، از او جدا شدند و بیعتشان را نقض کردند و گفتند: برادرش ابوجعفر امام بود.و اکنون که او مرده است فرزندش؛ جعفر امام ما است.

اینجا بود که زید آنها را رافضی نامید. ولی امروز رافضی‌ها گمان می‌کنند که این لقب را مغیره بر آنان نهاده بعد از اینکه او را رها کردند. گفتنی است که گروهی از آنان قبل از قیام زید، نزد جعفر بن محمد رفتند و گفتند: آیا با زید بن علی بیعت کنیم؟ جعفر گفت: آری او بزرگ و سرور ما است با او بیعت کنید. ولی آنها این سخن جعفر را ناشنیده گرفتند.[1]

۹ـ ابن عساکر می‌نویسد که زید بن علی علیه حکومت وقت ،قیام نمود و حدود چهار هزار نیرو در کوفه تحت فرمان او گرد آمدند. بعضی از طرفداران حکومت به نیرنگ در جمع هوادارانش از او پرسیدند: نظرت در مورد ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: رحمت خدا بر آن دو صحابی رسول الله باد. هوادارانش با شنیدن

---

۱. تاریخ طبری (۵۰۵/۵).

این سخن گفتند: تا از آن دو نفر اعلام برائت نکنی ما از تو حمایت نخواهیم کرد. زید گفت: من چنین کاری نخواهم کرد آنها دو امام عدل گستر بودند. با شنیدن این سخن آنها او را تنها گذاشتند و پراکنده شدند و دیری نگذشت که هشام گروهی را فرستاد و او را به قتل رسانید.[۱]

۱۰ـ همچنین ابن عساکر از احمد بن داوود حدانی نقل کرده که از عیسی بن یونس در مورد رافضه و زیدیه پرسیدند. گفت: رافضه به آن دسته از هواداران زید بن علی می‌گویند که هنگام قیام وی گفتند: ما در صورتی با تو خواهیم ماند که از ابوبکر و عمر، اعلام برائت کنی. و چون زید نپذیرفت و گفت: من آنها را دوست دارم و از دشمنانشان اعلام برائت می‌کنم آنها او را رفض یعنی ترک نمودند و رافضی نام گرفتند. و اما زیدیه به همان هواداران همفکر زید گفته می‌شود که گفتند: ما ابوبکر و عمر را دوست داریم و از دشمنانشان اعلام برائت می‌کنیم.[۲]

از آن روز به بعد، شیعه به دو گروه زیدیه و رافضه، تقسیم شد که گروه اول دوستداران شیخین و گروه دوم ناسزاگویان به شیخین بودند. و زید رافضی‌ها را دشمن اهل‌بیت می‌دانست چنانکه در این روایت آمده است:

۱۱ـ از سدی روایت است که زید بن علی گفت: رافضی‌ها در دنیا و آخرت دشمن من و دشمن پدرم هستند، رافضی‌ها بر ما شوریدند همانگونه که خوارج علیه علی رضی الله عنه شوریدند.[۳]

۱۲ـ از عمرو بن قاسم روایت است که می‌گوید: بر جعفر بن محمد وارد شدم و نزد او جماعتی از رافضی‌ها را دیدم. گفتم: اینها از عمویت زید، اعلام برائت کرده‌اند با تعجب گفت: از عمویم؛ زید اعلام برائت کرده‌اند؟! گفتم: بلی، گفت: خدا

---

۱. تاریخ دمشق (۴۷۱/۱۹).

۲. همان (۴۶۴/۱۹).

۳. همان (۴۶۴/۱۹).

بیزار است از کسی که از زید بیزار است؛ بخدا سوگند او از همه‌ی ما داناتر به کتب خدا و فقیه‌تر و از همه در صله‌ی رحمی جلوتر بود.[۱]

مورخان نوشته‌اند که سبب قیام زید علیه هشام بن عبدالملک بخاطر فشار و ستمی که از طرف هشام بر او وارد شده بود و نیز وعده‌های اهل عراق مبنی بر یاری و همراهی او بود.

روزی هشام او را نزد خود خواند و گفت: شنیده‌ام که هوای خلافت در سر می‌پرورانی؟ زید گفت: اشتباه به سمعتان رسانده‌اند. هشام گفت: خیر به من درست گزارش داده‌اند. زید گفت: من سوگند می‌خورم آنچه به شما گفته‌اند صحت ندارد. هشام نپذیرفت. زید گفت: خدا کسی را بقدری بالا نبرده که سوگند را نپذیرد و نه کسی را آنقدر حقیر کرده که سوگندش پذیرفته نشود. هشام بر آشفت و او را بیرون راند. زید گفت: از این پس مرا آنگونه خواهی یافت که نخواهی پسندید. و بعد از اینکه از آنجا خارج شد گفت: کسیکه زندگی بخواهد حقیر خواهد شد.[۲]

سپس اهل کوفه به او وعده‌ی یاری دادند ولی هنگامی که او عزم را جزم نمود و قیام کرد، تنهایش گذاشتند و با او کاری کردند که قبلاً با پدرانش کرده بودند. ولی این‌بار بهانه‌ی دیگری را دستاویز خود قرار دادند که اعلام برائت از ابوبکر و عمر بود. اما زید این کار را خلاف دین و عقیده‌اش می‌دانست و زیر بار نرفت، بدینصورت می‌توان هویت فتنه‌گران در عهد ایشان و عهد پدرانش را شناخت.

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ زید تاکید می‌ورزد که ابوبکر، پیشوای شاکرین است و او و عمر رضی الله عنهما جزو سابقین در اسلام هستند.

۲ـ همچنین به دوستی با آنان تاکید می‌ورزد.

۳ـ زید اعلام برائت از شیخین را مساوی اعلام برائت از علی می‌داند. چرا که همه‌ی اینها در نصرت دین خدا و دفاع از رسول خدا و بعد از وفاتش در حفظ و

---

۱. همان (۴۶۷/۱۹).

۲. تاریخ دمشق (۴۶۷/۱۹).

نگهداری دستاوردهای دینش، یک دل، یک رنگ، و یکپارچه بودند. بنابراین دشمنی با یکی از آنان دشمنی با همه بحساب می‌آید.

موضع زید در برابر جریان فدک

الف) آنچه در اینمورد آمده بشرح زیر است:

۱ـ فضیل بن مرزوق می‌گوید: زید بن علی بن حسین فرمود: اگر من هم بجای ابوبکر بودم در قضیه فدک همان فیصله‌ای را می‌کردم که ابوبکر کرد.[۱]

۲ـ محمد بن سالم می‌گوید: زید در ایام اختفا نزد ما بود. روزی سخن از ابوبکر و عمر بمیان آمد. و برخی از حاضران ایراداتی به عملکرد آنان ـ در مورد فدک ـ وارد کردند. زید گفت: ای محمد بن سالم، اگر تو در زمان آنها بودی چه کار می‌کرد؟ گفتم: همان کاری را که علی کرد. گفت: پس به کاری که علی کرده راضی باش.[۲]

ب) نگاهی به موضع وی در مورد قضیه فدک: زید مهر صحت بر قضاوت ابوبکر در مورد فدک می‌زند و می‌گوید: اگر خود او بجای ابوبکر بود، چنین قضاوتی می‌کرد.

بخاطر اینکه ابوبکر، در قضیه فدک از دستور رسول خدا پیروی کرد. ولی فاطمه از دستور رسول خدا در این باره اطلاعی نداشت و گمان می‌کرد که از پدرش ارث می‌برد همانگونه که سایر فرزندان از پدران خویش ارث می‌برند.

چرا که جایگاه رسالت بالاتر از این است که اموالشان همانند پادشاهان به فرزندانشان منتقل شود و اگر چنین می‌بود، بهانه‌ی خوبی بدست دشمنان آنان می‌افتاد.

بدون تردید اگر این دو تفکر در ترازوی انصاف قرار داده شوند، کفه‌ی تفکری سنگین‌تر خواهد بود که می‌گوید پیامبران چیزی از مال و متاع دنیا برای

---

۱. همان (۴۶۳/۱۹).

۲. همان (۴۶۳/۱۹).

فرزندان خود به ارث نمی‌گذارند نه تفکری که معتقد است پیامبران همچون پادشاهان، برای فرزندان خویش سیم و زر می‌اندوزند.

البته نباید از یاد برد که هزینه‌ی کفالت فرزندانشان تا زنده‌اند به عهده‌ی دولت خواهد بود. و این بالاترین حد پاکی و بی‌آلایشی است که فقط شایسته‌ی انبیاء الهی می‌باشد.

بنابراین، ابوبکر در این قضیه اجتهاد نکرد بلکه به حدیثی که از رسول خدا شنیده بود مبنی بر اینکه پیامبران چیزی از مال دنیا به ارث نمی‌گذارند، جامه عمل پوشانید و این حدیث را هم راویان اهل‌سنت و هم راویان شیعه نقل کرده‌اند. پس صدیق به حدیث پیامبر چنگ زد. و آنچه برای وی حایز اهمیت بود اینکه دستور رسول خدا اجرا شود وپروایی بر گفته ی دیگران نداشت.

حدیث مذکور در منابع اهل‌سنت به شرح زیر نقل شده است:

ابودرداء از رسول خدا ضمن حدیث طویلی چنین نقل می‌کند که فرمود: «علما وارثان پیامبران‌اند و پیامبران بعد از خود درهم و دیناری بجای نمی‌گذارند بلکه علم و دانش را به ارث می‌گذارند هرکس آنرا بگیرد، بهره‌ی بزرگی بدست آورده است.[1]

شیعه نیز این حدیث را به نقل از ابوعبدالله؛ جعفر بن محمد نقل کرده‌اند که رسول خدا فرمود: علما وارثان پیامبران‌اند و پیامبران، درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند بلکه علم و دانش را به ارث می‌گذارند...[2]

از اینرو زید بن علی تاکید می‌ورزد بر اینکه علی‌ﷺ نیز به قضاوت صدیق راضی شد و بر آن مهر صحت زد و اگر غیر از این بود چرا در زمان خلافت خویش، فدک را به فرزندان پیامبر برنگردانید؟ بنابراین از علی‌ﷺ حتی یک کلمه خلاف این قضاوت ابوبکر صدیق شنیده نشده است.

---

۱. سنن ابی‌داوود (ش ۳۶۴۳)، ترمذی (ش ۲۶۸۲) و دیگران با تصحیح شیخ آلبانی.

۲. الکافی (۳۴/۱)، بحار الانوار (۱۶۴/۱) امالی صدوق وسائل الشیعۀ (۷۸/۲۷) مستدرک الوسائل (۲۹۹/۱۷) و..

شخصیت پنجم: جعفر بن محمد (۸۰ ـ114□ ـ ۱۴۸ هـ□)

او جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، مادرش فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر صدیق و مادر مادرش اسما دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر است بنابراین جعفر می‌گفت: ابوبکر دوبار مرا به دنیا آورده است یعنی مادر خودم و مادر مادرم از نسل ابوبکر صدیق می‌باشد.

او در سال هشتاد هجری متولد شد و از علمای بزرگ مدینه بشمار می‌رفت.[۱]

موضع جعفر در برابر ادعای علم غیب و تقیه:

الف) آنچه در اینمورد آمده بشرح زیر است:

۱ـ ابن سماک می‌گوید: قصد حج داشتم که زراره بن اعین برادر عبدالملک بن اعین مرا دید و گفت: اگر با جعفر ملاقات کردی سلام مرا به ایشان برسان و در مورد اینکه من به بهشت می‌روم یا به دوزخ از وی بپرس. راوی می‌گوید: من نیز با جعفر ملاقات کردم و پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، آیا زراره را می‌شناسی؟ گفت: بلی او رافضی خبیثی است. گفتم: او می‌پرسید که بهشتی است یا دوزخی؟ گفت: به او اطلاع ده که از اهل دوزخ است. و افزود که می‌دانی از کجا دانستم که او رافضی است؟ گفتم: خیر. فرمود: او می‌پندارد که من علم غیب می‌دانم و هرکس معتقد باشد که جز خدا کسی علم غیب می‌داند، کافر و دوزخی است.[۲]

۲ـ همین روایت ابن سماک با عبارت دیگر نیز نقل شده و در پایان راوی می‌گوید: هنگامی که از سفر حج برگشتم زراره نزد من آمد و از من در مورد چیزی که سفارش کرده بود پرسید. گفتم: فرموده است تو دوزخی هستی. زراره گفت: ایشان از روی تقیه چنین فرموده است.[۳]

---

۱. تاریخ دمشق (۲۵۵/۶ ـ ۲۶۹).

۲. المعرفۀ و التاریخ (۳۴۰/۱).

۳. عقیلی (۹۶/۲) و ذهبی در المیزان (۷۰/۲). ضمنا زراره از آن دسته راویانی است که در منابع شیعه از زبان ائمه مورد نفرین قرار گرفته است.

ب) نگاهی به موضع جعفر در برابر ادعای علم غیب:

باید دانست که نسبت دادن علم غیب به بشر جزو باورهای ضد اسلامی است چنانکه الله متعال در وصف خویش می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (تغابن/۱۸)

همچنین الله متعال می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ، إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (جن/۲۶ ـ۲۸)

ترجمه:دانای نهان است و هیچ‌کس را برغیب خود آگاه نمی‌کند. **بی** مگر کسی را که به پیامبری برگزیند (آن هم به عنوان معجزه) و نگهبانانی پیش رو و پشت سرش گسیل می‌دارد.

تا مشخص کند که (پیام‌آوران،) پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و او به آنچه نزد آنهاست، احاطه دارد و تعداد همه چیز را به‌شمارش درآورده است.

ونیز فرموده است: قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ (انعام/۵۰)

ترجمه:بگو: نمی‌گویم گنج‌ها و خزانه‌های الله نزد من است. و من، غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام؛ بلکه تنها از چیزی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود. بگو: آیا کور و بینا (با هم) برابرند؟ پس چرا نمی‌اندیشید؟

و در جایی فرموده است: وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْرًا اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ (هود/۳۱)

ترجمه: و من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های الله نزد من است و ادعا نمی‌کنم که غیب می‌دانم و نیز نمی‌گویم که من فرشته‌ام و درباره‌ی مومنانی که به چشم حقارت به آنان نگاه می‌کنید، نمی‌گویم که الله هیچ خیری به آنان نخواهد داد. الله به

آنچه در درونشان می‌گذرد، کاملا داناست؛ به‌راستی اگر چنین بگویم، از ستمکاران خواهم بود).

خداوند در این آیات خاطرنشان می‌سازد که علم غیب فقط به خودش اختصاص دارد همچنین فرموده است که گاهی بخشی از امور غیبی را به اطلاع پیامبرانش می‌رساند. اما دیگران هیچ اطلاعی از امور غیب ندارند و پیامبران نیز بیش از آنچه خداوند به اطلاع آنها می‌رساند چیزی دیگری نمی‌دانند. از اینرو خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که علم غیب را از خود منتفی بداند.

بنابراین جعفر می‌داند که ادعای علم غیب برای فردی از افراد بشر، با کتاب خدا در تضاد می‌باشد و کسی که چنین ادعایی بکند، از دایره‌ی ایمان خارج می‌شود پس زراره که چنین اعتقادی دارد، کافر است چرا که او در واقع، کتاب خدا را تکذیب نموده است.

نکته‌ی دیگری که حایز اهمیت است اینکه می‌بینیم زراره خیلی راحت، به توجیه سخن جعفر پرداخت و او را متهم به دروغ و تقیه نمود. و این شیوه‌ی پیروان این مکتب است که با گفتار وکردار امامان خویش که مخالف با معتقدات این گروه باشد روبرو شوند، فوراً ائمه را به تقیه و دروغگویی متهم می‌کنند.

موضع جعفر در قبال ادعای امامت و عصمت:

الف) آنچه در این باره نقل شده به شرح زیر است:

۱ـ از عبدالجبار بن عباس همدانی روایت است که می‌گوید: ما در شرف حرکت از مدینه بودیم که جعفر بن محمد نزد ما آمد و گفت: انشاء الله که شما از چهره‌های نیک سرزمین خودتان هستید پیام مرا به مردم آن سامان برسانید که هرکس فکر می‌کند من امام معصوم هستم و پیروی از من واجب است بداند که من از او بیزارم.[۱]

---

۱. سیر أعلام النبلاء (۲۵۵/۶) و تاریخ الاسلام (۱۰۵۴/۱).

۲ـ ایوب می‌گوید از جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: بخدا سوگند ما هر آنچه را که از ما می‌پرسند، بلد نیستیم. دیگران از ما بهتر می‌دانند.[۱]

ب) نگاهی به این دو اثر:

۱ـ جعفر صادق از امامتی که دروغگویان به او نسبت می‌دهند اعلام برائت می‌کند. آری او صادق است و آنها کاذب پس بر ما است که سخن صادق را بپذیریم نه سخن کذابین را.

۲ـ او همچنین نمی‌پذیرد که دارای علم غیب یا علم الهی باشد و اعتراف می‌کند که ممکن است در میان مردم کسانی باشند که از علم و دانش بیشتری برخوردار باشند.

دیدگاه جعفر نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

الف) آنچه در اینمورد آمده بشرح زیر است:

۱ـ جعفر بن محمد می‌گوید: بخدا سوگند از پدرم شنیدم که علی روز وفات عمر رضی الله عنه در آنجا حضور پیدا می‌کند و بر بالین عمر می‌ایستد و می‌گوید: بر عملکرد هیچ‌کس از اهل زمین آنقدر غبطه نمی‌خورم که بر عملکرد این شخص غبطه می‌خورم و دوست دارم با نامه‌ی عملی همچون نامه‌ی او با پروردگارم روبرو شوم.

راوی می‌گوید: سپس جعفر از ابوبکر به نیکی یاد کرد و گفت: او مرا دو بار به دنیا آورده است.[۲]

۲ـ سالم می‌گوید: جعفر بن محمد به من گفت: ای سالم، آیا کسی، به پدر بزرگش ناسزا می‌گوید؟ ابوبکر پدر بزرگ من است از شفاعت محمد محروم شوم اگر آنها را دوست نداشته و از دشمنانشان اعلام برائت نکنم. ابوعیسی می‌گوید: مادر جعفر بن محمد، ام فروه؛ نوه‌ی ابوبکر صدیق بود. من از این ماجرا توسط برخی از فرزندان ابوبکر اطلاع پیدا کردم.

---

۱. شرح اصول اعتقاد اهل‌السنة (۲۷۱/۶).

۲. تاریخ دمشق (۴۵۴/۴۴).

۳ـ از ابن فضیل از سالم بن ابی حفصه روایت است که می‌گوید: از ابوجعفر و همچنین از جعفر در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم: گفتند: آنها را دوست بدار و از دشمنانشان اعلام برائت کن چرا که آن دو پیشوای هدایتگر بودند.

این روایت قبلاً بیان گردید.

٤ـ حکیم بن جبیر می‌گوید: از ابوجعفر در مورد کسانی که به ابوبکر و عمر ایراد می‌گیرند پرسیدم. گفت: اینها بی دین هستند.

۵ـ سفیان ثوری از جعفر بن محمد نقل می‌کند که به نقل از پدرش گفته است: ای فرزندم، بدانکه ناسزاگویی به ابوبکر و عمر جزو گناهان کبیره است بنابراین پشت سر کسی که مرتکب این گناه می‌شود نماز مخوان.[۱]

۶ـ عمرو بن قیس ملائی می‌گوید: از جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: خدا بیزار است از کسیکه از ابوبکر و عمر بیزار است.[۲]

۷ـ **روایت عبدالجبار بن عباس همدانی** که قبلاً گذشت و در بخشی از آن به نقل از جعفر چنین آمده بود: هرکس گمان می‌کند که من از ابوبکر و عمر بیزارم بداند که من از خود او بیزارم.[۳]

۸ـ یحی بن سلیم از جعفر بن محمد از پدرش به نقل از عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب می‌گوید: ابوبکر زمام امور ما را بعهده گرفت او بهترین و مهربانترین خلیفه بود و از هر کس دیگری نسبت به ما مهربانتر بود.

۹ـ از یحی بن کثیر از جعفر بن محمد به نقل از پدرش که می‌گوید: مردی نزد پدرم علی بن حسین آمد و گفت: برایم از ابوبکر بگو؟ پدرم گفت: در مورد صدیق می‌پرسی؟ گفت: خدا بیامرزدت او را صدیق می‌نامی؟ پدرم گفت: مادرت به عزایت

---

۱. همان (۲۸۷/۵۴).

۲. همان (۴۰۱/۳۰).

۳. دارقطنی و به نقل از او وهبی سیر اعلام النبلا (۲۵۵/۶) و تاریخ اسلام (۱۰۵۴/۱).

بنشیند او را کسی صدیق نامیده که بهتر از من و تو بوده یعنی رسول خدا و مهاجرین و انصار ...[۱]

ب) نگاهی به آنچه گذشت:

۱ـ او انکار می‌کند که امام معصوم و واجب الاطاعه‌ای باشد و از کسانی که به وی چنین چیزی نسبت می‌دهند اعلام برائت می‌کند.

۲ـ سپس از ابوبکر و عمر به نیکی یاد کرد ه، از دشمنانشان اعلام برائت می نماید و به نسب خویش که از جانب مادرش به ابوبکر صدیق می‌رسد افتخار می کند .

۳ـ همچنین اعتراف می‌نماید که ابوبکر از طرف پیامبر، ملقب به لقب صدیق شد و انکار صدیق بودن وی انکار سخن رسول خدا محسوب می‌شود.

گفتنی است که عالم معاصر شیعه؛ دکتر موسی موسوی نیز پس از آنکه فکرش بیدار گردید و دریافت که چه ستم بزرگی این جماعت به اصحاب رسول خدا روا داشته‌اند، به جرح خلفا توسط راویان شیعه با دیده‌ی انکار نگاه می‌کند و می‌گوید: نکته‌ی حایز اهمیت اینکه امام صادق؛ رئیس و مؤسس مذهب اثنای عشری با افتخار می‌گوید: «ابوبکر دوبار مرا به دنیا آورده است» چرا که مادرش فاطمه دختر قاسم فرزند ابوبکر و مادر بزرگش، اسما دختر عبدالرحمان فرزند ابوبکر است، ولی با اینحال می‌بینیم که راویان ما از همین امامی که به جدش افتخار می‌کند روایات بیشماری در جرح ابوبکر نقل می‌کنند. **سوال اینجاست که مگر معقول است که چنین امام بزرگواری سخنان ضد و نقیضی بگوید. شاید چنین چیزی نسبت به یک فرد معمولی، غیر عادی و زشت محسوب نشود ولی از امامی که فقیه‌ترین و پرهیزکارترین فرد در زمان خویش بوده، چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد.**[۲]

---

۱. ابن روایت قبلاً در موضع جعفر بیان گردید.

۲. الشیعة و التصحیح (۵۰/۱ ـ ۵۱).

شکوه و گلایه جعفر صادق از اطرافیان خود:

الف) آنچه در این مورد آمده بشرح زیر است:

هنگامی که به شکایت جعفر از پیروانش می‌نگریم متوجه اسباب کثرت شایعات علیه اهل‌بیت می‌شویم.

جعفر صادق پیروانش را بدتر از یهود و نصارا می‌داند و جز یک نفر هیچکدام از آنان را از این وصف مستثنی نمی‌کند. او همواره آرزو می‌کرد ای کاش در میان یارانش سه نفر قابل اعتماد وجود داشت که می‌توانست حرف دلش را با آنان در میان بگذارد.همچنین ایشان تاکید داشت که پیروانش در روایات، می‌افزایند حتی او معتقد بود که مصداق آیات نفاق، شیعیان هستند.

اما اینکه از او زیاد روایت کرده‌اند بخاطر ثروت اندوزی و تجارت بوده چنانکه روایات و احادیث دروغینی جهت خالی کردن جیب مردم ساخته‌اند.

در پایان عبدالله بن یعفور کسی که امام او را قبول دارد، معتقد است همه‌ی کسانی که منتسب به تشیع هستند، فاقد امانت داری و صداقت می‌باشند. چنانکه از او روایاتی بشرح زیر نقل شده است.

۱ــ ابوعبدالله جعفر بن محمد فرمود: ما اهل‌بیت، انسانهای راستگویی هستیم. ولی دیگران بر ما دروغ می‌بندند و صداقت ما را زیر سوال می‌برند.

رسول خدا، راستگوترین مرد، جهان بود، مسیلمه بر او دروغ بست. همچنین امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا، راستگوترین انسان بود ولی عبدالله بن سبای ملعون بر او دروغ بست. همچنین حسین بن علی با مختار مورد آزمایش قرار گرفت. سپس از حارث شامی و بنان سخن بمیان آورد و گفت: آنها بر علی بن حسین دروغ می‌بستند. و از مغیره بن سعید، بزیع، سدی، ابوالخطاب، معمر، بشار اشعری، حمزه یزیدی وصائد نهدی که همه از پیروانش بودند نیز به بدی یاد کرد و آنها را نفرین

نمود و گفت: ما هیچ‌گاه از دست دروغگویان در امان نیستیم. خدا ما را از دست آنان نجات دهد و آنان را گرفتار عذاب خویش نماید.[1]

۲ـ ابوبصیر می‌گوید: از ابوعبدالله شنیدم که فرمود: خدا از بنده‌ای راضی شود که ما را نزد مردم محبوب نماید نه اینکه کاری کند که مردم ما را با دید تنفر ببینند. آنها اگر سخنان ما را دست نخورده نقل می‌کردند به نفعشان بود ولی آنها یک سخن را با ده برابر افزایش نقل می‌کنند.[2]

۳ـ همچنین از جعفر صادق نقل است که فرمود: در میان کسانی که خود را شیعه می‌دانند افرادی بدتر از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین وجود دارد.[3]

٤ـ روایت شده که باری به جعفر گفتند: بعضی از شیعیان در مورد این قول الله متعال: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاء إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (زخرف/۸۴) گفته‌اند مراد از «اله» در اینجا امام است؟ ابوعبدالله گفت: بخدا سوگند، من با چنین افرادی زیر یک سقف نخواهم ایستاد. اینها از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین هم بدتراند. بخدا سوگند هیچ‌کس عظمت خدا را اینگونه زیر سوال نبرده است. و اگر من به آنچه را که اهل کوفه در مورد من می‌گویند، تایید بکنم زمین مرا در خود فرو خواهد برد. من نیستم جز بنده و برده‌ای که نمی‌توانم نفع و ضرری به کسی برسانم.[4]

---

۱. اختیار معرفة الرجال (۵۹۳/۲) مستدرک الوسائل (۹۰/۹) بحار (۲۱۷/۲) معجم الرجال الحدیث (۲۰۵/۴) و اعیان الشیعه (۵۶۴/۳).

۲. اصول کافی (۱۹۲/۸)، جامع احادیث شعیه بروجردی (۲۳۸/۱) مستدرک سفینة البحار ۱۶۶، میزان الحکمة (۱۵۴۴/۲) و مکیال المکارم (۱۲۶/۲).

۳. اختیار معرفة الرجال (۵۸۷/۲)، البحار (۱۶۶/۶۵) و دراسات فی علم الدرایة علی اکبر غفاری (۱۵۴).

۴. اختیار (۵۹۰/۲)، البحار (۲۹۴/۲۵)، معجم الرجال الحدیث (۲۶۲/۱۵) و قاموس الرجال (۵۹۹/۹).

۵ـ همچنین از جعفر نقل شده که گفته است: امروز هیچ‌کس به اندازه‌ی کسانی که دم از محبت ما می‌زنند دشمن ما نیستند.[۱]

٦ـ همچنین فرمود: هیچ آیه‌ای در مورد منافقین نازل نشده مگر اینکه در مورد شیعیان، مصداق پیدا می‌کند.[۲]

۷ـ از قاسم صِیرفی روایت است که می‌گوید: از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: گروهی گمان می‌برند که من امام آنها هستم، بخدا سوگند من امام آنها نیستم، خدا نفرینشان کند. آنها رازدار نیستند خدا رازشان را آشکار سازد. من چیزی می‌گویم و آنها می‌گویند هدف او چیز دیگری بوده است. من امام کسانی هستم که از من حرف شنوی داشته باشند.[۳]

۸ـ **وفرموده است** بخدا سوگند اگر در میان شما سه نفر وجود داشت که می‌دانستم راز دار من هستند، هیچ سخنی را از شما دریغ نمی‌داشتم.[۴]

۹ـ و از ایشان روایت شده که فرمود: شما چه کار با مردم دارید. مردم را علیه من تحریک کرده‌اید؟ بخدا سوگند در میان شما کسی را سراغ ندارم که از من پیروی کند و حرف شنوی داشته باشد جز یک نفر به نام عبدالله بن ابی یعفور که به وصیت و سخن من عمل نموده است .[۵]

۱۰ـ از فیض بن مختار روایت است که به ابوعبدالله از کثرت اختلاف روایات شیعه شکایت برد. ابوعبدالله سخن او را تایید کرد و گفت: اینها سخنان ما را می‌شنوند و آنرا به دلخواه خویش تفسیر و تاویل می‌کنند چرا که رضایت الهی

---

۱. اختیار (۵۹۶/۲) معجم رجال (۳۷۵) البحار (۴۵/۲۶).

۲. اختیار (۵۸۹/۲) البحار (۱۶۷۶۵)، معجم (۲۶۵/۱۵) و مستدرکات علم رجال (۳۷۵).

۳. اختیار (۵۹۰/۲)، جامع احادیث (۵۴۹/۱۴) ، البحار (۸۰/۲) و معجم خوئی (۲۸/۱۵).

۴. الکافی (۲۴۲/۲)، البحار (۱۶۰/۶۴)، میزان الحکمة (۵۵۱/۱).

۵. اختیار (۵۱۹/۲)، مشکاة انوار طبرسی ۱۳۱، معجم (۳۷۷/۸)، اعیان شیعه (۱۲۸/۷)، جامع الرواة (۴۶۸/۱) و خاتمة المستدرک (۴۱۲/۴).

مدنظرشان نیست بلکه متاع دنیا هدف نهایی آنها است و هر کدام می‌خواهد، نام و شهرتی کسب نماید.[۱]

۱۱ـ از یحی بن عبدالحمید حمانی در کتابی که پیرامون اثبات امامت امیرالمؤمنین نوشته، روایت است که از شریک پرسید: بعضی گمان می‌کنند که جعفر بن محمد در روایت حدیث ضعیف است، شریک گفت: قضیه از این قرار است که جعفر بن محمد مردی نیک، مسلمان و پرهیزکار بود ولی اطرافیانش مشتی انسان جاهل و دنیا طلب بودند که با او رفت و آمد داشتند و احادیث ساختگی و زشتی به او نسبت می‌دادند و نهایتا او را بدنام کردند.[۲]

۱۲ـ **کشی این سخن زراره را نقل کرده** که گفته است: در دلم نسبت به جعفر کدورتی هست.

راوی این خبر می‌گوید: بخاطر اینکه ابوعبدالله رسوائیهای او را آشکار کرد.[۳]

گفتنی است که گستاخی زراره تا حدی پیش رفت که ابوعبدالله را تکذیب می‌کرد[۴]

١٤ـ همچنین کشی از زراره نقل می‌کند که می‌گوید: از ابو عبدالله در مورد تشهد پرسیدم: گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله. گفتم: التحیات و الصلوات چی؟ گفت: آنرا نیز بخوانید. روز بعد دوباره از او در مورد تشهد پرسیدم: همان سخن دیروز را گفت. گفتم: التحیات و الصلوات چی؟ گفت: آنرا نیز بخوانید. از آنجا در حالی بیرون شدم که به ریش او می‌خندیدم و با خود گفتم: هیچگاه پیروز نخواهد شد.[۵]

---

۱. بحار (۲۴۶/۲) جامع احادیث (۲۲۶/۱)، اختیار (۳۴۷/۱)، معجم (۲۳۲/۸) و اعیان الشیعه (۴۸/۷).

۲. اختیار (۶۱۶/۲)، بحار (۳۰۲/۲۵) معجم (۲۵/۱۰)، قاموس (۲۱۲/۱۰) و اعیان شیعه (۶۰۷/۳).

۳. اختیار (۳۵۶/۱)، معجم (۲۴۲/۸) و اعیان الشیعه (۴۹/۷).

۴. اختیار معرفة الرجال (۳۷۷/۱).

۵. اختیار (۳۷۹/۱) معرفة رجال الحدیث (۲۴۵/۸).

۱۵ـ محمد بن عمیر می‌گوید: بر ابوعبدالله وارد شدم پرسید از زراره چه خبر؟ گفتم: او نماز عصر را تا غروب خورشید نمی‌خواند. گفت: به او بگو نماز را در وقتهایشان بخواند. راوی می‌گوید: هنگامی که این پیام امام را به او رساندم گفت: می‌دانم که راست می‌گویی ولی من کاری می‌کنم که خود او به من دستور داده است.[۱]

۱٦ـ از عبدالله بن یعفور رواین است می گوید به ابی عبدالله گفتم: من با مردم زیاد سروکار دارم کسانی که پیرو شما نیستند از امانت داری، صداقت و وفای به عهد بیشتری برخوردار هستند ولی پیروان شما دارای این صفات نیستند.[۲]

۱۷ـ روایت شده که مردی به ابی‌عبدالله گفت: می‌بینم پیروان ما، بد دهن، شرور و بی وفایند در حالی که مخالفین ما انسانهای آرام، وفادار و خوش برخورد هستند و از این جریان شدیداً رنج می‌برم.[۳]

ب) نگاهی به شکایات ابوجعفر:

باید دانست که بیشترین روایات شیعه منسوب به ابی‌عبدالله؛ جعفر صادق است، کسی که بیشترین گلایه‌ها را از پیروانش دارد.

۱ـ جعفر صادق معتقد است که هیچ فردی از افراد اهل‌بیت چنین نیست که شاگردانش بر او دروغ نبسته باشند.

سپس هشت نفر از شاگردانش را نام می‌برد که بر او دروغ بسته‌اند و آنان را نفرین می‌کند.

---

۱. اختیار (۳۵۵/۱)، وسائل الشیعه (۱۱۳/۳) معجم (۲۲۸/۸)، البحار (۴۱/۸۰)، جامع احادیث (۱۵۹/۴) و اعیان شیعه (۵۵/۷).

۲. اصول کافی (۳۷۵/۱)، جامع المدارک، خوانساری (۱۰۲/۶)، مستدرک الوسائل (۱۷۴/۱۸)، البحار (۱۰۴/۶۵)، جامع احادیث شیعه (۵۰/۲۶)، تفسیر عیاشی (۱۳۸/۱)، تفسیر صافی (۲۸۵/۱) و تفسیر کنز الدقائق (۶۱۹/۱).

۳. المحاسن رقی (۳۷/۱) و بحار الانوار (۲۵۱/۵).

ولی ما نمی‌دانیم این دروغگویان چه دروغهایی به او نسبت داده‌ند ولی این کلی گویی، همه‌ی روایات منقول از جعفر را زیر سوال می‌برد.

ائمه‌ی بعدی هم به نوع دروغ اشاره ای نکرده‌اند و این هم مزید بر علت شده، احتمال سابق را تقویت می‌کند.

۲ـ همچنین جعفر تاکید می‌ورزد که راویان، سخن او را با ده برابر افزایش، نقل می‌کنند ولی ایشان مشخص نمی‌کند که کدام راوی با کدام سخن ایشان چنین رفتاری داشته است تا میان روایاتی که به آنها دست برد زده شد با روایاتی که از این دستبرد مصون مانده‌اند تفکیک قائل شویم. بنابراین چاره‌ای جز این وجود ندارد که همه‌ی روایات و سایر راویانی که از او روایت کرده‌اند مشمول این اتهام قرار گیرند مگر اینکه دلیلی خلاف آن ثابت شود. **پس فعلا حکم روایات جعفر و راویان از وی توقف از پذیرش و توثیق آنها است چرا که احتمال دست برد در مورد سایر روایات وجود دارد.**

۳ـ همچنین جعفر، برخی از شیعیان را بدتر از یهود، نصارا، مجوس و مشرکین دانسته ولی آنها را مشخص نکرده و این حکم همه‌ی پیروان و شاگردانش را در مظنه‌ی اتهام قرار می‌دهد مگر کسی را که با دلیل ثابت شود که وی از دایره این اتهام خارج است. نتیجه این می‌شود که شاگردان جعفر صادق بخاطر ایناتهام ، غیر قابل اعتماد می‌باشند.

۴ـ جعفر صادق همه‌ی شیعیان را بدون استثنا مشمول آیات نفاق می‌داند بنابراین، شیعیان در دین و روایت قابل اعتماد نیستند بخاطر اینکه اتهام نفاق از طرف امامشان متوجه یکایک آنها است.

۵ـ امام صادق بر این نکته تاکید دارد که دشمن‌ترین دشمنان اهل‌بیت کسانی هستند که تظاهر به تشیع و محبت اهل بیت می‌کنند. بنابراین همه‌ی متظاهرین به محبت اهل‌بیت و مدعیان تشیع، به گواهی خود اهل‌بیت، از دشمنانشان هستند و هیچ روایتی از ائمه نداریم که دست یکی از آنان را بگیرد و از دایره‌ی این اتهام خارج سازد. از اینرو ما نمی‌توانیم هیچ روایتی را از شیعیان بپذیریم مگر اینکه دلیلی مبنی بر تزکیه خویش ارائه نمایند.

۶ـ واینجا راز تقیه‌ای که دشمنان اسلام وضع نموده‌اند آشکار می شود.

جعفر صادق می‌گوید: اطرافیانش سخنان او را بگونه‌ای دیگر تفسیر و توجیه می‌نمایند و اظهار میدارند که هدف امام چیز دیگری بوده و این سخن را از روی تقیه بر زبان آورده است.

بدینصورت جعفر صادق، دینی را که با آن خدا را بندگی می‌کند اعلام می‌دارد و آن چیزی جزهمان دینی که اهل سنت با آن خدا را بندگی می‌نمایند نیست.

ولی اطرافیان او می‌گویند: امام را در آنچه می‌گوید تصدیق نکنید چرا که ظاهر سخن او با باطنش فرق دارد.

آیا چنین پیروانی در آنچه به امام نسبت می‌دهند قابل اعتماد هستند؟!

۷ـ جعفر صادق تاکید می‌ورزد که بیشتر اطرافیانش قابل اعتماد نیستند حتی در میانشان سه نفر آدم حسابی و قابل اعتماد پیدا نمی‌شود. او از میان آن جمع فقط عبدالله بن یعفور را تایید می‌کند و بقیه را قابل اعتماد نمی‌داند تا به آنها حدیث بگوید. حال سوال اینجاست که اینهمه روایات که به اندازه‌ی بار شتر می‌باشند از کجا آمد ه و چه کسی آنها را نقل کرده است؟!

با وجود روایاتی که در منابع شیعه برقلت شاگردان جعفر آمده بازهم در میان شیعیان سخنان مبالغه آمیزی پیرامون شاگردان مورد اعتماد جعفر صادق نقل می‌شود که تعدادشان حدود چهار هزار نفر بوده است! معلوم نیست که تعداد همه‌ی شاگردانش چقدر بوده احتمالاً تعدادشان حداقل ده هزار نفر بوده است! حال نمی‌دانیم که سخن جعفر صادق را بپذیریم یا سخن متاخرین شیعه را؟! البته بدون تردید ما سخن جعفر را می‌پذیریم.

۸ـ مصیبت‌بارتر اینکه یکی از شاگردان امام، از کثرت تضاد و اختلاف میان پیروان امام شکایت می‌کند و امام نیز علاوه بر تایید سخنان او، علت این اختلاف را دروغ بافی بر اهل‌بیت بخاطر کسب مال و مقام می‌داند. یعنی آنها می‌خواهند خود را جزو نزدیکان و رازداران امام قلمداد کنند و از این راه، جیب مردم را خالی کنند.

چنانکه شریک نیز به این نکته واقف است آنجا که می‌گوید: «اطراف جعفر را مردانی نادان گرفته‌اند تا به دروغ احادیثی به وی نسبت داده، اموال مردم را به تاراج ببرند».

حقیقت چیزی جز این نیست که آنها سخنانی به جعفر نسبت می‌دهند که نگفته است و اگر سخنی بر خلاف مطامع آنها بگوید، می‌گویند هدفش چیز دیگری بوده و اینرا از روی تقیه بر زبان آورده است. حال نمی‌دانیم که راست و دروغ قضیه راچگونه تشخیص دهیم؟ و این امر مانع تایید همه‌ی روایاتی می‌شود که مخالف با عملکرد ظاهر وی می‌باشند همانگونه که سلب اعتماد می‌کند از روایاتی که به وی سخنی خلاف عملکرد ظاهرش نسبت می‌دهند.

۹ـ بعنوان نمونه، یکی از نزدیکترین شاگردان و اطرافیان جعفر زراره است که در دلش نسبت به امام کدورت دارد و به دروغ می‌گوید امام به او دستور داده تا نماز عصر را تا غروب خورشید به تاخیر بیندازد و در جایی می‌گوید به ریش امام می‌خندد.

این است حال کسیکه نزد این جماعت جزو مقربین و افراد مورد اعتماد بحساب می‌آید تا چه رسد به کسانی که دارای این وصف نیستند. آیا می‌توان به روایات چنین افرادی اعتماد نمود؟!

۱۰ـ و در پایان گواهی کسی بیان گردید که طبق روایات، نزد جعفر فرد مورد اعتماد ی بوده است. او می‌گوید: متظاهرین به دوستی اهل‌بیت فاقد امانتداری، صداقت، و وفای به عهد می‌باشند و در میانشان افراد بد دهن و بی‌وفا وجود دارد. آیا می‌توان روایات چنین افرادی را در دین خدا پذیرفت؟!

شخصیت ششم: عبدالله بن حسن (۰۰۰ ـ ۱۴۵ هـ)

عبدالله فرزند حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب، مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب است. کنیه‌اش ابومحمد بود. محمد بن عمر می‌گوید: عبدالله مردی عابد و دارای بزرگی و هیبت و زبان گویا بود.[۱]

او در سال ۱۴۵ هجری و در سن هفتاد و شش سالگی در زندان منصور در کوفه در گذشت.[۲]

عبدالله از خردمندان و نیکان اهل‌بیت بود از او سخنان زیادی در رد عقاید باطل و همچنین در وصف اصحاب پیامبر نقل شده که برخی از آن بشرح زیر است:

دیدگاه وی در مورد خلفا:

ال**ف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:**

۱ـ از ابی‌خالد احمر روایت است که می‌گوید: از عبدالله بن حسن در مورد ابوبکر و عمر پرسیدم: فرمود: درود خدا بر آنان باد و هرکس بر آنها درود نفرستد خدا بر او درود نفرستد.[۳]

۲ـ عمار ضبی از عبدالله بن حسن روایت می‌کند که فرمود: ندیدم کسی به ابوبکر و عمر توهین بکند و موفق به توبه گردد.[۴]

۳ـ عمرو بن قاسم می‌گوید: شنیدم که عبدالله بن حسن می‌گفت: بخدا سوگند، خدا توبه‌ی کسی را که از ابوبکر و عمر، بیزار باشد نمی‌پذیرد. من هرگاه به یاد آن

---

۱. تاریخ دمشق (۳۶۹/۲۷).

۲. تاریخ دمشق (۳۷۵/۲۷).

۳. همان (۳۷۳/۲۷).

۴. همان (۳۷۵/۲۷).

دو بزرگوار می‌افتم در حقشان دعای خیر می‌کنم و با این عمل، رضایت خدا را می‌طلبم.[۱]

٤ـ حفص بن عمر؛ برده‌ی آزاد شده‌ی عبدالله بن عبدالله بن حسن می‌گوید: عبدالله بن حسن را دیدم که در وضو، مسح بر موزه نمود. گفتم: تو بر موزه مسح می‌کنی؟گفت بلی.چون عمر مسح می کرده و هرکس در عملی از عمر پیروی کند، به ریسمان ناگسستنی چنگ زده است.[۲]

٥ـ ابو ابراهیم؛ قاسم اسدی می‌گوید: عبدالله بن حسن، از قتل عثمان سخن بیمان آورد و چنان گریست که محاسن و جامه‌اش خیس شد.[۳]

موضع وی در برابر ادعای تقیه:

٦ـ حفص بن قیس می‌گوید: از عبدالله بن حسن در مورد مسح بر موزه پرسیدم: گفت: مسح کن زیرا عمر بن خطاب مسح می‌کرده. گفتم: آیا شما مسح می‌کنید؟ گفت: من عملکرد عمرس را برایت می‌گویم و تو از عمل من می‌پرسی؟ در حالی که عمرس بهتر از من بوده و زمین از افرادی همانند من مملو می‌باشد! راوی می‌گوید: گفتم: مردم گمان می‌کنند که شما از روی تقیه چنین می‌گویید؟ آنگاه در حالی که مادر فاصله‌ی قبر و منبر رسول خدا قرار داشتیم گفت: پروردگارا، گواه باش که آنچه گفتم سخن دل من است و به من گفت: سخن کسی را بعد از این درباره‌ی من نپذیر.

سپس افزود: چه کسی گمان می‌برد که علی مغلوب بوده و رسول خدا به او وصیت کرده ولی او وصیت رسول خدا را نادیده گرفته و آنرا اجرا نکرده است؟

آیا این کار زشت، عملکرد علی را زیر سوال نمی‌برد که دستور رسول خدا را اجرا ننمود؟[۱]

---

۱. همان (۳۷۴/۲۷).

۲. همان (۳۷۵/۲۷).

۳. همان (۲۷۶/۲۷).

۷ـ ابوخالد احمر می‌گوید: از عبدالله بن حسن در مورد نماز پشت سر این جماعت پرسیدم؟ گفت: هرکس نماز را در وقتش برگزار کرد پشت سرش نماز بخوان و هرکس در وقتش نخواند خدا از او نپذیرد.[۲]

موضع وی در برابر ادعای علم لدنی ائمه

۸ـ سدی می‌گوید: عبدالله بن حسن از من در مورد شیعیان کوفه پرسید: گفتم: بعضی از شیعیان معتقد به تناسخ ارواح هستند. گفت: دروغ می‌گویند. آنها از ما نیستند و ما از آنان نیستیم. گفتم: بعضی گمان می‌برند که علم و دانش در دل شما کاشته می‌شود.

گفت: آنها از ما نیستند. علم و دانش بگونه‌ای است که هرکس دنبال کسب آن برود از آن بهره‌مند می‌شود و هرکس دنبال آن نرود از آن محروم می‌ماند.

۹ـ عبدالله بن اسحاق جعفری می‌گوید: عبدالله بن حسن زیاد درمجلس ربیعه می نشست.

موضع وی در برابر شیعیان معاصرش:

۱ـ از سلیمان بن قرم روایت است که می‌گوید: از عبدالله بن حسن پرسیدم: اینها اهل قبله هستند آیا کافر محسوب می‌شوند؟ گفت: رافضی‌ها بلی.[۳]

۲ـ فضیل بن مرزوق می‌گوید: از عبدالله بن حسن بن حسن شنیدم که به مردی رافضی چنین گفت: بخدا سوگند، اگر همسایه‌ام نبودی‌کشتنت ثواب داشت.[۴]

ب) نگاهی به آنچه گذشت:

---

۱. تاریخ دمشق (۳۷۵/۲۷).

۲. همان (۳۷۶/۲۷).

۳. همان (۳۷۶/۲۷).

۴. همان (۳۷۷۷/۲۷).

۱ـ موضع وی در مقابل خلفای راشدین همان موضع پدران وی بود که از آنان به نیکی یاد می‌کردند و از دشمنانشان ابراز انزجار می‌نمودند.

۲ـ عمل به سنت پیامبر که توسط عمر بن خطاب نقل شده است.

۳ـ ابطال ادعای امامت با دلیل عقلی که فرمود: اگر علی از جانب پیامبر توصیه به امامت شده بود، چگونه دستور رسول خدا را نادیده می‌گرفت، پس قضیه از بیخ درست نیست چرا که علی کسی نبوده که ار ترس کسی شانه از زیر بار مسئولیتی که الله و رسولش به عهده‌ی او گذاشته‌اند خالی بکند.

۴ـ در مورد تقیه نیز به سائل ؛حفص بن قیس می‌گوید: عقیده‌ی من آن چیزی است که با زبانم می‌گویم و در عمل انجام می‌دهم پس سخن خودم را بپذیر نه سخن کسی را که گمان می‌برد باطن و درونم با عملکرد و سخن ظاهرم تفاوت دارد؛ زیرا انسان بخاطر عملکرد ظاهرش بازخواست می‌شود نه بخاطر چیزی که دیگران به وی نسبت می‌دهند.

باید گفت: این استدلال ایشان جزو آشکارترین دلایل عقلی بر بطلان ادعای تقیه می‌باشد.

۵ـ به این عقیده‌ی اهل‌سنت مهر صحت میزند که نماز خواندن پشت سر هر مسلمانی از جمله خلفا و حکام مسلمان روا می‌باشد. و این بدان معنا نیست که آنها دچار گناه و معصیت نمی‌شوند. بلکه بخاطر اینکه آنها در کل مسلمان هستند و نماز پشت سر مسلمان درست است.

۶ـ همچنین تاکید می‌ورزد که اهل‌بیت در فراگیری علم و دانش مانند سایر انسانها می‌باشند که اگر دنبال کسب علم و دانش بروند از آن بهرمنده می‌شوند و اگر نه از آن محروم می‌مانند. از اینرو خودش به کثرت در مجالس دانشمند هم عصر خودش؛ ربیعه؛ معروف به ربیعه الرأی شرکت می‌کرد و احادیث و سنت رسول خدا را مرور می‌نمود.

۷ـ دیدگاه عبدالله بن حسن در مورد رافضی‌ها که از قرن سوم به بعد معروف به اثنا عشری شدند این است که آنها بخاطر باورهای نادرست و سب و شتم خلفای

راشدین ،کافرهستند و این تنها دیدگاه وی نیست بلکه سایر اهل‌بیت نسبت به این جماعت دیدگاه مشابهی داشته‌اند.

مرحله‌ی چهارم
فروکش کردن شایعات (۱۴۸ ـ ۲۶۰ هـ)

این مرحله، جزو مراحلی است که در آن شایعات عقیدتی فروکش می‌کند. بگونه‌ای که تقریباً یادی از آن نمی‌شود و شاید علت آن در این دو چیز باشد:

۱ـ برخی از اهل‌بیت غیر از کسانی که شیعه معتقد به امامت آنها هستند علیه دولت عباسی قیام نمودند و دست به اسلحه بردند شاید این امر، مردم را به خود مشغول ساخت و شایعات را به فراموشی سپردند.

۲ـ برخی دیگر از اهل‌بیت بویژه کسانی که شیعه معتقد به امامت آنها هستند با دولت عباسی مدارا نمودند گرچه شایعه‌ی امامت و خروج علیه دولت باعث حصر خانگی و چه بسا زندانی شدن آنها نیز گردید.

شخصیتهایی که در این مرحله از زمان می‌زیستند و شیعه معتقد به امامت آنها می‌باشد عبارت‌اند از:

ـ موسی بن جعفر.

ـ علی بن موسی.

ـ محمد بن علی.

ـ علی بن محمد.

و حسن بن علی.

مدارای این افراد با حکومت وقت، با وجود آنکه عموزادگانشان با حکومت درگیر بودند، امامت این افراد را زیر سوال می‌برد چرا که اگر واقعاً امام بودند، نباید از حمل سلاح علیه دشمن و جهاد در راه تحقق امامت الهی شانه خالی می‌کردند.

باید پرسید: چرا کسانی که به گمان شما از جانب خدا به امامت منصوب شده‌اند، در برابر منکر، موضع نمی‌گیرند و قیام نمی‌کنند در حالی که عموزادگانشان که فاقد چنین مقامی از جانب خدا هستند، علیه دولت قیام می‌کنند و اسلحه بدست می‌گیرند؟!

اینجاست که شایعه سازان امامت، برای فرار از این مخمصه، دست به نیرنگ دیگری می‌زنند و می‌گویند: امامان از روی تقیه دست به مدارا و سازش و سکوت زده‌اند. و تقیه را جزو مسائل ضروری دین قلمداد نموده، صدها روایت و حدیث ساختگی از پیامبر و ائمه در فضیلت آن، نقل می‌کنند تا بدینوسیله رفع اشکال نمایند.

ولی این اشکال به راحتی رفع نمی‌شود؛ چگونه ممکن است عموزادگان ائمه که مسئولیت آنچنانی در قبال دین ندارند، دست به اسلحه ببرند و در پی اصلاح امور بر آیند ولی ائمه از چنین شجاعتی برخوردار نباشند و بخاطر حفظ جان خویش به سکوت مرگبار خویش ادامه دهند؟!

اما چه می‌توان کرد وقتی امامت تراشان، با خلق روایات و توجیه و تاویل توانسته‌اند خردهای مردم را به بازی گیرند و آنها را در مورد سکوت و مدارای ائمه با دلایلی قانع سازند که واقعاً محکمه پسند نیست.

و اما شرح حال این شش نفر به صورت اختصار به شرح زیر است:

شخصیت نخست: موسی بن جعفر (۱۲۸ هـ ۱۴۸ ـ ۱۸۳ هـ)

او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب هاشمی متولد سال ۱۲۸ در مدینه منوره می‌باشد.

در درستکاری و عبادت جزو بهترین افراد اهل‌بیت در زمان خویش بود از نظر علمی به پدرش نمی‌رسید. در مدینه زندگی می‌کرد سپس بدستور مهدی به بغداد رفت و در آنجا زندانی شد. ولی دیری نگذشت که مهدی در اثر خوابی که دیده بود او را با تعهد بر اینکه علیه او دست به اغتشاش نزند آزاد کرد. موسی بن جعفر دوباره به مدینه بازگشت، ولی بعد از ۹ سال بدستور خلیفه‌ی جدید؛ رشید زندانی شد و در سال ۱۸۳ هـ در زندان درگذشت درود و رحمت خدا بر او باد.[۱]

---

۱. تاریخ بغداد (۲۷،۲۸/۱۳).

موضع وی در برابر ادعای امامت و پیروی از خلفا:

الف) آنچه در این مورد روایت شده بشرح زیر است:

در این باره از موسی بن جعفر فقط به دو روایت یکی در منابع اهل‌سنت و دیگری در منابع اهل‌تشیع، دست یافتم که روایت اهل‌سنت بشرح زیر است:

۱ـ فضل بن ربیع از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: بعد از اینکه مهدی، موسی بن جعفر را زندانی کرد در خواب ،علی بن ابیطالب را دید که خطاب به وی این آیه را خواند: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (محمد/۲۲). (چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید).

ربیع می‌گوید: همان شب کسی را دنبال من فرستاد. من بلادرنگ حاضر شدم. او آیه فوق را با زیباترین صورت تلاوت می‌کرد.آنگاه روبه من کرد و گفت:موسی بن جعفر را نزد من بیاور. دیری نگذشت که موسی بن جعفر را نزد او بردم او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و خوابش را برای او بازگو نمود و گفت: اگر تو را آزاد کنم قول می‌دهی که علیه من و فرزندانم قیام نکنی؟ موسی بن جعفر قول داد و سوگند یاد کرد که اهل این کارها نیست. آنگاه مهدی به من دستور داد تا به او سه هزار دینار بدهم و او را به مدینه برگردانم. من نیز چنین کردم و او قبل از سپیده دم ، راه مدینه را در پیش گرفت و رفت.[۱]

طبری که قبل از بغدادی بوده داستان را بگونه‌ای دیگر نقل کرده و در آن از دیدن خواب خبری نیست بلکه چنین آمده که مهدی آیه فوق را در نماز تلاوت کرد و متأثر شد و بعد از آن، موسی بن جعفر را فرا خواند و ...[۲]

البته مسعودی بجای مهدی نام رشید را آورده که خواب دیده است.[۳]

---

۱. تاریخ بغداد (۳۱/۱۳).

۲. تاریخ طبری (۳۹۸/۶).

۳. مروج الذهب (۳۵۶/۳).

۲ـ روایت دوم که در منابع شیعه آمده بشرح زیر است:.[۱]

از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت است که یحیی بن عبدالله بن حسن به موسی بن جعفر چنین نوشت: من ابتدا خودم و سپس شما را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم ... تو و پدرت چیزی را ادعا کردید که از آن شما نبود و باعث گمراهی مردم شدید.

ابوالحسن موسی بن جعفر در جواب نوشت: من خودم و شما را از آنچه خداوند از آن بر حذر داشته است بر حذر می‌دارم ... تو در نامه‌ات متذکر شده‌ای که من و پدرم مدعی (امامت) شده‌ایم در حالی که شما چنین ادعایی از من نشنیده‌اید خداوند می‌فرماید: سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (زخرف/۱۹)(گواهی آنان نوشته خواهد شد ومورد بازخواست قرار خواهند گرفت)

به من در مورد دو چیزی که در بدنت و در بدن انسان وجود دارد به نام «عترف» و «صهلج» خبر بده...

تو را از نافرمانی خلیفه بر حذر می‌دارم از او حرف شنوی داشته باش و نگذار به تو آسیبی برسد والسلام علی من اتبع الهدی.

جعفری می‌گوید: نامه‌ی موسی بن جعفر به دست هارون رسید ایشان گفت: به ما شکایاتی علیه موسی بن جعفر می‌رسد در حالی که او از این چیزها بری می‌باشد.

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ در روایت نخست دیدیم که خلیفه‌ی عباسی؛ مهدی موسی بن جعفر را از زندان آزاد می‌کند و از او تعهد می‌گیرد که علیه او و فرزندانش قیام نکنند. موسی نیز در پاسخ، می گوید: بخدا سوگند دست به چنین کاری نمی‌زنم و اصلاً اهل این کار نیستم.

در اینکا ما با دوقضیه روبرو هستیم:

---

۱. اصول کافی (۳۶۷/۱).

اولاً: سوگند می‌خورد که علیه خلیفه یا یکی از فرزندانش، قیام نکند. و این امر بیانگر آنست که وی معتقد به امامت خویش نبوده وگرنه کسی که به گمان شیعه از جانب خدا به امامت گمارده شده حق ندارد اینگونه تن به ذلت دهد و سوگند بخورد که هیچگاه در پی احقاق حق خویش نباشد.

ثانیاً: موسی بن جعفر حتی در اندیشه‌ی قیام علیه خلیفه نبوده است در حالی که اگر او معتقد به امامت خویش می‌بود لحظه‌ای در مورد تحقق امامت خویش و نجات خلافت از دست غاصبان می‌اندیشید. پس او نه در چنین اندیشه‌ای بوده و نه معتقد به غصب خلافت بوده است.

۲ـ روایت دوم در معتبرترین منابع شیعه آمده است که حامل دو پیام زیر می‌باشد:

اولا: یحی بن عبدالله بن حسین، موسی و پدرش جعفر را متهم می‌کند که آنان اولویت در امامت را حق خویش می‌دانستند در حالی که واقعیت چنین نبوده بلکه آنان با چنین ادعایی باعث گمراهی مردم شده‌اند و درپایان ،او را از غرور نفس بر حذر داشته است.

ثانیاً: موسی بن جعفر در پاسخ یحی مواردی را گوشزد می‌کند که شامل امور زیر است:

اول اینکه نه او و نه پدرش چنین ادعایی نکرده‌اند. بلکه اینها شایعاتی بیش نیست که یحی آنها را شنیده و پذیرفته است. بنابراین، یحی را در مورد چیزی که از او و پدرش نشنیده به رعایت تقوا و ترس از خدا فرا می‌خواند.

پس اگر چنین ادعایی صحت می‌داشت موسی بن جعفر آنرا انکار نمی‌کرد بلکه سخن یحی را تایید می‌کرد. دوم اینکه ایشان از یحی در مورد دو قضیه جویا می‌شود که عبارت‌اند از:

۱ـ چیزی به نام «عترف» در جسم وی.؟!

۲ـ و از «صهلج»؟!

در حقیقت چنین سوالی آنهم در نامه‌ای تهدید آمیز شاید بتواند بیانگر سادگی موسی بن جعفر باشد ولی قبل از آن بیانگر ساختگی بودن این نامه است. چرا که در هیچ یک از کتابهای لغت چیزی در وجود انسان به نام «عترف» وجود ندارد. البته این واژه معانی‌ای دارد که هیچ ربطی به جسم آدمی ندارد.

و اما «صهلج» واژه‌ای است که در هیچ کدام از لغتنامه‌ها نیامده به فرض اینکه در جایی آمده باشد هیچ مناسبتی در اینجا ندارد و به قضیه‌ی امامت هیچ ربطی ندارد.

امر سوم اینکه یحی را از نافرمانی خلیفه بر حذر می‌دارد و این اعتراف به مشروعیت خلافت خلیفه و وجوب پیروی از او می‌باشد. که اگر موسی معتقد به امامت خویش بود، هرگز او را خلیفه نمی‌نامید و یحی را به پیروی از او وادار نمی‌کرد.

چهارم اینکه او را به خیرخواهی و نصیحت خلیفه می‌خواند در حالیکه اگر خلیفه را غاصب حق خویش می‌دانست یحی را به نصیحت و خیر خواهی نسبت به خلیفه دعوت نمی‌کرد.

پنجم اینکه او را از محاصره‌ی سپاهیان خلیفه می‌ترساند که این مساله بیانگر میزان ترس و وحشتی است که دامنگیر موسی بن جعفر شده است ـ البته طبق روایت شیعه، ولی ما اهل‌سنت، موسی بن جعفر را بری می‌دانیم از چنین سخنانی که از مردان ضعیف النفس بعید است تا چه رسد به مرد بزرگواری که امام خوانده شده است!

ششم: استدلال ایشان از آیه «و اَن العذاب علی من کذّب و تولی» بیانگر این است که هر آنچه ایشان در نامه ی خود از انکار امامت خویش و پدرش و وجوب پیروی از خلیفه نوشته‌اند راست و حقیقت است و تکذیب کننده‌ی آن مستحق عذاب الهی خواهد بود. پس آنچه بیان گردید، خط بطلانی است بر ادعای امامت برای موسی بن جعفر و پدارانش و این چیزی است که روایت شیعی در معتبرترین منابع قوم، بر آن تاکید می‌ورزد.

موضع وی در برابر ادعای عصمت:

الف) آنچه در این باره روایت شده بشرح زیر است:

۱ـ از حسن بن محمد بن یحی علوی روایت است که می‌گوید: پدر بزرگم گفت: موسی بن جعفر، از بس که عبادت و تلاش می‌کرد معروف بود به «عبد صالح» (بنده‌ی نیک) گفته‌اند روزی در مسجد پیامبر، به سجده افتاد و چنین دعا کرد: بارالها! ای اهل تقوا و مغفرت، گناهان من زیاد شده و از تو امید عفو و بخشش دارم، اینرا تا صبح تکرار می‌کرد.[۱]

دیدگاه وی در مورد صحابه:

۲ـ **شیخ مفید** تحت عنوان «ذکر تعداد فرزندان موسی بن جعفر» می‌نویسد: ابوالحسن؛ موسی سی‌و هفت فرزند پسر و دختر داشت از جمله: علی بن موسی الرضا .... فاطمه .... عایشه و ام سلمه.[۲]

۳ـ **ابوالفتح اربلی** نام ابوبکر و عمر را نیز در فهرست اسامی فرزندان وی نقل کرده است.[۳]

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ در روایت اول اعتراف به گناه می‌کند و از خداوند طلب بخشش می‌نماید که این مساله با ادعای عصمتی که شیعه برای امامان معتقد است در تضاد می‌باشد. چرا کسی که از گناه و خطا معصوم است اینگونه به درگاه خدا طلب عفو و بخشش از گناه می‌کند؟!

۲ـ نامگذاری فرزندانش به نامهای ابوبکر و عمر بیانگر محبت و تعظیمی است که در دل موسی بن جعفر نسبت به این دو بزرگوار وجود داشته است. بر خلاف ادعای شیعه که می‌گوید وی آنها را غاصب و کافر می‌دانست.

---

۱. تاریخ بغداد (۲۷/۱۳، ۲۸).

۲. الارشاد ص ۳۰۲، ۳۰۳، الفصول المهمۀ (۲۴۲) و کشف الغمه (۲۳۷/۲).

۳. کشف الغمه (۱۰/۳) چ داراضواء.

۳ـ اما نامگذاری دخترش به نام عایشه که بگمان شیعه دشمن علی و کافر بوده نیز شگفت انگیز است چگونه یک امام دخترش را به نام یک انسان کافر و ضد امام، نامگذاری می‌کند؟

ولی حقیقت این است که نامگذاری دخترش با این نام، بیانگر عدم اعتقاد وی به امامت است همچنین به نظر ایشان آنچه میان علی و عایشه رخ داده بود صرفاً مبتنی بر اجتهاد بوده که نمی‌تواند معیار کفر و ایمان باشد. بنابراین قیام عایشه علیه علی قیام علیه امامت الهی نبوده بلکه قیام علیه حکومت فردی از افراد بشر بوده که آنرا باید با میزان خطا و صواب سنجید نه با میزان کفر و ایمان.

همچنین نامگذاری فرزندانش با این نامها، به پیروی از پدارنش بوده و این بیانگر اتفاق نظر اهل‌بیت نسبت به گرامی داشت این شخصیتها می‌باشد و از طرفی ادعای امامت را نقض می‌نماید.

شکوه و گلایه موسی بن جعفر از اطرافیانش:

الف) آنچه در این مورد آمده بشرح زیر است:

ایشان تاکید می‌ورزد که در میان شیعیانش حتی یک نفر مورد اعتماد وجود ندارد و اگر آنها مورد آزمایش قرار گیرند همگی مرتد خواهند شد و در میان هزاران نفر یک نفر هم باقی نمی‌ماند. تا جایی که در کتابهایشان نقل شده که علت کشته شدنش همین یارانش بودند.

۱ـ به موسی بن‌بکر واسطی نسبت داده‌اند که گفته است: ابوالحسن به من گفت: اگر شیعیانم را آزمایش بکنم همگی مرتد خواهند شد. اگر آنها را غربال بکنم در میان هزار نفر حتی یکی خالص در نمی‌آید.[1]

---

۱. الکافی (۲۲۸/۸)، میزان الحکمة (۱۵۴۰/۲) و الانتصار (۲۳۴/۹).

۲ـ یکی از شاگردانش به نام هشام بن حکم باعث زندانی شدن و کشته شدن وی گردید چنانکه در رجال کشی چنین آمده است: هشام بن حکم فردی ضال و مضل و شریک در ریختن خون ابوالحسن بود.

آری هشام از جمله راویانی است که اساس مذهب شیعه را تشکیل می‌دهند و منابع مورد اعتماد شیعه از وی روایتی نقل کرده‌اند.

۳ـ هشام بن حکم در میان مردم چنین شایع نمود که بدستور موسی کاظم سخن از امامت وی بر زبان می‌آورد که این امر باعث زندانی شدن موسی توسط مهدی عباسی گردید.[۱]

همچنین ابن تیمیه به این مطلب اشاره نموده که موسی کاظم از طرف دستگاه حکومتی متهم به براندازی نظام شد بخاطر همین توسط مهدی و سپس توسط رشید زندانی شد.[۲]

به نظر می‌رسد که این شایعات توسط هشام و همراهانش به نام موسی کاظم پخش می‌شد. از اینرو می‌بینیم که روایات شیعه، هشام را بانی و باعث زندانی شدن وی می‌دانند. چرا که آنها شایعاتی در مورد امامت وی به راه انداختند تا اینکه این خبرها به گوش هارون رشیدرسید و او دستور به زندانی کردن ابوالحسن موسی بن کاظم داد.

بنابراین منابع شیعه، هشام را مسئول قتل موسی کاظم می‌دانند و آنها بر این باورند که ایشان در زندان هارون رشید مسموم شد و به قتل رسید.

٤ـ طبق روایات، موسی بن جعفر از هشام خواست تا دست از شایعه سازی و سخن پیرامون این قضایا بردارد. ولی او فقط یکماه خودداری کرد و دوباره شروع کرد. آنگاه ابوالحسن به وی گفت: برایت خوشایند است که در ریختن خون یک مسلمان شریک شوی؟ گفت: خیر. گفت: پس چرا می‌خواهی در ریختن خونم

---

۱. البدایة و النهایة. (۱۹۷/۱۰).

۲. منهاج السنة (۱۵۵/۲).

شریک شوی؟ اگر ساکت شوی من در امان خواهم بود و گرنه سرم را از تنم جدا خواهند کرد.

هشام ساکت نشد و دیری نگذشت که برای ابوالحسن اتفاق افتاد آنچه که اتفاق افتاد.[۱]

۵ـ طبق روایات کتب شیعه، ابوالحسن رضا می‌گوید: آنچه برای ابوالحسن اتفاق افتاد بخاطر هشام بن حکم بود. فکر می‌کنید خدا او را بخاطر آنچه با ما کرد خواهد بخشید.[۲]

۶ـ قاضی عبدالجبار همدانی می‌گوید: هشام بن حکم اولین کسی بود که ادعای منصوص بودن امامت کرد و جرأت ناسزا گویی به ابوبکر، عمر، عثمان و مهاجرین و انصار نمود.[۳]

۷ـ در رجال کشی آمده که خبر توطئه‌ی هشام در مساله‌ی امامت به هارون الرشید رسید. چنانکه یحی بن خالد بر مکی به وی گفت: ای امیرالمؤمنین! هشام گمان می‌برد که امام دیگری غیر از شما وجود دارد که باید از وی پیروی کرد و معتقد است که اگر او دعوت به قیام علیه شما بکند قیام خواهد کرد.[۴]

هارون با شنیدن این خبر، شگفت زده و غافلگیر شد و فوراً دست به کار شد.

---

۱. اختیار معرفهٔ الرجال (۵۴۹/۲)، معجم الرجال (۳۱۴/۲۰) و قاموس الرجال (۵۳۴/۱۰).

۲. اختیار (۵۶۲/۲)، قاموس (۵۳۵/۱۰)، معجم (۳۱۶/۲۰) و مختصر بصائر الدرجات ۱۰۵.

۳. تثبیت دلائل النبوهٔ (۲۲۵/۱) شاید هدف قاضی منصوص بودن امامت افراد بخصوصی جزء علی زیرا ابن سبا اولین کسی بود که ادعای امامت علی را مطرح نمود.

۴. اختیار (۵۳۴/۲)، البحار (۱۸۹/۴۸) مواقف شیعه (۳۴۷/۱) معجم (۳۰۲/۲۰) و قاموس رجال (۵۲۴/۱۰).

۸ـ **همچنین کتابهای شیعه** پرده از هویت اصلی هشام برداشته‌اند که تربیت یافته‌ی برخی از زنادقه بوده است چنانکه رجال کشی می‌گوید: هشام در نوجوانی زیر دست ابوشاکر تربیت شد که از زندیقان (بی‌دینان) می‌باشد.[۱]

ب) نگاهی به این روایات:

۱ـ ابوالحسن موسی بن جعفر تاکید می‌ورزد که اطرافیانش اگر مورد آزمایش قرار گیرند، آشکار می‌شود که هیچکدامشان مسلمان نیستند. و از میان هزار نفر حتی یکی هم خالص نیست. با چنین وضعیتی معلوم نیست تعداد نجات یافتگان این قوم چقدر باشد؟ و این بیانگر میزان انزجار اهل‌بیت از تجارت پیشگان شایعه سازی است که پیرامون آنها بوده‌اند.

۲ـ نام یکی از این شایعه سازان به عنوان نمونه بیان گردید که باعث آزار موسی بن جعفر شد و حتی پس از منع وی دست از این کار بر نداشت تا اینکه باعث قتل موسی بن جعفر گردید.

۳ـ شگفت انگیز بودن این خبر برای هارون الرشید بیانگر غیر معروف بودن چنین ادعاها و شایعاتی می‌باشد وگرنه هارون الرشید با شنیدن این خبر، شگفت زده نمی‌شد.

۴ـ این شایعه‌ساز که باعث آزار موسی بن جعفر گردید و تظاهر به محبت اهل‌بیت می‌نمود، دست پرورده‌ی زنادقه و بی‌دینان بوده است.

۵ـ هشام بن حکم و پیروانش، طبق رأی قاضی عبدالجبار، جزو نخستین کسانی بودند که نظریه ابن سبا در مورد امامت علی را به سایر اهل‌بیت تعمیم دادند و از کشته شدن علی و حسین در برانگیختن احساسات مردم سوء استفاده کردند و دردلهای مردم نسبت به حکومتهای اسلامی کدورت ایجاد نمودند.

---

۱. اختیار معرفة رجال (۵۶۱/۲)، ابوشاکر دیصانی؛ صاحب الدیصانیه کسیکه در گمراه ساختن هشام بن حکم نقش داشته است نگا: الرافعی تحت عنوان رایة القرآن ص ۱۷۶، قاموس رجال (۵۱۷/۱۰) و معجم رجال خوئی (۲۷۷/۱۰).

جالب اینکه عبدالحسین موسوی یکی از آیات معاصر شیعه همه‌ی آنچه را که کتابهای معتبر شیعه در مورد هشام نوشته‌اند ، انکار نموده و گفته است: آنچه را که دشمن به وی نسبت داده در کتب بزرگان ما چیزی از آن ذکر نشده است![1]

از ایشان می‌پرسیم آیا این کتابهائی که هشام را متهم می‌کنند، متعلق به اهل‌سنت هستند یا شیعه، و اگر متعلق به شیعه هستند آیا آنها راست می‌گویند یا عبدالحسین؟

البته عبدالحسین هم مقصر نیست و چاره‌ای جز دفاع از مهم‌ترین راوی این جماعت که روایاتش باعث ایجاد اختلاف میان امت گردیده ندارد.

آری عبدالحسین از عقاید و روایات باطل این مذهب دفاع می‌کند. ولی پس از اینکه کتب و منابع قوم در دست رس همگان قرار گرفته است نمی‌تواند حقایق را انکار نماید بلکه باید نخست به این حقیقت تلخ اعتراف کرده، سپس به فکر علاج، توجیه و انکار آن بر آید.

شخصیت دوم: علی بن موسی (۱۴۸ ـ ۱۸۳ ـ ۲۰۲هـ

علی بن موسی بن جعفر صادق معروف به ابوالحسن از فضلا و بزرگان اهل بیت بود.

او هشتمین امام، مذهب اثنای عشری محسوب می‌شود. در مدینه متولد شد. رنگ پوستش سیاه و مادرش اهل حبشه بود.

مأمون عباسی او را دوست داشت. دخترش را به عقد او درآورد و او را در سال ۲۰۱ هـ ولیعهد خویش معرفی کرد. همچنین مامون دختر دیگر خود را به عقد پسر علی بن موسی به نام محمد درآورد و به نام او سکه زد و رنگ لباس شاهان عباسی را به رنگ سبز که شعار اهل‌بیت بود تغییر داد.[2]

دیدگاه وی نسبت به ابوبکر و ام المؤمنین عایشه:

کنیه‌اش ابوبکر و اسم یکی از دخترانش عایشه بود.

---

۱. المراجعات عبدالحسین موسوی (۴۲۰).

۲. تاریخ طبری (۱۳۹/۷).

-**چنانکه اصفهانی شیعه** می‌گوید: از عیسی بن مهران از ابی صلت هروی روایت است که روزی مأمون از وی در مورد مساله‌ای پرسید. ابوصلت گفت: ابوبکر ما در مورد این مساله چنین گفته است.

عیسی بن مهران می‌گوید: از ابوصلت پرسیدم: ابوبکر شما کیست؟ گفت: علی بن موسی الرضا است. کنیه‌اش ابوبکر و مادرش ام ولد بود.[۱]

از ایشان در رد شایعات سبائیه سخنی سراغ ندارم شاید علت این امر وجود ایشان در مدینه و بدور از مرکز شایعه سازی؛ یعنی عراق بوده و شاید نامزدی ایشان برای ولیعهدی مامون باعث این امر بوده است.

البته آنچه از ایشان به اثبات رسیده اینکه اسم یکی از دخترانش را عایشه نهاده است و این امر بدون تردید بیانگر دیدگاه مثبت ایشان نسبت به ام‌المؤمنین می‌باشد.

همچنین این مطلب را مورخین غیر از ابن جریر ذکر کرده‌اند که نام فرزندان رضا عبارت بودند از محمد، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشهA.[۲]

شکوه و گلایه علی بن موسی از پیروانش:

از علی بن موسی روایت شده که گفته است: «بنان» بر علی بن حسین و مغیره بن سعید بر ابوجعفر و محمد بن بشیر بر ابوالحسن موسی و ابوالخطاب بر ابوعبدالله دروغ بستند. خداوند همه را به عذاب آهن داغ گرفتار کند و محمد بن فرات بر من دروغ می‌بندد.[۳]

علی بن موسی تاکید می‌ورزد که اطرافیان اهل‌بیت بر آنان دروغ می‌بستند که این قضیه پرده از حجم توطئه‌ی اطرافیان اهل‌بیت بر می‌دارد توطئه‌ای که در نتیجه‌ی

---

۱. مقاتل الطالبین (ص۵۶۱، ۵۶۲).

۲. تاریخ دمشق (۱۴۲/۴).

۳. اختیار معرفة الرجال (۵۹۱/۲)، معجم رجال خوئی (۲۶۲/۵)، قاموس رجال (۶۰۰/۹)، اعیان شیعه (۶۰۶/۳) و مسند امام رضا (۴۴۶/۲).

آن اینهمه شایعات ساخته شد و این شکایتی است که اکثر اهل‌بیت از اطرافیانشان داشته‌اند.

شخصیت سوم: محمد بن علی(۱۹۵هـ ۲۰۳ ـ ۲۲۰ هـ)

محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب در سال ۱۹۵ در مدینه متولد شد. کنیه‌اش ابوجعفر بود. مأمون دخترش؛ ام الفضل را به عقد وی درآورد و در سال ۲۱۵ هـ در بغداد زفاف نمود. در ایام حج به مکه و از آنجا به مدینه رفت و در آن شهر مقیم شد. در سال ۲۲۰ هـ در سن بیست و پنج سالگی در بغداد درگذشت.[۱]

از ایشان در مورد شایعات روایتی سراغ ندارم و این یعنی شایعات در عصر ایشان بخاطر اینکه پدرش ولیعهد مأمون بوده، فروکش نموده است.

شخصیت چهارم: علی بن محمد (۲۱۴ هـ ۲۲۰ ـ ۲۵۴هـ)

علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر در سال۲۱۴ هـ در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۵۴ هـ در سامرا چشم از دنیا فرو بست و داخل منزلش دفن گردید. متوکل او را از مدینه به سامرا فراخواند جایی که معروف به «عسکر» بود بخاطر اینکه معتصم آنرا برای عسکر (ارتش) ساخته بود و از همین رو به علی بن محمد، عسکری می‌گویند. او در آنجا حدود بیست سال زیست و در همانجا وفات یافت.[۲]

نامگذاری یکی از دخترانش به نام عایشه:

مفید می‌گوید: ابوالحسن در رجب ۲۵۴ هـ وفات یافت و داخل منزلش در سامرا دفن گردید و از خود فرزندانی به نام ... و دختری به نام عایشه پشت سر گذاشت.[۳] و این بیانگر تعظیم و محبتی است که در دل ایشان نسبت به ام المؤمنین وجود داشته وگرنه نام ایشان را بر فرزندانش نمی‌گذاشت.

---

۱. تاریخ طبری (۱۹۰/۷) و سمط النجوم العوالی (۳۵۲/۲).

۲. وفیات الاعیان (۲۷۲/۳)، تاریخ بغداد (۵۶/۱۲) و سه

۳. کشف الغمه (ص۳۳۴) و فصول مهمه ص ۲۸۳.

شخصیت پنجم: حسن بن علی (عسکری) (۲۳۲ ـ ۲۵۴ ـ ۲۶۰)

حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب. مکنی به ابوالحسن هاشمی وملقب به عسکری از مادری به نام سوسن در سال ۲۳۲ هـ در مدینه متولد شد و در اوائل خلافت معتمد در سال ۲۶۰ هـ در سن ۲۸ سالگی در سامرا در گذشت.[۱] گفتنی است که از ایشان هیچ فرزندی بجای نماند ولی بعد از مرگش برخی مدعی شدند که فرزندی داشته است.

از ایشان هیچ روایتی در کتب اهل‌سنت نقل نشده و چنین به نظر می‌رسد که در زمان ایشان تشیع از رونق افتاده بوده است.

-**نوبختی و قمی نوشته‌اند** که حسن در سال ۲۶۰ هـ بدون اینکه جانشینی داشته باشد درگذشت و فرزندی از او در ظاهر دیده نشد از اینرو اموالش به برادر وی جعفر و مادرش تعلق گرفت.

-**همچنین مسعودی شیعه** می‌گوید: در سال ۲۶۰ هـ ابومحمد حسن بن علی در دوران خلافت معتمد در سن ۲۹ سالگی درگذشت. ایشان پدر مهدی منتظر؛ امام دوازدهم است این نظریه قاطع جمهور شیعه می‌باشد.

البته دیدگاه‌ها در مورد منتظری از آل محمد ،بسیار و متفاوت است تا جایی که در این قضیه به بیش از بیست گروه تقسیم شده‌اند که استدلال هر کدام از این فرقه‌ها را ما در کتاب «سرالحیاۀ» «و المقالات فی اصول الدیانات» همراه دیگر معتقداتشان پیرامون غیبت و غیره بیان داشته‌ایم.[۲]

نامه نگاری امام عسکری به کودکی از پیروانش:

در کتابهای شیعه روایت عجیب و غریبی به امام عسکری نسبت داده‌اند که به کودکی به نام حسین بن بابویه قمی معروف به صدوق (ت ۳۲۹هـ) نامه‌ای نوشته و

---

۱. سمط النجوم (۳۵۲/۲).

۲. مروج الذهب (۱۲۴/۲).

او را شیخ و استاد خود و فرد قابل اعتماد یدانسته است. کسی که هفتاد سال بعد از امام عسکری مرده و احتمالاً در حیات ایشان پنج ساله بوده یا اصلاً متولد نشده است!!! شیخ نوری در مستدرک الوسائل، کودک قمی را اینگونه معرفی می‌کند: «شیخ پیشتاز و کوه علم و دانش، ابوالحسن علی بن حسین بابویه قمی، دانشمند فقیه، محدث بزرگ، صاحب مقامات ویژه که امام عسکری او را با توقیع شریف خویش مورد لطف قرار داده و با این جملات زیبا او را خطاب قرار داده است: **به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.سپاس از آنِ خداوندی است که پروردگار جهانیان است و فرجام نیک از آنِ تقواپیشگان و بِهشت از آنِ یکتاپرستان و آتش دوزخ برای انکارگران حق است و ستم جز بر ستمکاران روا نیست و معبودی نیست جز خداوندی که بهترین آفریدگار است. و درود و سلام بر محمد و دودمان پاک او باد!**

اما بعد: ای ابوالحسن، علی بن حسین قمی، که شخصیت بزرگوار و مورد اعتماد ما هستی، امید که خداوند تو را به انجام کارهایی که خود می پسندد موفق دارد و از سر مهر و رحمت خویش فرزندانی شایسته کردار روزیت سازد.

من شما را به پروای از خدا و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات ، سفارش می کنم، از این رو به سفارش های من به خوبی عمل کن و همه شیعیان مرا به انجام این دستورات توصیه و دعوت کن تا بدان ها عمل کنند. بر تو باد به شکیبایی و انتظار فرج! و بدان که شیعیان ما همواره در رنج و فشارند تا فرزندم مهدی، علیه السلام، ظهور کند.همو که پیامبر گرامی نوید او را داد که زمین و زمان را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت.

آری! زمین را خداوند به هر کدام از بندگان شایسته اش که بخواهد به میراث می دهد و فرجام نیک و پیروزمندانه از آن تقواپیشگان است. درود بر تو و بر همه شیعیان ما و رحمت خدا و برکات او بر شما باد![1]

نگاهی به آنچه گذشت:

۱ـ حسن عسکری حدود ۳۰ سال زندگی کرد و به گواهی تاریخ فرزندی از خود بجا نگذاشت. سپس طبق روایات شیعه در آخرین لحظات زندگی‌اش از او فرزندی به دنیا می‌آید که بصورت معجره آسا در چهل روز تبدیل به مردی شده، از انظار مخفی می‌شود و جز یک زن گواه دیگری برای این قضیه وجود ندارد.

عقل و خرد شیعیان نیز این سخن را به راحتی می‌پذیرد و مبتی بر آن دین و اندیشه‌ای را می‌سازند و تا ابد با امت اسلامی به دشمنی می‌پردازند.

آیا ممکن است که پروردگار جهانیان دین خود را برای کنیز و یا زنی بگذارد که در تنهایی و تاریکی امامی را می‌زاید و امام هم در تاریکی گم و گور می‌شود وانگهی بشر بخاطر چنین امامی باید پاسخگو باشد؟!

مگر خدا ـ نعوذ بالله ـ عاجز است از اینکه چنین امامی را آشکارا به دنیا بیاورد و او را حفاظت کند؟ مگر موسی را در خانه‌ی فرعون نگهداری نکرد؟!

پروردگارا! تو پاکی و اینها آنگونه که شایسته است تو را نشناخته‌اند.

۲ـ عجیب‌تر اینکه امام حسن عسکری در مقابل کودکی که هنوز به سن تشخیص نرسیده است اینگونه کرنش می‌نماید و او را با چنین اوصافی مخاطب قرار می‌دهد. آیا برای امامی که جانشین پیامبر است می‌زیبد که کودکی را اینگونه توصیف نماید؟

مگر نه اینکه همه‌ی پیروان امام، شاگردان او محسوب می‌شوند و چشم به دانش و توجیهات او دوخته‌اند؟

---

۱. روضات الجنات (۲۷۳/۴)، مستدرک الوسائل (۵۲۷/۳)، المناقب لابن شهر آشوب (۴۲۵/۴)، البحار (۳۱۷/۵۰) و ...

پس چگونه امام خود را شاگرد این کودک می‌داند و او را شیخ خود ملقب می‌کند؟

پاک است خدای خرد بخش! این دروغ آنقدر شگفت انگیز نیست بلکه عملکرد علمای این جماعت بیش از هر چیزی شگفت انگیز است که چنین روایاتی را که حتی کودکان دروغ بودن آنرا تشخیص می‌دهند، به راحتی می‌پذیرند و تایید می‌نمایند!

هدف چیست؟

هدف در کل این است که ولادت مهدی به هر شکل ممکن ثابت گردد حتی اگر به قیمت توهین به امام زنده‌ای بشود.

همچنین باید شیخ قمی در هاله‌ای از تعظیم و تقدیس قرار گیرد کسی که این دروغ را وضع نمود ه و بال و پر داده و برای آن روایات زیادی تراشیده است.

تا جایی که وی ملقب به «صدوق» (راستگو) شده و با نامگذاری چیزی به ضد آن، تلا ش کردند تا او را راستگو جلوه دهند تا کسی به خود اجازه‌ی تکذیب او را در آنچه در این زمینه روایت کرده است ندهد.چنانکه یکی از پژوهشگران معاصر شیعه بدان تاکید می‌ورزد و به زودی در این‌باره سخن خواهیم گفت.

بدینصورت از مرحله‌ی شایعات گذشتیم و رسیدیم به مرحله‌ی سرگردانی و تفرقه‌ی شیعه که حاصل ابهاماتی است که پیرامون عقیده‌ی امامت وجود دارد.

عصر دوم

عصر سرگردانی وتفرقه

(۲۶۰-۳۸۱ه)

پیشگفتار

در این برهه از زمان شیعه بخاطر مرگ آخرین امامشان بدون اینکه جانشینی از خود بجا گذارد دچار سرگردانی و نهایتا دو دستگی و اختلاف گردید که در این میان دو نوع حیرت بیشتر جلب توجه می‌نماید که عبارت‌اند از:

نخست: انقطاع نسل ائمه که همه‌ی شیعیان را در حیرت فرو برد.

دوم: قضیه مهدی و غیبتش که مخصوصا شیعیان اثنای عشری را دچار سرگردانی نمود.

گفتنی است که این سرگردانی را تعدادی از علمای شیعه آنزمان و یا نزدیک به آن زمان، احساس نموده و منعکس کردندکه ما به نام شش نفر از آنها اکتفا می‌کنیم:

۱ـ نو بختی (ت ۳۱۰هـ)

۲ـ سعد القمی (ت۳۰۱ هـ)

۳ـ مسعودی (ت ۳٤٦هـ)

٤ـ نعمانی (ت اوئل قرن چهارم)

٥ـ ابن بابویه قمی (ت ۳۸۱ هـ)

٦ـ طوسی (ت ٤٦۰ هـ)

البته ما به ارائه‌ی بعضی از سخنانشان اکتفا می‌کنیم با این تفصیل که مرگ حسن عسکری را آاغاز این سرگردانی و تفرقه و مرگ ابن بابویه قمی را پایان آن قرار می‌دهیم چرا که مرگ حسن عسکری بدون اینکه ظاهرا فرزندی داشته باشد علت اصلی این تفرقه بوده و ابن بابویه آخرین کسی است که گواه بر ماجرا بوده است. والله اعلم.

سرگردانی نخست: شیعیان امامی و تفرقه میان آنان

شیعیان بر این باور بودند که نسل ائمه تا قیامت ادامه خواهد داشت و به هیچ وجه در ذهنشان خطور نمی‌کرد که روزی این نسل منقطع می‌شود، زیرا معتقد بودند که خداوند امامت و پیشوایی امت را به آنها سپرده و از اینرو باید نسلشان تا قیامت، در صحنه حضور داشته باشد وگرنه بعید است که خداوند چنین مسئولیتی را به نسلی بسپارد که قرار است بزودی قطع شود.

اما چه سود که حسن عسکری؛ آخرین امامشان عقیم بود و در حالی از دنیا رفت که از خود فرزندی بجا نگذاشت، از آنروز امامیها دچار سرگردانی بزرگی شدند که در اثر آن، عقایدشان دگرگون شد و دچار تفرقه و اختلاف شدند و به گواهی علمای خودشان به بیش از چهارده گروه تقسیم شدند، چنانکه در پرتو کلام دانشمندان معاصر شیعه به اعتقاد شیعه در مورد تداوم امامت پی می‌بریم. نمونه‌ای از سخنانشان به شرح زیر است:

۱ـ **حسین مدرسی طباطبائی** از شیعیان معاصر، در شرح حدیث دوازده خلیفه، می‌گوید: شیعیان سابق به این حدیث اهمیت چندانی نمی‌دادند چرا که معتقد به استمرار امامت تا پایان جهان بودند و فکر می‌کردند تعداد ائمه بیش از اینها خواهد بود.[۱]

این محدث شیعی تاکید می‌ورزد که شیعیان معتقد به حصر امامت در تعداد معین نبودند از اینرو به حدیث دوازده خلیفه اهمیتی نمی‌دادند آنگونه که اهل‌سنت به آن اهمیت داده بودند. البته نباید فراموش کرد که این حدیث از ائمه سخن بمیان نیاورده بلکه سخن از دوزاده خلیفه بمیان آورده است.

اما پس از اینکه حسن عسکری بدون فرزند از دنیا رفت، آنها فورا برای او فرزندی دست و پا کردند تا تعداد ائمه را به دوازده برسانند و از آنروز به بعد، حدیث دوازده خلیفه را دستاویز خود قرار داده به پخش و نشر آن پرداختند. و اینرا ما به گواهی یکی از علمای محدث شعیه می‌گوئیم که سخنش را بر اساس تاریخ

---

۱. متن کامل این مطلب به زودی خواهد آمد.

ذکر می‌کند. زیرا مورخین شیعه قبل از قرون سوم تعداد ائمه را مطلقاً مشخص نکرده‌اند همانگونه که ازمذهب اثنای عشری نیز تا آن زمان یادی در تاریخ نیست و فقط شیعیان به نام امامیه معروف بوده اند.

۲ـ همچنین پژوهشگر معاصر شیعی؛ احمد کاتب طی سخنی از مهدی غایب، تاکید می‌ورزد که شیعیان قبل از وفات امام یازدهم معتقد به انقطاع نسل امامت و انحصار ائمه در دوازده تن نبودند. چنانکه می‌گوید: مرگ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هـ در سامرا بدون اعلام جانشینی برای خود و وصیت به مادرش «حدیث» باعث ایجاد مشکل و پراکندگی بزرگی در صفوف شیعیان امامی گردید چرا که آنها پیشتر معتقد به تداوم امامت الهی تا قیامت بودند.[1]

پدید آمدن اختلاف در صفوف شیعیان امامی:

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

پس از مرگ حسن عسکری آنگونه که خود علمای شیعه نوشته‌اند امامیها به بیش از چهارده گروه تقسیم شدند. البته سه تن از مورخین شیعه در قرن چهارم بیش از دیگران به این اختلاف عنایت داشته و هر کدام آنرا ذکر نموده‌اند که عبارت‌اند از: نوبختی، قمی و مسعودی بدون تردید حاصل این اختلاف برای یک جوینده‌ی حق چیزی جز این نیست که دلیل قاطعی برای امامت هر امام وجود ندارد.

پیروان حسن عسکری طبق گفته‌ی نوبختی به چهارده و طبق گفته‌ی قمی به پانزده گروه تقسیم شدند اینها خودشان امامی هستند و از نزدیک شاهد رویدادهای قرن سوم بوده‌اند.[2] البته مسعودی تعداد آنها را به بیست گروه افزوده است.[3]

---

۱. تطور الفکر السیاسی (۱۱۴).

۲. فرق الشیعه (۹۶) و المقالات و الفرق (۱۰۶).

۳. مروج الذهب (۱۹۰/۴).

ما در اینجا خلاصه‌ی سخنان نوبختی را در این باره که تفاوت چندانی با سخنان قمی ندارد ذکر می‌کنیم: نوبختی طی سخنی از حسن عسکری می‌نویسد: پیروانش بعد از او به چندین گروه تقسیم شدند:

گروه اول معتقد بود که حسن عسکری نه مرده بلکه از انظار غایب گشته و قائم هموست زیرا روا نیست که جهان از وجود امام خالی باشد.

گروه دوم می‌گفت: او مرده سپس زنده شده و هموست قائم و مهدی و هدف از قیام نیز زنده شدن بعد از مرگ است. و چون او فرزندی ندارد که امامت را بعهده گیرد پس خودش امامت را ادمه خواهد داد.

گروه سوم: حسن عسکری مرده و امامت به وصیت ایشان به برادرش جعفر منتقل شده است. داعیان به امامت جعفر، علی بن طاهر خراز که سخنگوی توانایی بود و خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی بودند.

گروه چهارم: امام بعد از حسن برادرش جعفر است و او امامت را از پدر خویش به ارث برده نه از حسن و اصلا امامت حسن باطل است چرا که امام نباید بدون اینکه برای خود جانشین تعیین کند یا وصیت بنماید بمیرد. همچنین امامت دو برادر جز حسنین روا نیست چنانکه جعفر نیز به این نکته تصریح نموده است.

گروه پنجم: این گروه معتقد به امامت محمد بن علی برادر حسن عسکری است که در حیات پدر وفات یافت. اینها می‌گویند هیچکدام از جعفر و حسن لیاقت امامت را نداشتند اولی بخاطر فسق و معصیت و دومی بخاطر اینکه مقطوع النسل است.

گروه ششم: حسن عسکری فرزندی دارد که دو سال قبل از وفات پدر متولد شد و از ترس عمویش؛ جعفر از دیده‌ها پنهان گشت.

گروه هفتم: هشت ماه بعد از وفات حسن عسکری برایش فرزندی متولد شد که پدرش می‌دانست و دستور داده بود نامش را محمد بگذارند و او اکنون از دیده‌ها پنهان گشته است.

گروه هشتم: حسن اصلاً فرزندی نداشت و هیچ دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه او فرزندی داشته و از دیده‌ها مخفی شده است. زیرا چنین ادعایی می‌تواند در مورد هر میت دیگری از جمله در مورد بقیه امامان و حتی در مورد رسول اکرم بشود که بعد از خود فرزندانی بجا گذاشته‌اند که از انظار مخفی شده‌اند. واقعیت این است که حسن عسکری بعد از خود پسر زنده‌ای بجا نگذاشته البته در حالی مرده که نطفه‌ای از او در رحم یکی از کنیزانش مانده و روزی به دنیا خواهد آمد و امامت را بعهده خواهد گرفت. چرا که روانیست دنیا از وجود حجت خالی بماند.

البته صاحبان نظریه‌ای که معتقد هستند حسن عسکری فرزندی داشته و از دیده‌ها مخفی شده در اعتراض به دیدگاه گروه هشتم گفته‌اند: دیدگاه ما معقول‌تر از دیدگاه شما است که مخالف با عرف و عادت و حتی صدها روایت صحیح می‌باشد که می‌گوید: جنین بیش از نه ماه در شکم مادر نمی‌ماند. چگونه این جنین سالها در شکم مادر مانده و متولد نشده است. حال خودتان قضاوت کنید آیا پنهان شدن یک انسان برای چند سال عجیب‌تر است یا اینکه ماندن یک جنین در شکم مادر؟

گروه نهم: صحت وفات حسن عسکری مانند صحت وفات پدرانش به اثبات رسیده و این نکته نیز به اثبات رسیده که بعد از حسن عسکری امامی وجود ندارد. پس امروز دنیا خالی از حجت خدا است تا زمانی که خودش بخواهد کسی را از آل محمد برای این مهم برانگیزد همانگونه که محمد را پس از انقطاع پیامبران فرستاد.

گروه دهم: ابوجعفر؛ محمد بن علی که در حیات پدر وفات یافت به وصیت پدر امام بود. او به نوجوانی به نام نفیس که در خدمتش بود وصیت کرد. نفیس بعد از مرگ وی، وصیتش را به جعفر انعکاس داد.

گروه یازدهم: ما در این‌باره توقف می‌کنیم تا قضیه روشن شود زیرا قضیه بر ما مشتبه شده است. نمی‌دانیم امام چه کسی است و از طرفی نباید زمین از وجود حجت خالی بماند.

گروه دوازدهم: روا نیست که زمین از وجود حجت الهی خالی بماند زیرا اگر چنین شود زمین و آسمان نابود می‌شوند. پس امام وجود دارد ولی از ترس پنهان شده و تلاش برای شناسائی و یافتنش نیز حرام و ناجایز است.

گروه سیزدهم: حسن عسکری که امام واقعی بعد از پدرش بود وفات یافت و امامت به برادرش جعفر منتقل گردید و حدیث که می‌گوید: امامت نباید از برادری به برادری منتقل شود جز حسنین در صورتی است که امام از خود فرزندی بجای بگذارد و گرنه ضرورتا به برادرش منتقل می‌شود.

گروه چهاردهم: امام بعد از حسن عسکری فرزندش محمد است یعنی همان «منتظر» البته او مرده و بزودی با شمشیر باز خواهد گشت و دنیا را بعد از آنکه ظلم و ستم فرا بگیرد پر از عدل و انصاف خواهد کرد.[۱]

ب) نگاهی به این اختلاف و چند دستگی:

۱ـ پدید آمدن این چند دستگی در صفوف شیعه که بقول نوبختی به چهارده گروه و به قول دیگران به بیش از آن منجر شد دلیل قاطعی است بر اینکه اصل امامت از بیخ فاقد ریشه و دلیل است چرا که اگر ریشه واساسی داشت منجر به اینهمه اختلاف و کشمکش نمی‌شد.

۲ـ محال است که خداوند قضیه‌ای همچون امامت را که دین و ایمان و بهشت و رستگاری وابسته بدان است در مهم‌ترین منبع دینی یعنی قرآن بیان نکند.

۳ـ محال است که حسن عسکری امام من عندالله باشد و از خود فرزندی برای تصدی این امانت بجا نگذارد یا اینکه آنرا از دید مردم پنهان نماید در حالی که مردم نیاز شدید به وجود او دارند.

۴ـ محال است امامی که باید محافظ و مدافع دین باشد از ترس جان خویش بیش از هزار سال پنهان شود و بگذارد تا دین خدا نابود شود.

۵ـ هیچکدام از مؤرخین شیعه نامی از گروه اثنا عشری ذکر ننموده‌اند چرا که تا آن زمان گروهی با این نام وجود نداشته و بعدها به منصه ظهور آمده است.

۶ـ نباید از یاد برد که این اولین چند دستگی در تاریخ شیعه نبود بلکه بعد از مرگ هر یک از امامان، شیعه دچار تفرقه شده است و این چیزی است که مورخین شیعه مانند نوبختی و قمی در کتابهایشان: «الفرق و المقالات» گفته‌اند.

---

۱. فرق الشیعه نوبختی ص ۱۱۹ چ دارالرشید با اختصار.

چنانکه نوبختی می‌گوید: بعد از قتل علیΔ شیعیان به سه گروه تقسیم شدند... و بعد از شهادت حسین، گروهی از پیروانش دچار سرگردانی شدند و دیری نگذشت که به سه گروه تقسیم شدند.

سپس سخنی از تقسیم شدن آن گروه‌ها به پنجا ه گروه بمیان آورده.

همچنین یادآور شده که بعد از مرگ ابوجعفر، پیروانش به دو گروه تقسیم شدند.

و بعد از ابوعبدالله؛ جعفر بن محمد، شیعیانش به شش گروه تقسیم شدند... گروه ششم معتقد به امامت موسی بن جعفر بود... سپس نام فرقه‌های زیادی را که از این شش فرقه منشعب شده‌اند برده و گفته است هر کدام از آنها فرقه‌های دیگر را کافر و مباحال دم می‌دانستند.

پیروان علی بن موسی الرضا نیز بعد از وفاتش به چندین گروه تقسیم شدند... ایشان نام پنج گروه را ذکر نموده است.

واز تقسیم شدن پیروان رضا به دو گروه خبر داده است زیرا فرزندش محمد هنوز خورد سال بود و صلاحیت امام شدن را نداشت. یکی از این دو گروه به امامت احمد بن موسی معتقد بود و دومی معتقد به توقف بود.

بعد از آن هم در مورد انشعاب شیعه به دو گروه که یکی معتقد به امامت علی بن محمد بود سخن بمیان آورده است.

دوباره نیز شیعه به دو گروه تقسیم شدند وبعد از حسن عسکری شیعه به چهارده گروه تقسیم گردید.[1] و هر کدام از این گروه‌ها به چند گروه دیگر تقسیم شد.

همه‌ی اینها بیانگر آن است که امامت قضیه‌ای ساختگی است وگرنه بخاطر آن این همه اختلاف بوجود نمی آمد و خداوند هیچگاه بندگانش را مکلف به ایمان به چنین قضیه‌ی پیچیده و مبهمی نخواهد کرد.

---

۱. فرق الشیعه (۳۲ـ ۹۷).

سرگردانی دوم: سرگردانی فرقه‌ی اثنا عشری

این بحث مربوط به حیرت و سرگردانی فرقه‌ای است که خود مولود سرگردانی شیعیان امامی سابق است.

حیرتی که شیعیان (بعد از مرگ حسن عسکری) دچار آن شدند به زایش گروه‌های زیادی انجامید که یکی از آنها اثنا عشری بود. زیرا برخی از علمای شیعه فوراً به فکر پر نمودن شکافی شدند که با مردن حسن عسکری بوجود آمده بود بنابراین مدعی شدند که او بعد از خود فرزندی بجا گذاشته که بخاطر نجات جان خویش از دست دشمنانش پنهان شده و بعد از پدرش امامت به او منتقل شده است.

این سخن گرچه موقتا مورد پذیرش جامعه‌ی شیعی قرار گرفت ولی دیر نگذشت که مردم در مورد مهدی پنهان شده، دچار شک و تردید شدند تا جایی که دین شیعه با چالش جدی روبرو شد و بسیاری از دین برگشتند و به فحشا و زشت کاری روی آوردند.

الف) حکایت این سرگردانی از زبان علمای شیعه:

۱ـ نعمانی؛ یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن چهارم (ت اوائل قرن ۴) می‌گوید: بخاطر امتحانی که از این غیبت بر مردم آمد بسیاری از شیعیانی را که معتقد به امامت بودند دیدیم که یکپارچگی خود را از دست دادند، دسته دسته شدند، فرائض الهی را سبک شمردند، حرامهای الهی را نادیده گرفتند، برخی دچار افراط و برخی دچار تفریط شدند و همگی جز اندکی در امر امام زمان و ولی امر و حجت خدا دچار شک و تردید شدند.[۱]

-**در جایی می‌گوید**: همه در مورد جانشین حسن عسکری می‌گویند: کجا است؟ تا کی در غیبت بسر می‌برد؟ چه قدر خواهد زیست؟ اکنون هشتاد و اندی سال است که نیامده!

---

۱. الغیبهٔ نعمانی (ص ۱۱).

عده‌ای می‌گویند: او مرده است. برخی اصلاً تولدش را قبول ندارند و کسی را که بدان معتقد است به باد مسخره می‌گیرند وبرخی چنین زمانی را طولانی و بعید می‌دانند.[۱]

۲ـ ابن بابویه قمی، یکی دیگر از علمای قرن چهارم (ت ۳۸۱ هـ) می‌گوید: من به نیشاپور برگشتم و مدتی در آنجا مقیم شدم. دیدم بیشتر شیعیان در قضیه غیبت دچار حیرت و سرگردانی شد، ه شبهاتی پیرامون قائم داشتند.[۲]

۳ـ طوسی؛ یکی دیگر از علمای شیعه در قرن چهار (ت ۴۶۰ هـ) می‌گوید: به تولد امام زمان ، غیبتش ، دیر آمدنش، آزمایشی که متوجه مؤمنین شده ، شک و تردیدی که از طول غیبت به دل شیعیان وارد شد و مرتد شدن بیشترمردم از دین می‌اندیشم.[۳]

ب) نگاهی به این سرگردانی:

۱ـ اگر خدا می‌خواست افراد خانواده‌ای جانشین پیامبرش شوند، اینرا آشکارا در قرآن یا به زبان پیامبرش به گونه‌ای بیان می‌نمود که جای هیچ شک و تردیدی نمی‌ماند و مردم دست به دست ،این نص را به یکدیگر منتقل می‌کردند و کسی دچار حیرت و سرگردانی نمی‌شد.

۲ـ همچنین اگر خدا می‌خواست افراد خانواده‌ای جانشین پیامبر در امر رهبری امت شوند، نسل این خانواده را باقی می‌گذاشت و آنرا منقطع نمی‌کرد.

۳ـ آنچه نعمانی از دو دستگی، بوجود آمدن شک و تردید در مورد امامت و فساد و انحراف و فرار از دین ذکر نموده، نتیجه‌ی طبیعی انحراف و فساد عقیدتی است. چرا که عقیده باعث تنظیم رفتار و اخلاق می‌شود و هرگاه عقیده دچار فساد و دگرگونی شود، انسان به راحتی از زیر بار مقررات دینی می‌گریزد.

---

۱. همان (۱۰۳).

۲. مقدمه: اکمال الدین ص ۲.

۳. الخطیبهٔ نعمانی (ص ۱۳۷، ۱۳۸).

چگونه ممکن است انسان بپذیرد که خداوند پیروی از نسل معینی را مشروع ساخته سپس آن نسل را از میان بر داشته است؟

مگر خدا نمی‌داند که این نسل بزودی منقطع می‌شود؟ اگر می‌دانسته، چرا دین را به آنان سپرده؟ و چرا باید چنین پروردگاری را بپرستند که آنان را به پیروی نسلی که بزودی منقطع خواهد شد امر نموده است؟

و اگر نمی‌دانسته، پس این نقص بزرگی است که متوجه ربوبیت خداوند می‌شود. مگر نه اینکه او علم غیب دارد و گذشته و آینده را می‌داند و خود می‌آفریند و تدبیر امور جهان در دست اوست؟ چگونه ندانست که این نسل بزودی منقطع خواهد شد؟

اینها سوالات و شبهاتی است که ذهن پیروان دین شیعه را به خود مشغول ساخت و باعث روگردانی بسیاری از آنان از دین گردید.

۴ـ این سرگردانی خط بطلانی بر مذهب این جماعت کشید نه بر دین حقیقی چرا که این مذهب ربطی به دین ندارد بلکه توسط افرادی ساخته شده و به دین نسبت داده شده است، و دلیل بطلانش منقطع شدن نسلی است که این مذهب وابسته به وجود آنان است و اگر واقعا این مذهب، نماینده‌ی دین بود، نسلی که باید آنرا حفظ می‌کرد نباید از بین می‌رفت.

باید گفت که اکتشاف هویت واقعی این عقیده و بطلان آن و فرار پیروانش از آن، انسان را به رویدادی که در اروپا در پی اکتشاف فساد دین نصرانی و فرار مسیحیان از دین رخ داد می‌اندازد. البته انزجار از دین باطل ، باعث شد که از دل حق نیز محروم شوند.

بنابراین باید گفت: راه حل قضیه در فرار نیست بلکه در جستجو از دین حقیقی است. بخاطر اینکه خداوند بشر را بر سر بیراهگی نگذاشته بلکه کتابی فرا رویش گشود ه تا او را به سوی حق و حقیقت رهنمون گردد.

عصرسوم
عصر تاسیس نخست مذهب اثنا عشری
(۳۰۰-۴۶۸ه)

پیشگفتار

در این مرحله، بیشتر فرقه‌های شیعی از رونق افتادند و فقط یکی از آنها حرکت و حیات بیشتری داشت که بعدها به نام «اثنا عشری» معروف گردید.

این فرقه تمامی شایعاتی را که در دوران ائمه وجود داشت از نو زنده کرد و آنها را بعنوان ریشه‌ی عقاید این فرقه قرار داد و روایاتی جهت تثبیت و تایید آنها ساخت.

و اما فرقه‌های دیگر از جرأت و شهامتی که فرقه‌ی اثنا عشری داشت برخوردار نبودند بنابراین دیری نگذشت که از صحنه‌ی روزگار محو یا اینکه ضعیف و کم‌رنگ شدند.

به نظر می‌رسد که مرحله‌ی تاسیس تا پایان قرن سوم به تاخیر افتاد؛ چرا که حیرت و سرگردانی اذهان قائلین به امامت را پریشان ساخته بود و نمی‌دانستند چه خاکی بر سرشان بریزند تا اینکه بعد از قرن سوم یکی از این فرقه‌ها ابتکار عمل را در دست گرفت و ضرورت را در تداوم عقیده‌ی امامت دید و درصدد جبران قضیه و استدراک امر بر آمد. و این درست زمانی بود که مؤرخینی چون نوبختی و قمی که شاهد رویدادهای اواخر قرن سوم بودند و بر فرقه‌های شیعه اشراف داشتند. آنها در میان اسامی فرقه‌های شیعه بعد از مرگ حسن عسکری یادی از فرقه‌ی اثنای عشری نکرده‌اند، بنابراین آنچه مسلم است اینکه ظهور فرقه‌ی اثنای عشری بعد از مرگ دو مؤرخ نامبرده بوده گرچه عقیده‌ی ولادت مهدی و دعوت بسوی آن قبلاً پدید آمده بود.

و شاید تصویر عقیدتی‌ای که نظریه پردازان این فرقه در نظر داشتند با مرگ کلینی در سال ۳۲۸هـ کامل شد. تقریباً کتاب کلینی را با روایاتی که معلوم نیست از کجا گردآوری کرده در زمانی که شیعه فاقد مسجد و منبر و حوزه‌های علمیه و کلاس تدریس بوده است می‌توان اساسنامه‌ی تفکر این گروه نامید.

البته هنوز در نسبت این کتاب به کلینی حرف و حدیث زیادی وجود دارد و ما در اینکه این کتاب در عصر کلینی نوشته شده باشد تردید داریم بخاطر اینکه علمای اهل‌سنت در رد و دی که علیه شیعه نوشته‌اند نامی از این کتاب بمیان نیاورده‌اند. هچنین ابن ندیم شیعی در فهرست کتابهای شیعه نامی از کتاب کلینی نبرده در حالی که ایشان بعد از کلینی در سال ۴۳۸هـ مرده است.

علاوه بر آن در این کتاب اصطلاحاتی به کار رفته که بقول شریعتی- در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی- قبل از قرن هشتم هجری شناخته شده نبوده‌اند و دلایل دیگری که نیازمند یک پژوهش مستقل می‌باشد

فرایند تاسیس عقیده‌ی اثنای عشری

فرایند تاسیس عقیده‌ی فرقه‌ی اثنای عشری بشرح زیر بوده است:

ـ بهره‌برداری از تفکر مهدویت.

ـ وضع نمودن روایاتی که بیانگر غیبت و رجعت مهدی باشند.

–وضع نمودن روایاتی درمورد نامگذاری این مکتب به نام اثنا عشری.

ـ پایه‌گذاری عقاید و باورهای این فرقه.

ـ وضع نمودن روایاتی در تایید مذهب.

درصفحات پیش رو به بیان تفصیلی نکات مورد اشاره خواهیم پرداخت:

گام نخست: بهره‌برداری از تفکر مهدویت

ادعای ولادت مهدی:

الف) آنچه در این مورد نقل گردیده بشرح زیر است:

انسان با بررسی روایات مهدی شگفت زده می‌شود؛ کودکی که بصورت پنهانی متولد شده، سپس پنهان گشته و جز یک زن به نام حکیمه دختر محمد بن علی بن موسی بن جعفر صادق کسی او را ندیده است.

می‌گویند پدر مهدی به سکینه چنین گفته است:

بعد از وفات من چون دیدی که شیعیانم دچار اختلاف شدند به افراد مورد اعتمادشان بگو که خداوند ولی خویش را پنهان نموده وکسی او را نمی‌بیند تا زمانی که جبرئیل بیاید و خدا کاری بکند که اراده‌ی انجام آنرا داشته است.[۱]

ب) نگاهی به روایت فوق:

در شگفتیم از مهدی ای که از جانب خدا، به امامت گمارده شده و امت نیاز مبرم به وجود ایشان دارد وهر کس او را نشناسد به مرگ جاهلی می میرد و ... وانگهی خداوند چنین شخصیت فریدی را پنهان می‌کند که جز یک زن کسی دیگر او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد! این دین عجیبی است که پیروانش بخاطر کسی محاسبه و باز خواست می‌شوند که او را اصلاً نمی‌شناسند و فقط یک زن از آن اطلاع حاصل کرده است! اصلاً چگونه شهادت یک زن در بزرگترین قضیه‌ی اعتقادی پذیرفته می‌شود در حالی که در امور عادی دنیوی شهادتش به تنهایی اعتباری ندارد چنانکه خداوند می‌فرماید: وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى (بقره/۲۸۲)

ترجمه: و دو شاهد مرد را گواه بگیرید و اگر دو مرد نیافتید، یک مرد و دو زن را که برای گواهی مورد قبولتان هستند، گواه بگیرید تا اگر یکی از زنان دچار فراموشی شود، دیگری به او یادآوری کندآیا در میان شیعیان فرد قابل اعتمادی وجود نداشته است؟

چگونه از بیان اینهمه روایات که با عقیده‌ی سایر مسلمانان در تضاد می‌باشند نترسیدند ولی از معرفی و رؤیت امام ترسیدند؟

آیا می‌توان به روایات کسانی اعتماد کرد که در رؤیت امامشان قابل اعتماد و رازدار نبوده اند؟!

---

۱. الغيبة طوسی (۱۴۲).

چگونه می‌گوئید نباید پیامبر بدون معرفی جانشین از دنیا برود ولی مهدی بدون اینکه برای خود جانشینی معرفی بکند، امت را برای سالیان متمادی بدون سرپرست رها می‌کند و غایب می‌شود؟!

اینها پرسشهایی است که باید ذهن خردمندان را به خود مشغول سازد.

غیبت مهدی:

الف) آنچه در اینمورد مطرح شده بشرح زیر است:

همانگونه که قبلاً بیان گردید بعد از مرگ حسن عسکری بدون اینکه ظاهراً فرزندی از خود بجای بگذارد و تقسیم شیعه به چهارده گروه، پیروان یکی از این گروه‌ها که بعداً معروف به دوازده امامی شدند، ابتکار عمل را در دست گرفته احادیثی پیرامون غیبت مهدی، مدت غیبت و اسباب غیبت وضع نمودند که ما در اینجا به ارائه‌ی نمونه‌هائی از آن اکتفا می‌کنیم:

۱ـ به اصبغ بن نباته نسبت داده‌اند که می‌گوید نزد امیرالمؤمنین آمدم دیدم در فکر فرو رفته و با انگشت دست به زمین می‌زند.

گفتم: چرا به زمین خیره شده‌ای آیا به آن رغبت پیدا نموده‌ای؟ فرمود: بخدا سوگند در من هیچگاه نسبت به زمین و دنیا رغبتی ایجاد نشده بلکه من در مورد یازدهمین فرزندم مهدی می‌اندیشم که زمین را پس از اینکه مملو از ظلم و ستم شده، پر از عدل و انصاف خواهد کرد. و او را غیبتی در پیش خواهد بود که در آن مردم دچار سرگردانی می‌شوند و در اثر آن بسیاری منحرف گشته و بسیاری هدایت می‌شوند. پرسیدم: ای امیرالمومنین، این غیبت چقدر طول می‌کشد؟ فرمود: شش روز، یا شش‌ماه و یا شش سال. گفتم: این اتفاق حتماً خواهد افتاد؟ فرمود: ای اصبغ، بهترین افراد این امت با بهترین فرد عترت خواهند بود. گفتم: بعد از آن، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فرمود: سپس هرچه خداوند بخواهد اتفاق خواهد افتاد. چرا که او دارای برنامه‌ها، اراده‌ها و اهدافی است.[۱]

---

۱. الکافی (۳۳۸/۱).

۲ـ همچنین به ام هانی نسبت داده که می‌گوید: از جعفر بن محمد بن علی در مورد این آیات پرسیدم: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (تکویر/۱۶،۱۵)(پس به ستارگانی که باز می‌گردند، سوگند می‌خورم. ... ستارگانی که حرکت می‌کنند و پنهان می‌شوند...

)؟ فرمود: در مورد امامی است که در سال ۲۶۰ پنهان می‌گردد و بعدها مانند ستاره در شب تاریک می‌درخشد اگر زمان او را درک کنی چشمانت خنک خواهد شد.[۱]

۳ـ و نیز از زراره روایت است که می‌گوید: از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: پسربچه قبل از قیام، غیبتی خواهد داشت. او همان منتظری است که در مورد تولدش شک می‌کنند. بعضی می‌گویند: پدرش بدون اینکه فرزندی بجای بگذارد مرده است. برخی می‌گویند: پدرش در حالی مرده که او در شکم مادرش بوده است و تعدادی هم می‌گویند او دو ساله بوده که پدرش مرده است و بدینصورت خداوند می‌خواهد شیعیان را بیازماید وانگهی باطل گرایان دچار شک و تردید می‌شوند.[۲]

٤ـ به یمان تمار نسبت داده‌اند که می‌گوید: نزد ابی‌عبدالله نشسته بودیم که خطاب به ما فرمود: صاحب این امر را غیبتی است که در آن ایام تمسک به دین مانند کسی است که متمسک به سیم خاردار باشد، و به دستش اشاره نمود و گفت: چه کسی از شما می‌تواند سیم خاردار را در دست خویش داشته باشد؟ سپس سرش را پائین انداخت و اندکی بعد فرمود: صاحب این امر را غیبتی است باید از خدا بترسید و به دینتان متمسک شوید.

۵ـ سدیر صیرفی می‌گوید: از ابی عبدالله شنیدم که می‌گفت: صاحب این امر، شباهتهایی با یوسف دارد. گفتم: حیات وی یا غیبتش؟ گفت: این امت شبیه خنازیر هستند. برادران یوسف که فرزندان پدرش بودند او را فروختند به روزی رسید که او را نشناختند و او آنها را شناخت و گفت: من یوسفم و این برادر من است، روزی

---

۱. الکافی باب الغیبة ۱۱۳ و الامامة و التبصره: ۱۱۹.

۲. اصول کافی (۳۳۷/۱).

فراخواهد رسید که خداوند با این امت نفرین شده چنین خواهد کرد و حجت خویش را همانند یوسف آشکار خواهد نمود(اصول کافی).

٦ــ **همچنین به زراره** نسبت داده‌اند که گفته است: از ابوعبدالله شنیدم می‌گفت: آن پسر قبل از قیام، غیبتی در پیش خواهد داشت پرسیدم: چرا؟ گفت: بخاطر اینکه می‌ترسد سپس گفت: ای زراره. او همان منتظر است که بعضی به تولدش مشکوک هستند و بعضی می‌گویند: پدرش بدون اینکه فرزندی داشته باشد مرده است و تعدادی می‌گویند او در شکم مادر بسر می‌برد و عده‌ای می‌گویند دو سال قبل از مرگ پدرش به دنیا آمده است، او همان منتظر است جز اینکه الله می‌خواهد شیعیان را بیازماید، اینجاست که باطل گرایان به شک و تردید می‌افتند (اصول کافی).

۷ــ **به محمد بن مسلم** نسبت داده‌اند که گفته است: از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: هرگاه خبر غیبت صاحبتان به شما رسید، منکر آن نشوید.[۱]

۸ــ **همچنین به علی بن جعفر** نسبت داده‌اند که از برادرش موسی بن جعفر روایت کرده که او گفته است: هرگاه پنجمین از فرزندان هفتمین گم شود، خدا به حال دینتان رحم کند.

ای فرزندانم چاره‌ای جز غیبت صاحب امر نیست تا تعدادی به عقب برگردند، این یک امتحان الهی است که بندگانش را بدینصورت مورد آزمایش قرار می‌دهد. و اگر پدرانتان دینی بهتر از این سراغ می‌داشتند از آن پیروی می‌نمودند. گفتم: سرورم، پنجمین از فرزندان هفتمین چه کسی است؟ گفت: فرزندم، عقلتان کوچکتر از فهم این مطلب است، ولی اگر زندگی باقی باشد او را خواهید دید.[۲]

ب) نگاهی به این روایات:

۱ــ همه‌ی روایاتی که بیان گردید از علی، ابوجعفر، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر بود و هیچ روایتی از خود حسن عسکری که طبق گمانشان پدر مهدی است وجود ندارد.

---

۱. همه روایات فوق برگرفته از اصول کافی (۲۴۰/۱ــ ۳۳۷).

۲. الکافی (۳۳۶/۱)، اکمال الدین (۳۳۷)، الغیبة طوسی (۱۰۴) و البحار (۱۵۰/۵۱).

۲ـ اگر شیعیان قبل از مرگ حسن عسکری با این روایات آشنایی داشتند چرا بعد از مرگ وی به بیش از چهارده گروه تقسیم گردیدند و دچار سرگردانی شدند ؟

۳ـ در روایت اولی می‌گوید: علی انگشت به زمین می‌زد و در آن خیره بود که راوی از او پرسید آیا به زمین رغبت پیدا نموده‌ای؟

این سوال بیجایی است چرا که در هیچ عرف و ادبیاتی خیره شدن به زمین و انگشت زدن در آن، نشانه‌ی رغبت به زمین نیست بلکه نشانه‌ی فرو رفتن در اندیشه‌ای است که گاهی این عمل با زدن نوک عصا یا چوب کوچکی به زمین انجام می‌گیرد. چنانکه از خود علیس روایت است که می‌گوید: ما در تشییع جنازه‌ای در قبرستان بقیع شرکت کرده بودیم که رسول خدا نیز تشریف آورد و نشست و ما گرد ایشان نشستیم، در دست رسول خدا قطعه چوبی بود، در حالی که نوک آنرا به زمین می‌زد فرمود: جای هر یک از شما بلکه جای هر یک از افراد بشر در بهشت یا دوزخ و همچنین نیکبخت بودند و یا بدبخت بودنش پیشاپیش نوشته شده است.[۱]

آیا می‌توان گفت که این کار رسول‌خدا نشانه‌ی رغبت ایشان به زمین بوده است؟!

علمای واژه‌شناسی همچنین شارحان حدیث در تفسیر «ینکت» گفته‌اند یعنی در فکر فرو رفته و در دل سخن می‌گوید. و در اصل، این کار با زدن سنگریزه و یا نوک چوب به زمین انجام می‌گیرد. یک متفکر مهموم با این‌کار زمین را می‌شکافد.[۲]

با این توضح نمی‌دانیم چگونه زدن انگشت به زمین علامت رغبت در آن محسوب می‌شود؟ به راستی این سخن بیانگر ساده لوح بودن شخصی است که چنین روایتی را ساخته و به اهل‌بیت نسبت داده است.

بازگشت مهدی:

آنچه در اینمورد نقل شده بدینشرح است:

---

۱. بخاری ش ۱۲۹۶ و مسلم ش ۲۶۴۷.

۲. لسان العرب (۱۰۰/۲) و تاج العروض (۱۱۹۴/۰۱).

گفتنی است در مورد بازگشت مهدی سه‌گونه روایت وجود دارد:

ـ روایاتی که زمان بازگشت را مشخص می‌سازد.

ـ روایاتی که عدم تحقق وعده‌ی نخست را توجیه می‌کنند.

ـ روایاتی که روایات فوق و مشخص بودن زمان ظهور را تکذیب می‌کنند.

سبب این تناقض گویی بر می‌گردد به اختلاف سازندگان این قضیه چرا که هر کدام از آنها در حل این معما طبق دیدگاه و سلیقه‌ی خود عمل نموده است و از دیدگاه افراد دیگر اطلاعی نداشته و بدینصورت دچار تناقض گویی شده‌اند. چنانکه نمونه‌ای از اینگونه روایات بشرح زیر است.

۱ـ به ابی جعفر نسبت داده‌اند که گفته است: فاصله‌ی ظهور قائم و قتل نفس زکیه بیش از پانزده شب نخواهد بود.[۱]

۲ـ همچنین به جعفر نسبت داده‌اند که گفته است: هرگاه دیوار مسجد کوفه از سمت خانه‌ی ابن مسعود، بیفتد، حکومت این قوم به پایان می‌رسد و قائم ظهور می‌کند.[۲]

و قبلاً در حدیثی که اصبغ روایت کرده بود گذشت که امیرالمؤمنین مدت غیبت را شش روز یا شش ماه یا شش سال معین کرده بود

نوع دوم روایات:

۱ـ به اسحاق بن عمار نسبت داده‌اند که گفته است: ابوعبدالله گفت: ای ابواسحاق، این قضیه برای بار دوم به تاخیر انداخته شد.[۳]

۲ـ همچنین به ثابت نسبت داده‌اند که ابوجعفر به وی چنین گفت: ای ثابت قبلاً قرار بود این قضیه هفتاد سال طول بکشد ولی به خاطر شهادت حسین، خشم خدا بجوش آمد و آنرا تا یکصد و چهل سال به تأخیر انداخت و چون شما این

---

۱. الارشاد مفید ۲۶۰.

۲. الارشاد مفید ۲۶۰.

۳. کتاب الغیبهٔ نعمانی (۲۹۴ ، ۲۹۵).

قضیه را فاش ساختید خداوند برای آن مدتی قرار نداد و او می‌تواند چنین کند چنانکه فرموده است: يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (رعد/۳۹)

(الله هر چه را بخواهد، از میان می‌برد و هر چه را بخواهد، ثابت می‌کند و لوح محفوظ (کتابی که همه چیز در آن ثبت است)، نزد اوست.

)مازندرانی می‌گوید: در توقیت ظهور از بدا[1] کار گرفته شده است.

و اما روایاتی که مشخص بودن زمان ظهور را تایید می‌کند بدین شرح است:

۱ـ ابی بصیر می‌گوید: ابوعبدالله فرمود: دروغ گفتند کسانی که معتقد به مشخص بودن وقت ظهور هستند و نابود شدند کسانی که در این قضیه شتاب ورزی می‌کنند و نجات یافتند تسلیم شوندگان.[2]

همچنین از ایشان عبارتهای زیر منقول است:

۲ـ تعیین کنندگان زمان ظهور دروغ می‌گویند ما اهل‌بیت وقت ظهور را مشخص نکرده‌ایم[3]

۳ـ ما وقت ظهور را نه برای زمان گذشته و نه برای آینده تعیین نکرده‌ایم[4]

٤ـ هرکس برای شما وقت ظهور را تعیین کرد، بدون تردید تکذیبش کنید زیرا ما برای کسی وقت مشخصی نگفته‌ایم.[5]

۵ـ خداوند در این قضیه بر خلاف باور کسانی که وقت ظهور را مشخص می‌دانند عمل خواهد کرد.[6]

---

۱. بدا که از عقاید مشترک یهود و شیعه می‌باشد. یعنی خدا از تصمیم سابق خویش بخاطر قضیه‌ای که بعداً رخ داده است پشیمان می‌شود. (مترجم).

۲. الکافی (۳۶۸/۱) الغیبة طوسی (۲۶۲) بحار الانوار (۱۰۳/۵۲).

۳. الکافی (۳۶۸۹/۱ و الغیبة نعمانی (۱۹۸).

۴. الغیبة طوسی (۲۶۲) و بحار (۱۰۳/۵۲).

۵. الغیبة نعمانی ص ۱۹۵، الغیبة طوسی (۲۶۲) و بحار الانوار (۱۰۴/۵۲).

۶. اصول کافی (۳۶۸/۱) و الغیبة نعمانی (۱۹۸).

اعتراف به اینکه تعیین زمان ظهور از روی فریبکاری بوده است:

ـ **به علی بن یقطین** نسبت داده‌اند که از ابوالحسن نقل کرده که گفته است: شیعه حدود دویست سال بر اساس رؤیای ظهور نگهداشته شد.

یقطین به پسرش؛ علی می‌گفت: اگر به ما می‌گفتند: این قضیه تا دویست یا سیصد سال اتفاق نمی‌افتد، دلها سنگ می‌شد و مردم از اسلام مرتد می‌شدند بنابراین با نزدیک جلوه دادن زمان ظهور، مردم را امیدوار نمودند و نگهداشتند.[۱]

ب) نگاهی به روایات فوق:

۱ـ این روایات که رویداد مهدی و غیبتش را به تفصیل در برگرفته است اگر قبل از وقوع حادثه بیان می‌شد از سرگردانی و اختلاف جلوگیری می‌کرد.

۲ـ روایات در اینباره دچار تناقض آشکار است چنانکه بعضی ،وقت ظهور را مشخص می‌سازند و تعدادی بر این باورند که وقت ظهور بخاطر یک سری اتفاقات ابطال شده است.

۳ـ عجیب‌تر اینکه مفید در یک روایت وقت ظهور را پانزده روز بعد از قتل نفس زکیه اعلام می‌کند. نفس زکیه به محمد بن عبدالله به حسن بن حسن به علی بن ابیطالب گفته می‌شود که در سال ۱۳۶ هـ قیام نمود و هفتاد روز بعد در همان سال کشته شد.[۲]

و در روایت دیگری منهدم شدن دیوار مسجد کوفه را نشانه‌ی نابودی حکومت بنی‌عباس و ظهور امام زمان می‌داند درحالی که دیوار چندین بار تاکنون منهدم شده و حکومت عباسیان صدها سال پیش از میان رفته ولی دریغ از ظهور امام زمان!

---

۱. الکافی (کتاب الحجة باب کراهیة التوقیت (۳۶۹/۱) الخیبة نعمانی (۲۹۵) الخیبة طوسی (۲۰۷) و بحار الانوار (۱۰۲/۵۲).

۲. مروج الذهب (۴۷۸۱).

٤ـ و اما روایت منسوب به امیرالمؤمنین علی ﷺ زمان ظهور را شش روز یا شش سال تعین می‌کند در حالی که بعد از ششصد سال و حتی بعد از هزار و دویست سال هم خبری از ظهور نیست!

البته هدف از این دروغ، در حیرت گذاشتن ساده‌لوحان قوم است.

٥ـ روایات دیگری می‌گوید: خداوند نخست زمان ظهور را مشخص نمود ولی بعداً بخاطر عملکرد برخی از مردم، از آن صرف نظر کرد.

پس طبق گمانشان، ائمه در تعیین وقت، اشتباه نکردند بلکه ـ نعوذ بالله ـ خدا دچار خطا گردید و او را طبق وقتی که خود مشخص کرده بود ظاهر نکرد! سُبۡحَانَكَ هَذَا بُهۡتَانٌ عَظِيمٌ (نور/۱۶)

گویا خداوند قبلاً از عملکرد مردم اطلاعی نداشت و آنرا اعلام نمود ولی بعد از اینکه عملکرد مردم را دید، خشمگین شد و از کاری که کرده بود پشیمان گردید و آنرا تغییر داد!

باید گفت: به اتفاق علمای اسلام ـ جز شیعه‌ی دوازده امامی ـ مساله‌ی نسخ فقط در احکام، کاربرد دارد نه در اخبار و رویدادها و در مورد اخبار فقط صدق و کذب کاربرد دارد که خبر صادق هیچگاه تبدیل به کذب نمی‌شود و و خبر کاذب نیز هیچگاه تبدیل به صدق نمی‌شود البته این کار نزد شیعیان به راحتی اتفاق می‌افتد.

چنانکه مازندرانی می‌گوید: مشخص نمودن زمان ظهور و عدم آن مربوط به «بدا» می‌شود. یعنی ممکن است خداوند خبر وقوع آنرا داده، سپس فکر کرده که اگر مردم از آن بی‌اطلاع بمانند بهتر است بنابراین، از خبر وقوع آن در زمان مشخص، صرف نظر نموده است. ما می‌گوئیم این سخن در مورد کسی که غیب نمی‌داند درست است اما در مورد پروردگار جهانیان که علم به تمامی رویدادهای گذشته، حال و آینده دارد درست نیست. از این رو آنچه در این باره ادعا می‌شود مشتی دروغ بیش نست که خدا، پیامبر و امامان از آن بری و بیزار هستند.

٦ـ اصلاً چرا امامان چنین خبر سر به مهری را آشکار کردند؟ خود خداوند چرا قضیه‌ای را که نمی‌خواهد پخش و منتشر شود بیان می‌دارد؟ چرا مردم چیزی را که

باعث خشم خدا می‌شود، پخش و نشر می‌نمایند؟ در پایان چرا خداوند از اینکه زمان ظهور به گوش همه‌ی مردم رسیده است خشمگین می‌شود؟ شاید بخاطر اینکه نقشه‌اش لو رفته و ممکن است مردم ازمتحقق شدن برنامه‌ی الهی با خبربشوند؟! سبحان الله! خردها را چه شده که تسلیم چنین سخنان یاوه گویانه‌ای می‌شوند؟!

۷ـ سپس به روایاتی بر می‌خوریم که هر دو نوع روایات سابق را تکذیب می‌نماید چه اخباری را که زمان ظهور را مشخص می‌سازد و چه آنرا که می‌گوید قبلاً زمان ظهور مشخص و بعداً باطل گردیده است.

این روایات می‌گوید به هیچ وجه زمان ظهور مشخص نشده است. علت این تناقض آنست که هرکدام از دروغگویان، جهت تایید باورهای خویش روایاتی ساخته و به اهل بیت نسبت داده تا کسی جرأت تکذیب آنرا نداشته باشد ولی دیری نگذشت که خداوند آنها را توسط خودشان رسوا نمود و به تکذیب یکدیگر پرداختند و معلوم شد که همه دروغ گفته‌اند.

۸ـ علت و زمانبندی ظهور، بازی کردن با افکار عمومی پیروان بود چرا که انقطاع نسلی که قرار بود یکی بعد از دیگری زمام امور امت را تا قیامت بعهده داشته باشند ضربه‌ی جبران ناپذیری بر اذهان پیروان این جماعت وارد نمود که در اثر آن بسیاری دست از تشیع، کشیدند پس ناگزیر باید روزنه‌ی امیدی فرا روی مردم گشوده می‌شد تا اعتبار از دست رفته‌ی مذهب باز گشته، مردم چشم به راه ظهور آقا بمانند. از اینرو روایاتی ساختند که ظهور امام را نزدیک نشان می دهد، چنانکه روایت یقطین با پدرش علی بن یقطین اشاره به این مطلب دارد.

۹ـ چرا زمانی که خداوند می‌بیند، شیعیان دچار حیرت و سرگردانی و اختلاف هستند، با ظهور امام غایب ، آنها را از سرگردانی و اختلاف بیرون نمی‌آورد و اصلاً بشریت چه گناهی کرده که از طرفی موظف به عبادت خدا است و بر اساس همین عبادت مستحق بهشت یا دوزخ می‌شود و عبادت هم منوط به شناخت امام و پیروی و کسب دانش از وی می‌باشد و از طرفی خداوند امام را از مردم مخفی نگه داشته و آنها در تاریکی بسر می‌برند! حال سوال این است که اگر شناخت حق بدون حضور

امام، امکان پذیر است پس چه نیازی به امام وجود دارد و اگر حق بدون امام، شناخته نمی‌شود پس چرا امام در غیبت و مردم در گمراهی بسر می‌برند؟!

۱۰ــ ما از شیعه می‌پرسیم: آیا شما امروز حق را بدون امام تشخیص می‌دهید؟ اگر جواب مثبت باشد، خواهیم گفت: پس نیازی به امام نیست و اگر جواب منفی باشد می‌گوئیم: پس شما از روزی که امامتان غایب شده است در گمراهی بسر می‌برید.

۱۱ــ همچنین از شیعه می‌پرسیم: چه زمانی امام، ظهور خواهد کرد؟ اگر بگویند: زمانی که فساد همه جا را فرا گیرد. می‌گوئیم: پس شما مانع ظهور امام هستید. بخاطر اینکه اهل‌سنت طبق عقیده‌ی شما همه فاسد و گمراه هستند و فقط شما شیعیان، جزو صالحین و نیکان امت هستید پس ما زمینه‌ی ظهور امام را فراهم کرده‌ایم و از شما می‌خواهیم که به ما بپیوندید و مذهب ما را اختیار کنید تا صددرصد زمینه‌ی ظهور آقا فراهم گردد و اگر چنین نکردید بدانید که شما خواهان ظهور ایشان نیستید.

۱۲ــ سوال آخر اینکه چگونه مهدی در غیبت بسر می‌برد در حالی که مراجع شیعه، امامت فرد غایب و پنهان را جایز نمی‌دانند. چنانکه محمد بن مسلم می‌گوید: از جعفر صادق شنیدم که می‌گفت: .... هرکس در حالی صبح بکند که امام آشکار و عادلی نداشته باشد، گمراه و سرگردان، صبح نموده و اگر در آن حال بمیرد به کفر و نفاق مرده است.[1]

نمی‌دانیم چه پاسخی خواهند داشت ولی جای هیچ شگفتی نیست زیرا همه‌ی روایات بگونه‌ای است که یکدیگر را نقض می‌نمایند تا جایی که این قضیه باعث رها نمودن مذهب شیعه توسط برخی از پیروانش شده چنانکه طوسی، بزرگترین عالم شیعه در قرن چهار در مقدمه‌ی کتاب «تهذیب الاحکام» به این امر اعتراف نموده است و علت این امر آن بوده که هر کس در عصر خود طبق مقتضیات زمان و

---

۱. الکافی (۳۷۵/۸).

مکان خودش روایاتی در تایید مذهب، ساخته است که نهایتا بعدها هنگام جمع‌آوری روایات متوجه تناقض آنها شده‌اند.

مهدویت و غیبت در ترازوی عقل:

اگر آنچه را که در این‌باره گفته می‌شود بدور ازقید وبند روایات در ترازوی عقل و اندیشه قرار دهیم، حقیقت بشرح زیر آشکار می‌گردد:

۱ـ نه حسن عسکری و نه امام قبل از وی در مورد مهدی چیزی نگفته‌اند که اگر آنها در این باره چیزی می‌دانستند حتماً بر زبان می‌آوردند و راویان آنرا نقل می‌کردند و از اختلاف و چند دسته شدن پیروان مذهب جلوگیری می‌کردند.

۲ـ در شرح حال هیچ‌یک از امامان نیامده که شاگردانشان آنجا که از آنها در مورد امامت، عصمت، رجعت، تقیه و دیگر قضایا می‌پرسیدند در مورد مهدی چیزی بپرسند.

۳ـ هیچ یک از مؤرخین شعیه قبل از قرن چهارم هجری نه در کتابهای شعیه و نه در کتابهای سنی حتی نوبختی (ت ۳۱۰هـ) و سعد قمی (ت۳۰۱هـ) سخنی در این باره ننوشته‌اند و در میان فرقه‌های شیعه، نامی از مذهب اثنای عشریه نبرده‌اند.

حتی طبری که معاصر این دو مؤرخ شیعی بوده چیزی در این مورد ننوشته و یادی از مکتب اثنای عشری ننموده است.

٤ـ جالب اینجا است که همه‌ی فرقه‌های شیعه، معتقد به مهدی بودن امام خویش بودند و می‌گفتند او نمرده بلکه دوباره باز خواهد گشت. و هیچ کسی در رد ادعای آنان، از این روایات استدلال ننمود که مهدی همان امام دوازدهم است که در غیبت بسرخواهد برد. از جمله کسانی که مدعی مهدی بودن امام عصر خویش بودند می‌توان نام مختار را ذکر کرد که در مورد محمد بن علی بن ابیطالب معروف به ابن الحنفیه، ادعای مهدویت نمود و هیچ کس در رد ادعای وی نگفت که امام دوازدهم مهدی خواهد بود، کتابهای تاریخ گواه بر این مطلب می‌باشند.

۵ـ گفتنی است روایاتی که سخن از مهدی به میان می آورد به چهار تن از ائمه نسبت داده شده‌اند که عبارت‌اند از: علی ابن ابیطالب، محمد بن علی بن حسین،

جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و هیچ روایتی در این باره از خود حسن عسکری نقل نشده در حالی که او باید برای حفظ و پاسداری از عقاید اطرافیان و پیروانش بیش از دیگران به این قضیه می‌پرداخت و سکوت ایشان بیانگر عدم آگاهی وی به این قضیه می‌باشد.

اما می‌بینیم کلینی جمعا سی‌ویک روایت بدینشرح نقل کرده که هیچ روایتی از حسن عسکری نیست:

ـ از علی بن ابیطالب دو روایت.

ـ از محمد بن علی بن حسین پنج روایت.

ـ از جعفر بن محمد بیست روایت.

ـ از موسی بن جعفر سه روایت.

ـ از علی بن موسی یک روایت.[1]

ظاهراً اینطور به نظر می‌رسد که سازندگان این روایات برای مقابله با سرگردانی و اختلاف، با دستپاچگی و عجله این روایات را ساخته و به سابقین نسبت داده‌اند زیرا اگر به متاخرین نسبت می‌دادند ممکن بود که با تکذیب همراهان و معاصرین خود روبرو بشوند از اینرو تصمیم گرفتند روایات را به کسانی نسبت دهند که معاصرین به آنان دسترسی نداشته باشند.

٦ـ حال سوال اینجاست که چگونه افراد غیر معصوم در زمان و حضور معصومین روایاتی را نقل می‌کنند که خود معصومین یعنی امام نهم، دهم و یازدهم از آن بی‌اطلاع هستند؟

مگر نه اینکه خود معصومین موظف به تبلیغ دین بودند؟ پس چگونه پیروان ائمه، روایاتی را می‌پذیرند که غیر معصومین آنها را در زمان معصومین نقل کرده‌اند و خود معصومین از آن اطلاعی ندارند؟

---

۱. الکافی (۳۳۶/۱).

آخرین کسی که روایات مهدی به او نسبت داده شده است امام هفتم، علی بن موسی می‌باشد که باید از او فرزندش محمد تا به حسن عسکری یکی بعد از دیگری نقل می‌کرد. ولی این اتفاق نیفتاده بلکه دیگران نقل کرده‌اند و این بیانگر ساختگی بودن روایات و نقض ادعای مهدویت و غیبت است.

علت اختفاء مهدی:

الف) بعضی از آنچه در این‌باره نقل شده بشرح زیر است:

تعدادی روایات به امامان نسبت داده‌اند که علت اختفاء مهدی را ترس از کشته شدن عنوان کرده‌اند:

۱ـ به زراره نسبت داده‌اند که از ابوعبدالله شنیده که گفته است: قائم قبل از اینکه ظهور کند، غیبتی دارد، پرسیدم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد که کشته شود.[۱]

۲ـ روایات زیادی در این باره نقل شده است.[۲]

۳ـ شیخ الطائفه؛ طوسی می‌گوید: بزرگترین مانع از ظهور، ترس وی بر جان خویش و خوف کشته شدن است زیرا اگر غیر از این بود روا نبود که پنهانکاری کند، بلکه باید مصایب و مشکلات را متحمل می‌شد. اصلاً مقام پیامبران و ائمه بخاطر این والا و بزرگ است که در راه خدا، مشکلات بزرگی را تحمل می‌نمایند.[۳]

ب) نگاهی به آنچه گذشت:

۱ـ شیعیان اثنای عشری گمان بر این دارند که مهدی امامی است که از جانب خدا تعیین شده است بخاطر اینکه مردم به ایشان نیاز دارند. پس او از جانب خدا تعیین شده نه از طرف خودش، و خداوند او را از دید مردم مخفی نموده و حفاظت کرده و چنین عمر طولانی‌ای به او بخشیده است.

---

۱. اصول کافی (۳۳۸/1)، الغیبه نعمانی (۱۱۸) اکمال الدین ۴۴۹.

۲. همان.

۳. الغیبهٔ طوسی در فصل ذکر علل مانع ظهور ۱۹۹.

اکنون سوال این است که چرا خداوند این جانشین پیامبر را که از دیده‌ها مخفی نموده و چنین عمر خارق‌العاده‌ای به او عنایت کرده،آشکار نمی‌سازد و از شر مردم در امان نگه نمی‌دارد تا دین الهی را بر پا دارد و بشریت را از گمراهی و محرومیت برهاند؟ حقاً که چنین ادعایی با حکمت احکم الحاکمین همخوانی ندارد! چگونه خداوند هدایت مردم را به شخصی وا می‌گذارد که او را از دیده‌ها پنهان نموده تا جانش را نجات دهد؟ آیا اینگونه اهداف امامت به تحقق خواهد رسید؟!

۲ـ وانگهی این روایاتی که خبر از غیبت می‌دهد، توسط حسن عسکری برای پیروانش بیان نگردیده و اگر ایشان از چنین روایاتی آگاهی می‌داشت لابد آنرا برای پیروانش بیان می‌نمود پس چگونه ایشان از چنین روایاتی بی اطلاع مانده در حالی که معاصرین وی همین روایات را از زبان غیر معصومین نقل و روایت کرده‌اند؟

۳ـ یکی دیگر از بدعتهایی که شیعیان اثنای عشری ساخته‌اند عقیده‌ی «بداء» است. هرکاری که طبق پیش‌بینی آنها اتفاق نیفتد، خلف وعده را به خدا نسبت می‌دهند، چنانکه در قضیه جانشینی اسماعیل بن جعفر که معتقد بودند پدرش او را جانشین خود قلمداد کرده و لی از قضا اسماعیل قبل از پدرش می‌میرد، گفتند: جعفر با اعتماد بر خبر خداوند، چنین گفته بود. ولی بعداً خداوند در تصمیمش تجدید نظر کرد و اسماعیل را از میان برد تا موسی بعد از پدرش امام باشد!

بنابراین از جعفر نقل کرده‌اند که گفته است خداوند در هیچ کاری آنقدر از «بدا» کار نگرفت که در امر اسماعیل از آن کار گرفت.[1]

هدف این است که در این قضیه خداوند خلف وعده نمود و بعد از اینکه خبر از امامت اسماعیل داده بود، پشیمان گشت و او را کشت!پناه بر خدا از چنین سخن زشتی!

ولی چه می‌توان کرد که این جزو عقاید شیعه‌ی اثنای عشری است. چنانکه همین باور را در قضیه‌ی غیبت تکرار کردند و گفتند: خداوند وعده‌ی ظهور آقا را در

---

۱. التوحید ابن بابویه ۳۳۶، اکمال الدین ۷۵ و بحار الانوار (۳۷/۱۳).

تاریخ مشخصی داده بود ولی بخاطر رویدادهایی که اتفاق افتاد آنرا به تعویق انداخت.

٤ـ سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چرا باید «مهدی» کشته شود؟ مگر نه اینکه هیچ یک از امامانی که در زمان حکومت اموی و عباسی می‌زیستند کشته نشدند جز حسین که ایشان هم در خانه‌اش کشته نشد بلکه وقتی به دعوت مردم عراق برای بیعت عازم آن دیارگردید، در مسیر راه مظلومانه کشته شد و اما سایر امامان بعد از وی چون علیه حکومتها قیام نکردند، کشته نشدند

پس چرا امام دوازده‌هم کشته شود در حالی که از پدرانش جز حسین کسی کشته نشده است؟!

۵ـ علاوه بر این، شیعیان در طول تاریخ به حکومتهای مهمی دست یافتند مانند دولت بویهیان در قرن چهارم و پنجم یا فاطمیان که در سال ۲۹۶ هـ در مغرب تاسیس شد و در سال ۳۶۲ هـ مصر را اشغال نمود و در سال ۵۶۷هـ سقوط کرد و دولت صفویها که در سال‌های (۹۰۶ هـ تا ۱۱۳۴هـ) حکومت نمود در دوران این حکومتها، علمای شیعه همچون شاهان می‌زیستند. چرا مهدی در دوران طلایی شیعه ظهور نکرد؟ امروز نیز دولت شیعی ایران از نظر نظامی جزو قوی‌ترین کشورهای منطقه است چرا مهدی ظهور نمی‌کند؟

چه زیبا گفته است احمد کسروی، یکی از شیعیان هدایت یافته: اگر امام موعودشان از ترس جان خویش پنهان شده است چرا در زمانی که بویهیان بر بغداد مسلط شدند و خلفای عباسی تابع دستور آنان بودند، ظهور نکرد؟ چرا زمانی که شاه اسماعیل صفوی قیام نمود و از خون اهل‌سنت، نهرها جاری ساخت، ظهور نکرد؟ چرا زمانی که بزرگترین شاه ایران؛ کریم خان زند سکه به نام امام زمان می‌زد و خود را نائب او می‌دانست ظهور نکرد؟ چرا امروز که تعداد شیعیان از مرز شصت میلیون فراتر رفته و بیشترشان جزو منتظران وی هستند ظهور نمی‌کند؟[1]

---

۱. التشیع و الشیعه، کسروی ۴۲.

٦ـ سپس این چه روایتی است که این امت منتخب را شبیه خنازیر و امت نفرین شده توصیف می‌کند! شما را به خدا آیا ممکن است که فردی از اهل‌بیت پیامبر، نسبت به امتی که امامش محمد بن عبدالله، بهترین پیامبر الهی و سرور انبیاء باشد چنین سخنان زشتی بر زبان بیاورد و آنها را شبیه خنازیر و امتی نفرین شده بخواند؟! پناه بر خدا از نسبت دادن چنین سخنان زشتی به آن بزرگواران!

اما آنچه مسلم است اینکه اینها سخنان دروغگویان و دشمنان این امت است که به خاطر خشم و کینه‌ی درونی خویش، راهی جز ناسزاگویی به امتی که پروردگارش او را بهترین امت قرار داده نمی‌بیندچنانکه فرموده است: كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل‌عمران/۱۱۰)

ترجمه: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود. برخی از ایشان ایمان دارند و بیشترشان، فاسق و گمراهند).

و قطعاً گفتار خداوند راست‌تر و محکم‌تر است.

آری، امتی که جهانی را فتح کرده و با چراغ نبوت اطراف واکناف آنرا متجلی ساخته، به فرموده‌ی پروردگار عالم، بهترین امتهاست ولی این روایت ساختگی که به دروغ به اهل‌بیت نسبت داده شده، می‌خواهد چهره‌ای زشت و کریه از امتی که خدا او را ستوده است نشان دهد.

این بود گام نخست و عملکرد اول مؤسسین دین شیعه که در راستای حفظ عقاید بدعت آمیز خود برداشتند تا بتوانند همچنان به عنوان تافته‌ی جدا بافته از امت اسلام بمانند. خداوند پاداش تک تک کسانی که در این گناه مشارکت داشتند بدهد.

گام دوم: ساختن روایات در جهت تایید نام مذهب

الف) آنچه در اینمورد نقل شده به شرح زیر است:

محققین معاصر شیعه پس از بررسی عمیق منابع این جماعت، به این نتیجه دست یافته‌اند که قرن چهارم و پنجم هجری زمان وضع روایات و تدوین کتب جهت تقویت مذهب شیعه بشمار می‌رود. از جمله استدلال می‌کنند به روایاتی که در تلاش تثبیت و تصحیح مذهب اثنای عشری است. نمونه‌هائی از این قبیل روایات بشرح زیر است:

۱ـ شیخ حسین مدرسی طباطبائی طی سخن مفصلی پیرامون حدیث دوازده خلیفه می‌نویسد که شیعیان سابق، به این حدیث توجه زیادی نداشتند چرا که آنها اعتقاد به استمرار ائمه تا قیامت داشتند و در آنزمان عموم شیعیان معتقد به تعداد مشخصی از ائمه نبودند بلکه این سلسله را نامحدود می‌دانستند. بنابراین در هیچ یک از کتابهای بجا مانده از قرن دوم و سوم و حتی اواخر قرن سوم اگر دست نخورده باشد شما نمی‌بینید که این حدیث توجه مؤلفین شیعه را به خود جلب نماید. و اصلاً به ذهنشان خطور نمی‌کرد که این حدیث روزی به دردشان بخورد و بتوانند از آن به نفع مذهب خویش استدلال نمایند حتی ممکن است آنرا بر خلاف معتقدات شیعه می‌پنداشتند. زیرا گاهی عثمانیها از آن، به نفع خویش استدلال می‌نمودند. بنابراین هیچ یک از مؤرخین و مذهب شناسان شیعه، به این حدیث نپرداخته و در مورد اینکه تعداد امامان دوازده خواهد بود اشاره‌ای نکرده‌اند، حتی سعد بن عبدالله اشعری و ابن قبه که در اواخر قرن سوم و عصر غیبت می‌زیستند در آثار خویش چنین چیزی نوشته‌اند.

مدرسی طباطبائی در ادامه می‌گوید: نخستین کسانی که مساله‌ی دوازده امام را مطرح نمودند آقایان علی بن بابویه قمی و محمد بن یعقوب کلینی بودند که در اواخر غیبت صغرا می‌زیستند و در سالهای ۳۲۸ و ۳۲۹هـ وفات یافتند.

علی بن بابویه در مقدمه‌ی کتاب «الامامۀ و التبصره» انگیزه‌ی نوشتن کتابش را چنین بیان می‌دارد که وقتی دیدم بسیاری از شیعیان در مورد قوانین مذهب برحقشان دچار شک و تردید هستند این کتاب را تالیف نمودم و در آن احادیثی گردآوری کردم که تعداد دقیق ائمه را بیان می‌دارند تا شیعیان مطمئن شوند که مذهبشان همان صراط مستقیم است.

همچنین کلینی در کافی، فصلی برای احادیثی که تعداد ائمه را دوازده می‌دانند گشوده است. البته این فصل در جای مناسب خودش قرار ندارد و چنین به نظر می‌رسد که بعدها توسط خود مؤلف به کتاب اضافه شده است.[1]

۲ـ بهبودی از محدثین معاصر شیعه تاکید می‌ورزد که روایاتی که تعداد ائمه را محدود می‌داند صحیح نیستند، او می‌گوید: این روایات در عصر غیبت و سرگردانی شیعه ساخته شده‌اند که اگر اینها صحت می‌داشت و جوامع شیعی از قبل با آن آشنا بودند هرگز در شناخت ائمه، دچار چنین اختلاف فضیحی نمی‌شدند و بزرگان مذهب دچار سرگردانی نشده، مجبور نبودند برای اثبات غیبت و رفع تردید و سرگردانی کتاب بنویسند.[2]

۳- بحث را با سخن یکی از دانشمندان[3] که روزی خودش از مجتهدین مذهب

---

۱. تطور المبانی الفکریه للتشیع فی القرون الثلاثۀ الاولی (۱۵۶ ـ ۱۶۲).

۲. معرفۀ الحدیث.

۳. (۱) او نوه امام الاکبر (سید الحسن موسوی اصفهانی) است و در نجف اشرف در سال ۱۹۳۰ متولد شده است. و دراسات تقلیدی خود را در دانشگاه بزرگ نجف اشرف به پایان رسانیده و موفق به اخذ مدرک عالی در فقه اسلامی ، (اجتهاد) گشته است.

(۲) موفق به دریافت دکترا در تشریع اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۵ گشته است.

(۳) موفق به دریافت دکترا در فلسفه از دانشگاه پاریس ((سوربون)) در سال ۱۹۵۹ شده است.

(۴) به عنوان استاد اقتصاد اسلامی در دانشگاه تهران در بین سالهای ۶۲ - ۱۹۶۰ مشغول به تدریس بوده است.

(۵) به عنوان استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه بغداد در فواصل سالهای ۱۹۶۷- ۸۷ مشغول به تدریس بوده است.

شیعه بوده است به پایان می رسانیم که طی سخنی از هداف گنجانیدن روایات دروغین در منابع شیعه می گوید: اگر روایاتی را که در فاصله بین قرن چهارم و پنجم هجری راویان شیعه در کتب خود نوشته اند، منصفانه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه اسف بار خواهیم رسید که، کوششی را که بعضی از راویان شیعه جهت اسائه به اسلام نموده اند، همانا در سنگینی از وزن آسمانها و زمینها برتری میگیرد، و اینطور بنظر میاید که هدف آنان از نقل اینگونه روایات، جای دادن عقیده شیعه در قلبها نبوده است، بلکه آنان اسائه به اسلام و همه وابستگیهایش را هدف قرار داده بوده اند(شیعه وتصحیح ۱۲)

ب) نگاهی به آنچه بیان گردید:

۱ــ طباطبائی تاکید می‌ورزد که شیعیان امامی، معتقد به محدود بودن سلسله‌ی امامت، به دوازده یا کمتر و بیشتر نبودند و قبل از قرن چهارم هیچ روایتی در این‌باره وجود نداشته است.

ایشان در تایید سخنان خویش به کتابهای شیعه که پیرامون فرق و مذاهب در اواخر قرن سوم و مدتی پس از غیبت نوشته شده‌اند استدلال می‌کند که نامی از مذهب دوازده امامی ذکر نکرده‌اند و این یعنی عدم وجود چنین اعتقادی و چنین مذهبی.

و نهایتاً نتیجه می‌گیریم که همه‌ی روایاتی که در اینباره به ائمه نسبت داده می‌شود دروغی بیش نیستند و شیعه در طول تاریخ با آنها آشنائی نداشته است.

---

(۶) در سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان رئیس مجلس اعلای اسلامی در غرب آمریکا انتخاب شده است.

(۷) به عنوان استاد مهمان در دانشگاه ((هاله)) آلمان دموکراتیک، و استاد معار دانشگاه طرابلس لیبی در بین سالهای ۷۴ ô ۱۹۷۳ مشغول بکار بوده است.

(۸)و بعنوان استاد باحث در دانشگاه هاروارد آمریکا، در سالهای ۷۶ ô ۱۹۷۵

(۹)و استاد منتخب در دانشگاه لوس آنجلس در سال ۱۹۷۸ مشغول به تدریس بوده است .

۲ـ طباطبائی دوتن از دانشمندان شیعه را که کتابهایشان جزو منابع اساسی مذهب شیعه بشمار می‌روند، متهم می‌کند که نخستین کسانی بودند که قضیه دوازده امام را ساختند و وارد مذهب شیعه نمودندکه آنان عبارت‌اند از علی بن بابویه قمی معروف به «صدوق» پدر و محمد بن یعقوب کلینی.

طباطبائی در این اتهام استدلال می‌کند به سخن خود علی قمی که در مقدمه‌ی کتابش انگیزه‌ی نوشتن کتابش را جمع‌آوری احادیثی که بیانگر تعداد دقیق ائمه هستند بیان می‌دارد تا بدینوسیله از مذهب شیعه پاسداری کند و شیعیان را از شک و تردید بیرون بیاورد. بعد از اینکه با غیبت امام دوازدهم بسیاری از شیعیان دچار شک و تردید شدند تا جایی که عده‌ای مذهب را ترک گفتند، تعصب مذهبی، این عالِم شیعه را بر آن داشت تا احادیثی پیرامون غیبت، دست و پا کند و آنها را به امامان نسبت دهد. کسی نبود که از ایشان بپرسد این احادیث تا حالا کجا بود و چرا قبل از غیبت کسی از آن اطلاعی نداشت؟

همچنین طباطبائی، عملکرد کلینی را مشکوک می‌داند زیرا فصلی را که حاوی روایاتی است که تعداد ائمه را دوازده می‌داند، طبق تسلسل موضوعات قرار نداده بلکه این فصل را در آخر بحث امامت و تحت عنوان حجت به بحث امامت افزوده است و اینطور به نظر می‌رسد که نخست مشغول وضع احادیث پیرامون امامت بوده و در پایان این موضوع ذهنش را به خود جلب نموده است.

۳ـ و اما بهبودی معتقد است که تمامی روایات امامت، در عهد غیبت و سرگردانی، وضع گردیده است بدلیل اینکه اگر این همه نصوص نزد شیعیان امامی وجود می‌داشت در شناخت ائمه دچار اختلاف فضیح نمی‌شدند و بزرگان مذهب، سالها در حیرت و سرگردانی بسر نمی‌بردند.

گفتنی است که این استدلال عقلی بحدی قوی است که قابل دفاع نیست. چرا که اگر از رسول خدا در مورد ائمه و تعدادشان نصی نزد شیعه وجود می‌داشت انقطاع این سلسله با وفات امام یازدهم نباید آنها را غافلگیر می‌نمود.

سپس بهبودی از علمای آن زمان ایراد می‌گیرد که چرا به تالیف کتاب پیرامون غیبت پرداختند و روایاتی ساختندو به ائمه نسبت دادند.

آری به خدا سوگند آنها نیازی به دروغ بستن بر الله و پیامبرش نداشتند. حساب کارشان باخدا است که با عملکرد خویش، باعث جدایی و اختلاف میان امت گردیدند.

ای کاش آنها بجای این کار، به تصحیح باور غلط خویش که آنها را از امت اسلامی جدا کرده می‌پرداختند و بطلان این باور غلط را اعلام می‌نمودند نه اینکه با روایت سازی و نسبت آن به اهل‌بیت بر باور غلط خویش اصرار بورزند و مردم را به کمک دروغهایشان قانع سازند.

خداوند چه زیبا فرموده است: قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ (یونس/ ۶۹) (بگو کسانی که بر الله دروغ می بندند رستگار نمی شوند)همچنین فرموده است: وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ (نحل/۱۱۶) (با دروغ‌هایی که بر زبانتان می‌آید، نگویید که این حلال و این حرام است تا بدین‌سان بر الله دروغ ببندید. بی‌گمان کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند).

رسول خدا نیز فرموده است: هرکس بر من دروغ ببندد جایگاهش را در آتش دوزخ مهیا سازد.[1]

به راستی که اینها با ساختن این روایات جز گمراه کردن مسلمانان و ایجاد تفرقه میان آنان هدف دیگری نداشتند. چنانکه دکتر موسوی به این مطلب تاکید ورزیده است.

٤ـ دکتر موسی موسوی تاکید می‌ورزد که هدف این روایت سازان، حمایت از حق و یاری دادن دین نبوده بلکه هدفشان نابودی دین و ایجاد تفرقه میان دینداران بوده است.

آری بخدا این روایات دروغین، از دین چهره‌ی زشتی به نمایش گذاشته، باعث گمراه نمودن گروه‌هایی از مسلمانان شده، صحابه‌ی پیامبر، همسرانش و حتی کتاب خدا را برای بسیاری ناخوشایند جلوه داده است.

---

۱. بخاری ش ۱۰۷ و مسلم ش ۴.

شاید کمتر مساله‌ای در دین از گزند روایات اینان سالم مانده است. خداوند پاداش کسانی که در این خیانت بزرگ مشارکت یا به نوعی همکاری داشته یا بدان خشنود بودند را بدهد.

گام سوم: تغییر شایعات به باورها

الف) آنچه در این مرحله انجام گرفت بشرح زیر است:

در این مرحله شایعاتی که قبلاً توسط ائمه مورد تردید قرار می‌گرفت، بعنوان پایه‌های عقیدتی دین امامیه که بعداً به خود عنوان «اثنا عشریه» را گرفت تبدیل شد و روایاتی جهت تقویت و تایید این شایعات ساخته شد. شایعات از این قرار بود:

۱ـ امامت مقامی است الهی.

۲ـ عصمت امامان.

۳ـ خیانت صحابه به علی.

٤ـ مساله‌ی «بدا»

۵ـ رجعت.

٦ـ تقیه.

این قضایا در سه قرن اول، شایعاتی بیش نبود ولی اکنون بعنوان باورهای مهمی مطرح است که مورد تایید روایات نیز می‌باشد.

چنانکه دانشمند شیعه، دکتر موسی موسوی بر این نکته تاکید می‌روزد که این باورها در مذهب شیعه بعد از وفات حسن عسکری تثبیت گردید که می‌توان آن دوره را، عصر مبارزه‌ی شیعه و تشیع یا عهد انحراف نامید و دلایل عقلی نیز مؤید این مطلب می‌باشند.

دکتر موسی موسوی می‌گوید:

پس از اعلام رسمی غیبت امام مهدی در سال ۳۲۹ هجری، امور غریبی در طرز فکر شیعه پدیدار گشت که در نتیجه، آن عهد را میتوان عهد جدال بین شیعه و تشیع و یا عهد انحراف نام نهاد و اولین انحرافی که در این عصر بوجود آمد، ظهور آرائی

بود که عنوان میکرد: خلافت بعد از رسول خدا ص بنص الهی، مخصوص علی بوده است. و همه صحابه بجز چند نفری از آنان، با انتخاب ابابکر این نص را زیر پا گذاشته اند. و همزمان با عنوان شدن این نظریات نظریه دیگری نیز مطرح شد، که این مسئله را اعلام میکرد: ایمان به امامت، مکمل اسلام است. و حتی برخی از علماء شیعه مسئله (امامت) و (عدل) را به اصول سه گانه دین، یعنی (توحید) (نبوت) و (معاد) اضافه نمودند. و برخی علماء نیز اینطور مسئله را توجیه کردند که این دو اصل ، جزو اصول دین نبوده، بلکه از اصول مذهب میباشند. و در همین زمان نیز روایاتی از ائمه شیعه نقل شد که محتوای این روایات، ناسزاگویی به خلفای راشدین و بعضی از زنان حضرت رسول ص بود.

جدیر به ذکر است که بدانیم در زمان خلافت معاویه، و هنگامیکه او امر به سب امام علی بر روی منابر را میداد، و حتی پس از مقتل امام حسین و ظهور انقلابات انتقام جویانه در رابطه با آن و زمانیکه طوفان تشیع بر خلاف امویان تازیانه میزد، و راه را برای خلافت عباسی هموار میساخت، هیچ اثری از این آراء عجیب و غریب که به یک باره پس از غیبت کبری در مجتمع اسلامی بروز نمود، دیده نمیشود همان آرایی که بعضی از راویان شیعه و علمای مذهب، در نشر، کاشت و داشت آن در عقول ساده اندیشان شیعه با یکدیگر مشارکت نمودند. و هم در آن زمان بود که نظریه (تقیه) در مذهب شیعه بروز نمود. نظریه ای که در راه حمایت از آراء نو رسیده و جدید از گزند سلطه حاکم، امر به علنی ساختن بعضی از امور، و مخفی ساختن برخی دیگر میداد. و چون راویان شیعه میخواستند به آن روایات غریب پشتوانه دینی بدهند، تا در صحت آن هیچ شکی بوجود نیاید در نتیجه آنان را به ائمه شیعه و بخصوص (امام باقر) و (امام صادق) منتسب نمودند . صحت این روایات احتیاج به تثبیت داشت تا مردم آنان را همانگونه که هست قبول نموده و از تعمق و ژرف اندیشی در مضامین آن خودداری کنند.[۱]

همچنین دکتر موسی موسوی بعد از پرداختن به سیرت ائمه و اینکه آنها اهل تقیه نبوده‌اند می‌نویسد: این خلاصه ی کوتاه از زندگانی ائمه شیعه را جهت آن نقل

---

۱. شیعه و تصحیح (۱۰/۱).

کردیم تا ثابت کنیم که نظریه «تقیه» در مفهوم شیعی خالص آن، در اواسط قرن چهارم هجری، یعنی پس از اعلام رسمی غیبت امام دوازدهم بوجود آمد که همزمان با ظهور جدال میان شیعه و تشیع بود. یعنی زمانی که رهبریت مذهبی، سیاسی و فکری شیعه خواست تا اعمال مخفیانه و سری را جهت از بین بردن خلافت عباسیان حاکم پیشه نموده و اعلام کند که این خلافت شرعیت ندارد و پس بسیار طبیعی مینمود که به نظریه تشیع علی و اهل بیتش عنصر جدیدی اضافه شود تا به مساندت این نظریه در آید. و این عنصر همان نظریه «الهی و آسمانی بودن خلافت» بود که از آن زمان به بعد یکی از محورهای اساسی عقیده تشیع را تشکیل میدهد. و میتوان گفت که اعمال مخفیانه و سرّی مذهبی درست از عصر ظهور نظریه تقیه آغاز شده، و همه کسانی که عقیده ای مذهبی داشته، و از ترس سلطه حاکم نمیخواهند آنرا افشا کنند، ملزم به تبعیت و پیروی از آن میگردند. به همین خاطر تقیه نقش بزرگی در کمک به رهبریت مذهبی شیعه، پس از غیبت کبری داشته است. آن رهبریت های مذهبی با کمک تقیه، فعالیتهای خود را در مامن از سلطه حاکم ادامه میدادند، و اموال لازمه نیز در زیر سرپوش تقیه به آنان میرسید. و اینچنین بود که تقیه در فکر و عمل شیعه در طول قرون متمادی جریان گرفت، و به تکوین شخصیت تشیع شکلی غم انگیز داد.[1]

ب) نگاهی به این باورها:

در اینجا مجال پرداختن به بیان بطلان این عقاید نیست زیرا این مباحث قبلاً در دهها کتاب بیان گردیده است.[2]

اینجا ما در نگاهی گذرا و عقلی ثابت می‌کنیم که اینها دروغهایی بیش نیست که به اهل‌بیت نسبت داده شده‌اند.

۱ـ امامت الهی از بزرگترین ادعاهای دینی است که به گمان شیعه کمتر از مقام نبوت نیست.

---

۱. شیعه و تصحیح (۶۳/۱).

۲. نگا: کتابهای گفتگو عقلی با اثنا عشریه پیرامون منابع و «برائت آل البیت» از مولف.

این ادعا اگر با واقعیت منطبق بود، حتما در قرآن بطور واضح بیان می‌شد آنگونه که سایر اصول دین در قرآن به صراحت بیان شده‌اند. چنانکه فرایض دینی از قبیل توحید، نماز، زکات، روزه و حج در کتاب خدا صراحتاً بیان گردیده‌اند و اگر امامت جزو دین یا ارکان دین بشمار می‌رفت همانند همین احکام به صراحت بیان می‌شد (و ماکان ربک نسیا)

۲ـ عصمت نیز یکی دیگر از ادعاهایی است که مبتنی بر امامت است. و در قرآن نیز هیچ دلیلی بر معصوم بودن کسی جز رسول خدا، وجود ندارد که اگر چنین چیزی وجود می‌داشت، یادی از آن، در کتاب خدا بمیان می‌آمد در حالی که در کتاب خدا نیامده که هیچ انسانی معصوم از خطا ، فراموشی و معصیت باشد.

۳ـ باید دانست که الله متعال دینش را نازل کرده تا بشریت را از گمراهی برهاند و این می‌طلبد که خداوند چنین دینی را محفوظ داشته از آن پاسداری کند تا مردم آنرا بشناسند و از آن پیروی نمایند. و برای این منظور باید افرادی را بگمارد تا آنرا برای مردم تبلیغ کند و نسلی به نسلی دیگر آنرا برساند و اگر نه حجت بر بندگان قائم نمی‌شود.

بنابراین خداوند برای حفاظت و تبلیغ این دین مردانی را در خدمت رسول خدا گمارد که مستقیماً دین را از زبان رسول خدا شنیدند و فهمیدند و آنرا پاسداری کردند و به مردم منتقل نمودند و در راه آن جهاد کردند و با آن جهان را رهبری نمودند بگونه‌ای که در زمانشان کسی یارای مبارزه با دین اسلام را نداشت.

بعد از آنان تابعین بر سر کار آمدند و دین خدا را به نسلهای بعدی منتقل نمودند و مسلمانان تا به امروز آنرا صحیح، سالم و دست نخورده به یکدیگر منتقل کردند.

و اگر آنچه امروز در دست ما است و بدینصورت که بیان گردید به مارسیده، چیزی غیر از دین خدا است پس خداوند حجت را بر خلق خویش به اتمام نرسانیده است. چنانکه این مطلب با پارگراف بعدی واضح‌تر می‌شود.

٤ـ تقیه از زشت‌ترین صفاتی است که به اهل‌بیت نسبت داده می‌شود، زیرا چگونه ممکن است که خداوند مردی را به مقام امامت که طبق گمان شیعه از مقام

نبوت کمتر نیست بگمارد و او را موظف به تبلیغ دین و پاسداری از آن بنماید وانگهی آن فرد، از عمل به وظیفه‌ی خویش ناتوان بوده، حق را مخفی نماید حتی گاهی برای حفظ جان خویش سخنان باطلی بر زبان بیاورد و جان خویش را بر دین خدا ترجیح دهد و دین را ضایع بگرداند تا زنده بماند؟! در حالی که خداوند در وصف انبیا و مؤمنان چنین می‌فرماید: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (احزاب/ ۳۹) (آنانی که پیامهای الهی را تبلیغ می کنند و از او می ترسند واز کسی جز او نمی ترسند وخدا بس است بعنوان حسابگر)

همچنین می‌فرماید: إِنَّ اللّه اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّه فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّه فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه/۱۱۱)

ترجمه: همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل اینکه بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی راستینی است بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟ پس شما را مژده باد به داد و ستدی که با پروردگار نموده‌اید. و این است رستگاری بزرگ).

تقیه شاید برای پیروان انبیا و ائمه ضرورتاً جایز باشد و آنهم نه اینکه وظیفه‌ای دینی تلقی بشود ولی اگر خود پیامبران ، ائمه و رهبران دینی دست به تقیه بزنند چیزی از دین باقی نخواهد ماند.

این در حالی است که تقیه در فرهنگ شیعی برای امام کتمان حق را جایز می‌شمارد و این از بزرگترین گناهان است. چنانکه خداوند می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَـئِكَ يَلعَنُهُمُ اللّه وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ وَأَصْلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَـئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره/۱۶۰)

ترجمه: قطعاً کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که نازل کردیم و آن را برای مردم در کتاب بیان و روش نمودیم، کتمان می‌کنند، مورد نفرین الله و لعنت کنندگان قرار می‌گیرند.

مگر کسانی که توبه کنند و نیکوکاری در پیش بگیرند و (آنچه را کتمان کرده بودند،) آشکار نمایند؛ من توبه‌ی آنان را می‌پذیرم و من توبه پذیر و مهربانم.

ـ ادعای تقیه و پیامدهای آن بر دین شیعه:

از آنجا که تقیه از خطرناک‌ترین ادعاهایی است که بوسیله‌ی آن بر هر دروغی در دین شیعه سرپوش گذاشته‌اند، لازم می‌بینم که قدری بیشتر به بحث تقیه پرداخته شود.

علمای شیعه با این قضیه می‌خواهند از تناقض شدیدی که بخاطر روایات متضاد و منسوب به امامان دچار آن شده‌اند، خلاصی بیابند. چرا که واضع کنندگان این روایات، افراد متعددی بوده و اهداف مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند که در نتیجه، روایات بگونه‌ای از آب درآمده که برخی در تناقض با برخی دیگر می‌باشند چنانکه بزرگان مذهب به این مطلب اعتراف نموده‌اند طوسی در مقدمه‌ی کتاب «تهذیب الاحکام» می‌گوید: «بعضی از دوستان مرا در مورد احادیث اصحاب ما یادآوری کرد. اختلاف و تناقض در احادیث بقدری است که هیچ حدیثی شما سراغ ندارید مگر اینکه در مقابل آن حدیثی وجود دارد.[۱]

همچنین یکی از علمای دیار هند به نام دلدار لکنوی می‌گوید: «احادیث منقول از ائمه خیلی متضاد می‌باشند بگونه‌ای که در مقابل هر حدیث ضد آن یافت می‌شود و همین امر باعث رجوع بسیاری از کوته فکران از مذهب و اعتقاد واقعی شده است!![۲]

آری، باید برای تناقض گویی راه حلی دست و پا می‌کردند. بنابراین، مساله‌ی «تقیه» را پیش کشیدند.

---

۱. تهذیب الاحکام (۳/۰۱).

۲. اساس الاصول ص ۵۱.

یعنی ائمه گاهی سخنی می‌گفتند و فتوایی می‌دادند سپس از ترس جان خویش، فتوایی مخالف با فتوای سابق خویش صادر می‌کردند.

سپس اینان در فضل تقیه نیز روایاتی ساختند و به اهل‌بیت نسبت دادند تا آنرا نهادینه کنند هرچند که با عقل و منطق سازگاری نداشته باشد. به نمونه‌ای از اینگونه روایات توجه کنید:

۱ـ از باقر روایت کرده‌اند که گفته است: تقیه دین من و پدران من است و دین و ایمانی ندارد کسی که تقیه نکند.[۱]

۲ـ از صادق روایت کرده‌اند که گفته است: اگر من بگویم تارک تقیه مانند تارک نماز است، راست گفته‌ام[۲]

۳ـ همچنین صادق گفته است: نه (۹) دهم دین تقیه است و دینی ندارد کسی که تقیه نکند.[۳]

٤ـ و نیز به صادق نسبت داده‌اند که گفته است: تقیه سپر مؤمن است و هرکس تقیه نکند ایمان ندارد.[۴]

۵ـ در روایت دیگری صادق می‌گوید: هیچ خیر و ایمانی در کسی که تقیه نکند وجود ندارد.[۵]

٦ـ محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به صدوق مؤلف یکی از منابع چهارگانه‌ی شیعه می‌گوید: «تقیه واجب است و تا زمان ظهور آقا ادامه خواهد

---

۱. الکافی (۲۱۹/۲)، من لا یحضره الفقیه (۱۲۸/۲)، البحار (۱۵۸/۱۳)، الوسائل (۲۰۴/۱۶)، المستدرک (۲۵۵/۱۲) و جامع الاخبار ۹۵.

۲. البحار (۴۱۴/۷۲)، من لایحضر (۱۲۷/۲)، الوسائل (۱۳۱/۱۰) و المستدرک (۲۵۴/۲).

۳. الکافی (۲۱۷/۲)، البحار (۷۵/۶۳) و الوسائل (۲۱۵/۱۶).

۴. الکافی (۲۲۱/۲)، البحار (۳۹۴/۷۲) و الوسائل (۲۰۵/۱۶).

۵. البحار (۳۹۷/۷۲) المحاسن (۲۵۷/۱) العلل و المستدرک (۲۵۴/۱۲).

داشت هر کس که قبل از آن، تقیه را رها کند از دین خدا و دین امامیه خارج شده، با خدا، پیامبر و ائمه مخالفت ورزیده است .[۱]

۷ـ خمینی می‌گوید: ترک تقیه از گناهان نابود کننده‌ای است که موجب وقوع در قعر دوزخ می‌شود و برابر است با انکار نبوت و کفر با خدای بزرگ.[۲]

علمای شیعه تاکید می‌ورزند که ائمه بخاطر ترس شدیدی که در آن بسر می‌برده‌اند نتوانسته‌اند حقیقت را آشکار نمایند:

۱ـ مازندرانی در شرح حدیثی که به جعفر نسبت داده شده و در آن گفته است «پخش کننده‌ی سخن ما، مانند کسی است که انرا انکار می‌کند» می‌نویسد: بدانکه ایشان از دشمنان دین بر نفس مقدس خویش و شیعیانش می‌ترسید و در تقیه سختی بسر می‌برد بنابراین آنها را از پخش خبر امامت خویش و امامت پدرانش منع می‌کرد.[۳]

۲ـ همچنین مازندرانی در شرح حدیثی که جعفر از پخش اخبار ائمه، منع می‌کند می‌نویسد: از آنجا که در زمان آنها، تقیه سختی وجود داشت، شیعیانش را به کتمان اسرار، امامت، احادیث و احکام مذهبشان دستور می‌دادند.[۴]

۳ـ خوئی می‌گوید: شاگردان ائمه با اینکه نهایت تلاش خود را صرف حفاظت و جمع‌آوری احادیث طبق دستور ائمه نمودند ولی از آنجا که در زمان تقیه بسر می‌بردند قادر به پخش و نشر احادیث بصورت آشکار نبودند پس چگونه این احادیث به حد تواتر یا نزدیک به آن رسیدند؟![۵]

---

۱. الاعتقادات ۱۰۸.

۲. المکاسب المحرمة (۱۶۲/۲).

۳. شرح اصول الکافی (۳۳/۱۰).

۴. شرح اصول کافی (۱۲۷/۹) گفتنی است که این گفتار با آنچه ادعا می‌شود که جعفر صادق ۴ هزار شاگرد داشته است هماهنگی ندارد چگونه ممکن است فردی در تقیه شدید بسر ببرد و از طرفی چهار هزار شاگرد داشته باشد؟!

۵. معجم رجال الحدیث (۲۲/۱).

بدینصورت زعمای قوم، بار تناقض اخبار و روایات را، به نام تقیه بر دوش ائمه گذاشتند و آنها را مسئول اینهمه تناقض گویی قرار دادند.

یوسف بحرانی یکی از علمای بنام شیعه به صراحت اعلام می‌کند که بیشتر احکام دینی شیعه بخاطر تقیه شناخته شده نیستند: «احکام دینی جز اندکی بخاطر تقیه‌ای که وجود داشته است به صورت یقینی مشخص نشده‌اند.[۱]

همچنین شیخ جعفر شاخوری در کتابش «حركة العقل الاجتهادی» می‌نویسد: ما می‌بینیم که بزرگان شیعه، در تعیین دقیق روایاتی که از روی تقیه بوده و روایاتی که حکم واقعی قضایا را بیان داشته‌اند دچار اختلاف بوده‌اند.[۲]

ب) نگاهی به ادعای تقیه:

باید دانست آنانی که ادعا می‌شود امام بوده‌اند مانند سایر نیکان امت، در جامعه ی اسلامی زندگی می‌کردند و هیچگاه ادعای امامت نکردند و اهل‌سنت از آنان سخنانی را که شیعه به آنان، نسبت داده‌اند، نقل ننموده‌اند در حالی که شرح حال زندگی و سیرتشان را در کتابهایشان نوشته‌اند، حتی آنان خود را اهل‌سنت می‌دانستند و همانند اهل سنت عمل می‌نمودند.

اما زمانی که دروغهای زیادی به آنان نسبت داده شد و آنان به تکذیب و انکار آن پرداختند، دروغگویان، به اختراع عقیده‌ی «**تقیه**» رو آوردند تا به ساده لوحان بگویند ائمه در آنچه می‌گویند صادق نیستند بلکه از روی تقیه چنین می‌گویند.

و این امر به شکوه و گلایه ائمه از اطرافیانشان انجامید و آنان را لعن و تکذیب نمودند ولی بازهم دروغگویان، این لعن و تکذیب‌های ائمه را حمل بر تقیه کردند.

و با ادعای «تقیه» توانستند مردم را قانع سازند که رفتار ظاهری ائمه با واقعیت و درونشان متفاوت بوده است!

---

۱. الحدائق الناضرة (۵/۱).

۲. حركة العقل الاجتهادی (۷۲ ـ ۷۵).

آیا حق و حقیقت وضعیتی آشکار خواهد شد؟ آیا ممکن است چنین دینی را به پروردگار جهانیان نسبت داد؟!![1]

۵- علاوه بر دلایل نقلی و عقلی، اعتراف خود فرزندان این مکتب بر وضع (ساختن) روایات و تالیف کتابها شاهد قضیه است. که ما در «گام چهارم» بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

گام چهارم: وضع روایات جهت نهادینه کردن باورها

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

روایت سازی به نفع اعتقادات خویش در همان اوائل تاریخ شیعه شروع شد چنانکه داد خود ائمه در اینباره به آسمان رسید و مردم را از این کار بر حذر داشتند. بنابراین چنین کاری در زمانهای بعدی زیاد عجیب به نظر نمی‌رسد.

همانطور که پیش‌تر اشاره شد هر کدام از اهل بیت در زمان خویش، متوجه این دروغها می‌شدند.

و اعلان می‌نمودند که هر آنچه مخالف قرآن به آنها نسبت داده می‌شود دروغی بیش نست.

ولی گوش پیروان مذهب بدهکار این حرفها نبود آنها به نقل این روایات، پرداخته ودین و عقیدی خود را مبتنی بر آنها ساختند و چون با تناقض و اختلاف فاحش روایات مواجه شدند، دروغگویان دستاویز دیگری به نام «تقیه» در اختیار آنان گذاشتند. و این وضع همچنان ادامه داشت.

و از آنجا که این روایات توسط شخص واحدی و در زمان واحدی ساخته نشده‌اند بلکه توسط افراد مختلف و در ادوار مختلف ساخته شده است در آنها اختلاف و تناقض شدیدی یافت می‌شود بلکه به گونه‌ای که خود علمای مذهب در ترجیح روایات سردرگم شده نهایتاً یک راه حل ساده‌ای ارائه نموده‌اند و آن اینکه هر روایتی که موافق با مخالفین باشد، باطل است!!

---

۱. برای تفصیل بیشتر به کتاب مولف به نام: گفتگوی عقلانی با گروه اثنا عشری مراجعه شود.

قبلاً در بحث مهدویت به گوشه‌ای از این تناقضات اشاره کردیم و در اینباره نیز بخشی از آنچه به ائمه نسبت داده شده که از دروغگویان بر حذر داشته‌اند و همچنین در مورد تقیه که از آن بعنوان سرپوشی برای تناقض روایات استفاده می‌شود، مواجه خواهیم شد.

ـ بر حذر داشتن ائمه از دروغگویان:

۱ـ از ابوعبدالله روایت است که فرمود: مغیره بن سعید بر پدرم دروغ می‌بست. شاگردانش وارد صفوف شاگردان پدرم می‌شدند و کتابهای شاگردان پدرم را نزد مغیره می‌بردند. او در آن سخنان کفر آمیر و خلاف شرع می‌گنجانید و آنها را به پدرم نسبت می‌داد و کتابها را به دست شاگردانش می‌داد تا آنها را در میان شیعیان منتشر کنند. بنابراین هر آنچه از سخنان غلو آمیز از شاگردان پدرم می‌شنوید نتیجه‌ی همان دستبرد مغیره بن سعید می‌باشد.[1]

۲ـ و در عبارت دیگری از ابوعبدالله چنین آمده است: لعنت خدا بر مغیره بن سعید که در کتابهای شاگردان پدرم؛ محمد بن علی باقر احادیثی گنجانیده که پدرم نگفته است. پس از خدا بترسید و از ما سخنی را که مخالف کلام خدا و رسولش باشد نپذیرید. زیرا سخن ما جز این نیست که می‌گوئیم: قال الله و قال رسول الله.[2]

۳-یونس بن عبد الرحمن از شاگردان ابوالحسن رضا می گوید بعضی از کتابها واحادیث شاگردان ابو جعفر وابوعبد الله راکه ازعراق فرا گرفته بودم بر ابو الحسن رضا خواندم .ایشان احادیث زیادی را نپذیرفت وگفت:خدا لعنت کند ابو الخطاب وشاگردانش را که بر ابو عند الله دروغ می بندند ودر کتابهای اگردانش احادیث

---

۱. البحار (۲۵۰/۲)، موسوعة احادیث أهل البیت (۱۶۳/۸)، معجم رجال الحدیث (۳۰۰/۱۹)، قاموس الرجال (۱۸۹/۱۰) و کلیات فی علم الرجال ص ۴۱۶.

۲. البحار (۲۵۰/۲)، الحدائق الناضرة (۹/۱) جامع احادیث الشیعة (۲۶۲/۱) اختیار معرفة الرجال (۴۸۹/۲) توضیح المقال فی علم الرجال ص ۳۸، رجال الخاقانی (ص ۲۰۹) و رجال ابن داوود (ص ۲۷۹).

دروغینی می گنجانند .بنابر این سخنی از ما خلاف قرآن وسنت پیامبر نپذیرید (همان)

ـ اعتراف علمای قوم بر وجود روایات دروغین منسوب به ائمه:

تعدادی از علمای شیعه به وجود توطئه‌ای پنهان جهت دست برد در روایات و افساد کتابهای شیعه اذعان نموده‌اند چنانکه برخی از این اعترافات بشرح زیر است:

۱ـ محمد باقر صدر می‌گوید: از جمله مواردی که باعث ایجاد اختلاف و تعارض میان احادیث گردید، روایات دروغین بود که بعضی از مغرضین و دشمنان اهل‌بیت گنجانیدند آنگونه که تاریخ و کتابهای سیرت می‌گوید. و این توطئه در زمان خود ائمه شکل گرفت چنانکه از روایاتی که ائمه اطرافیان خود را از این عمل متنبه ساخته‌اند، آشکار می‌شود.[۱]

۲ـ محدث اثنا عشری ؛ هاشم معروف حسنی می‌گوید: با بررسی احادیثی که در کتابهایی مانند کافی، وافی و غیره وجود دارد متوجه خواهیم شد که غالیان و کینه‌توزان نسبت به امامان برای افساد احادیث ائمه و زشت جلوه دادن چهره‌ی آنان، در هر بابی از ابواب وارد شده‌اند.علاوه بر آن، به سمت قرآن رفتند تا از طریق آن بتوانند اهداف شوم خودرا عملی سازند. چون که قرآن تنها کتابی است که احتمال توجیهاتی را دارد که سایر کتابها ندارند، بنابراین به تفسیر صدها آیه طبق دلخواه خود پرداختند و آنرا به دروغ به امامان هدایتگر نسبت دادند[۲]

همچنین گفته است: قصه گویان شیعه همپای دشمنان ائمه، تعداد زیادی از این‌گونه روایات در وصف امامان هدایتگر و برخی از بزرگان، وضع نمودند در حالی که ائمه نیازی به این اوصاف نداشتند و کسانی را که آنان را مافوق بشر دانسته ، بالاتر از جایگاهی بدانند که خداوند به آنها داده ، نفرین کرده‌اند.[۳]

---

۱. بحوث فی علم الاصول (۳۹/۷) سید محمود هاشمی.

۲. الموضوعات فی الآثار و الاخبار (۲۵۳).

۳. همان ۱۶۵.

هاشم معروف حسنی در جایی می‌گوید: از خطرناک‌ترین نفوذیها علیه تشیع می‌توان به جماعتی اشاره کرد که تظاهر به محبت اهل‌بیت نمودند و در زمان دو امام، باقر و صادق مدت زیادی را در میان اصحاب این دو بزرگوار زیستند و اعتماد همه‌ی راویان را به خود جلب کردند و توانستند احادیث زیادی در احادیث ائمه و اصول کتب حدیث، بگنجانند چنانکه در بعضی روایات به این مطلب اشاره شده است.[۱]

سپس وی به نمونه‌هایی از اینگونه افراد اشاره کرده چنانکه در مورد عمر بن جوشن گفته است: مولفین رجال او را ضعیف دانسته ، متهم به دست برد در کتابهای جابر جعفی کرده اند.[۲]

همچنین در مورد وی گفته است: او احادیثی وضع می‌نمود و در کتابهای جابر جعفی می‌گنجانید و به وی نسبت می‌داد.[۳]

علاوه بر آنچه گذشت، هاشم معروف می‌گوید: روایات صحیحی از امام صادق و ائمه‌ی دیگر بر این مطلب تاکید دارد که مغیره بن سعید، بیان، صائد عمر نبطی و مفضل و منحرفین دیگر و نفوذ کنندگان در صفوف شیعه، روایات زیادی در مواضع متعدد مرویات ائمه گنجانیدند... چنانکه از مغیره بن سعید نقل است که گفته است: «من در احادیث جعفر بن محمد، دوازده هزار حدیث اضافه کرده‌ام».

او و پیروانش زمان زیادی را در صفوف شیعه و مجالس ائمه سپری کردند وضعیت‌شان بر کسی آشکار نشد تا اینکه کتابهای نخست ومنابع حدیثی از روایاتشان مملو گردید.»

۳ـ ابن بابویه قمی معروف به صدوق صاحب یکی از کتابهای اربعه مورد اعتماد شیعه به نمونه‌ای از دست برد در روایات شیعه اشاره می‌کند و می‌گوید: اذان صحیح همین است نه یک حرف کمتر و نه یک حرف بیشتر. ولی مفوضه که نفرین خدا بر

۱.همان/ ۱۴۸.

۲. در اسات فی الحدیث و المحدثین/۱۹۵.

۳ ـ الموضوعات فی الآثار و الآخبار ۲۳۴.

آنان باد جمله‌ی «محمد و آل محمد خیر البریه» را دوبار در اذان افزودند و در برخی روایاتشان جمله‌ی: **اشهد ان علیا ولی الله**» را نیز دوبار افزوده‌اند و در روایتی «**اشهد ان علیا امیر المؤمنین حقا**» را افزوده‌اند.

در این تردیدی نیست که علی، ولی خدا و امیرالمؤمنین به حق و محمد و آل‌محمد نیز خیرالبریه هستند ولی این جملات در اصل اذان نبوده بلکه آنها را «مفوضه» افزوده‌اند.[1]

٤ـ **ابن ابی الحدید** می‌گوید: بدانکه اصل دروغ در احادیث فضائل، توسط شیعه ساخته شد آنها احادیثی در فضل علی و دشمنی با مخالفینش ساختند مانند حدیث سطل و انار ... همچنین احادیثی ساختند که بیانگر کفر و نفاق بزرگان صحابه و تابعین بود.[2]

٥ـ **محدث معاصر شیعه به نام** غریفی می‌گوید: بسیاری از احادیث، توسط امامان گفته نشده‌اند بلکه دروغگویان آنها را به ائمه نسبت داده‌اند و طبیعی است که برای همه یا برخی روایات، سندهای معتبری فراهم کرده‌اند تا بهتر مورد قبول واقع شوند.[3]

٦ـ **شیخ محمد باقر بهبودی** می‌گوید: عبدالکریم بن أبی العوجا قبل از اینکه کشته شود گفت: «بخدا سوگند اگر مرا بکشید من چهار هزار حدیث دروغین ساخته‌ام که در آن حلال را حرام و حرام را حلال کرده و روز صوم را روز افطار و روز افطار را روز صوم قرار داده‌ام» آنگاه گردنش را زدند.[4]

بهبودی می‌گوید: متأسفانه اینگونه روایات که ما را در روز افطار به روزه گرفتن و روز صوم به افطار کردن وادار می‌کند در روایات شیعه بیش از روایات اهل‌سنت دیده می‌شود. بخشی از اینگونه روایات را ابوجعفر کلینی در «الکافی» و بسیاری را

---

۱. من لایحضره الفقیه (۲۹۰/۱).

۲. شرح نهج البلاغة (۴۸/۱۱).

۳. قواعد الحدیث ۱۳۵.

۴. میزان الاعتدال (۲۴۴/۲).

ابن بابویه قمی در کتابهایش روایت کرده است و بیش از اینها در کتاب سید ابوالقاسم ابن طاووس به نام «الاقبال» روایت شده است.[۱]

۷ـ دانشمند شیعه؛آیة الله العظمی برقعی می‌گوید: سازندگان مذاهب به نتیجه‌ی ناگوار سخنانشان نیندیشیدند، فقط هدفشان تخریب اسلام و ایجاد چند دستگی در صفوف مسلمانان بود.

بنابراین گروهی از مغرضین و بی‌دینان فرصت را برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان مناسب دیده، به جعل احادیث رو آوردند که نتیجه‌ی همین روایات دروغین مذاهب متعدد بوجود آمد و با کمال تأسف بسیاری از علمای مسلمان و مذهبیون، از روی ساده لوحی احادیث جعلی را پذیرفتند و در کتابهای خود گنجانیدند، همه‌ی اینها در قرن سوم که دولت اسلامی در اوج قدرت بسر می‌برد اتفاق افتاد، زیرا مغرضین و حسودان چشم دیدن دولت مقتدر اسلامی را نداشتند، بنابراین تظاهر به مسلمانی نموده، وارد صفوف مسلمانان شدند تا اسلام را از داخل تخریب کنند. و برای این منظور احادیث دروغین ساختند و تحویل مذهبیهای متعصب دادند و آنها با تاویل و توجیه، صحت چنین روایاتی را مورد تایید قرار داده، به کمک آن در پی تقویت مذهب باطل خویش بر آمدند و از طرفی ۹۰٪ این روایات با قرآن در تضاد بود از اینرو باعث پدید آمدن مذاهبی شدند که سخنان و کردار پیروانشان ذره‌ای با قرآن همخوانی نداشت و در سایه آن ارکان و اصولی برای دین وضع نمودند که خدا و پیامبر نگفته بودند اصلاً بهتر است بگوئیم دین جدیدی وضع کردند.

بعنوان مثال هزاران حدیث و معجزه در اثبات امامت الهی ساختند و انکار آنرا کفر تلقی نمودند و خرافات و دروغها را حجت نامیدند در حالی که خداوند به صراحت در کلام خویش وجود هرگونه حجتی بعد از پیامبران را منتفی می‌داند: رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء/۱۶۵) (پیامبرانی مژده رسان و بیم‌دهنده (برانگیختیم) تا مردم پس از

---

۱. صحیح الکافی بهبودی.

ارسال پیامبران، عذر و بهانه‌ای در برابر الله نداشته باشند. و الله، غالبِ باحکمت است)

ولی مذهب سازان از امام نقل می‌کنند که گفته است:

«... راویان احادیث ما بر شما حجت هستند همانگونه که ما بر آنها حجت هستیم» و بدینصورت دروغهایشان را حجت قرار داده بوسیله‌ی آن ملت ما را از دین دور نگهداشته‌اند (بت شکن)

این بود نمونه مشتی از خروار از سخنان علمای شیعه که پرده از دست بردی که به روایات اهل‌بیت و کتابهای اطرافیان ائمه زده شده برداشته‌اند.

ب) نگاهی به سخنان ائمه و علمای شیعه:

ـ جعفر صادق می‌گوید: مغیره عمداً بر باقر دروغ می‌بست. چرا که گروهی از شاگردان مغیره با شاگردان باقر، رفت و آمد داشتند و کتابهای شاگردان باقر را گرفته، نز مغیره می‌بردند او در آنها سخنان کفر آمیر و زندیق گونه می‌گنجانید و دوباره آنها را به شاگردانش می‌داد تا به شاگردان باقر برگردانند. شاگردان باقر کتابهایشان را در میان شیعیان پخش و نشر می‌کردند و آنها از این کتابها استقبال می‌نمودند.

این عملیات بصورت منظم ادامه داشت. این گواهی یکی از ائمه‌ی شیعه است که در زمان امام باقر، کتابهای شیعه مورد دستبرد قرار گرفته است.

پس اینرا بعنوان یک اصل می‌پذیریم که طبق گواهی خود باقر، همه‌ی کتابهای شاگردانش در معرض دستبرد قرار داشته است. و از آنجا که نه خود باقر و نه ائمه بعدی تعداد روایات دستکاری شده را مشخص ننموده‌اند همه‌ی روایات مشمول این اتهام می‌شوند و باید در پذیرش آنها توقف شود. برای این منظور از یک مثال فقهی استفاده می‌کنیم: مثلاً اگر خواهر مردی در میان مجموعه‌ای از زنان وجود داشته باشد که این مرد خواهرش را نمی‌شناسد، ازدواج با همه‌ی آن زنان برای این مرد جایز نخواهد بود تا زمانی که مشخص نشده کدام یک خواهر وی می‌باشد و چنین است حکم آب پاکی که در میان آبهای ناپاک باشد.

چنانکه دانشمند سنی مذهب؛ شیرازی (ت ۶۶۰هـ) می‌گوید:درمورد احتیاط برای نجات از حرام، مثالهایی وجود دارد. مثلاً: اگر لباس پاک در میان چندین لباس ناپاک یا یک ظرف آب پاک در میان چندین ظرف آب ناپاک باشد، باید از همه‌ی آنها بخاطر خطر وقوع در نجس پرهیز کرد.[1]

پس وقتی که در مسائل احکام برای پرهیز از وقوع در حرام، چنینحکمی وجود دارد، در امور تشریعی بمراتب باید حساس‌تر عمل نمود.

وچون به گواهی امام، در روایات باقر بصورت منظم دستبرد زده شده است، پس اصل در روایات ایشان این است که همه از این دستبرد در امان نبوده‌اند مگر اینکه دلیلی ارائه شود که مثلاً این دسته از روایات از دستبرد در امان بوده است. و چنین دلیلی هم وجود ندارد. بنابراین، طبق این قاعده نمی‌توان به هیچ یک از روایات منقول از باقر اعتماد کرد.

مثل اینکه اگر کسی آب بخواهد و به او گفته شود در این حجره ظروف شیشه‌ای زیادی پر از آب است که در میان آنها تعدادی مسموم به سم کشنده می‌باشد. ولی مشخص نیست که کدام ظرف، سالم و کدام مسموم است؛ به نظر شما ممکن است فرد تشنه یکی از آن ظروف را بردارد و سر بکشد؟ یا اینکه همه‌ی آنها را رها نموده در جستجوی آب دیگری خواهد بود؟ قطعاً آنها را رها کرده جای دیگری در جستجوی آب خواهد رفت.

البته ضرر نوشیدن چنین آبی، حداکثر باعث مرگ انسان می‌شود ولی ضرر روایات مسموم ، به خشم و غضب الهی و نهایتاً به آتش دوزخ و عذاب الهی می‌انجامد. سپس این دستبرد در روایات فقط به روایات باقر محدود نمی‌شود بلکه به روایات خود صادق نیز سرایت می‌کند و فردی به نام «ابوالخطاب» و شاگردانش از همان روش نفوذی تا عصر امام رضا طبق اعتراف خود امام رضا استفاده می‌کنند و به روایت سازی می‌پردازند. که نه امام رضا و نه ائمه بعدی که به این دستبرد اعتراف داشته اند، روایاتی را که در آنها دستبرد زده شده مشخص نمی‌کنند و این باعث

---

۱. قواعد الاحکام فی مصالح الانام (۴۷۹/۱).

می‌شود که تمامی روایات امام صادق و فرزندش موسی کاظم و فرزندش علی بن موسی الرضا در معرض اتهام قرار گیرند و بی اعتبار تلقی شوند.

البته صادق، معیار بسیار خوبی برای سنجش روایات اعلام می‌دارد آنجا که می‌گوید: «از ما نپذیرید سخنی را که مخالف با گفتار الله و سنت پیامبرش باشد». ملاحظه می‌کنید که نگفت: سنت امامان بلکه فرمود: قرآن و سنت صحیح محمد<.

همچنین علی بن موسی الرضا می‌گوید: از ما سخنی خلاف قرآن نپذیرید.

آری، قرآن معیار سنجش روایات است نه بالعکس، ولی شیعیان متاسفانه روایات را معیار قرار داده برای توجیه یکایک آیات قرآن، روایاتی ساخته‌اند که قرآن را طبق دلخواه خویش تفسیر و توجیه می‌کنند و سخنان ائمه را در این‌باره ناشنیده گرفته‌اند بنابراین دچار افراط و گمراهی گشته‌اند زیرا روایات طبق فرموده‌ی خود ائمه از دست برد مصون نمانده است.

ـ علاوه بر اعتراف ائمه، اعتراف علمای شیعه نیز مؤید این مطلب است که دستبرد نفوذیها به روایات، نزد متاخرین شیعه تبدیل به دین و عقیده شده بخاطر اینکه هرچه بدستشان رسیده است پذیرفته‌اند.

چنانکه ابن بابویه قمی معروف به صدوق یکی از بزرگان شیعه و صاحب یکی از منابع چهارگانه تاکید می‌ورزد که «مفوضه» در اذان که از شعائر دین است جمله‌هایی افزوده‌اند که تا به امروز نزد شیعه معمول و متداول است.

ابن بابویه می‌گوید: «مفوضه که لعنت خدا بر آنان باد در اذان جمله‌های: محمد و آل محمد خیرالبریه و اشهدان علیا ولی الله و ... افزوده‌اند».

آری امروز اذان با همان اضافاتی که ابن بابویه می‌گوید و هیچ دلیلی بر آن نه صحیح و نه ضعیف از ائمه شیعه وجود ندارد، از گلدسته‌های مساجد شیعه به گوش می‌رسد.

در تعریف مفوضه، کتابهای شیعه چنین نوشته‌اند: از غالیان شیعه، عده‌ای بر این باورند که خداوند بعد از آفرینش محمد، تدبیر امور جهان را به وی تفویض نمود سپس ایشان تدبیر امور جهان را به علی تفویض کرد[1]

همین گروه، در اذان، جمله‌هایی را افزود و شیعیان آنرا پذیرفتند و تا به امروز بر آن عمل می‌کنند در حالی که از هیچ کدام از امامان دلیلی بر این عمل وجود ندارد.

و اعتراف ابن بابویه به روایات جعلی و دستبرد در روایات، در تایید اعتراف ائمه است و فقط او نیست که چنین اعترافی می‌کند بلکه بسیاری از محققین متاخرین شیعه نیز چنین اعترافاتی کرده‌اند. چنانکه سید محمد صدر نیز اعتراف می‌کند که علت تناقض روایات ائمه، دستبرد به روایات و آنهم در زمان خود ائمه است. این مطلب را ایشان خیلی شفاف و با صراحت بیان می‌کند.

حال سوال این است که عصر ائمه در حالی سپری شد که برای ما احادیث سالم و دست نخورده را از احادیث ناسالم و جعلی مشخص ننمودند پس تکلیف پیروان چه می‌شود آنها چگونه و با چه معیاری تشخیص بدهند؟

همچنین یکی دیگر از علمای معاصر مذهب اثنا عشری به نام هاشم معروف به این حقیقت تلخ اعتراف می‌کند و می‌گوید گروهی با تظاهر به محبت اهل‌بیت، در کتابهایشان احادیث زیادی گنجانیدند.

ایشان بعنوان مثال از عمر بن شمر یکی از شاگردان جابر جعفی نام می برد که احادیث زیادی در کتابهای جابر گنجانیده و به وی نسبت داده است.

این سخن با کلام ابن ابی‌الحدید همسو است که می‌گوید: اصل دروغ در فضائل توسط شیعیان آغاز گردید.

اینها بخشی از گواهی و اعتراف ائمه و علمای شیعه مبنی بر وجود دروغ در روایات و کتابهای شیعه بود. اما باید دید که این دروغ در چه روایات و چه کتابهایی وجود دارد؟

---

۱. مقالات الاسلامیین اشعری (۸۸/۱)، تصحیح الاعتقاد مفید (۶۴) و بحار الانوار (۳۴۵/۲۵).

البته اعتراف به وقوع دستبرد در روایتها و کتب شیعه، تمامی روایات و کتب را در معرض اتهام قرار می‌دهد. زیرا که امام معصوم به وجود روایتهای دروغین و دستبرد تاکید نموده و پیروانش نیز بدان اعتراف نموده‌اند و هیچ دلیلی نیامده که مجموعه‌ای از روایات را از دایره‌ی این اتهام بیرون بیاورد.

بدون تردید نفوذ و گنجانیدن، عملیاتی پنهان است که جهت شناسائی آن نیاز به تلاش مضاعف و

گسترده‌ای می‌باشد.

پس اصل در تمامی روایات شیعه این است که اتهام ساختگی بودن متوجه یکایک آنها است و هیچ روایتی بدون تایید امام معصوم، قابل قبول نیست و چنین تاییدی نیز وجود ندارد.

بگذارید تا پایان بخش این قسمت، سخنان دانشمند شیعی؛ موسی موسوی باشد که در سخنی پیرامون نفوذ روایات دروغین در منابع شیعی، می‌گوید: **اگر رواياتی را که در فاصله بین قرن چهارم و پنجم هجری راویان شیعه در کتب خود نوشته اند، منصفانه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه اسف بار خواهیم رسید که، کوششی را که بعضی از راویان شیعه جهت اسائه به اسلام نموده اند، همانا در سنگینی از وزن آسمانها و زمینها برتری میگیرد، و اینطور بنظر میاید که هدف آنان از نقل اینگونه روایات، جای دادن عقیده شیعه در قلبها نبوده است، بلکه آنان اسائه به اسلام و همه وابستگیهایش را هدف قرار داده بوده اند. (شیعه وتصحیح)**

آیا با این وضعیت می‌توان به روایات کتب شیعه اعتماد کرد در حالی که ائمه، روایات صحیح را از ناصحیح تفکیک نکرده‌اند؟ این سوالی است که باید خردمندان شیعه بدان پاسخ بدهند

گام پنجم: تدوین دایره المعارفهای روایی در عهد بویهیان (۳۲۲ ـ ۴۶۷ هـ)

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

در این دوران، حکومت شیعی که توسط سه برادر از فرزندان بویه پایه‌گذاری شد و بیش از یکصد و سی سال حکومت کرد پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. در

دوران حکومت بویهیان کتابهای چهارگانه شیعی که منابع اصلی مذهب بشمار می‌روند، تدوین شدند.

این منابع چهارگانه عبارت‌اند از:

۱ـ الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ هـ)

۲ـ من لایحضره الفقیه محمد بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)

۳ـ تهذیب الاحکام ابوجعفر محمد بن حسین طوسی (٤٦٠هـ)

٤ـ الاستبصار طوسی.

این کتابها هزاران روایت را در بر دارد که نمی‌دانیم چگونه پدید آمده‌اند؛ چرا که شیعیان تا آن زمان دارای مدارس، مساجد و مجامع علمی نبودند که بتوانند در محضر امامانشان باشند و طبق ادعای خودشان ائمه در تقیه بسر می‌بردند و از طرف حکام عصر، زیر کنترل بودند و نمی‌توانستند آنگونه که می‌خواستند برای مردم حدیث بیان کنند. زیرا جانشان در خطر بود.

علمای قوم نیز دارای مدرسه و مسجدی نبودند تا بتوانند روایات ائمه را به گوش مردم برسانند، حال ما انگشت به دهان مانده‌ایم که یکباره هزاران روایت از کجا آمد؟

به فرض اینکه اینهمه روایات از پیش ،وجود داشته و مدون و مکتوب بوده است چه تضمینی وجود دارد که اینها دستخوش تغییر نشده‌اند در حالی که راویان بخاطر زیستن در زمان تقیه، آنها را بصورت پنهانی دریافت و نقل نموده‌اند؟ اصلاً از کجا بدانیم که شاگردان ائمه قابل اعتماد بوده‌اند مگر نه اینکه ائمه شاگردان خود را به بستن دروغ علیه خودشان متهم ساخته‌اند و طبق آنچه در کتابهای شیعه آمده است آنها احادیثی را به دروغ به ائمه نسبت داده در کتابها گنجانیده‌اند؟

همچنین می‌دانیم که مؤلفین این موسوعات چگونه آنها را گردآوری نموده و بدست آورده‌اند در حالی که فاقد مجالس علمی بوده‌اند که در آن روایات بدستشان بیفتد یا در آن روایات را به دیگران منتقل نمایند.

آقای کلینی ،بقالی بیش نبود که حدود بیست سال در مغازه خویش از هر کس هر آنچه می‌شنید گردآوری می‌کرد و در زمان برپایی حکومت بویهیان آنچه را گردآورده بود آشکار نمود.

چنانکه آیت الله العظمی ابوالفضل برقعی شیعه‌ی معاصر می‌گوید: «**محمد بن یعقوب کلینی در بغداد بقال بود، طی بیست سال هرچه از اهل‌مذهب خویش می‌شنید یادداشت می‌کرد و باور می‌نمود چرا که در آن زمان رجل دینی معروفی وجود نداشت.**»[۱]

خود کتاب کافی بزرگترین دلیل بر این امر است چرا که روایاتی در تایید عقاید اثنا عشری و روایاتی در رد آن دارد و این بیانگر آن است که صاحب کتاب در مغازه‌ی خویش سخن هر شیعه‌ای را صرف نظر از اینکه دارای چه مذهبی است می‌شنیده و جمع‌آوری نموده است.

چنانکه روایاتی در تایید زیدیها،فضطحی‌ها، سبائیها و سایرین وجود دارد که در تناقض یکدیگر می‌باشند.

برقعی در مورد صدوق؛ مولف کتاب «من لایحضره الفقیه» می‌گوید: شیخ صدوق ،فرد کاسبی بود که در شهر قم ،برنج می‌فروخت، در دست نوشته‌هایی هر آنچه می‌شنید و می‌پسندید می‌نوشت و آنرا نقل می‌کرد.[۲]

او فرد مجهولی بود هیچ‌یک از علمای رجال شناس قدما او را توثیق و تایید نکرده‌اند!! شیخ سلیمان ماحوزی؛ شیعه‌ی اثنا عشری می‌گوید: بعضی از مشایخ ما در تایید شیخ صدوق، توقف نموده‌اند[۳] بحرانی می‌گوید: هیچ یک از علمای رجال به صراحت او را تایید نکرده است.[۴]

---

۱. کسر الصنم (۳۰ ـ ۳۹).

۲. بت شکل (۳۰ ـ ۳۹).

۳. حاشیه سماء المقال ۲۱۰/۰۲) و تعلیق علی منهج المقال بهبهانی ۳۱۸.

۴. مقدمه معانی الاخبار ۱۳ حاشیه سماء المقال (۲۱۰/۲).

و اما کتاب طوسی متهم به کثرت تحریف شده است. چنانکه یوسف بحرانی در حدائق می‌گوید: بر کسی که کتاب تهذیب را با دقت بخواند پوشیده نمی‌ماند که شیخ چقدر دچار تحریف و تصحیف در سند و متن اخبار شده است تا جایی که هیچ حدیثی خالی از علت در متن یا سند نیست!![1]

شیخ نور الدین موسوی عاملی در رد بر امین استرآبادی می‌نویسد: «این اختلاف که اکثر احادیث با آن مواجه هستند موافق با مذاهب عامه است و اغلب به گونه‌ای هستند که نمی‌توان بین آنها جمع کرد و مفهوم مشترکی پیدا نمود.[2]

در پایان باید اذعان نمود که روایات این سه محمد، متضاد و متناقض می‌باشند و طبق گواهی علمای خود شیعه شایستگی اینرا که منبع دین باشند ندارند.

چنانکه جعفر نجفی (ت ۱۲۲۷هـ) رئیس مذهب امامیها در زمان خود، در کتابش «کشف الغطاء» در مورد مولفین کتب اربعه که نام همه‌ی آنها محمد است می‌گوید:

«چگونه در یادگیری علم به این سه محمد مراجعه شود در حالی که هر کدام روایت یکدیگر را تکذیب می‌کنند.

و روایاتشان متضاد است و در کتابهایشان اخباری که قطعا دروغ می‌باشند یافت می‌شود مانند اخبار تجسیم، تشبیه، قدیم بودن عالم و اثبات مکان و زمان.[3]

این بود سرگذشت این موسوعات حدیث که در دو قرن چهار و پنج بدون اینکه صاحبانشان مسجد و مدرسه‌ای داشته باشند به منصه‌ی ظهور آمدند و کسی نمی‌داند از کجا و چگونه پدید آمدند و این باعث گردید که آنها غیر قابل اعتماد باشند.[4]

---

۱. الحدائق الناظره (۱۵۶/۳).

۲. حاشیه کتاب الفوائد المدنیه و الشواهد المکیة ۳۰۹.

۳. کشف الغطا ۴۰.

۴. نگا: گفتگوی عقلانی با شیعیان اثنا عشری. پیرامون منابع، از همین مؤلف.

عصر چهارم

عصر پیشرفت (۳۲۸–۵۷۲۸ه)

پیشگفتار

بدون تردید دین شیعه ساخته دست بشر بوده، هیچ ارتباطی به اهل‌بیت ندارد ولی پیروانش گمان می‌برند که این همان دینی است که الله متعال نازل کرده و معصومین آنرا بیان داشته‌اند، پس باید در همه‌ی مسایل متکی به نصوص و روایات باشد و نیازی به اجتهاد و قیاس نداشته باشد.

ولی بی‌گمان روایات و نصوص محدود و رویدادهای زندگی لامحدود هستند، پس آیا علمای قوم، همانند علمای اهل‌سنت در مسایلی که نصی وجود ندارد دست به اجتهاد می‌زنند یا اینکه آنرا حرام می‌دانند و در چنین مسایلی توقف می‌کنند؟

دو دستگی در مواضع:

بعضی‌ها گفتند: توقف می‌کنیم و بعضی‌ها گفتند: اجتهاد می‌کنیم. **گروه اول معروف به اخباریون و گروه دوم معروف به اصولیون شدند.**

این دو گروه یارانی جهت تایید و تقویت دیدگاه خویش پیدا کردند و کار بجائی رسید که به تکفیر و حتی مباح بودن خون یکدیگر فتوا دادند.

از آنجا که گرایش اصولیون نزدیک به منهج اهل‌سنت بود که در روشنی نصوص قرآن و سنت قوانین اجتهاد را پایه‌گذاری کرده بودند و تقریباً در پایان قرن سوم، مناهج علمی اهل سنت به پایه تکمیل رسیده بود در حالی که شیعه تا آن زمان در هیچ فنی از فنون ،کتابی تالیف نکرده بود ،چاره‌ای جز این نیافتند که بر میراث علمی اهل‌سنت اعتماد نمایند و مذهب خویش را بر اساس آن پایه گذاری کنند.

قبل از آن وجود ائمه که بوقت نیاز به آنها مراجعه می‌شد، مانع از تالیف کتاب می‌شد زیرا با بودن معصوم چه کسی جرأت به تالیف می‌نمود و اصلاً چه نیازی به تالیف بود و اگر دست به تالیف می‌زدند چه نیازی به معصوم بود؟

این بود منطق شیعه وگرنه ما معتقدیم که آن بزرگواران در میان امت می‌زیستند و دارای دینی مخالف با دین سایر مسلمانان نبودند. با آنها نماز می‌خواندند و زکات

می‌دادند و روزه می‌گرفتند و به حج می‌رفتند و هیچ فتوا و سخنی خلاف فتوا و سخن اهل‌سنت بر زبان نمی‌آوردند. ولی طبق گمان شیعه فرض می‌کنیم آنان امام بودند.

ائمه هیچ کتابی در هیچ فنی از فنون به رشته تحریر در نیاوردند این در حالی است که اهل‌سنت در زمانی که آنها می‌زیستند در هر فنی کتاب نوشتند و اگر دین ائمه با دین امت که ده‌ها کتاب در هر فنی نگاشته بودند، فرقی می‌داشت آنان در مقابل سیل کتابها ساکت نمی‌نشستند ؛بلکه دست به تالیف می‌بردند و برای شاگردان و پیروان خود کتابی می‌نوشستند و بصورت پنهانی به شاگردان خود می‌دادند آنگونه که طبق ادعای شیعه اینهمه روایات را مخفیانه به آنان تحویل داده‌اند. قطعاً تالیف آسانتر از روایت است.

همچنین ائمه برای پیروان خود قوانین علوم مختلف را پایه‌گذاری نکردند از جمله قواعد تعامل با روایات که نزد اهل‌سنت معروف به علم مصطلح حدیث می‌باشد، در حالی که این علم نزد اهل‌سنت در زمان ائمه به بالاترین حد رسیده بود.

همچنین آنان قوانینی در مورد استنباط و اجتهاد که نزد اهل‌سنت به «اصول فقه» معروف است تدوین نکردند در حالی که قواعد فقه و استنباط نزد اهل‌سنت در زمان ائمه به اوج خود رسیده بود. همچنین در علم تفسیر، قواعدی تدوین ننمودند و در تفسیر کتاب خدا هیچ قدمی بر نداشتند در حالی که علم تفسیر نزد اهل‌سنت در زمانشان به کمال رسیده بود.

همچنین در ادبیات عرب و دستور زبان چیزی از خود بجا نگذاشتند در حالی که علمای اهل‌سنت در واژه‌شناسی و دستور زبان تالیفاتی داشتند.

حتی خود قرآن کریم را هیچ یکی از امامانشان جز علی، روایت نکرده بلکه قرآن با سند اهل‌سنت نقل شده است.

بنابراین ، شیعه خوشه چین علوم اهل‌سنت بوده‌اند.

اسامی برخی از مؤلفین و تألیفات اهل‌سنت در زمان ائمه

سال	امامان شیعه		علمای اهل‌سنت	سال		تالیفات
تولد	وفات			تولد	وفات	
۵۷ هـ	۱۱۴ هـ	ابو جعفر محمد بن علی باقر	مالک ابن انس	۹۳ هـ	۱۷۹ هـ	مؤطا
۸۳ هـ	۱۴۸ هـ	جعفر صادق	خلیل بن احمد	۱۰۰ هـ	۱۷۰ هـ	کتاب العین
۱۲۸ هـ	۱۸۳ هـ	موسی بن جعفر	عبدالله بن مبارک	۱۱۸ هـ	۱۸۱ هـ	الزهد
			عمرو بن عثمان سیبویه		۱۸۰ هـ	الکتاب
			عبدالله بن زبیر حمیدی		۱۸۹ هـ	المسند
			محمد بن ادریس شافعی	۱۲۶هـ	۲۱۱	الأن و الرساله
۱۴۸ هـ	۲۰۲ هـ	عل بن موسی	عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه	۱۵۹ هـ	۲۳۵	المصنف
			احمد بن حنبل	۱۶۴ هـ	۲۴۱هـ	المسند
			محمد بن سعد	۱۶۸ هـ	۲۳۰ هـ	الطبقات

۱۹۵ هـ	۲۲۰ هـ	محمد بن علی	عبدالله بن عبدالرحمان دارمی	۱۸۱ هـ	۲۵۵ هـ	السنن
			عبد بن حمید	۱۷۰ هـ	۲۴۹ هـ	السمند
			عمر بن شبه	۱۷۳ هـ	۲۶۲ هـ	تاریخ مدینه
			محمد بن اسماعیل بخاری	۱۹۴ هـ	۲۵۶ هـ	الصحیح
۲۱۴ هـ	۲۵۰ هـ	علی بن محمد	مسلم بن حجاج	۲۰۴ هـ	۲۶۱ هـ	الصحیح
			محمد بن نصر مروزی	۲۱۱ هـ	۲۹۲ هـ	تعظیم قدر الصلاة
			محمد بن مسلم بن قتیبه	۲۱۳ هـ	۲۷۶ هـ	مشکل قرآنو حدیث
۲۳۲ هـ	۲۶۰ هـ	حسن عسکری	محمد بن اسحاق بن خزیمه	۲۲۳ هـ	۳۱۱ هـ	التوحید
			عبدالرحمان ابن ابی‌حاتم	۲۴۰ هـ	۳۲۷ هـ	التفسیر
			محمد بن جریر طبری		۲۴۴ هـ	التفسیر

اینها برخی از مؤلفین اهل‌سنت و معاصر با ائمه‌ی شیعه بوده‌اند که تقریبا در همه ی‌فنون کتاب نوشته‌اند ولی هیچ یک از ائمه حتی یک کتابی هم ننوشته است.

تا اینکه نسل ائمه به پایان رسید و شیعیان احساس نیاز به تالیفاتی در سایر علوم نمودند و از امامان چیزی برای آنها باقی نمانده بود ناچار به سمت علوم اهل‌سنت رو آوردند که اگر چنین نمی‌کردند، دین شیعه از بین می‌رفت، پس بی‌درنگ برکتب اهل‌سنت شبیخون زدند و علوم و روایات را از آنجا گرفتند و بجای استناد به رسول الله، روایات را با اندکی تغییر و تصرف در متن و سند بگونه‌ای که موافق با مذهب و گرایشات آنها باشد به ائمه نسبت داده‌اند و بدینصورت در شریان مذهب حیاتی دوباره بوجود آوردند و نسخه‌ای نزدیک به مذهب اهل‌سنت در مسایل فرعی پدید آوردند ولی آنرا به اهل‌بیت نسبت داده، ارتباطش را با رسول خدا قطع کردند و توانستند مذهب امامیه را سرپا نگهدارند درحالی که سایر مذاهب شیعی به تدریج از میان رخت بربست پس دو عامل اساسی به استمرار مذهب کمک نمود: روایت سازی و متمسک شدن به منابع علمی اهل‌سنت.

گفتنی است که این مرحله با کلینی (ت ۳۲۸هـ) آغاز گردید و با حلی (ت ۷۲۸هـ) پایان پذیرفت و علومی که از آن استفاده کردند بشرح زیرمی باشد:

ـ روایات فقهی

ـ مصطلح الحدیث

ـ فقه

ـ اصول فقه

ـ تفسیر

باید گفت که شیعیان اثناعشری به آنچه از این علوم از ائمه به آنها رسیده بود، بسنده نکردند زیرا از اشخاصی که به گمان اینها را بطین بین ائمه و مردم بودند–

درحالی که خود ائمه از این قضیه بی‌خبرهستند ـ چیزی که کفایت بکند به دست اینها نرسیده است؛ چنانکه علمای خودشان این مطلب را قبول دارند و بزودی خواهد آمد، البته عملکردشان بزرگترین دلیل بر این حقیقت می‌باشد.

نمونه‌ای از اعترافات علمایشان در مورد استفاده از علوم اهل‌سنت بشرح زیر است:

ـ روایات فقهی

برای یک پژوهشگر در روایات احکام کتب شیعی این مطلب آشکار می‌شود که حدود هشتاد درصد، روایات اهل‌سنت با همان نصوص البنه با اندکی تصرف نقل شده‌اند و به ائمه نسبت داده شده‌اند. چنانکه پیش تر از زبان یکی از بزرگانشان به نام امین استر آبادی نقل گردید که می‌گوید: بیشتر روایات ما موافق با احادیث عامه (اهل‌سنت) است و از اینرو اختلاف شدیدی میان آنها وجود دارد و قابل جمع نیستند.[1]

علت این امر آنست که بر کتب اهل‌سنت شبیخون زدند و احادیث احکام را از آنجا گرفته ،در کنار احادیث دروغینی که داشتند قرار دادند و نتیجه همان اختلاف و تناقض گردید.

دلیل ما برای آنچه گفتیم این است که شیعیان مطلقا قبل از قرن چهار دارای کتاب و تصانیف نبودند در حالی که تمامی روایات اهل‌سنت تدوین شده و دایره المعارف و تالیفات گرانسنگی تا قرن چهارم به منصه ی ظهور آمده بود. و اگر کسانی مدعی این هستند که مذهب اثنا عشری در آنزمان دارای کتابی بوده است، پا پیش بگذارد و کتاب را معرفی نماید.

البته صرف ادعا، کافی نیست زیرا ما می‌دانیم که برخی کتابها مملو از این ادعاها است که شیعیان در آنزمان تالیفات زیادی داشته‌اند، در حالی که از ارائه‌ی حتی یک نسخه از آن، عاجز می‌باشند. باید گفت: که با چنین ادعاهای تو خالی نمی‌توان حقایق را به اثبات رسانید.

---

۱. حاشیه کتاب الفوائد المدنیه و الشواهد المکیه ۳۰۹.

شگفت‌آورتر اینکه گفته‌اند بعضی از شاگردان ائمه در عصر ائمه کتابهایی به رشته تحریر درآورده‌اند در حالی که این کار، نوعی گلاویز شدن با امام محسوب می‌شود ؛چگونه ممکن است که در حضور و حیات امام، شیعیان دین را از کتاب کسی دیگر فرا گیرند؟

مثل اینکه یکی از صحابه در زمان حیات پیامبر، کتابی بنویسد و مسلمانان بجای مراجعه به پیامبر، به آن کتاب مراجعه کنند، آیا چنین چیزی ممکن است؟! امام نزد شیعیان کمتر از پیامبر نیست.

خود ائمه کتابی ننوشته‌اند و اگر بگوییم فرد غیر معصومی در حیات معصوم، کتابی نوشته تا مردم دین را از او بیاموزند گویا مردم، معصوم را رها کرده برای یادگیری دین، دنبال غیر معصوم به راه افتاده‌اند.

سپس چه تضمینی در صحت این روایات وجود دارد در حالی که نه امام زنده و نه امام مرده‌ای بر آن مهر صحت ننهاده است؟

محدث حیدر حب‌الله طی سخنی پیرامون اینکه فقه شیعه متاثر از فقه اهل‌سنت بوده و بزودی مفصلا خواهد آمد می‌گوید: «شبیه این سخن به سید محمد حسین بروجردی (ت ۱۳۸۰هـ) منسوب است که می‌گوید: روایت اهل‌بیت بمثابه حاشیه بر فقه اهل‌سنت بشمار می‌روند.[1]

یعنی به روال کتب اهل‌سنت نوشته شده‌اند زیرا شیعیان قبل از آن کتابی نداشته‌اند، یا اینکه بمثابه‌ی شرح بر رویات اهل‌سنت بشمار می‌روند.

در هر دو صورت معنای سخنش این است که روایاتی که به اهل‌بیت نسبت داده شده است بر محور روایات اهل‌سنت می‌چرخد. زیرا این روایات بدون علم اهل‌بیت از کتابهای اهل‌سنت گرفته شده و به اهل‌بیت نسبت داده شده‌اند تا ارتباط شیعه را به نام اهل‌بیت از پیامبر قطع نمایند. کسی نیست از اینان بپرسد اینهمه روایات که یکباره پدید آمد و به ائمه نسبت داده شد از کجا آمد؟ ائمه اینها را در کدام مسجد و در کدام کلاس درس یا حوزه تدریس نمودند؟

---

۱. علم الکلام المعاصر، حیدرحب الله (۲۹ـ۳۱).

چرا که اهل‌بیت در میان امت اسلامی می‌زیستند و کسی از آنان دروس و روایاتی به این گستردگی سراغ ندارند. البته جعفر صادق در زمان محدودی درسهایی داشته که به یک دهم آنچه به وی نسبت داده می‌شود نمی‌رسد. و از آنجا که از اهل‌بیت روایات کافی جهت تاسیس یک دین وجود نداشت، چپاولگران، بر کتابهای اهل‌سنت یورش برده، با تغییر اسانید به نامهای افراد مجهول، روایات را به اهل‌بیت نسبت دادند.

چنانکه نشوان حمیری از سید ابی‌طالب، یحیی بن حسین (ت۴۲۴هـ)[۱] نقل کرده که گفته است: «بسیاری از اسانید مذهب اثنای عشری مبتنی بر نامهایی است که وجود خارجی ندارد».

همچنین گفته است: «من از راویان کثیر الروایه کسانی را می‌شناسم که سند ساختن، برای اخبار و احادیث منقطع السند، را جایز می‌شمردند».[۲]

با یک مقایسه‌ی ساده بین روایات کتاب فروع کافی و کتابهای اهل‌سنت، متوجه تشابه شایان روایات طرفین خواهیم شد.

این احتمال نیز وجود دارد که این روایات برگرفته از شروحات فقهی اهل سنت باشد که جعل کنندگان، آنها را در سلک حدیث درآروده، برای‌آن ستدهایی ساخته و به ائمه نسبت داده‌اند.

تاکید زیاد ما بر این مطلب بخاطر آنست که بزگوارانی از اهل‌بیت که اینهمه روایات به آنها نسبت داده می‌شود، هیچ دلیلی دردست نیست که دارای مجالس علمی یا مساجد و مدارس مستقلی باشند و برای مردم حدیث بیان کنند.

مصطلح الحدیث:

این دانش طبق گواهی علمای شیعه، نزد اهل‌سنت قبل از قرن چهارم شکل گرفت و به کمال رسید در حالی که شیعیان هیچ آشنایی با این فن نداشتند تا اینکه در قرن شش و هفت، آنرا از کتابهای اهل‌سنت فرا گرفتند.

---

۱. صاحب کتاب الدعامه. نگا: معجم المؤلفین (۱۹۲/۱۳).

۲. الحور العین حمیری ۱۵۳.

ـ **چنانکه حر عاملی** از شیعیان اثنا عشری به این نکته اذعان نموده که ابن مطهر در تقسیم حدیث به صحیح و غیر صحیح از اهل‌سنت تقلید نموده است و چنین می‌نویسد: «اصطلاح جدید، موافق اعتقاد و اصطلاح عامه است و از کتابهای آنان گرفته شده چنانکه واضح است.[1]

کرکی از شیعیان اخباری صاحب کتاب «هدایة الأبرار» می‌گوید: تقسیم حدیث به اصطلاحات چهارگانه، از اختراعات عامه (اهل‌سنت) است و استفاده متاخرین ما از این اصطلاحات، در اثر غفلت بوده، پی به این مطلب نبرده‌اند که این کار تیشه به ریشه‌ی مذهب می‌زند.

سپس می‌افزاید: روش اصولیون گسترش یافت و اصول عامه با اصول خاصه درهم آمیخت و متاخرین از عمل به بیشتر احادیث روگردان شدند بنابراین دچار اختلاف و حیرت بیشتری گردیدند.[2]

آری، دچار حیرت شدند که خدا را شکر، ما از آن نجات یافتیم. زیرا روایتشان از معصومین نبوده و توسط پیروان ،حفظ و نگهداری نشدند از اینرو در برابر قوانین مصطلح حدیث تاب مقاومت نیاوردند.

فقه:

فقه همان جانب تشریحی دین است که مربوط به امور عبادی می‌شود.

نخستین کتاب فقهی شیعه در واقع انعکاس از فقه اهل‌سنت بود که سالها قبل شکل گرفته و به منصه ظهور رسیده بود. اما از آنجا که شیعیان فاقد کتاب فقهی بودند چاره‌ای جز تکیه بر کتابهای اهل‌سنت نداشتند.

پژوهشگر معاصر شیعه؛ جعفر شاخوری بحرانی می‌گوید: فقیهان بعد از وفات امام حسن عسکری در نیمه‌ی قرن سوم دیدند که فقه و موسسه‌ی دینی اهل‌سنت مدت زیادی است که تاسیس شده و به تکامل رسیده در حالی که فقه شیعه تازه می‌خواست گامهای نخست خویش را بردارد، بخاطر اینکه عصر تشریع در مکتب

---

۱. وسائل الشیعه (۲۵۹/۳۰).

۲. هدایة الابرار إلی طریق الأئمة الأطهار ۱۳۶.

اهل‌سنت با وفات پیامبر اعظم تمام شده تلقی می‌شد و از آن روز این مکتب ابراز وجود نمود اما از دیدگاه مکتب امامیه، عصر تشریع تا اوائل قرن چهارم هجری و پایان غیبت صغرا همچنان ادامه داشته است. بنابراین مکتب امامیه بر اساس پایه‌های علمی و حفظ فرهنگ فقهی ائمه، پیشروی نموده است.[۱]

می‌پرسیم چرا ائمه همگام با اهل‌سنت پیش نرفتند با آنکه می‌دیدند آنان به مراحل علمی والائی دست یافته‌اند؟

ـ همچنین محدث معاصر شیعه؛ حیدر حب الله، طی سخنی پیرامون فقه مذهب اثنا عشری می‌گوید: با نشر دو کتاب ابو جعفر طوسی (۴۶۰هـ) به نامهای: المبسوط و الخلاف، وضعیت رو به تغییر نمود، طوسی در کتاب اولش می‌خواست این مطلب را ثابت کند که شیعه در فقه اسلامی دارای میراثی قوی می‌باشد تا پاسخی باشد به کسانی که می‌گویند، امامیها فاقد فقه می‌باشند.

ولی به نظر می‌رسد که طوسی، نمونه‌ای که از آن در نوشتن «المبسوط» پیروی بکند، پیش روی خود نداشته و ناچار به تالیفات اهل‌سنت مراجعه نموده، سعی کرده به مسایل مطرح در آنجا، رنگ و بوی شیعی بدهد. و از همین راستا، افکار، اصطلاحات، فرضیه‌ها و اختلافات اهل‌سنت وارد مکتب شیعه گردید.

بعد از اینکه طوسی کتاب «الخلاف» را بر اساس فقه مقارن نگاشته و ساحت شیعی را غرق در آرای فقه سنی نمود توانست تجربه‌ی «مبسوط» را به شکلی زیبا ارائه نماید.

و بدینصورت ناخواسته این احساس وارد تفکر شیعی شد که باید از خلال مطالعه‌ی کتاب «المبسوط» به جزئیات فکر سنی و اختلافات آن آگاه باشد.

---

۱. مرجعیهٔ المرحله و غبار التغییر ۳۴۰.

البته علامه حلّی (۷۲٦هـ)[1] راه را بر منتقدین تجربه‌ی شیخ طوسی بست و اوضاع را دگرگون ساخت. ایشان در حد گسترده وارد فکر سنی شد و بصورت ویژه شروع به آموزش علوم اهل‌سنت نمود، تا جایی که نزد بعضی از علمای آنان زانوی تلمذ زد[2]

ـ حیدر حب الله طی سخنی پیرامون نتایج فقهی شیعه می‌گوید: بنابراین می‌بینید امثال سید مرتضی (ت ۴۳۶هـ) و شیخ طوسی، از اصطلاح اجماع، زیاد استفاده می‌کنند بخاطر فضای خاص تاریخی‌ای که این کتابها نتیجه‌ی آن فضا می‌باشند.

هدفم فضای رویارویی با اهل‌سنت که شیعه را متهم به نداشتن رجال و نتایج فقهی می‌کردند و این باعث بوجود آمدن نوعی وحدت و هماهنگی گردید.

سپس می‌افزاید: این شبیه سخنی است که به محمد حسین بروجردی (۱۳۸۰هـ) نسبت داده‌اند که گفته است: روایات اهل‌بیت بمثابه‌ی حاشیه‌ای به فقه اهل‌سنت می‌باشند.

و در ادامه می‌گوید: همین تفکر بروجردی را حسین مدرسی طباطبائی بر کتاب مبسوط شیخ طوسی در علم فقه تطبیق داده و معتقد است که خواندن نتایج فقهی اهل‌سنت که در عصر طوسی رواج داشته این نکته را خاطرنشان می‌سازد که هدف شیخ نوشتن حاشیه بر تفکر سنی بوده تا مواضع شیعه را در مسائل مطرح شده بر اساس دیدگاه علمی متاخرین و معاصرین، مشخص سازد، این تعبیر اگر درست باشد، افق جدیدی فرا روی ما از شکل‌گیری تدریجی فقه شیعه می‌گشاید.

بعنوان مثال می‌پرسیم: آیا روش تقسیمات و باب بندی فقهی در زمان شیخ و بعد از آن برگرفته از ترتیب اهل‌سنت بوده آنگونه که از مقایسه کتابهای شیخ مفید و

---

۱. حیدر حب الله در حاشیه «نظریه السنة ...» نوشته است: حلی نزد برخی از علمای اهل‌سنت مانند نجم الدین قزوینی، برهان الدین نغی حنفی و تقی الدسن حنفی کوفی زانوی تلمذ زده است، نگا: اعیان الشیعه، ریحانة الادب، مجالس المؤمنین و لؤلؤة البحرین.

۲. . نظریة السنة فی الفکر الامامی ۲۲۸.

صدوق که قبل از طوسی بوده‌اند با کتابهای چون «المقنعه و الهدایهٔ» بر می‌آید یا قضیه به گونه‌ای دیگر بوده است؟[1]

ـ أصول فقه:

این دانش نیز مانند سایر علوم تا آن زمان نزد شیعه سابقه نداشته بخاطر اینکه از علوم عامه بحساب می‌آمده و نهایتا چاره‌ای جز اینکه آنرا از اهل‌سنت فرا گیرند نداشته‌اند.

چنانکه کرکی می‌گوید: شیعیان را در اصول فقه کتابی نبود زیرا بدان نیازی نداشتند بخاطر اینکه تمامی ضروریات دین در اصول منقول از امامان وجود داشت تا اینکه ابن جنید آمد و در اصول و فروع عامه (اهل‌سنت) نظری افکند و کتابی به همان منوال نگاشت تا جایی که به قیاس نیز عمل کرد.[2]

ـ تفسیر

همچنین شیعیان در تفسیر آیات کتاب خدا، فاقد کتابی بودند تا به تشریح و تبین حقایق قرآنی بپردازد.

از اینرو هنگامی که بر تفاسیر اهل‌سنت دست یافتند و متوجه دریای علم و معرفت شدند که نظیر آن در روایاتشان نبود، چاره‌ای جز اقتباس و دست درازی به تفاسیر اهل‌سنت ندیدند.

با مطالعه‌ی تفاسیر قدیمی شیعه در سایه روایاتی که به ائمه نسبت داده شده است، می‌بینیم تفسیر اندکی وجود دارد بیشتر آیات در وصف شیعه، ائمه و پیروانشان و تکفیر و تفسیق اصحاب و یاران رسول الله تفسیر شده‌اند. اما مفسران متاخر، متوجه کمبود کار گشته، برای جبران این کمبود آهنگ کتابهای اهل‌سنت کرده، تا آفاق این کتاب عظیم فرا رویشان گشوده شود.

---

۱. علم الکلام المعاصر. حیدر حب الله(۲۹) به زودی در بحث عصر ششم نمونه‌هایی از مسائل فقهی برگرفته از کتابهای اهل‌سنت ارائه خواهیم.

۲. هدایهٔ الابرار الی طریق أئمه الاطهار ۲۳۳.

گامهای نخست را در این راستا یکی از بزرگان مذهب شیعه به نام شیخ طوسی برداشت سپس در زمان معاصر این رویکرد، گسترش یافت. گفتنی است که طوسی را در عدم پایبندی به روایات و مراجعه به تفاسیر اهل‌سنت، متهم به تقیه نموده‌اند. می‌گوئیم: پناه بر خدا، هرگاه موضع یا سخن ائمه موافق با حقیقت باشد نیز حمل بر تقیه می‌شود و هرگاه سخن و عملکرد یکی از علما، موافق حقیقت باشد حمل بر تقیه می‌شود.

اصلاً وقتی کسی جرأت اظهار حقیقت را ندارد چه نیازی به تالیف است، بهتر است سکوت نماید و دست به قلم نبرد.

ـ **یکی دیگر از علمای شیعه به نام حسین نوری طبرسی** که سخنان علمای شیعه را در اثبات تحریف قرآن جمع‌آوری نموده می‌گوید: با دقت و تامل در «التبیان» (تفسیر طوسی) متوجه خواهیم شد که شیوه‌ی ایشان در نهایت مدارا و همسویی با مخالفین بوده است چنانکه در تفسیر آیات به دیدگاه حسن، قتاده، ضحاک، سدی، ابن جریح، جبائی، زجاج، ابن زید و امثال آنها (مفسرین اهل‌سنت) اکتفا نموده و از مفسرین امامیه، استفاده نکرده است و جز در مواضع اندکی، حتی از سخنان ائمه نیاورده تا بدینصورت نظر مخالفین را جلب نماید. تا جایی که مفسرینی را که نامشان گذشت جزو طبقه‌ی اول مفسرین قلمداد کرده به تعریف و تمجیدشان پرداخته است که اگر این کار از روی مدارا و تقیه نبوده، عجیب و غریب به نظر می‌آید.[۱]

بهرحال متأخرین بیشتر به عدم کفایت تفاسیر شیعه در فهم قرآن پی‌برده، به استفاده از اقوال صحابه و تابعین اهل‌سنت رو آورده‌اند. شما اگر به تفاسیر معاصر شیعه مراجعه کنید می‌بینید مملو از استفاده از تفاسیر و دیدگاه‌های اهل‌سنت می‌باشند و این مساله بخاطر بی‌بضاعت بودن آنها در تفسیر و نه از روی عدم تعصب است آنگونه که برخی می‌پندارند، ولی عکس قضیه صادق نیست یعنی شما نمی‌بینید اهل‌سنت به تفاسیر و آرای شیعه مراجعه کنند زیرا نیازی به آن نمی‌بینند و دانشی در تفاسر آنها سراغ ندارند.

---

۱. فصل الخطاب ۳۵.

- قرآن کریم:

قرآن کریم که منبع اساسی دین است توسط چه کسانی جمع‌آوری شده و تا به امروز محفوظ مانده است؟

آیا هیچ یک از امامان شیعه جز علی آنرا روایت نموده است؟

و آیا شیعیان قرآن را غیر از طریق اهل‌سنت فرا گرفته‌اند؟

آیا یک سند برای قرآن در روایات شیعی سراغ دارید؟

خیر، بلکه شیعه در طول این مدت، قرآن را با اعتماد بر سند اهل‌سنت پذیرفته‌اند و خوانده‌اند.

البته ما این را عیبی بر امامان شیعه نمی‌دانیم زیرا ما آنها را افرادی از اهل‌سنت می‌دانیم که در جامعه‌ی اسلامی بسر می‌بردند و همانند سایرین قرآن را از منابعی که دیگران فرا می‌گرفتند، فرا گرفتند و نیازی به منبعی غیر از منابع سایر مسلمانان نداشتند. هدف ما فقط ابطال ادعای کسانی است که خود را تافته‌ای جدا بافته از امت اسلامی می‌دانند و گمان می‌برند که افرادی از اهل‌بیت، امام من عندالله بوده، دارای دین و عقیده مستقل و جدا از اهل‌سنت بوده‌اند و حتی وظیفه‌ی تبلیغ دین را بعهده داشته‌اند. ما می‌خواهیم حقیقت این ادعا برای همگان بویژه پیروان این تفکر آشکار گردد تا با حقایق روبرو شوند و فرصت تجدید نظر در تفکری را بیابند که باعث جدایی آنان از پیکره‌ی امت اسلامی شده است.

عصر پنجم

عصر تاسیس دوم در دوران دولت صفوی (۹۰۶ ـ ۱۱۳۵ هـ)

پیشگفتار

دولت صفوی دولت شیعی بود که در فارس توسط اسماعیل از نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی (۹۰۶هـ) پدید آمد و شهر تبریز را پایتخت خود اعلام کرد. دامنه‌ی این دولت، خلیج فارس تا دریای قزوین را در بر می گرفت و سرانجام در سال ۱۱۳۵هـ از بین رفت.

رویدادهای مهم عصر دولت صفوی:

باید گفت : در سایه حکومت صفوی سه رویداد مهم رخ داد:

۱ـ افزایش باورهای دینی شیعه.

۲ـ ناپدید کردن نسخه‌های قدیمی منابع شیعی و آشکار شدن نسخه‌های جدید.

۳ـ تالیف منابع روایی جدید شیعه.

رویداد نخست دوران صفوی:

افزایش باورهای جدید در دین شیعه در زمان دولت صفوی حقیقتی است که خود داشمندان شیعه از جمله دکتر شریعتی بدان اذعان نموده آنجا که طی سخنی در مورد تشیع صفوی می‌گوید: «تشیع بعنوان شرک، جهل و خرافه پرستی را نباید بعنوان یک منهج دینی و گرایش فکری تلقی نمود بلکه این زاییده‌ی تحریفی است که سلاطین صفوی بوجود آوردند». ایشان بعضی از مراسم و معتقدات شرک آمیز را بعنوان مثال ارائه می‌کند سپس به تحریف عقیده‌ی شفاعت و تغییر آن بصورت یک شگرد، اشاره می‌کند که شبیه تقلب در امتحانات است و گویا بعضی‌ها که اصلا شایسته‌ی بهشت نیستند توسط برخی از دین سالاران به بهشت راه می‌یابند.

اینها افکاری از این قبیل در میان مردم منتشر ساخته‌اند که بعضی از گنهکاران هرچند که مرتکب گناه و معصیت شده باشند به وساطت یکی از ائمه یا مردان دین قلم عفو بر گناهانشان کشیده می‌شود و به بهشت راه می‌یابند البته طبیعی است که این کار نیازمند نذورات و صرف هزینه‌هایی می‌باشد...

همچنین می‌افزاید: هدف از برپایی مراسم و جشنها نزد قبور و ضریحهای طلایی، شبیه مراسم عبادی ترساندن مردم و دادن هیبت و کبریایی و قداست به مردان دین و متولیان این اماکن می‌باشد.

بدینصورت میراث ائمه و قبورشان وسیله‌ای برای تشکیل گروهی مسلط از دینداران شده که بازور دین بر جامعه مسلط شده اند. و به دلخواه خود چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام می‌کنند و با استمثار اندیشه به مقابله‌ی هر صاحب اندیشه‌ای بر می‌خیزند.

ایشان مردان دین را که به گمان خود به نمایندگی از طرف خدا این کارها را می‌کنند متعلق به تشیع صفوی می‌داند که هیچ ارتباطی به تشیع علوی ندارد. و با امید به آینده می‌گوید: من مطمئنم که اسلام فردا، اسلام مردان دین نخواهد بود بلکه اسلام مهنای این مردان دین همان اسلام واقعی و سالم خواهد.

شریعتی پس از بحث و مباحثه با برخی مردان دینی پیرامون مسائلی چون: ندورات، شفاعت، زیارت قبور و دیگر مظاهر شرک آمیز که از اسلام چهره‌ای زشت و شبیه کاریکاتور ارائه داده، می‌گوید: همه ی‌آنان به بطلان این نوع مراسم اعتراف نموده با من در همه‌ی آنان به بطلان این نوع مراسم اعتراف نموده با من در همه‌ی آنچه گفتم موافقت کردند ولی سرانجام گفتند: لیکن و اما ...

شریعتی می‌گوید: این لیکن و اما حاکی از ناتوانی آنان نیست بلکه نمی‌خواهند این قالب کج و عقب مانده را ترمیم کنند زیرا مصلحت و بقای آنان بعنوان طبقه‌ی مسلط بر جامعه با همین قالب گره خورده و تغییر آن صددرصد به ضررشان خواهد بود.

چرا که مردان دین هنگامی‌که بعنوان طبقه‌ی منظم، مسلح و صاحب نفوذ در جامعه ابزار وجود می‌کند و تثبیت می‌شود خیلی زود به قدرتی مرتجع و سرکوبگر بدل می‌شود که ارتباط خویش را با مبادی پیام آسمانی و اهداف آن از دست می‌دهد و مهمترین و مقتدسترین هدفش در ماندن در قدرت و حفظ منافع حزبی و گروهی خلاصه می‌شود.

بسیاری از علمای اسلام با این خرافات مبارزه نموده و برخی هم در برابر آن تقیه کرده‌اند ولی بیشترشان جرأت بر خورد صریح و آشکار با آن را نداشته‌اند (فاضل رسول هکذا اتکلم شریعتی ص ۶۳ ـ ۶۵)

این بود گواهی و اعتراف یکی از بزرگان معاصر شیعه که بخاطر همین روشنگریها بدست شیعیان تندرو و متعصب، به قتل رسید و از اینرو پیروانش او را بعنوان شهید یاد می‌کنند.

رویداد دوم: پنهان کردن منابع قدیمی

الف) آنچه در اینمورد نقل شده بشرح زیر است:

شیعه سالیان درازی را در تقیه و پنهانکاری بسر برد، عقاید و کتابهای خویش را تقریباً تا قرن دهم یعنی زمان روی کار آمدن دولت صفوی آشکار ننمود.

پس پنهان ماندن کتابها از دسترس پیروان این دین، خود سوال برانگیز است و زمینه‌ی دستبرد دیگری را فراهم ساخت و چنین هم شد.

بنابراین، امروز هیچ نسخه‌ی خطی و قدیمی از کتابهای شیعه در دسترس نبوده و حتی در کتابخانه‌های مهم شیعه از آن خبری نیست.

و دلیل ما گواهی خود پژوهشگران شیعه می‌باشد که در تجدید چاپ این منابع، به نسخه‌ای قدیمی تراز نسخه‌های قرن یازدهم دست نیافته‌اند و اگر نسخه‌ای قبل از آن وجود می‌داشت به آن استناد می‌کردند، و این بیانگر آنست که نسخه‌های قدیمی قصدا، نابود گشته‌اند تا زمینه‌ی دستبرد در محتویات آن بهتر فراهم گردد.

و اینک شرح ماجرا از زبان محققین منابع شیعه:

ـ نسخه‌های کتاب «الکافی»:

قابل ذکر است که هیچ نسخه‌ای برای این کتاب قبل از قرن یازدهم وجود ندارد. و این برای کتاب مهمی که از کهن‌ترین منابع شیعه بحساب می‌آید و سابقه‌ی هزار ساله دارد، امری خطرناک محسوب می‌شود و بیانگر دستبردی است که به این کتاب زده شده است.

چنانکه در مقدمه‌ی چاپ سوم این کتاب به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری و نشر شیخ محمد آخوندی ذکر گردید که در تحقیق این کتاب بر هفت نسخه که چهار عدد از آنها دست نویس و سه عدد ماشین نویس می‌باشند، اعتماد شده است و اگر نسخه‌های قدیمی‌تری در دسترس بود، قطعاً محقق آنها را ارائه می‌داد.

و امّا این نسخه‌ها و تاریخ هر کدام از آنها بشرح زیر است:

۱ـ نسخه‌ی تصحیح شده در سال ١٠٧٦هـ .

۲ـ نسخه‌ی تصحیح شده در قرن یازدهم هـ .

۳ـ نسخه‌ی تصحیح شده بدون ذکر تاریخ.

٤ـ نسخه تصحیح شده

٥ـ نسخه‌ی چاپ شده در سال ۱۲۸۲ هـ .

٦ـ نسخه‌ی چاپ شده در سال ۱۳۱۱هـ .

۷ـ نسخه‌ی چاپ شده در سال ۱۳۳۱ هـ .

و متذکر شده که چاپ اول بر اساس نسخه‌ای بوده که در سال ۱۰۷۱ هـ ، بر علامه مجلسی قرائت شده است و نسخه‌ای که به خط عاملی در سال ۱۰۹۲ هـ نوشته شده و نسخه‌ی سومی که تاریخش معلوم نیست.

اینها نسخه‌هائی است که محقق از آنها استفاده نموده و اگر نسخه قدیمی‌تری وجود می‌داشت، قطعاً محقق برای بالا بردن ارزش کتاب،در تحقیق از آن استفاده می کرد.

نسخه‌های کتاب «من لایحضره الفقیه»:

محقق این کتاب، آقای علی اکبر غفاری، از هفده نسخه برای این کتاب نام برده که همه‌ی آنها در قرن یازدهم بین سالهای ۱۰۵۷هـ و ۱۱۰۱ هـ نوشته شده‌اند.

نسخه‌های کتاب «تهذیب الاحکام»:

از این کتاب نیز نسخه‌ای قبل از قرن پانزدهم وجود ندارد چنانکه محقق کتاب؛ یسد حسن موسوی خراسانی از چهار نسخه‌ی کتاب سخن بمیان آورده که همگی در قرن یازدهم نوشته شده و بشرح زیر است:

۱ـ دو نسخه در سال ۱۰۷۸ هـ

۲ـ نسخه‌ای در سال ۱۰۷۷ هـ

۳ـ نخسه‌ای در سال ۱۰۷٤هـ

این نسخه‌ها طی چهار سال متوالی نوشته شده‌اند!!!

نسخه‌های کتاب «الاستبصار»:

محقق سابق؛ سید حسن موسوی خراسانی فقط از سه نسخه ی این کتاب سخن گفته که هر سه در قرن یازدهم نوشته شده‌اند پس نسخه‌های دیگری وجود نداشته وگرنه محقق بدانها مراجعه می‌کرد و از آن سخن می‌گفت.

این بود منابع اصلی مذهب شیعه که هیچ نسخه‌ای از آن قبل از قرن یازدهم وجود ندارد و این سوال برانگیز است.

البته از اینها بعید نیست که بعد از این انتقاد، نسخه‌ای منتشر بکنند و مدعی بشوند که متعلق به قرنها پیش است؛ همانند حلی هنگامی که اهل‌سنت از عدم اهتمام شیعه به اسناد، انتقاد کردند، با عجله دست به کار شد و با استفاده از کتب اهل‌سنت، علم مصطلحی ساخت!!

ب) نگاهی به پنهان نمودن منابع قدیمی شیعه:

۱ــ در مورد منابع چهارگانه‌ی شیعه آمده است که در قرن پنجم هجری و در زمان دولت بویهیان تدوین شده‌اند، از اینرو انتظار می‌رود که از آن زمان تا قرن یازدهم، این منابع در مجامع و مدارس و در میان علمای شیعه مورد عنایت قرار گرفته، دارای نسخه‌های بسیار زیادی باشند ولی این اتفاق نیفتاده و تا قرن یازدهم هیچ نسخه‌ای از این کتابها در دسترس نیست. چنانکه محققین این کتابها که می‌بایست کار تحقیقشان را بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها، اجرا می‌کردند، نتوانسته‌اند نسخه‌هایی قبل از تاریخ یاد شده بیابند. حال سوال ما این است که چگونه می‌توان به صحت و در امان بودن این منابع، اعتماد کرد که قرنها از دید مخفی مانده‌اند؟ زیرا معمولاً منابع اساسی هرگروه و مذهبی از طرف علما و کارشناسان دینی آن مذهب، مورد عنایت واقع می‌شوندو به تدریس، شرح و نسخه برداری از آن می‌پردازند تا از هر نوع دستبردی در امان بماند. چنانکه اهل‌سنت چنین عنایتی نسبت به منابع و کتابهای خود داشته‌اند.

ولی شیعیان به راحتی بعد از اینهمه سال نسخه‌هایی جدیدی را می‌پذیرند در حالی که طبق گواهی علمای مذهب، روایاتی وجود دارد که بیانگر دستبرد به روایات و منابع شیعه حتی در زمان خود ائمه می‌باشد تا چه رسد به زمانهای بعدی؟

آری چگونه و چرا باید به کتابهایی اعتماد کرد که حدود شش قرن پنهان بوده و هیچ نسخه‌ای از آن طی این قرون وجود ندارد.

شاید بتوان علت عدم وجود نسخه‌های قدیمی برای این کتاب را معلول یکی از این دو علت دانست:

۱ــ کتابهای قدیمی کاملا از بین برده شده و بجای آن کتابهای جدیدی به همان نام نوشته شده است.

۲ــ در این کتابها مطالبی کم یا اضافه شده از اینرو نسخه‌های قدیمی را از بین برده‌اند تا راز این کاهش و افزایش برملا نشود.

رویداد سوم: ایجاد منابع جدید

الف) آنچه در اینمورد قابل ذکر است بشرح زیر می‌باشد:

قبلا نام کتابهائی که در قرن چهار و پنج تدوین شده‌اند بیان گردید که عبارت‌اند از:

۱ـ الکافی.

۲ـ من لایحضره الفقیه.

۳ـ تهذیب الاحکام

٤ـ الاستبصار.

گفتنی است که مؤلفین این کتابها خاطرنشان ساخته‌اند که بر سایر روایات اشراف داشته‌اند و فقط تعداد اندکی از دستشان در رفته است.

چنانکه ما در بحث آینده به این مطلب خواهیم پرداخت.

وانگهی بعد از هشت قرن و در دوران حکومت صفوی، دودایره المعارف بزرگ بر منابع شیعه افزوده شد که عبارت‌اند از :

۱ـ بحارالانوار مجلسی (ت ۱۱۱۱ هـ) در ۲۵ جلد و امروز با کتابهائی که به آن افزوده شده به بیش از یکصد جلد رسیده است.

۲ـ وسائل الشیعهٔ، تالیف حر عاملی (ت ۱۱۰۴ هـ) در ۳۰ جلد.

سپس بعد از گذشت دو قرن، مستدرکاتی بر این دو کتاب به شرح زیر نوشته شد:

۱ـ المستدرک علی بحار الانوار، علی نمازی شاهرودی (ت ۱۴۰۵ هـ) که در مقدمه‌ی کتاب خود چنین می‌گوید: ما پس از جستجو و تحقیق فراوان به روایات و مطالب ارزنده‌ای برخوردیم که بر منوال و شرائط ایشان بود بنابراین مناسب دیدم که در اجزاء دیگری جمع آوری کنم...[1]

---

۱. مستدرک سفینهٔ البحار (۲۷/۱).

ما نمی‌دانیم ایشان در قرن چهاردهم و بعد از سپری شدن هزار و یکصد سال از مرگ آخرین امامشان این روایات را در کجا یافته است!

۲ـ المستدرک علی الوسائل، نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰ هـ)[۱] صاحب این کتاب حدود بیست و سه‌هزار روایت نقل کرده و آنها را به امامانی نسبت داده که آخرینشان در نیمه‌های قرن سوم چشم از جهان بسته است یعنی بعد از هزار و یکصد سال آمده و مستقیما از ائمه روایات نقل کرده است. چنانچه آغابزرگ طهرانی یکی دیگر از بزرگان شیعه می‌گوید: علت نوشتن مستدرک آن بوده که نوری طبرسی به بعضی از کتابهای مهم دست یافته که در جوامع شیعه از آنها چیزی نگفته‌اند و کسی اطلاعی نداشته است.[۲]

گفتنی است که شیعیان بر این کتاب اعتماد نموده‌اند چنانکه آیت‌الله خراسانی می‌گوید: در این عصر، مجتهد بدون مراجعه به المستدرک و پی‌بردن به احادیث آن، نمی‌تواند اتمام حجت نماید[۳]

و اما مؤلف «المستدرک» در مقدمه، بعد از کلی تعریف و تمجید از «الوسائل» که این کتاب، در جبران آن،نوشته شده می‌نویسد: ما بعد از تحقیق فراوان پیرامون کتابهای بزرگان خویش، به مجموعه‌ای از اخبار دست یافتیم که در کتا «الوسائل» نیامده و در هیچ یک از تالیفات متقدمین و متاخرین یکجا یافته نشده‌اند و آنها بر چند نوع می‌باشند:

ـ برخی از آن را در کتابهای قدیمی یافتیم که صاحب وسیله به آنها دسترسی نداشته و از آن اطلاعی هم نداشته است.

برخی‌ها آنست که در کتابهائی یافت شده که وی مؤلف آنها را نشناخته بنابراین از ذکر آنها خودداری کرده است. و ما به یاری خدا در بخشی از فوائد خاتمه‌ی

---

۱. این عا لم شیعه همان کسی است که کتابی به نام «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» در اثبات تحریف قرآن نوشته است.

۲. الذریعه (۷/۲۱).

۳. الذریعه (۱۱۱/۲).

کتاب، به نامهای این کتابها و مؤلفین آنها و مواردی که سبب اعتماد بر آن و رجوع و تمسک بدان باشد اشاره خواهیم کرد».

سپس می‌افزاید: برخی از این کتابها آنست که نزد وی وجود داشته ولی ایشان بخاطر سهل‌انگاری یا عدم اطلاع بدان، از آنها صرف نظر کرده است و بنده بعد از اینکه به توفیق خدا بر آن اطلاع یافتم، جمع‌آوری، ترتیب و افزودن آنها به کتاب «الوسائل» را جزو بزرگترین کارهای ثواب پنداشتم.[1]

بعد از آن می‌گوید: بحمدالله، کار بحدی گسترده شد که خواستم آنرا بعنوان یک کتاب جامع و مستقل در بیاورم یا اینکه آنرا مستدرک یا حاشیه‌ی اصل قرار دهم. چه بسا روایات ضعیفی در اصل وجود دارد که در حاشیه تصحیح شده‌اند، یا خبر غریبی در اصل بوده که در حاشیه از کثرت طرق برخوردار شده یا مرسلی که در حاشیه از کثرت طرق برخوردار شده یا مرسلی که در حاشیه متصل شده یا موقوفی که سندش ارتقا یافته است. چه بسا آداب شرعی‌ای که در آنجا از آن یاد نشده ولی در اینجا بدان پرداخته شده و چه بسا مسائل فرعی‌ای که نص در مورد آن ذکر نشده ولی در حاشیه می‌بینیم نصی برای آن ذکر شده است.[2]

یعنی اینان به روایاتی دست یافته‌اند که بر اساس آن، بسیاری از احکامی که با استدلال از روایات سابق استنباط شده‌اند، تغییر خواهد کرد؛ روایاتی که شیعیان نخست از آن، اصلا اطلاعی نداشته‌اند!! و تازه در قرن چهاردهم کشف گردیده و به صحت رسیده است تا بر اساس آن، احکام تغییر پیدا کند و دین متاخرین بهتر از دین متقدمین باشد!!

سپس در خاتمه‌ی نخست مستدرکش می‌گوید: «با حمد و توفیق خدا، کتاب «مستدرک الوسائل» با موفقیت به پایان رسید و شامل احکام و مسائلی است که تا کنون از دید مردم، مخفی بوده است!!

گوینده چه خوش گفته است: اوئل چه بسیار فرو گذاشته‌اند برای بعدیها.

---

۱. الذریعۀ (۶۰/۱).

۲. الذریعۀ (۶/۱ ، ۶۲).

اینها چهار موسوعه‌ی روایی شیعیان اثنای عشری هستند که بعد از گذشت هزار سال، یکباره به میدان آمدند و شیعیان اولیه از آن اطلاعی نداشتند.

ب) نگاهی به دایره المعارفهای جدید شیعه:

با توجه به فرایند تاریخی روایات شیعه که بیان گردید می‌توان گفت:

نخستین مصنفین شیعه در قرن چهار و پنج، مدعی بودند که هیچ روایتی را فرو گذار نکرده‌اند و اگر چنانچه روایات اندکی از قید قلمشان افتاده است حتماً بدان اشاره‌ای نموده‌اند، چنانکه طوسی. یکی از مؤلفین کتب اربعه‌ی مورد اعتماد شیعه در مقدمه‌ی «التهذیب» می‌گوید: امیدوارم که این کتاب بعد از اینکه به پایان برسد، بیشترین احادیث متعلق به احکام شرعی را در برداشته و به روایاتی که در آن نیست نیز اشاره‌ای داشته باشد.[۱]

و در مقدمه‌ی کتاب دوم از اصول اربعه چنین گفته است: من دیدم که گروهی از بزرگان ما وقتی به کتابم «تهذیب الاحکام» نظری انداختند دیدند که در آن همه‌ی احادیث متعلق به حلال و حرام و سایر ابواب فقهی وارد شده و هیچ حدیثی از احادیث اصحاب ما و کتابها و اصولشان را فرو نگذاشته مگر موارد بسیار اندکی را.[۲]

تعداد روایات این کتاب طبق گفته‌ی محقق حسن موسوی خراسانی به سیزده هزار و پانصد و نود حدیث می‌رسد.[۳]

این است گواهی یکی از بزرگترین اسطوانه‌های این مذهب در قرن پنجم که می‌گوید کتاب اولش شامل همه‌ی احادیث مذهب چه با لفظ و چه با اشاره می‌باشد و همچنین تاکید می‌ورزد که کتاب دومش جز موارد اندکی از احادیث را فرو نگذاشته است. حال سوال این است که اینهمه روایات را متاخرین از کجا آوردند؟!

---

۱. تهذیب الاحکام (۴/۱)

۲. تهذیب الاحکام (۲/۱).

۳. تحقیق کتاب الاستبصار (۱۰/۱).

مؤلفین دایره المعارفهای جدید نگفته‌اند که این کتابها را از کدام کتابخانه‌ها بدست آورده‌اند؛ از کتابخانه‌های عمومی یا کتابخانه‌های خصوصی؟ چرا که یابندگان و ناشران کتاب جدید باید اعلام بکنند که کتابشان را از کجا بدست آورده‌اند؟!

چنانکه صاحب مستدرک البحار می‌گوید: ما در این تحقیق و جستجو به مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای از احادیث دست یافتیم» ایشان نمی‌گوید کجا تحقیق و تلاش نموده و در چه جایی احایث را یافته است؟!

مولف مستدرک الوسائل نیز مدعی است که این روایات قبلاً پوشیده بوده است چنانکه می‌گوید: «کتاب مستدرک الوسائل در برگیرنده‌ی دلایلی است که قبلاً از دید مردم پوشیده بوده است، تا جایی که می‌گوید: «روزنه‌ای است بسوی اخبار و روایات پوشیده و مخفی و راهنمایی است بسوی دانشی که تا کنون از دیده‌ها پنهان بوده و باز کننده‌ی پرچم هدایتی است که قبلا پیچیده بوده است..»

پس این کتابها و این روایات بیش از هزار سال، مخفی و پوشیده بوده و کسی به آن دسترسی نداشته است!!

کدام عقل چنین ادعایی را می‌پذیرد و تایید می‌کند که روایاتی اینهمه مدت، قابل دسترسی نبوده و اکنون یکباره آشکار شده است؟!

به فرض اینکه این روایات ساختگی نیست بلکه روایاتی واقعی است که اینهمه مدت مخفی بوده، بازهم امانت علمی و دینی می‌طلبد که روایات و کتابی که علما اینهمه مدت آنرا نخوانده و تدریس نکرده‌اند نباید پذیرفته شود زیرا امکان هر نوع دستبردی بدان می‌رود. چرا که دستبر به روایات و کتب و ایجاد روایات جعلی کاری است که شیعه و سنی بدان اعتراف دارند و خود امامان هم بوجود چنین معضلی تاکید داشته‌اند، پس چگونه روایات و کتابهائی پخش و نشر می‌شود و مورد پذیرش و اعتماد جامعه قرار می‌گیرند که متقدمین از آنها شناختی نداشته‌اند؟!

علاوه بر قبول این روایات، سخن دیگری از مؤلف «جامع الرواة» محمد بن علی اردبیلی حائری (ت ۱۱۰۱ هـ) شنیدنی و جالب است که می‌گوید با تالیف این کتاب، تکلیف دوازده هزار حدیث از احادیث ائمه که قبلاً، ضعیف، مرسل یا ناشناخته بوده‌اند روشن می‌شود و همه به درجه‌ی صحیح می‌رسند!

چنانکه در مقدمه‌ی کتاب می‌گوید: ممکن است با نوشتن این کتاب، حدود دوازده هزار یا بیشتر از احادیثی که نزد علمای ما، بعنوان احادیث مجعول یا ضعیف شناخته می‌شدند به درجه‌ی صحیح ارتقا یابند!!! و این در ا ثر عنایت خدا و پیامبر و فرزندان پاکش می‌باشد[1]

این همان شیوه‌ای است که صاحب کتاب فصل الخطاب در پیش گرفته و تصریح نموده که ممکن است پیشینیان بخاطر عدم آگاهی به طرق صحت روایات دال بر تحریف قرآن ، آنها را ضعیف دانسته‌اند، و نهایتاً خودش به صحت اینگونه روایات اذعان می نماید.[2]

اگر وضعیت به همین منوال ادامه یابد ممکن است هراز گاهی روایات جدیدی آشکار شود و وضعیت دین شیعه را دگرگون سازد!!! و این می‌طلبد که عقلای قوم، در منهج خویش تجدید نظر کنند و دین را بیش از این بازیچه ی دست این و آن قرار ندهند!!

چگونه یک مسلمان به خود اجازه می‌دهد که خدا را با روایاتی بندگی کند که پیشینیان اصلا آنها را نشناخته و با آن خدا را بندگی نکرده اند و در منابع مهم چهارگانه‌ی شیعه از این روایات خبری نیست.

ظهور چنین روایاتی بعد از سپری شدن هشت قرن از مرگ و یا غیبت آخرین امام، سوال برانگیز است؟!

به هیچ وجه چنین چیزی پذیرفتنی نیست که روایاتی حدود هزار سال پوشیده بماند سپس توسط اشخاصی در قرن یازدهم کشف و آشکار گردد بنابراین به روشنی معلوم است که این روایات کشف نشده بلکه اختراع شده است و از خدا می‌خواهیم به حساب کسانی که با چنین جسارتی دین خدا را به بازی گرفته‌اند برسد.

---

۱. مقدمه جامع الرواۀ (۶/۱)

۲. فصل الخطاب ص ۳۵۴.

سوال دیگری که باید علمای شیعه به آن پاسخ دهند اینکه چرا در میان اهل‌سنت چنین رویدادی اتفاق نمی‌افتد و یکباره روایات جدیدی، به روایات و کتابهایشان افزوده نمی‌شود؟

بدون تردید پاسخ این سوال خیلی ساده است و آن اینکه چشم بیدار اهل‌سنت و پاسداری آنان از روایات، مانع از بروز چنین رویدادی بوده و می‌باشد.

بنابراین اگر فرد یا افرادی در جامعه‌ی اهل‌سنت مدعی روایاتی بعد از سه قرن اول باشند، به هیچ وجه ادعایشان پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه ادعایشان بر پایه علم و سند متصل به یکی از علمای متقدمین باشد تا چه رسد که چنین ادعایی در قرون متاخر و در قرن یازدهم اتفاق بیفتد؟!!

ولی می‌بینیم که جامعه‌ی شیعه به راحتی تن به چنین روایاتی می‌دهد و بر آن مهر صحت می‌زند!

ببین تفاوت ره زکجا تا به کجا است!

آیا می‌توان به منابعی که چنین وضعیتی دارد اعتماد کرد؟

یکی از علمای معاصر شیعه؛ دکتر موسی موسوی ؛طی سخنی پیرامون کتابهای یاد شده می‌گوید:: ما نام چند کتاب از کتب معتبر شیعه را که در عهد اول جدال میان شیعه و تشیع نوشته شده اند در سطور گذشته ذکر نمودیم. و جدیر به ذکر است که بگوییم، کتب هایی نیز که در عهد دوم این جدال یعنی در عهد حکومت صفویان تالیف شده اند، تا حد زیادی از کتب عهد اول شگفت آور ترند. چون بسیاری از این کتابها در لابلای صفحات خود امور و اقوال عجیب و غریبی را در خود جای می دهند که هیچ عاشق اهل بیت و عاقلی به وجود آنها راضی نمی شود. خوب است برای نمونه از «موسوعه بحار الانوار» که «محمد باقر مجلسی» آنرا در مجلدات ضخیمی که بالغ بر بیست جلد می باشد و به لغت عربی به تالیف رسانیده است نام ببریم این موسوعه به راستی که در حین نافع بودن، بسیار نیز پر ضرر می باشد. چون همانگونه که یادگاری بسیار پر منفعت و غنیمت علمی است، به همان صورت نیز حاوی اقوال پر ضرر و بیهوده و رکیک است که به شیعه ضرر رسانیده و از هم پاشیدن وحدت اسلامی را دامن می زند. و با اینکه مولف در مقدمه کتاب

خود اعتراف میکند که کتاب موسوم به بحار الانوار همانند دریا، صدف و خزف را همراه با هم در بر دارد، اما با تاسف زیاد باید گفت که خزف و امور پر ضرر موجود در آن بیشتر از هر اثر دیگری که در تاریخ شیعه نوشته شده است باعث متضرر شدن شیعه و وحدت اسلامی گردیده است.

مولف قسمت بسیار بزرگی از کتاب خود را به معجزات ائمه شیعه اختصاص داده که آکنده از افکار غلو آمیز و داستانهای معجزات و کرامات اولیاء شیعه می باشد به راستی که این حکایات فقط به درد آرام سازی کودکان می خورد.

و جانب مخرب دیگر این موسوعه بر طعن و جرح خلفای راشدین –رضی الله عنهم– متمرکز شده که در برخی از اوقات صورت بسیار عنیفی به خود می گیرد. و این همان مسئله ای است که تاجران پر کینه طائفیت از آن جهت برپایی جنگ و جدال میان شیعه و سنت سود می جویند. کتابهایی که بر ضد شیعه نوشته می شوند، حتی تا به امروز نوک پیکان حمله خود را بر کتاب مجلسی متمرکز می سازند. مجلسی کتابهایی نیز به زبان فارسی دارد که از لحاظ این گونه محتوا کمتر از موسوعه عربی اش نیست بدون شک دوران مجلسی و تایید نظام حاکم از مذهب شیعه و علمای مذهب از مهمترین عوامل تالیف موسوعه ای همچون «بحار الانوار» می باشد، کتابی که اختلافات جاوید و ابدی میان شیعیان ایران، و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانانی که تحت لوای «امیرالمومنین» یا امپراطوری می زیستند را دامن می زند. «مجلسی» که در سال ۱۰۳۷ هجری به دنیا آمده و به سال ۱۱۱۱ هجری وفات یافت، معاصر با شاه سلیمان و سلطان حسین، از پادشاهان صفوی بود و در زمان این دو پادشاه به رتبه شیخ الاسلام دست یافت، و شئون دین مملکت ایران به دستور این پادشاه که در پر شکوه ترین سالهای حکومت اسلامی در ایران پرداختند، به وی واگذار شد.(شیعه وتصحیح ۹۹)

عصر ششم

عصر انقلاب بر تشیع (۱۳۹۹ـ۱۴۰۹ﻫ)

پیشگفتار: باور شیعیان اثنای عشری در مورد حکومت و رهبری

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که سرنوشت امامیهای اثنای عشری را بیش از هزار سال در دست داشته و برای کسیکه زمام امت را بدست گیرد چهار شرط به شرح زیرمشخص نموده است:

۱ــ از اهل‌بیت و از کسانی باشدکه مشخص گردیده اند.

۲ــ از جانب خدا، منصوب باشد.

۳ــ از گناه و فراموشکاری، معصوم باشد.

٤ــ دارای علم ارثی و لدنی ونیازی به آموختن نداشته باشد.

و هرکسی که فاقد یکی از این صفات چارگانه باشد نباید زمام امت را بدست گیرد و بیعت باوی و یاری رساندش نیز جایز نخواهد بود. این عقیده و باوری است که شیعه بیش از هزار سال بر آن زیسته است. بنابراین آنها همه‌ی حکومت‌های اسلامی قبل از علی و بعد از حسن را باطل و مردود می‌دانند زیرا فاقد شرائط فوق بوده‌اند.

شیعیان معتقداند که باید در انتظار مهدی غائب باشند؛ کسیکه به زعم آنها هم اکنون زنده است و حضور دارد ولی آنها او را نمی‌بینند. همچنین خروج علیه حکام را قبل از ظهور مهدی جایز نمی‌دانند.

آنها همچنین روایاتی به ائمه نسبت می‌دهند که بر افراشته شدن هر پرچمی را به نام شیعه قبل از ظهور مهدی پرچم طاغوت نامیده و از خروج علیه حکام بر حذر داشته‌اند که برخی از این روایات بشرح زیر می‌باشد:

۱ــ ابوبصیر سخن ابوعبدالله را نقل می‌کند که می‌گوید: صاحب هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود طاغوتی است که جز خدا پرستیده می‌شود[1]

مازندرانی در شرح این روایت می‌گوید: گرچه صاحب چنین پرچمی دعوت بسوی حق دهد بازهم طاغوت محسوب می‌شود.[1]

۱. الکافی (۲۹۵/۸)، الخطیب نعمانی ۱۱۵، بحار (۱۱۴/۲۵) وسائل الشیعهٔ (۳۷/۱۱).

۲ـ به ابوعبدالله نسبت داده‌اند که گفته است:«در خانه‌هایتان بمانید زیرا فتنه دامنگیر کسانی می‌شود که به آن دامن می‌زنند».[۲]

۳ـ به سدیر نسبت داده‌اند که ابوعبدالله گفته است: ای سدیر، داخل خانه‌ات بمان تا اینکه خبر خروج سفیانی را بشنوی آنگاه خودت را به ما برسان.[۳]

٤ـ به ابوعبدالله نسبت داده‌اند که گفته است: هیچکس از ما اهل‌بیت قبل از قیام قائم، جهت دفع ظلم و بازگردانید حقی قیام نمی‌کند مگر اینکه به مصیبتی گرفتار خواهد شد و قیامش باعث افزایش بدبختی شیعیان ما خواهد بود[۴]

۵ـ همچنین از ابوجعفر نقل کرده‌اند که گفته است هرکس از اهل‌بیت قبل از قیام قائم، برخیزد همانند جوجه پرنده‌ای که از لانه بیفتد، بازیچه‌ی دست بچه‌ها خواهد بود[۵]

٦ـ به حسن بن شاذان واسطی نسبت داده‌اند که گفته است: به ابوالحسن رضا نامه‌ای نوشتم و از اهل واسط به او شکایت کردم. در پاسخ برایم به خط خویش چنین نوشت: خداوند از اولیاء ما تعهد گرفته تا در برابر دولت باطل، صبر پیشه کنند. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ (قلم/۴۸)[۶]

۷ـ همچنین به جعفر نسبت داده‌اند که به یکی از شاگردانش گفته است: تو را به رعایت تقوای الهی و لازم گرفتن خانه‌ات، توصیه می‌کنم و از خوارج ما نباش که آنها بر چیزی نیستند.

مجلسی می‌گوید: هدف از خوارج ما، زید و فرزندان حسن می‌باشند.[۷]

---

۱. شرح مازندرانی (۴۱۲/۱۲).

۲. الغیبۀ نعمانی ۱۳۱.

۳. الکافی (۲۵۶/۸) وسائل الشیعۀ (۳۶/۱۱).

۴. الصحیفۀ السجادیۀ الکامله ص ۱۶ چ بیروت.

۵. مستدرک الوسائل (۲۴۸/۲) چ تهران.

۶. الکافی (۲۴۷/۸).

۷. بحار الانوار (۱۳۶/۵۲).

همانطور که می‌دانید عقیده‌ی انتظار جزو اصول عقاید شیعیان می‌باشد و شیخ نعمانی، در کتابش «الغیبة ۱۲۹ بابی در مورد آن گشوده و روایات زیادی در اینباره نقل کرده است.

شیعیان خروج علیه حکومت‌ها را ممنوع دانسته‌اند حتی اگر از طرف خود اهل‌بیت مانند زید بن علی بن حسین یا فرزندان حسن باشد تا چه رسد به دیگران؟

یکی از مراجع معاصر شیعه که ملقب به آیة الله العظمی و مرجع عالی نیز می‌باشد به نام محمد حسین بغدادی می‌گوید: بحدکافی روایات از ائمه در مورد حرمت خروج علیه دشمنانشان و حکام وقت نقل شده است و این بمعنای رضایت آنان از حکومتهای وقت نبوده بلکه بخاطر اینکه منصب امامت از جانب خدا مختص آنان است.[1]

پس عقاید شیعه‌ی اثنای عشری که بیش از هزار سال با آن زیسته است بشرح زیر می‌باشد:

- **تحریم برپایی حکومت توسط غیر معصوم.**
- **تحریم خروج علیه حکومت‌های جور قبل از ظهور مهدی.**

و هنگامی که بحث نیابت از امام بعلت تاخیر ظهور و خستگی‌ای که در اثر طول انتظار به شیعه دست داده بود مطرح گردید و عده‌ای خواستند این قانون را که شیعه بیش از هزار سال بر آن زیسته بود نادیده بگیرند، برخی از علما در برابر آن ایستادند و از خروج و مخالفت با روایات بر حذر داشتند.

از جمله فقهای قرن گذشته‌ی شیعه و از معاصرین خمینی که در اینباره بحثهائی مطرح کرده می‌توان از میرزا محمد تقی اصفهانی (ت ۱۳۴۸هـ) نام برد. ایشان در تحقیقات فقهی خویش از عدم جواز نیابت از امام معصوم در رهبری امت سخن گفته و چنین بیعتی را ناروا و جنگ با خدا دانسته و روایتی در نفرین چنین شخصی نقل کرده است. چنانکه می‌گوید: بیعت با غیر پیامبر و امام جایز نیست زیرا چنین بیعتی شرک در منصب الهی و جنگ با خدا محسوب می‌شود. بنابراین، بیعت با هیچ

---

۱. وجوب النهفته لحفظ البیضة ۹۳.

یک از علما، نه مستقلاً و نه به جانشینی از امام در زمان غیبت روا نیست چرا که بیعت از ویژگیهای ریاست عام و ولایت مطلقه و سلطنت کلی او می‌باشد و بیعت با وی بیعت با خدا است.[۱]

سپس می‌افزاید: «روایتی در بحار و مرآة الانوار از مفضل بن عمر از صادق روایت شده که می‌گوید: ای مفضل؛ «هر بیعتی قبل از ظهور قائم، بیعت کفر، نفاق و فریبکاری است، نفرین خدا بر بیعت کننده و بیعت شونده باد» همانطور که ملاحظه کردید این حدیث به صراحت، بیعت با غیر امام معصوم را ناجایز می‌داند فرق نمی‌کند که بیعت گیرنده فقیه باشد یا غیر فقیه، مستقل باشد یا به نیابت از امام[۲]

اصفهانی در ادامه می‌گوید: با توجه به آنچه بیان گردید به این نتیجه‌ی قطعی می‌رسیم که بیعت از ویژگیهای پیامبر و امام است و برای هیچ‌کس جز کسی که پیامبر یا امام او را جانشین خود تعیین کرده است روا نیست.

اگر کسی بگوید: بنابر ثبوت ولایت عمومی برای فقیه می‌توان گفت که فقیهان جانشین امام و نایبان او هستند از اینرو بیعت با آنان بعنوان نایب امام جایز خواهد بود.؟

باید گفت: اولا ولایت عمومی برای فقها ثابت نیست. ثانیا اگر چنین چیزی باشد در آنچه که مختص پیامبر و امام است نیابتی در کار نیست زیرا طبق روایات این امر مختص آن دو می‌باشد پس او نمی‌تواند در چنین چیزی نایب آنها باشد. مانند جهاد که بدون حضور امام و اجازه‌ی او روا نیست.

بنابراین بیعت در زمان حاضر با کسی، معامله ای بیش نیست که هیچ دلیل شرعی ندارد و کاری است حرام و بدعتی آشکار که همراه با نفرین و ندامت خواهد بود.[۳]

---

۱. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم (۲۳۸/۲).

۲. همان (۲۳۹/۲).

۳. همان (۲۴۰/۲).

این است رأی این عالم شیعی که بیش از هزار سال مذهب شیعه معتقد بدان بوده است.

ولی **خمینی یکی دیگر از رهبران قوم، علیه این تفکر و برداشت، قد علم می‌کند و مدعی می‌شود که شیعه می‌تواند امروز جانشینی برای امام غایب، تحت عنوان ولایت فقیه، تعین بکند، او معتقد است که فقهای شیعه دارای ویژگیهای رهبری امت می‌باشند؛ رهبری‌ای که طبق تفکر شیعه مختص امام معصوم است.**

خمینی برای قانع ساختن افکارم عمومی به اینکه فهم و برداشت وی در این قضیه درست و فهم و برداشت گذشتگان نادرست بوده کتابها و مقالاتی منتشر می‌کند که معروفترینشان کتاب «الحكومة الإسلامية» می‌باشد. او در این کتاب، مفصلاً به بیان این قضیه پرداخته است. ما در اینجا نگاهی خواهم داشت به برخی از عبارات این کتاب که پیرامون نیابت فقیه شیعه از امام غائب، تحت عنوان «ولایت فقیه» سخن بمیان آورده، یعنی فقیه شیعه در غیبت امام مهدی جانشین وی در برپایی حکومت و رهبری امت می‌باشد.

ما این قضیه را در دو مبحث بشرح زیر ارائه خواهم کرد:

مبحث اول: پیرامون نظریه ولایت فقیه از کتاب «الحكومت الاسلامية»

و مبحث دوم: جانب عملی و تطبیقی ولایت فقیه.

مبحث نخست: نظریه ولایت فقیه در کتاب «الحكومة الاسلامية»

قبلا یادآور شدیم که در عقیده‌ی شیعه، تشکیل حکومت و بیعت با حاکم و قیام علیه حکام قبل از ظهور مهدی حرام و نارواست.

ولی آنها این حرمت را شکستند و علیه حکومت وقت، بپا خواستند و دولت تشکیل دادند و با رئیس حکومت که امام معصومی هم نبود بیعت کردند. سپس نظریه ولایت فقیه را اختراع کردند و بر اساس آن حکومت جدید و معاصرشان را

ابنا نمودند و رهبری دینی را از رهبری سیاسی جدا کردند و از میان مجلس خبرگان یکی از فقها را بعنوان رهبر کشور و ناظر بر دولت و از میان مردم فردی را با انتخابات بعنوان رئیس جمهور انتخاب نمودند.

این عملکرد به هیچ وجه با آموزه های مذهب سازگار نبود ولی عملا انجام گرفت و در واقع انقلابی به نام مذهب علیه مذهب صورت گرفت.

و این شیوه‌ی کار با شیوه‌ی اهل‌سنت که اینها آنان را بخاطر آن، متهم به کفر می‌کنند هیچ تفاوتی ندارد. زیرا اهل‌سنت به گمان آنها با وجود حضور امام معصوم با فرد غیر معصومی بیعت کرده‌اند، و اینها نیز با وجود حضور امام زمان معصوم و غیر مرئی با فرد غیر معصومی بیعت کردند و امام هم طبق با ورایانان، شاهد قضیه بوده است.

آنان برای این انقلاب توجیهاتی جهت قانع کردن افکار عمومی پیروان مذهب ساختند تا به رغم نصوص که از ائمه در مورد قیام نکرن علیه حکومتها وجود دارد بتوانند به نام مذهب، انقلابی علیه مذهب بوجود بیاورند.

مساله‌ی نخست: توجیهات خمینی برای انقلاب

الف) توجیهات خمینی بشرح زیراست:

خمینی بر عکس باور هزار ساله‌ی شیعه، تا کید می‌ورزد که نیاز شدیدی برای تشکیل حکومت شیعه وجود دارد چنانکه می‌گوید:

۱ـ امروز در زمان غیبت، نصی مبنی بر اداره‌ی شئون دولت توسط شخص معینی وجود ندارد. پس راه حل چیست؟

۲ـ آیا احکام اسلام را باید تعطیل کرد؟

۳ـ یا اینکه دست از اسلام برداریم؟

٤ـ یا اینکه بگوئیم: اسلام فقط برای دو قرن آمده بود که بر مردم حکومت کند؟

۵ـ یا اینکه بگوئیم: اسلام به امور حکومت داری بی‌توجهی نموده است؟

٦ـ در حالی که می‌دانیم نبود حکومت یعنی نابودی مرزها و سنگرهای اسلام و پاسداری نکردن از سرزمین خود، آیا دین ما چنین اجازه‌ای به ما می‌دهد؟

۷ـ مگر نه اینکه دولت، یکی از نیازهای زندگی است؟[1]

۸ـ در جایی می‌گوید: بیش از هزار سال از غیبت کبرای امام ما؛ مهدی می‌گذرد و در این مدت، ظهور ایشان مصلحت نبوده است.

۹ـ آیا باید احکام اسلام، معطل بماند؟

۱۰ـ تا مردم به دلخواه خود زندگی بسر کنند؛ آیا این، باعث ایجاد بی‌نظمی نمی‌شود؟

آیا قوانینی که رسول اکرم تاسیس نمود و طی بیست و سه سال در راه نشر و اجرای آن کوشید فقط به همان زمان اختصاص داشت؟ آیا عمر این شریعت فقط دویست سال بود؟ به نظر من، چنین نظریه‌ای زشت‌تر از منسوخ دانستن دین می‌باشد[2]

۱۱ـ سپس می‌گوید: پس کسانی که با تشکیل حکومت اسلامی مخالفت می‌کنند، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام و خواهان کنار گذاشتن آن هستند و در واقع فراگیر بودن و جاودانگی دین مبین اسلام را زیر سوال می‌برند[3]

باید گفت که چنین سخنانی از کسیکه خود را شیعه‌ی اثناعشری می‌داند شگفت آور است. زیرا این گروه معتقد است که امامت منصبی الهی می‌باشد و کسی را که شایستگی این مقام را داشته باشد خود خداوند انتخاب می‌کند نه مردم.

پس چگونه امروز، مردم حق انتخاب امام و رهبر را دارند؟ مگر نه اینکه این اعتقاد اهل‌سنت نیست که شما آنها را بخاطر این تفکر و عملکرد، مجرم و کافر می‌دانید؟ چرا خودتان فرد غیر معصومی را بعنوان رهبر انتخاب می‌کنید و این

---

۱. الحکومت الاسلامیه ۴۸.

۲. همان ۲۶.

۳. همان ۲۶،۲۷.

عملکرد شما درست و خوب تلقی می‌شود و اهل‌سنت بخاطر همین عملکرد مجرم شمرده می‌شوند؟

ب) نگاهی به توجیهات خمینی:

۱ـ می‌گوید: «امروز در عهد غیبت، نصی در مورد شخص معین وجود ندارد که اداره‌ی شئون دولتی را بعهده گیرد»

می‌پرسیم: چرا چنین نصی وجود ندارد در حالی که شما معتقد هستید خداوند نباید بندگانش را بعد از وفات پیامبر، بدون امام بگذارد؟

چرا خداوند بعد از وفات حسن عسکری و پنهان شدن فرزندش، کسی را برای رهبری امت تعیین ننمود؟ چگونه مردم، حدود یکهزار و دویست سال، بدون سرپرست رها شده‌اند در حالی که شما می‌گوئید نباید پیامبر بدون اینکه جانشینی برای خود تعیین بکند از دنیا برود چرا که امت از هم می‌پاشد؟ چگونه معتقد هستید که پیامبر، ناچار برای پاسداری از دین و امت باید جانشین تعیین بکند واین همین باور را نسبت به مهدی ندارید که باید برای پاسداری از دین و امت برای خود جانشین تعیین نماید؟

خمینی می‌گوید: ما معتقد به ولایت و لزوم تعیین خلیفه توسط پیامبر هستیم که او نیز چنین کرده است[1]

او در اینجا پیامبر را ملزم به چیزی می کند که مهدی را ملزم بدان نمی داند؟؟!!

آیت الله حسین منتظری از شیعیان معاصر، که قرار بود جانشین خمینی شود ولی بخاطر مخالفت با نظریه ولایت فقیه از این مقام برکنار شد می‌گوید: مگر معقول است که پیامبر با آنهمه عقل، درایت و ذکاوت به علاوه رسالتش و اهتمامی که به امر دین داشت، در قضیه دین و امت سهل‌انگاری کند و امت را بدون رهبر و تعیین سرنوشت رها سازد؟

---

۱. الحکومۀ الاسلامیۀ ۹.

در حالی که حاکم یک روستای کوچک نیز اگر بخواهد به سفر چند روزه‌ای برود حتماً برای خود جانشین تعیین خواهد کرد و به مردم خواهد گفت که در دوران غیبتش به وی مراجعه نمایند[۱]

این است موضع شیعه در مورد وجوب تعیین جانشین توسط رسول الله، آنها می‌گویند: پیامبر برای خود جانشین تعیین کرده و ائمه به ترتیب برای خود جانشینانی تعیین نمودند تا اینکه نوبت به مهدی رسید و ایشان بیش از هزار سال است که فراری است و برای خود جانشین تعیین نکرده است!!

این در حالی است که بقول منتظری اگر حاکم یک روستای کوچک به سفر چند روزه‌ای برود برای خود جانشین تعیین می‌کند تا مردم در غیاب ایشان به وی مراجعه نمایند. شاید منتظری در آن لحظه که این سخن را بر زبان آورده، فرار مهدی بدون تعیین جانشین را ازدیاد برده وگرنه چگونه ممکن است مهدی چنین قضیه بزرگی را نادیده بگیرد یا اینکه منتظری چنین مساله‌ای را مدنظر قرار ندهد؟ ولی ما اساساً با چنین تفکری که می‌گوید: خداوند امامت امت را به اهل‌بیت سپرده است مخالفیم چرا که اگر خداوند چنین می‌خواست نسل این سلسله را منقطع نمی‌کرد و امامت را همچنان زنده و پایدار می‌ساخت و به یاری آن می‌شتافت تا آنها بتوانند به وظیفه‌ی خود جامه عمل بپوشانند[۲]

---

۱. دراسات فی ولایة الفقیة و فقه الدولة (۴۸/۱).

۲. نگاهی به دیدگاه منتظری در مورد وجوب وصیت: در مورد آنچه منتظری در اینباره ذکر کرد و برای اثبات آن، دلایل عقلی ارائه نمود ما ضمن بیان موضع اهل‌سنت در اینباره به رد دلایل ایشان نیز می‌پردازیم.

اولاً اهل‌سنت بر این باور است که رسول خدا با توجه به طبیعت بشر و احترام وی به انسانیت آنان، از تعیین جانشین برای خود صرف نظر کرد بخاطر اینکه می‌دانست این روش نهایتاً به جنگ، دو دستگی و فتنه می‌انجامد. از اینرو انتخاب فرد اصلح را برای این منظور، پس از اینکه بیست سال آنها را تربیت کرده بود به خودشان واگذار نمودو تجربه نیز ثابت نموده که این بهترین شیوه برای انتخاب حاکم و رهبر جامعه است.

چنانکه ملتها بعد از پیمودن تاریخ طولانی از تجربه به همین نتیجه رسیده‌اند و امروز جوامع غرب بعد از جنگ‌های خونین و تاریخی مملو از جنگ و خونریزی به این مطلب رسیده‌اند که بهترین راه برای حکومت داری، انتخاب رئیس و حاکم توسط خود ملت می‌باشد.

گرچه به این روش نیز انتقاداتی وارد است ولی تجارب بشری، این شیوه را بهترین شیوه در تاریخ بشر دانسته‌اند.

تا جائی که اخیراً فقهای شیعه نیز در تشکیل حکومت ولایت فقیه از همین شیوه استفاده نمودند.

ثانیاً: پیامبر خدا مردم را کاملاً بدون هیچ برنامه‌ای راها نکرد و نرفت بلکه پیرامون خود تعدادی از مردان را تربیت کرد و به خود نزدیک نمود و توجه ویژه‌ای به آنها مبذول داشت و یکی را بیش از دیگران با خود ملازم نمود و در سفر و حضر در کنارش بود بگونه‌ای که معمولاً نامش در کنار نام پیامبر گرفته می‌شد و مردم نیز به فضل و جایگاهش معترف بودند و او کسی نبود جز ابوبکر صدیق کسی که رسول خدا او را در بزرگترین رویداد پس از اسلام یعنی جریان هجرت، برای همراهی خویش برگزیده بود، رویدادی که نقطه‌ی عطفی در سرنوشت اسلام بحساب می‌آید و امروز از آن بعنوان مبدأ تاریخ اسلام یاد می‌شود چنانکه قرآن نیز به این همراهی اشاره می‌کند انجا که می‌فرماید: ﴿إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه/۴۰)(اگر پیامبر را یاری نکنید، به راستی الله یاری‌اش نمود؛ آن‌گاه که کافران او را در آن حال که یکی از دو نفر بود، از مکه بیرون راندند. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر صدیق) در غار بودند و به یارش می‌گفت: اندوهگین مباش؛ همانا الله با ماست)

بدون تردید انتخاب ابوبکر بعنوان همسفر در این سفر حساس و سرنوشت ساز اتفاقی نبوده بلکه از روی برنامه و حساب و کتاب و چه بسا به دستور وحی الهی بوده است.

این جریان، مقام و منزلت ابوبکر را بالا برد و ازدواج رسول خدا با دخترش؛ عایشه؛ باعث افزایش بیشتر مقام وی گردید زیرا پدر یکی از امهات المؤمنین بود و بیش از همه زمانی معروف‌تر و محبوبتر شد که رسول خدا در بیماری وفات، او را بر مصلای خود گمارد و امامت نماز مردم را به او سپرد (صحیح مسلم و صحیح بخاری)

اینها به روشنی می‌رساند که رسول خدا قلباً خواهان این بود که ابوبکر جانشین وی باشد.

البته نزد ما روایات صحیحی وجود دارد که رسول خدا می‌خواست خلافت را برای ابوبکر بنویسد ول از آن صرف نظر کرد و فرمود مؤمنان و خدا کسی جز او را انتخاب نخواهد کرد (صحیح بخاری) و چنین هم شد.

چنانکه امت، بعد از وفات رسول خدا کسی جز ابوبکر را انتخاب نکرد، زیرا رسول خدا با قرائن زیادی مردم را متوجه این مطلب نموده بود. از اینرو حتی دو نفر هم با این قضیه مخالفت ننمودند و اگر قضیه مبهم بود یا کسی دیگر در فضیلت و جایگاه دینی و اجتماعی با ابوبکر برابری می‌کرد، قطعاً انتخاب خلیفه به این سادگی انجام نمی‌گرفت و اتفاق چندین هزار انسان از قبایل مختلف و با سلیقه‌های مختلف بر یک شخص به راحتی امکان پذیر نبود و این خود دلیل روشنی بر این مطلب است که اشارات و قرائن زیادی از طرف پیامبر در مورد خلافت ابوبکر وجود داشته است.

زیرا گردآمدن هزارها انسان و بیعت با یک شخص بدون هیچ درگیری از سه حالت خالی نیست یا بر اساس قناعت ایمانی افراد و یا بر اساس زر و زور بوده است. احتمال دو گزینه‌ی آخر منتفی است زیرا تاریخ چیزی در اینمورد نقل نکرده است و می‌ماند گزینه‌ی سوم که همان قناعت ایمانی باشد که فقط عنصر ایمانی در بیعت با ابوبکر بخاطر اشارات و قرائن نوی دخیل بوده است.

بعد از اینکه ابوبکر چشم از جهان فرو بست شرف دیگری که نصیبش گردید این بود که خداوند او را در جوار پیامبرش جای داد و اگر مرد صالحی نبود خداوند او را در کنار حبیبش جای نمی‌داد که تا قیام قیامت مسلمانان همانگونه که به پیامبر عرض سلام می‌کنند به او نیز سلام بکنند.

چنانکه وقتی از علی بن حسین؛ زین العابدین در مورد جایگاه ابوبکر و عمر نزد رسول خدا پرسیدند: گفت: همان جایگاهی را که هم اکنون دارند و در جوار ایشان بسر می‌برند. (تاریخ دمشق ۳۸۲/۴۴)

سوماً: باید دانست که رسول خدا بزرگترین رهبر و جانشین را بعد از خود گذاشت که همان کتاب خدا است و خود پروردگار عالم پاسداری از آن را به عهده گرفته تا همیشه تاریخ، بشر را رهبری کند و هرگاه از راه حق به انحراف گشوده شود، دستش را بگیرد و به راه برگرداند چنانکه قرآن، تر و تازه و دست نخورده در میان مسلمانان هست و در پرتو آن به راهشان ادامه داده و می‌دهند.

و در این رابطه روایتی از عبدالله بن ابی اوفی وجود دارد که رسول خدا کتاب خدا را بعنوان وصیت خویش در میان ما گذاشتند (بخاری ش ۲۵۸۹) و چه وصیتی بزرگتر از کتاب خدا خواهد بود.

چهارم: اگر وصیت برای خلافت، جزو ارکان دین بود رسول خدا از آن غافل نمی‌ماند و قطعاً آنرا بارزترین شکل بیان می‌نمود که برای کسی بعد از ایشان امکان پنهان کردن آن باقی نماند.

و تجمع و اتفاق صحابه بر خلاف ابوبکر، دلیل روشنی است که رسول خدا در حق کسی دیگر وصیتی ننموده است، زیرا اگر چنین وصیتی وجود می‌داشت مانند سایر رویدادهای به تواتر نقل می‌شد. و ادعای توافق هزارها انسان از بهترین یاران رسول خدا< گرفته تا اعراب تازه مسلمان بر توطئه‌ای علیه وصی پیامبر ادعایی است که در ترازوی عقل و خرد وزنی ندارد.

ناگفته پیداست که بیعت با ابوبکر در سقیفه که محل تجمع انصار بود اتفاق افتاد و همه‌ی انصار در آن شرکت کردند و این بمعنای محروم ساختن همه‌ی انصار در آن شرکت کردند و این بمعنای محروم ساختن همه‌ی انصار از خلافت بود.

و هیچ‌کس از آنان اعتراض نکرد جزء سعد بن عباده که خودش میل به خلافت داشت و اگر چنانچه انصار، در این باره وصیتی از رسول خدا در حق کسی شنیده بودند قطعاً ساکت نمی‌نشستند و آنرا بازگو می‌نمودند.

پنجم: بعد از وفات رسول خدا، ابوبکر در حالی زمام امور را بدست گرفت که مردم زیادی در شبه جزیره‌ی عربستان از دین برگشته بودند و فقط شهرهای مکه، مدینه و طائف در امان بودند، اینجا بود که ابوبکر به سایر مناطق لشکرکشی کرد و آنها را دوباره به اسلام برگردانید. اگر چنانچه خود ابوبکر جزو مرتدین بود چگونه به خود جرأت مقابله با مرتدین را می‌داد؟

اگر چنین بود سپاه اسلام از او در مبارزه با مرتدین اطاعت نمی‌کرد بلکه به او می‌گفتند: خودت از دین برگشته‌ای چگونه با دیگران مبارزه می‌کنی؟

اصلاً چه پاسخی برای خود مرتدین داشت اگر می‌گفتند: چرا با می‌جنگی در حالی که خودت هم مرتد شده‌ای؟ اگر چنین اتفاقی می‌افتاد قطعاً تاریخ آنرا ثبت می‌کرد.

ششم: خلافت ابوبکر، برکات زیاد داشت. ایشان امت را به خوبی رهبری کرد. دامنه‌ی فتوحات را گسترش داد و پرچم اسلام را در نقاط دور دست و آباد جهان به اهتزاز درآورد که اینها در مرحله اول بیانگر موفقیت رسول معظم اسلام در تربیت شاگردانش و در مرحله‌ی دوم تحقق وعده‌ی الهی می‌باشد که فرمود: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (نور/۵۵) (و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از پیامبر اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید.

زمانی که به آنچه صحابه از اسخلاف، تمکین و امنیت رسیدند می‌اندیشیم در می‌یابیم که آنها حقیقتاً مؤمنان شایسته و نیکی هستند که خداوند به آنان و عده‌ی استخلاف، تمکین و امنیت را داده است آنجا که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ

يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ، إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده/۵۴ ـ۵۶) (و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از پیامبر اطاعت کنید تا مشمول رحمت شوید.

در این آیات خداوند وعده داده که هرگاه در امت، ارتدادی صورت گیرد خداوند افراد دیگری را جایگزین آنان خواهد کرد و قطعاً خداوند خلف وعده نخوهد کرد.

اگر بگوید: صحابه مرتد شده‌اند.

می‌گوئیم: پس چه کسی جایگزین آنان شد و پرچم اسلام را بدست گرفت و با مرتدین مبارزه کرد، زیرا این وعده‌ی الهی است؟

و چون کسی عملاً جایگزین صحابه نشد، می‌دانیم که آنها مرتد نشدند.

همچنین با نگاهی به عملکرد صحابه در خلافت ابوبکر و برادرانش، می‌بینیم که آنها با مرتدین جنگیدند و به هر جا رو نمودند با فتح و پیروزی برگشتند از اینرو به یقین می‌دانیم که همینها حزب‌الله بودند که خداوند و عده‌ی پیروزی به آنها داده بود.

و اگر چنانچه مصداق این وعده‌های الهی، صحابه در عهد خلفای راشدین نیستند پس چه کسانی هستند و این وعده در کجا متحقق گردید؟

همچنین با خواندن این آیه: يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (الصف/۹ـ۸) (می‌خواهند نورِ الاهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله، نورش را کامل می‌نماید؛ هرچند برای کافران ناخوشایند باشد.)

به یقین می‌دانیم که دین خدا علی رغم تلاشهای کافران بر نابودی آن، به پیروزی خواهد رسید و چیره خواهد شد؛ چرا که وعده‌ی الهی متحقق خواهد شد و به تاخیر نخواهد افتاد. و پیروز نشدن دین بمعنای تحقق خواست کفار و مشرکین و عدم تحقق اراده‌ی الله متعال می‌باشد و ما به چنین چیزی معتقد نیستیم. و با توجه به عملکرد صحابه می‌دانیم که خداوند آنان را در راه پیروزی دین استخدام نمود و آنان را بر بیشتر ملتهای جهان در آن عصر پیروز گردانید و چیره ساخت.

اما شیعیان امروزی می‌خواهند اشتباهی را که مهدی فراری مرتکب شده است اصلاح بکنند و برای او تا بازگشت از این سفر طولانی، خسته کننده و نا امیدانه جانشین تعیین نمایند.

آری آنها امروز حکومتی مبتنی بر شورا و انتخابات، تشکیل داده‌اند، کاری که پیش تر آنرا اهل‌سنت ایراد می‌گرفتند و مخالفت با ادعای امامت الهی می‌باشد. حال در مورد مهدی‌ای که اصلاً وجود خارجی ندارد و آنها معتقد به وجود و غیبت او هستند می‌پرسیم: چرا کسی که خداوند او را برای رهبری امت برگزیده است تا جانشین پیامبر باشد و سرپرستی امت را بعهده گیرد، بیش از هزار سال است که فراری شده و امت را بدون سرپرست رها نموده است؟

اگر بگویید از ترس جان چنین کرده است، خواهیم گفت: مگر نه اینکه خداوندی که او را به این مقام برگزیده ، قادر به حفاظت جان وی می‌باشد. پس چرا او را موظف به اقامه‌ی دین نموده ولی از حفاظت و یاری وی شانه خالی کرده است؟

مگر نه اینکه خاوند حفاظت و یاری پیامبرانش را متعهد گردیده پس چرا حفاظت و یاری ائمه که به گمان شما جانشینان پیامبر می‌باشند را به عهده نگرفته

آری، این دستاوردهای موفقیت آمیز صحابه نتیجه‌ی تربیت نیکوی پیامبر اعظم است. او اگر چه آنان را به پیروی از شخص معینی ملزم نساخت ولی در مورد متعددی با اشاره و کنایه به جانشینی ابوبکر تمایل خویش را به خلافت ابوبکر ابراز نمود.

خلافت ابوبکر نیز آغاز خجسته‌ای بود که موفقیت‌های زیادی برای امت به ارمغان آورد بویژه فتوحات گسترده‌ای که جهان را به حیرت انداخت و در نتیجه‌ی آن میلیونها مسلمان در اقصی نقاط جهان خدا را بندگی می‌کنند و اگر بعد زا دوران صحابه مسلمانان هرازگاهی دچار سهل انگاری شده‌اند، خودشان مسئول هستند و اما دین خدا همچنان تازه و دست نخورده محفوظ به حفظ الهی است هرکس هرگاه بخواهد آنرا می‌یابد و این در واقع اتمام حجت الهی بر بندگان می‌باشد.

و اما ادعای تعیین امامت توسط خداوند سپس شانه خالی کردن از یاری وی تا مجبور به ترک امت و فرار باشد. سخنی است که در ترازوی عقل سلیم از شر ندارد.

است؟ خداوند می‌فرماید: إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (غافر/۵۱)

عالم معاصر شیه؛ محمد رضا مظفر می‌گوید: امامت همچون نبوت یکی از الطاف الهی است. بنابراین باید در هر زمان امامی باشد که به جانشینی از پیامبر، بشر را بسوی فلاح و رستگاری دو جهان رهنمون شود... پس امامت، در واقع تداوم نبوت می‌باشد.[۱]

چگونه امامت تداوم نبوت است ولی خداوند آنگونه که انبیا را جهت ابلاغ رسالتشان یاری می‌نمود، ائمه را یاری نکرد؟ اصلاً چگونه خداوند مردم را مکلف به ایمان بر امامی نموده که قادر به انجام وظیفه خود نیست و از ترس جان خویش فرار را برقرار ترجیح داده هرچند که دین از بین برود؟

آیا زنده ماندن این امام نزد خدا ارزش بیشتری دارد یا حفظ و نگهداری دین و هدایت میلیاردها انسان طی یکهزا و دویست سال؟ اصلاً چرا خداوند کسی که طبق باور شما، هدایت بشریت منوط بدان است را مخفی نگه داشته است؟

اصلاً چرا خداوند زندگی چنین شخصی که تاکنون منشأ هیچ خیری نبوده است را اینگونه مصون و محفوظ داشته است؟

آیا میان او و خدا، رابطه‌ای غیر از عبودیت وجود دارد؟

بخاطر کدام عملش خداوند از میان انسانها فقط برای او چنین زندگی ویژه‌ای را مهیا نموده است؟

علاوه بر این، مگر دنیا جای امتحان و آزمایش جهت ارتقای مقام انسان در آخرت نیست؟ چنانکه می‌فرماید: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (ملک/۲) (او که مرگ وزندگی را آفرید تا شما را بیا زماید که کدامتان عمل بهتری انجام می دهید و او چیره ی بخشنده است)

مگر تاریخ پیامبران، سرشار از فداکاری در راه احیای دین نیست؟

---

۱. عقائد الامامیة۶۵.

پس چرا این امام، فرار را بر قرار ترجیح داده و در راه کسب رضایت الهی و رسیدن به کرامتی که پیامبران و مبارزان راه خدا بدان رسیده‌اند فداکاری ننموده است؟

خداوند خطاب به بهترین بنده‌اش هنگامی که پا بی‌مهریهای قومش در آغاز دعوت مواجه گردید فرمود: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (احقاف/۳۵)

ترجمه: پس چنان‌که پیامبران اولوالعزم شکیبایی ورزیدند، شکیبا باش و برای درخواست عذاب شتاب مکن. روزی که شاهد وعده‌هایی باشند که به آنان داده می‌شود، گویا تنها ساعتی از یک روز را (در دنیا) مانده‌اند. (این قرآن،) پیامی است؛ پس آیا کسی جز مردم بدکار هلاک خواهد شد؟

آری خداوند فرمود: «فاصبر» (تحمل کن) و نفرمود: «فاهرب» (فرار کن)

و آیا بهتر نبود خداوند بجای این کار خارق‌العاده که به مهدی بیش از هزار سال عمر داده به حفاظت جان او می‌پرداخت و در راه تحقق امامتش به وی یاری می‌رساندتا امت بتواند از ایشان استفاده کند و هدف امامت محقق گردد؟

همه‌ی این پرسشها متوجه دین اختراع شده شیعه می‌باشد که قرنها به بهانه‌ی جایز نبودن امامت غیر معصوم از پیکره‌ی امت اسلامی جدا مانده است.

ولی امروز شیعه بیدار شده تا به حساب ائمه و تاریخ خود برسد و علیه آنچه تا امروز شیعه بر آن زیسته انقلاب کند و با اینحال خود را همچنان پایبند به عقیده شیعه می‌داند در حالی که این عملکرد خروج آشکار علیه مذهب است. پس باید یکی از این دو گزینه را انتخاب نمایند یا عقیده‌ی شیعه و یا تصحیح همه‌ی جوانب عقیدتی مذهب را.

و اما در مورد قضیه عمر طولانی و خارق العاده افراد بشر باید گفت اگر در سنت الهی چنین چیزی وجود می‌داشت به رسول گرامی اسلام عنایت می‌کرد چنانکه امام علی الرضا هنگامی که عده‌ای در مورد پدرش چنین تصوری داشتند که

نمرده است فرمود: دروغ می‌گویند و به آنچه به محمد< نازل شده کفر ورزیده اند چه اگر خداوندمی‌خواست به عمر کسی بیفزاید به عمر محمد< می‌افزود.[۱]

۲ـ خمینی می‌گوید: آیا احکام اسلامی را معطل بگذاریم؟ در پاسخ می‌گوئیم: مگر عقیده شما این نیست که احکام اسلامی تا ظهور مهدی تعطیل و معوق می‌باشد؟ بنابراین گذشتگانتان بعد از حسین تا به امروز هیچ‌گامی در راه یاری دین برنداشتند و حتی روایات شما هر کسی را که از اهل‌بیت بپا خیزد و به سوی کتاب و سنت فراخواند، گمراه و نفرین شده می‌دانند. چرا آنچه نزد گذشتگانتان گمراهی محسوب می‌شد، امروز یکباره عوض شد و در لفافه‌ی حق و کارهای درست درآمد.

مگر نه اینکه شما بسیاری از مجاهدین اهل‌بیت را بخاطر قیام علیه ظلم و حکام ستمگر، گمراه قلمداد کردید و علیه آنان روایات ساختید تا بدینوسیله قیام نکردن امامانتان را توجیه نمائید.؟

زیرا عقل روا نیست که فرد غیر امام، اعلام جهاد کند و امام در برابر ظلم سکوت نماید و سر تسلیم فرود آورد و از وظیفه‌ای که خدا به او سپرده شانه خالی کند و در عین حال عملکرد خویش را مشروع بداند.

اما نباید فراموش کرد که سازندگان این عقاید، بی‌کار ننشسته‌اند بلکه در پاسخ به اینکه چرا امامان هیچ گامی برای یاری دین برنداشته‌اند، به راحتی می‌گویند: بخاطر تقیه آری تقیه کردند حتی اگر به بهای از دست رفتن دین باشد!

ولی ما نسبت به اهل‌بیت چنین جسارتی نمی‌کنیم بلکه می‌گوئیم آنها خود را امام نمی‌دانستند و برای آن تلاش نمی‌کردند و در پی فتنه انگیزی نبودند آنها خونریزی را بخاطر گناه و معصیت حکام، جایز نمی‌دانستند بنابراین، علیه حاکمان قد علم نکردند و بخاطر حفظ امنیت و وحدت جامعه، با کسانی که علیه حکام وقت قیام می‌کردند همکاری نمی‌نمودند.

این بود سبب واقعی قیام نکردن آنها نه ادعاهای پوچی که قدر و منزلت اهل‌بیت را زیر سوال می‌برد و آنها را انسانهایی زبون و ترسو معرفی می‌کنند که

---

۱. رجال الکشی ۴۵۸.

امامت منصوص الهی را ضایع کردند. در حالی که اگر آنان از طرف خداوند برای احراز مقام امامت مشخص شده بودند، آشکارا امامت خویش را اعلام نموده در تحقق آن پرچم جهاد را به دست می‌گرفتند حتی اگر به نابودی جانشان تمام می‌شد، چنین شهامتی از آنان انتظار می‌رفت و شایستگی آنرا نیز داشتند.

۳ـ یا اینکه اسلام را رها کنیم؟ (خمینی)

از رها کردن کدام اسلام سخن می‌گویی؟ اسلام نزد شما در حکومت اهل‌بیت خلاصه می‌شود و اسلام بدون امام معنا ندارد و امام را کسی جز الله انتخاب نمی‌کند؟

این است اسلام از منظر کتابهای شما که گذشتگانتان بر اساس آن زیسته‌اند. پس پاسخ این پرسش با شما است نه با پیروانتان.

و اما تا جایی که ما می‌دانیم نه خداوند جانشینی برای مهدی در غیبت وی تعیین کرده و نه خود امام فراری کسی را بجای خود گمارده است و در دین شما تشکیل حکومت در غیاب امام معصوم حرام می‌باشد. بنابراین، یا باید به این حکم مذهب، پایبند باشید و یا اینکه به خطا بودن این اعتقادی که قرنها شما را از امت اسلامی جدا ساخته، اعتراف کنید و به جنگ چند صد ساله‌ای که مبتنی بر این عقیده‌ی نادرست با امت داشته‌اید، خاتمه بدهید.

اما زیر پا گذاشتن تفکر دیرینه‌ی مذهب با ادعای پایبندی به آن، برای شما در پیشگاه خدا در قیامت مشکل‌ساز خواهد بود چرا که قضیه به دین و عقیده بر می‌گردد و با مجاب کردن مخالفین به پایان نمی‌رسد.

٤ـ یا اینکه بگوئیم اسلام آمده بود تا برای دو قرن، حکومت کند و بعد از آن، مردم را به حال خود رها سازد؟ (خمینی)

این سخن وی که می‌گوید: اسلام در دو قرن حکومت کرده، سخن بسیار شگفت‌آمیزی است! باید پرسید چه کسانی در این دو قرن، حکومت نمودند؟

طبیعی است که طی این دو قرن بعد از حسن بن علی متوفای نیمه‌ی اول قرن اول، هیچ یک از کسانی که شما آنها را امام می‌دانید حکومت نکرده است؛ بلکه چه

در آن دو قرن و چه بعد از آن، فقط اهل‌سنت، زمام امور حکومت را به عهده داشته‌اند.

آیا حکومت اهل‌سنت در این دو قرن، از نظر شما حکومت اسلامی تلقی می شود در حالی که شما همه‌ی دولتهای اسلامی قدیم و جدید را غاصب حق اهل‌بیت دانسته، و کافر قلمداد می‌کنید؟

یا اینکه حضور اهل‌بیت در جامعه، وضعیت حکومت را تغییر خواهد داد؟ اگر چنین است پس چرا سایر دولتهای اسلامی در این چند قرن را بخاطر حضور امام مهدی که به گمان شما زنده و حاضر و ناظر است، اسلامی نمی‌دانید؟

مگر نه اینکه اسلام طبق دیدگاه شما بعد از رسول الله فقط پنج سال حکومت کرده یعنی دوران خلافت علی و فرزندش؛ حسن و قبل و بعد از آن حکومت اسلامی وجود نداشته است پس این دو قرن از کجا آمد؟

محمد جوا د مغنیه می‌گوید: شروط امامت در هیچ‌یک از خلفا جز علی و فرزندش؛ حسن بویژه در میان کسانی که بعد از آنها آمدند، وجود نداشته است .[1]

از اینرو شیعه، حق دارد که جز امامت علی و فرزندانش، امامت کسی را نپذیرد.

محمد علی حسنی؛ یکی از محققین شیعه می‌گوید: ایادی ستمکار از حاکمان و محکومین، اسلام و مسلمانان را بعد از وفات رسول خدا به بازی گرفتند[2]

پس کجا اسلام تا دویست سال حکومت کرد

در حالی که علمای شما منکر چنین ادعایی می‌شوند؟ به نظر می رسد شما بخاطر انقلاب و از روی مصلحت، این سخنان را بر زبان می‌آورید؟

۵ـ یا اینکه بگوئیم: اسلام کاری به حکومت و سیاست ندارد؟ (خمینی)

می‌گوئیم: بر اساس مذهب شما اسلام، کاری به حکومت و سیاست ندارد، چرا که مهدی‌ای که از جانب خدا مسئول اداره‌ی امور مملکت هست، مملکت را رها

---

۱. الشیعة و الحاکمون ۲۴.

۲. فی ظلال التشیع ۵۵۸.

کرده و پا به فرار گذاشته و مخفی شده است و طبق آئین شما، حکومت‌داری جزو وظایف ایشان است که روا نیست کسی دیگر آنرا بعهده گیرد و عملا موضع گذشتگانشان طی قرون گذشته همین بوده است!

پس چگونه برای شما روا شد که علیه باوری که شیعه بیش از هزار سال بر آن زیسته بپاخیزید و با اینحال معتقد به صحت مطالب مذهبتان باشید در حالی که علیه مذهب دست به انقلاب زده‌اید؟

٦ـ ما می‌دانیم که نبود دولت یعنی از دست دادن مرزهای اسلام و پاسداری نکردن از میهن و سرزمین خویش آیا دین ما چنین اجازه‌ای به ما می‌دهد؟ (خمینی)

باید گفت: شما که معتقد هستید تشکیل حکومت کار خداوند است و ایشان حاکمی را تعیین سپس ناپدید کرده و این طبق باور شما یعنی از دست دادن مرزها، وانگهی شما از کدام مرز اسلامی سخن می‌گوئید؟

زیرا کشورهای فعلی جهان اسلام که در آن حدود یک و نیم میلیارد مسلمان همجوار با برخی کشورهای غیر مسلمان زندگی می‌کنند، توسط اهل‌سنت فتح شده و اداره می‌شوند. و «ثغور» اصطلاحی است که مسلمانان اهل‌سنت بعد از فتح ممالک زیادی آنرا برای مرزهای خود با ممالک غیر اسلامی بکار بردند چگونه امروز، شیعه از این اصطلاح استفاده می‌کند؟ در حالی که شیعیان با آنکه هرازگاهی حکومتهایی هم داشته‌اند حتی یک شهر را فتح نکرده‌اند پس «ثغوَی» که از آن سخن می‌گوئید کجا است؟

شاید هدفتان مرزهای بین شما و امت اسلامی است بخاطر اینکه شما بیشتر امت اسلامی را کافر می‌دانید و مسلمانی آنها را قبول ندارید؟

چنانکه بزرگترین مرجع معاصر شیعه؛ ابوالقاسم خوئی می‌گوید: از نظر ظاهر ما به طهارت همه‌ی مخالفین شیعه‌ی اثناعشری و مسلمان بودن آنها حکم می‌کنیم ولی در واقع آنان کافر هستند بنابراین، آنها را مسلمان دنیا و کافران آخرت می‌نامیم[1]

---

۱. کتاب الطهارة (۸۷/۱۲).

و قبل از وی، مفید که در قرن پنجم، مرد شماره یک شیعه بحساب می‌آمده می‌گوید: در این اتفاق نظر وجود دارد که هرکس امامت یکی از ائمه را انکار نماید، کافر و گمراه بوده در آتش دوزخ جاودانه خواهد ماند.[۱]

و همه نیک می‌دانند که اهل‌سنت به امامتی که شما مدعی آن هستید ایمان ندارند از اینرو مفید آنها را کافر می‌داند و اصلا مدارا نمی‌کند آنگونه که شیعیان معاصر مدارا می‌کنند.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که هدف خمینی از «ثغور» مرزهایی است که ایران با همسایگان مسلمان خود دارد چرا که همه‌ی آنها طبق عقیده‌ی شیعه، منافق و کافرانی بیش نیستند. والله اعلم.

و سخن از پاسداری مرزها و استفاده از اصطلاح «ثغور» صرفا مجوزی برای انقلاب، می‌باشد وگرنه در فرهنگ لغت شیعه نشانی از این اصطلاح دیده نمی‌شود.

بحرحال سخنان خمینی در مورد حکومت شیعی، انقلابی علیه مذهب و علیه امامتی محسوب می‌شود که حیات سیاسی شیعه را طی قرنها نابود کرده و آنها را از پیکره‌ی امت اسلامی به بهانه‌ی انتظار فرج امام و حاکم موهوم دور نگه‌داشته و سرانجام کاسه‌ی صبرشان لبریز گشته دست به اقدامی مخالف با دستورات مذهبشان زدند.

و اما سخن از پاسداری «ثغور» (مرزها) در فقه شیعه برگرفته از فقه اهل‌سنت و واقعیتی است که اهل‌سنت با آن سروکار داشته و خواهند داشت که به هیچ‌وجه با تفکر شیعه همخوانی ندارد.

باید گفت که خواننده‌ی فقه شیعه، شگفت زده می‌شود وقتی می‌بیند که چگونه فقها برای امام معصوم غائب تعیین تکلیف می‌کنند و به او آموزش می‌دهند که باارویدادها چگونه مواجه شود. گویا امام معصوم اینها هستند و او فرد غیر معصومی است که باید گوش به حرف اینها باشد!

---

۱. المسائل، البحار (۳۶۶/۸).

نمونه‌ای از عبارت فقهی برگرفته از کتب اهل‌سنت در مورد جهاد و اقامه‌ی حدود که مخالف با تفکر شیعه می‌باشد ولی در کتابهایشان بدون اینکه متوجه پیامدهای آن باشند نقل کرده‌اند بشرح زیر است:

طوسی در کتابش فصلی تحت این عنوان گشوده است:

کتاب الجهاد و سیرة الامام باب: فرض الجهاد و من یجب علیه و شرائط وجوبه».

همانطور که ملاحظه نمودید او در این کتاب برای امام معصوم توضیح می‌دهد که هنگام ظهور، در مسائل اجتهادی چگونه باید عمل کند. در حالی که خود امام باید برای مردم توضیح دهد که آنها چگونه عمل نمایند ولی از آنجا که فقهای شیعه فاقد فقه می‌باشند به فقه اهل‌سنت، شبیخون زده و مسائل مطرح شده در آنجا را نقل کرده و کتاب فقهی تالیف نموده‌اند تا تظاهر به دارا بودن فقه بکنند.

و طبیعی است که در فقه اهل‌سنت، فقها مسائل را برای مردم چه حکام و چه محکومین که غیر معصوم هستند توضیح می‌دهند که چگونه باید عمل نمایند زیرا آنها نیاز به فقه و دانش علما دارند و این قضیه برای ائمه‌ی معصومین صدق پیدا نمی‌کند چرا که آنها نیازی به فقه و فقها ندارند بلکه خود فقها خوشه چنین خرمن دانش امامان می‌باشند پس چگونه فقیه شیعه به خود اجازه‌ی تالیف فقه می‌دهد و برای امام، تعیین تکلیف می‌کند؟

طوسی می‌افزاید: «جهاد شرائطی دارد از جمله اینکه باید زیر نظر و بدستور امام عادل[1] باشد فرق نمی‌کند که امام ظاهر باشد یا اینکه برای خود جانشین تعیین کند در غیر اینصورت جهاد و رویارویی با دشمن جایز نخواهد بود[2]

۱. امام عادل نزد شیعیان قدیم فقط به امام معصوم اطلاق می‌شد نگا: جامع الخلاف و الوفاق ۸۹ همچنین علامه حلی می‌گوید از شرائط نماز جمعه حضور امام عادل یعنی معصوم می‌باشد منتهی الطلب (۳۱۷/۱).

۲. النهایة (۲۹۰/۱).

بنابراین جهاد تا ظهور امام نه واجب است نه مشروع و خود امام باید شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده داشته باشد یا کسی را بجای خود بگمارد.

همچنین طوسی می‌گوید: در اثنای تسویه صفهای جهاد، بدون اجازه‌ی امام نباید کسی را به مبارزه طلبید.[1]

سپس می‌افزاید: هرچه مسلمانان از مشرکین به غنیمت گرفتند، نخست امام سهم خمس را از آن جدا کند و صرف هزینه‌های خانواده‌ی خویش و مستحقین نماید طبق آنچه در کتاب زکاۀ شرح دادیم[2]

در ادامه می گوید: «امام باید در تقسیم بین مسلمانان عدالت را رعایت نماید و هیچ یکی را بخاطر جایگاه، دانش و تقوا بر دیگران ترجیح ندهد و به پیاده نظام یک سهم و به سواره نظام دو سهم بدهد و اگر کسی بیش از دو اسب همراه آورده بود فقط به دو تا از آنها سهمیه بدهد[3]

آری اینها قوانینی است که طوسی برای امام بیان می‌کند که هرگاه ظاهر شد به آنها عمل نماید و به سپاهیان امام می‌گوید: متوجه باشید که بدون اجازه‌ی امام کسی را به مبارزه نطلبید. یعنی کسانی که در رکاب امام می‌جنگند در حالی که امام در میان آنها وجود دارد باید در مسائل شرعی به علما مراجعه نمایند معلوم نیست امام در این وسط چه کاره است؟ طوسی به این بسنده نمی‌کند بلکه به امام آموزش می‌دهد که چگونه خمس را جدا کند و غنائم را تقسیم نماید و سهم پیاده و سوار را تفکیک کند ... ظاهرا اینطور به نظر می‌رسد که مهدی باید بعد از ظهور، مدتی را در فراگیری احکامی که پیروانش برای او تهیه نموده‌اند بگذارند تا دچار اشتباه نشود.

آیا این دلیل روشنی نیست بر اینکه فقهای شیعه، احکام فقهی اهل‌سنت را گرفته و بدون در نظر داشتن عواقب آن، آنها را در کتابهای خود گنجانیده‌اند؟

---

۱. همان (۲۹۳/۱).

۲. همان (۲۹۴/۱).

۳. همان (۱/ ۲۹۵).

برای روشن شدن بیشتر مطلب، ما برخی از عبارات فقهی اهل‌سنت را نقل می‌کنیم تا با مقایسه‌ی آن با عبارات شیعی، متوجه اصل مطلب بشوید: در رد المختار؛ کتاب فقه حنفی با فصلی تحت این عنوان مواجه می‌شویم: کتاب الجهاد که از آن بعنوان کتاب السیر و الجهاد و المغازی یاد می‌شود[1]

این همان عنوانی است که طوسی آورده بود. سپس می‌بینیم که ابن عابدین نوشته است: «نباید امام هیچ مرزی از مرزهای اسلامی را بدون دسته‌ای قابل دفاع از مسلمانان رها کند که اگر گروهی به این کار گمارده شوند، این حق از گردن دیگران ساقط می‌شود.[2]

همچنین می‌گوید: امام باید برای آنان، مقدار جزیه و وقت وجوب آن و تفاوت در مقدار میان غنی و فقیر را مشخص سازد[3]

بدینصورت این عالم سنی قضایا را برای امام غیر معصوم شرح می‌دهد چرا که علمای اهل‌سنت، احکام را برای امام و پیروانش توضیح می‌دهند. ولی از آنجا که امام شیعه معصوم می‌باشد علمای شیعه که خود غیر معصوم هستند حق ندارند که مسائل دینی را که در غیاب امام معطل مانده است برای امام توضیح و در واقع به وی آموزش دهند.

و اما در مورد حدود:

طوسی چنین می‌گوید: اقامه‌ی حدود فقط توسط سلطانی که از جانب خدا تعیین شده یا کسی که امام او را برای اقامه‌ی حد تعیین کرده باید اجرا شود نه کسی دیگر[4]

همچنین در مورد اجرای حد زانی می‌گوید: اولین کسانی که باید بر او حد جاری سازند گواهان، سپس امام بعد از آنها بقیه مردم هستند و اگر گواهی در کار

---

۱. ابن عابدین در رد المختار (۴۰۲/۱۵).

۲. همان (۴۱۴/۱۵).

۳. همان (۴۲۳/۱۵)

۴. النهایة (۳۰۱/۱).

نیست و خودش اعتراف به گناه نموده، قبل از همه امام سپس مردم بر او حد جاری سازند[۱]

اینها همان حکامی است که علمای اهل‌سنت برای حکام غیر معصوم بیان نموده‌اند. چنانکه ابوحنیفه می‌گوید: اگر جرم با اعتراف ثابت شود، نخست امام سپس دیگران بر او حد جاری کنند و اگر بر اساس گواهی باشد، اول گواهان سپس امام و بعد از او سایر مردم، بر او حد جاری سازند.[۲]

هدف از رعایت این ترتیب آنست که اگر گواهان دچار تردید شوند و حاضر به آغاز اجرای حد نباشند، طبق حدیث که می‌گوید: «حدود را در صورت بروز شبهه ساقط کنید» از اجرای حد صرف نظر کنند.

این ترتیبات و توضیحات را علمای اهل‌سنت برای حکام غیر معصوم بیان می‌کنند تا دچار خطا نشوند ولی این کار با عقیده‌ی شیعه همخوانی ندارد زیرا نمی‌توان به امام معصوم دستور داد که چنین و چنان بکند!

ببین تفاوت ره زکجا تا به کجا است؟

اکنون آنان دو راه بیشتر پیش رو ندارند:

یا اینکه بپذیرند که امامانشان غیر معصوم هستند و علمای مذهب به آنها آموزش می‌دهند همانگونه که علمای اهل‌سنت به حکام و رهبران خویش آموزش می‌دهند.

و یا اینکه بپذیرند که این عبارات را از فقه اهل‌سنت به یغما برده‌اند تا پیروانشان را بفریبانند و بگویند ما هم مانند اهل‌سنت از فقه برخورداریم بدون اینکه متوجه عواقب این کار باشند که در بخشهائی زیر ساختهای فکری شیعه را زیر سوال می‌برد.

جالب‌تر اینکه امروز حجم کتابهای فقهی شیعه به چندن تُن می‌رسد در حالی که این علم اصلاً متعلق به این مذهب و ائمه‌ی آنها نیست.

---

۱. همان (۷۰۱/۱).

۲. الحاوی (۴۳۹/۱۳).

۷ـ مگرنه اینکه حکومت یکی از ضروریات زندگی است (خمینی)

شما که معتقد هستید حکومت منصبی الهی و از ضروریات دین است نه از ضروریات دنیا که مردم حق انتخاب حاکم را داشته باشند؛ امروز چه شده که تبدیل به ضرورت زندگی شده و دیگر جزو ضروریات دین بشمار نمی‌رود؟

و اگر حکومت از ضروریات زندگی است حاکم را چه کسی انتخاب می‌کند؟ الله یا مردم؟

اگر حق انتخاب حاکم با خداست پس چرا انتخاب نکرده است؟ اگر بگوئید خدا انتخاب کرده ولی بخاطر اینکه مردم نپذیرفته‌اند فرار را بر قرار ترجیح داده است؟ می‌گوئیم: اگر نسلی که در آن زمان بوده نپذیرفته‌اند، گناه نسلهای بعدی چیست؟ اصلا چرا خداوند حکومتی را که از نیازهای بشر می‌باشد انتخاب می‌کند سپس به یاری آن نمی‌شتابد آنگونه که پیامبرانش را یاری داد تا به اهدافی که مدنظر بوده برسد؟ آیا پادشاهی از پادشاهان دنیا را سراغ دارید که فرماندهی را بر منطقه‌ای بگمارد سپس از یاری دادن وی شانه خالی کند؟ ولله المثل الأعلی ـ

آیا سراغ دارید که خداوند پیامبری را به جایی بفرستد و آن پیامبر، وظیفه‌اش را رها کرده فرار کند؟

آیا سراغ دارید که خداوند پیامبری را به جایی بفرستد و او را در برابر قومش یاری نکند؟ خداوند می‌فرماید: إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (غافر/ ۵۱) (به‌یقین ما پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برمی‌خیزند، یاری می‌دهیم.))

مگر ندیدیم که خداوند، پیامبرش؛ محمد را چگونه یاری داد و از گزند دشمنانش حفاظت نمود؟

پس چرا از جانشین پیامبرش، حفاظت بعمل نمی‌آورد تا حجت بر مردم اتمام شود مگر نه اینکه شما معتقد هستید که نیاز امت به امام کمتر از نیاز آن به پیامبر نیست؟ و حتی چه بسا بیشتر هم باشد!!

چنانکه به ابی‌عبدالله نسبت داده‌اند که گفته‌است: «امامان در جایگاه رسول خدا هستند جز اینکه پیامبر نیستند و برای آنان نکاح با بیش ار چهار زن روا نیست آنگونه که برای پیامبر روا بود ولی در سایر مسائل همانند پیامبران می‌باشند[۱]

امام سید حسین معروف به بحر العلوم، امامت را مساوی با نبوت می‌داند چنانکه می‌گوید سرچشمه‌ی نبوت و امامت یکی است همانطور که هدف هر دو نیز کاملاً یکی می‌باشد و همانگونه که نبوت از الطاف الهی است امامت نیز از الطاف الهی می‌باشد و لحظه‌ای که در آن نور نبوت درخشید همان لحظه‌ای است که در آن نور امامت درخشید[۲]

همچنین هاشم بحرانی می‌گوید: اقرار به نبوت پیامبر و امامت ائمه و التزام به محبت و اطاعت آنان و داشتن بغض نسبت به دشمنان و مخالفینشان، اصلی ایمانی در کنار توحید باریتعالی است که دین بدون اینها کامل نمی‌شود.

و اینها سبب ایجاد جهان و پایه حکم تکلیفی و شرط قبولیت اعمال و بیرون شدن از دایره کفر و شرک می‌باشند. اینها همانند توحید به همه‌ی مخلوقات عرضه شدند و از همه در اینمورد پیمان گرفته شد و انبیاء با آن مبعوث شدند و در کتابهای آسمانی این مطلب نازل گردید و همه‌ی ملتها به ایمان بدان موظف شدند.

نسبت نبوت با امامت مانند نسبت آن با توحید بوده لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند که باید به هر دو اقرار شود و کفر به یکی کفر به دیگری محسوب می‌شود و ایمان به یکی غیر دیگری، کفایت نمی‌کند و ائمه در فضل و مفروض الطاعه بودن مانند پیامبر هستند. گفتنی است که احادیث در این باره قابل شمارش نیستند و همه نزد علمای امامیه صحیح می‌باشند و اینها نزد بزرگان محدثین ما جزو ضروریات این مذهب (شیعه) بشمار می‌روند[۳]

---

۱. الکافی، کتاب الحجة (۲۷۰/۱).

۲. طوسی در تلخیص الشافی (۱۳۱/۱۴ ، ۱۳۲).

۳. مقاله‌ی دوم هاشم بحرانی در مقدمه‌ی تفسیر برهان ۱۹.

اما حلّی درجه‌ی امامت را بالاتر از نبوت می‌داند چنانکه می‌گوید: امامت از الطاف عام و نبوت از الطاف خاص است زیرا ممکن است وجود نبی در زمانی نباشد اما وجود امام در هر زمان لازم است بنابراین انکار لطف عام گناه بزرگتری از انکار لطف خاص است[1]

چرا با وجود این جایگاه رفیع امامت خداوند حتی یکبار در کتاب خویش به بیان آن نمی‌پردازد و به حمایت امام بر نمی‌خیزد تا بتواند ایفای وظیفه نماید بلکه او را تنها می‌گذارد و به وی اجازه می‌دهد تا راه فرار را در پیش گیرد و سرانجام در آخر الزمان بعد از مرگ نسلهای زیادی بر گمراهی، بدون اینکه دین و امام خویش را بدانند و بشناسند، ایشان را به مقام امامت بر می‌گردانند. حال سوال این است که چه کسی حکومت و حاکم را تعیین می‌کند؛ مهدی یا پیروانش؟ اگر بگوئید: مهدی خواهیم گفت: او طبق گواهی خودتان بدون اینکه کسی را بعنوان حاکم تعیین کند فرار نموده است؟ و اگر بگوئید: پیروانش. خواهیم گفت: فرهنگ دینی و تاریخی شما چنین ادعایی را بر نمی‌تابد و همه‌ی روایات شما می‌گوید: امام توسط خدا و پیامبرش تعیین می‌شود نه توسط عموم مردم.

و شیعه بیش از هزار سال بر این عقیده زیسته است؛ امروز چرا آنرا نادیده می‌گیرند آیا به دین جدیدی که گذشتگانشان از آن بی‌خبر بوده‌اند روی‌آورده یا اینکه روایات و تاریخ خویش را به فراموشی سپرده‌اند؟

باید گفت از این دو راه یکی را باید انتخاب نمائید یا از اعتقاد به حکومت الهی که بیش از هزار سال چشم به راه آن بوده‌اید دست بردارید یا اینکه از این حکومتی که توسط بشر انتخاب شده دست بکشید و همچنان در انتظار حکومت الهی بنشینید.

۸ـ در ادامه می‌گوید: از غیبت کبرا بیش از هزار سال می‌گذرد و شاید هزاران سال دیگر بگذرد و مصلحت متقاضی تشریف آوری امام نباشد(خمینی)

---

۱. الالفین فی امامة المؤمنین (۳/۱).

اگر نیازی به امام وجود دارد پس چرا پس از هزار سال از فرارش و شاید هزاران سال دیگر بر نمی‌گردد در حالی که امت نیاز مبرم به ایشان دارد تشکیل حکومت از نیازهای زندگی است؟ مگر نمی‌داند که بازگشت وی از ضروریات می‌باشد و پیروانش بدون امام بسر می‌برند؟

آیا ممکن است امامی وجود داشته باشد که امت بدو نیازمند است و او پا به فرار بگذارد؟ آیا ممکن است خداوند، امور امت را بدست مردی بسپارد که امت را رها کرده و فرار نموده است؟ شما را بخدا اگر پادشاه یا حاکم اقلیمی فردی را بعنوان شهردار یک شهر یا فرماندار یک منطقه تعیین بکند و آن مرد به وظیفه‌ی خویش عمل نکند و فرار بکند آیا پادشاه، آن شهر را بدون شهردار خواهد گذاشت و آیا شهردار فراری را تحت تعقیب قرار نخواهد دارد؟

آیا ممکن است که پروردگار جهانیان بخاطر بنده‌ای از بندگانش که قادر به ایفای وظیفه‌ی خود نبوده، راضی به نابود شدن دینش باشد و میلیونها انسان را بدون امام و پیشوایی که دین را به آنها بیاموزاند رها کند و امام را مخفی نگه دارد؟!

تا جائی که امروز خودتان خسته از انتظار به این نتیجه رسیده‌اید که نمی‌توانید بدون تشکیل حکومت، زندگی کنید از اینرو خود در پی تشکیل حکومت بر آمدید و برای این منظور منتظر امام فراری نه ماندید و این یعنی روایاتتان امروز، قابل عمل نیست یا باید آنها را منسوخ بداند یا اینکه علیه آنها انقلاب بکنید.

آیا وقت آن نرسیده که اندکی به این عقیده‌ی که بیش از هزار سال شما را از امت اسلامی دور داشته و در انتظار غائب موهومی گذاشته که هیچ سودی از این انتظار نصیبتان نشده بلکه آسیب‌های زیادی دیده‌اید، بیندیشید و در آن تجدید نظر کنید؟

از سخنان خمینی چنین به نظر می‌رسد که فعلاً مصلحت در غیبت امام است و بازگشت وی نیز مرهون اقتضای مصلحت می‌باشد.

ما نمی‌دانیم به اقتضای کدامین مصلحت، امت بیش از هزار سال بدون امام رها شده است ای کاش به ما هم می‌گفتید چه مصلحتی در کار است؟

همه‌ی خردمندان عالم از درک این مصلحت که امت در اثر آن از رهبری امام معصوم محروم شده است عاجز مانده‌اند. از طرفی می‌گوئید نصب امام معصوم بر خدا واجب است و از طرفی می‌گوئید مصلحت در نبودن و غیبت امام است!

شما از هر انسان عاقلی که بپرسید آیا مصلحت جامعه‌ی بشری، اقتضا می‌کند که حاکم و رهبری داشته باشد که در میان آنها باشد و به عدالت رفتار نماید یا اینکه حاکم پا به فرار بگذارد و مردم در هرج و مرج و بی‌نظمی و بدون داشتن سرپرست و حاکم زندگی بکنند؟

آیا انسان عاقلی پیدا می‌شود که بگوید مصلحت در غیاب و نبودن حاکم است؟

شما در یک همه پرسی، از مردم در این‌باره نظر سنجی کنید؟

اصلاً در این مورد از شیعیان نظرسنجی کرده، نتیجه‌ی آنرا اعلام کنید؟ باید گفت که ماندگاری تفکر مهدی و امامی که اصلاً وجود خارجی ندارد در عقیده‌ی شیعه، مرهون سخنان و توجیهاتی از این دست توسط علمای مذهب می‌باشد؛ سخنانی که عقل سلیم و آزاد آنها را نمی‌پذیرد.

اصلاً تفکر مهدویت و غیبت تفکری است که وارد مذهب شد تا پاسخی باشد به شبهه‌ی انقطاع نسل ائمه، شبهه‌ای که پایه‌های مذهب را لرزاند و اگر بجای تاجران دینی پای مردان مخلصی در میان بود، ممکن بود بطلان عقیده‌ی امامت بر همگان آشکار می‌شد، چرا که حسن عسکری در طول زندگی نازا بود و صاحب فرزندی نشد. سپس در عرض چهل روز نوزادی به نام وی ثبت گردید و از دیده‌ها مخفی شد؛ شگفت آمیزترین ادعائی که مورد بهره‌برداری تاجران دین قرار گرفت. خداوند پاداش کسانی را که با این مذهب بازی کردند و طی این مدت مردم را بدینوسیله گمراه ساختند، بدهد که ما قبلاً بر اساس گواهی محققین معاصر شیعه، درباره کسانی که در این بازی نقش داشته‌اند مطالبی ارائه نموده ایم.

۹ـ خمینی می‌گوید: آیا باید احکام اسلامی معطل بماند؟ اولاً این سوال را باید از شیعه و از مهدی که پابه فرار گذاشته و بیش از هزار سال احکام اسلام را معطل

گذاشته است در حالی که خودش موظف به رهبری امت بوده است پرسید؟ اگر عملکرد وی بر حق بوده پس نباید شما از او بخواهید که هر چه زودتر ظهور نماید. اما اگر عملکرد وی باطل بوده پس بیشتر منتظرش نمانید.

و احتمالاً شما همین گزینه‌ی آخر را ترجیح داده‌اید.

ثانیاً خود شیعه بیش از هزار سال است که خود را در چنین تنگنایی قرار داده معتقد بوده‌اند که در دنیا نباید کسی جز اهل‌بیت حکومت کند و در میان اهل‌بیت نیز شاخه‌ی معینی را در نظر گرفته‌اند که از قضا این شاخه به بن‌بست می‌رسد و مقطوع النسل می‌شود. و اینها برای پرکردن این شکاف، ناچار متوسل به نوزادی فراری می‌شوند و بدینصورت می‌توانند بقای مذهبشان را برای مدت طولانی تمدید کنند و همچنان چشم به راه آن نوزاد فراری بمانند ولی او نیامد که نیامد و نخواهد آمد چرا که نیست تا بیاید، قبلا در اینمورد در بحث عصر دوم؛ عصر حیرت سخن گفتیم.

۱۰ـ در ادامه خمینی می‌گوید: تا مردم هر طوری که دلشان می‌خواهد عمل کنند آیا این باعث هرج و مرج و بی‌نظمی نمی‌شود؟

باید گفت که امت بعد از وفات رسول خدا، بدون امام و رهبر نماند بلکه صحابه فوراً بر اساس رأی جامعه‌ی اسلامی، به فکر جانشین برای آنحضرت شدند و معتقد نبودند که تعیین امام جزو وظائف خدا است وگرنه منتظر می‌ماندند.

اما هرج و مرج و بی‌نظمی در جامعه‌ای رخ می‌دهد که معتقد باشد تعیین امام و حاکم کار خدا است.

چنانکه شیعه می‌گوید خداوند امامی تعیین کرده ولی امام، امت را رها کرده و پنهان شده است و امت موظف است که چشم به راه بازگشت وی بماند. این تفکری است که خردها آنرا نمی‌پذیرد ولی شما به راحتی پذیرفتید و بیش از هزار سال با آن زیستید.

و اما این ادعا که تعیین امام باید توسط خدا انجام گیرد و او نیز تعیین کرده ولی امت نپذیرفته و از اینرو امام آنچه را که بدو سپرده شده بود رها کرده، پابه فرار گذاشته است و سخنانی از این قبیل، با عقل و خرد سازگاری ندارد زیرا ممکن

نیست که خدا کسی را بعنوان امام تعیین کند ولی دست از یاری و نصرت وی بردارد.

یا اینکه کسی را بعنوان امام تعیین کند سپس اجازه دهد که وی امت را ترک گفته یا به فرار بگذارد.

۱۱ـ اما در مقابل این سخن خمینی که می‌گوید: «هر کسی که نیازی به تشکیل حکومت اسلامی نمی‌بیند، در واقع نیازی به تنفیذ احکام اسلام نمی‌بیند و خواهان تعطیل شدن آنها است و فراگیر بودن دین اسلام و جاودانگی آنرا زیر سوال می‌برد».

باید گفت در اینجا شما کسی را که نیازی به تشکیل حکومت اسلامی نمی‌بیند متهم به انکار فراگیر بودن و جاودانگی دین اسلام نموده‌اید، در حالی که شیعیان بیش از هزار و دویست سال است که دارای چنین تفکری بوده‌اند پس آنها طبق فرمایش شما در این مدت منکر شمولیت دین و جاودانگی آن بوده‌اند. آیا این عقیده‌ی گذشتگان شما امروز تبدیل به جرم و تهمت شده است؟ مگر شما نمی‌دانید که همه‌ی شیعیان قبل از شما دارای چنین عقیده‌ای بوده‌اند؟

مگر نه اینکه علت تعطیلی احکام و عدم تشکیل حکومت، اولا روایات شما و ثانیا فرار مهدی معدوم بوده است؟

۱۲ـ در پایان باید گفت: بهتر بود پرسشهایی که خمینی متوجه پیروان مذهب شیعه نموده تا بر اساس آن تاریخ و روایات شیعه را زیر سوال ببرد و توجیهی منطقی برای انقلاب خود دست و پا کند، عقیده‌ی اثناعشری را زیر سوال می‌برد که امامت را مختص شخصی با صفاتی که بیان گردید می‌داند که شخص مذکور وجود خارجی دارد ولی در غیبت بسر می‌برد وشیعیان ، ظهورش را لحظه شماری می‌کنند و همین انتظار باعث شده که آنا ن تافته‌ای جدابافته از امت اسلامی بمانند.

زیرا متوجه ساختن این پرسشها به پیروان کاری را پیش نمی‌برد چرا که آنها چیزی جز آنچه علما از طریق روایات به آنها گفته‌اند نمی‌دانند. آنها با شنیدن روایاتی که منتسب به ائمه بوده به قناعت رسیده و باور نموده‌اند تا اینکه اکنون از زبان خمینی سخن جدیدی را شنیده‌اند که قبلاً در تاریخ شیعه کسی نشنیده است.

پس راه‌حل در محاکمه‌ی روایات، تاریخ و گذشتگانی است که این روایات را نقل کرده و پیروان را به صحت آن قانع ساختند و بر اساس آن طی اینهمه مدت عقیده‌ای ساختند و به خورد مردم دادند؛ باشد که بدینوسیله حقیقت امر، آشکار و پرده از چهره ی امام مخفی برداشته شود.

مسأله‌ی دوم: دلایلی خمینی در مورد انتصاب نائب امام زمان:

بعد از اینکه خمینی توانست تشکیل حکومت شیعی را بر خلاف دستور مذهب توجیه نماید، قواعدی تاسیس نمود تا از خلال آن بتواند برای امام زمان جانشین تعیین کند؛ امام زمانی که طبق عقیده‌ی شیعه از جانب خدا تعیین شده ولی خداوند او را مخفی نگه‌داشته و شیعیان در این مدت نتوانسته‌اند از ایشان استفاده‌ای ببرند.

بنابراین خمینی تصمیم گرفت در تکمیل پروژه جانشینی ، مشابهی برای امام بوجود بیاورد؛ کاری شبیه ساختن بدلیجات بجای اجناس اصلی گویا اینها می‌خواهند بجای امام اصلی،یک امام قلابی بسازند و در جای او بنشانند!!

گفتنی است که علمای سابق و محدثین، مخالف با بدیل ساختن برای امام اصلی بودند و در جهاد و نماز جمعه و غیره فقط امام اصلی را معتبر می‌دانستند یا کسی را که توسط امام اصلی معرفی شده باشد. ولی امروز که امام اصلی وجود ندارد نیابت از وی را به هیچ وجه جایز نمی‌دانند.

چنانکه شیخ عبدالعزیز بن براج طرابلسی شیعه (۴۰ ـ ۴۸۱ هـ) در کتابش «المذهب» پیرامون جهاد می‌نویسد: جهاد با کفار بدون معیت امام اصلی یا کسی که او تعیین کرده باشد، کار زشتی است که مرتکب آن مستحق تنبیه و عذاب می‌باشد حتی اگر پیروز شود گنهکار است و اگر کشته شود فاقد اجر و پاداش خواهد بود.[۱]

همچنین بهاءالدین محمد بن حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی (۱۰۶۲ ـ ۱۱۳۷ هـ) در مورد نماز جمعه می‌گوید: امامت در نماز جزو وظائف امام، محسوب می‌شود و برای کسی دیگر تصرف در آن بدون اجازه‌ی امام، روا نیست. این از ضروریات دین است که با عقل و اجماع قولی و فصلی ثابت است. بویژه پس از

---

۱. المذهب طرابلسی (۲۹۷/۱).

ظهور امام، این قضیه منوط به اجازه‌ی خاص یا عام ایشان می‌باشد و اکنون به هیچ کسی چنین اجازه‌ای داده نشده است ضمناً در اشتراط اجازه، تفاوتی بین زمان غیبت و ظهور نمی‌کند[۱]

در ادامه می‌گوید: اجازه در هر زمان باید از امام همان زمان صادر شود و در زمان غیبت فقط اجازه‌ی خود امام زمان ملاک است که چنین اجازه‌ای در دست نیست و نه از ائمه قبلی در مورد اقامه‌ی آن در هر زمان دلیلی در دست است... همه‌ی مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که در حضور امام اصلی کسی دیگر اجازه اقامه‌ی آنرا ندارد مگر اینکه ایشان اجازه بدهند.[۲]

از آنچه نقل کردیم روشن شد که متقدمین و متأخرین شیعه امامت هر امامی جز امام اصلی یا کسیکه امام اصلی او را تعیین کرده باشد را مردود می‌شمارند ولی معاصرین ساختار شکنی کرده و امامت امام قلابی را پذیرفته‌اند!

و اما دلایل خمینی در مورد انتصاب نائب امام زمان بشرح زیر است:

ایشان معتقد است که شروط نائب امام در فقهای شیعه یافت می‌شود؛ چنانکه می‌گوید:

۱ـ از طرف امام، نصی در مورد شخص معینی که در زمان غیبت نائب وی باشد وجود ندارد.

۲ـ ولی بیشتر فقهای زمان ما دارای شرائط حاکم شرعی می‌باشند.

۳ـ اگر همه دست به دست هم دهند می‌توانند حکومت عادل و بی‌نظیری را پایه‌گذاری کنند.

۴ـ بیشتر فقهای ما در این زمان دارای ویژگیهائی هستند که به آنها شایستگی نیابت از امام معصوم را می‌دهد.[۳]

---

۱. الفاضل الهندی (۲۲۳/۴).

۲. کشف الشام عن قواعد الأحکام (۲۲۵۴).

۳. الحکومهٔ الاسلامیهٔ (۴۸ ، ۱۱۳).

۵ـ خمینی در ادامه، ویژگیهای نائب امام را بر می‌شمارد و می‌گوید: شرائط حاکم: شرائط لازم برای یک حاکم نشأت گرفته از نوع خود حکومت اسلامی است. و پس از شرائط عمومی مانند عقل و تدبیر، دو شرط اساسی دیگر نیز وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱ـ علم به قانون، ۲ـ و عدالت ...

سپس می‌افزاید: علم به قانون و عدالت برای مسلمین دو شرط و رکن اساسی در امر امامت بحساب می‌آیند و نیازی به چیز دیگری نیست.[۱]

نگاهی به این دلایل:

۱ـ در پاسخ سخن ایشان که می‌گوید: گرچه از امام نصی درباره‌ی نیابت شخص معینی در زمان غیبت وجود ندارد ..

باید گفت: اگر امت بعد از پیامبر نیازمند جانشینی است که توسط پیامبر مشخص شده باشد چرا مهدی قبل از فرار نمودن کسی را بعنوان جانشین خود تعیین نکرد در حالی که شما انتخاب جانشین را بر رسول خدا واجب می‌دانید؟

۲ـ و اما اینکه می‌گوید: «بیشتر فقهای زمان ما دارای ویژگی‌های حاکم شرعی می‌باشد.» باید گفت: چه خوب!! پس در اینصورت نیازی به مهدی نیست. زیرا فقها دارای ویژگی‌های مهدی هستند و می‌توانند حکومتی تشکیل دهند که عدالت گستر و بی‌نظیر باشد. یعنی حتی حکومت مهدی هم به آن نمی‌رسد.

پس نیازی به انتظار برای مهدی وجود ندارد. چرا که مهدی مخفی شده تا روزی بیاید و جهانی را که پر از ظلم و ستم شده، پر از عدل و انصاف بکند و اکنون فقهای شیعه می‌توانند، همین نقش را در جهان ایفا کنند.

سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود اینکه وقتی ممکن است که فرد غیر معصوم از اهل‌بیت بتواند حکومتی بر پایه عدل تشکیل دهد چرا خداوند، غیر اهل‌بیت را از اینکه امام بشوند محروم نموده است؟!

مگر خداوند نمی‌دانست که فقهای شیعه می‌توانند حکومت عادلانه تشکیل دهند؟!

---

۱. همان ص ۷۵، ۷۶.

اصلاً چرا فقهای زمان حاضر از چنین توانائی برخوردار هستند و فقهای سابق دارای چنین ویژگی‌ای نبودند؟

آیا در دین اتفاق تازه‌ای افتاده است: باید گفت این دیدگاه خمینی انقلابی علیه امامت و علیه عقیده شیعه و علیه گذشتگانی می‌باشد که با چنین برداشتی از دین آشنائی نداشتند بلکه طبق آنچه از کلام خمینی بر می‌آید، شایسته چنین مقامی نبودند!!

باید پرسید چرا ویژگی‌های امام در مردانی یافت می‌شود که زیر نظر امام تربیت نشده‌اند و آنان که زیر نظر مستقیم امام امامان؛ محمد تربیت شده و از یاران بزرگ ایشان محسوب می‌شوند نزد شما از چنین شایستگی‌ای برخوردار نیستند.

ایشان برای حاکم شرعی دو شرط؛ علم و عدالت را اساس قرار می دهد چرا از عصمت، منصوص بودن از جانب خدا و اهل‌بیت بودن سخنی بمیان نیاورد در حالی که اینها طبق عقیده‌ی شیعه جزو شرائط امامت می‌باشند؟

آری این دو شرط می‌تواند شرائط حاکم شرعی‌ای باشد که توسط مردم انتخاب می‌شود ولی طبق عقیده‌ی شما تعیین حاکم بدست مردم صورت نمی‌گیرد اکنون چگونه شما تعیین حاکم توسط مردم را جایز شمردید و برای آن شرائط وضع نمودید در حالی که طبق عقیده شیعه، مردم حق چنین کاری را ندارند؟!

۳ـ در پاسخ این سخن خمینی که می‌گوید: «اگر فقها دست به دست هم بدهند می‌توانند حکومتی عدل گستر و بی نظیر پایه‌گذاری کنند» باید گفت: شگفت‌آور است که فقها بتوانند حکومتی عدل گستر و بی‌نظیر بوجود بیاورند! آیا فقط فقهای معاصر دارای چنین قدرتی هستند یا فقهای سابق نیز دارای چنین قدرتی بوده‌اند؟

اگر بگوئید فقط فقهای معاصر از چنین توانائی برخوردار هستند، خواهیم گفت: چرا فقط اینها؟ مگر آنها شیعه نبودند و از همان منابعی که اینها استفاده می‌کنند استفاده نمی‌کردند؟ یا اینکه در دست معاصرین، منابع جدیدی هست که در زمان آنها نبوده است؟!

و اگر برای فقهای غیر معصوم امکان تشکیل حکومت عدل گستر وجود دارد چرا خداوند مردم را از تشکیل چنین حکومتی محروم ساخته است؟

واگر خود مردم توان برپایی چنین حکومتی را دارند چه نیازی به تشریف آوری امام دوازدهم برای تشکیل حکومت اسلامی و عدل‌گستر می‌باشد؟!

۴ـ اینکه می‌گوید: بیشتر فقهای معاصر دارای ویژگیهای نیابت از امام معصوم می‌باشند، شگفت انگیز است! بیشتر فقها شایستگی نیابت از امام معصوم را دارند؟!

نه بعضی بلکه بیشترشان!!

حال باید دید که ویژگیهای خود ائمه که شایسته‌ی چنین مقامی شده‌اند چیست؟

ویژگی‌های ائمه نزد شیعه بشرح زیر است:

۱ـ آنها افراد مخصوصی از اهل‌بیت هستند که فقط یکی از آنان باقی است و در غیبت بر می‌برد

۲ـ آنها بر همه‌ی مردم برتری دارند.

۳ـ آنها از طرف خدا به این مقام، منصوب شده‌اند.

۴ـ آنها معصوم می‌باشند یعنی به هیچ وجه مرتکب گناه و معصیت نمی‌شوند.

۵ـ آنها بدون اموزش، مستقیماً از جانب خدا علم و دانش را فرا می‌گیرند؛ که نزد اهل‌سنت این نوع دانش از طریق وحی فراهم می‌شود.

۶ـ هیچ چیزی بر ائمه پوشیده نیست.

۷ـ آنها واجب الاطاعه می‌باشند

حال سوال اینجاست که آیا این ویژگیهای هفتگانه در فقها وجود دارد؟

قطعا فقها نمی‌توانند دارای هیچکدام از این ویژگیها باشند زیرا ویژگی‌اول به پایان رسیده، فضیلت ائمه نیز دست یافتنی نیست، امامت الهی نیز برای کسی دیگر مقدور نبوده، عصمت همچنین، علم و دانش ائمه کسبی و تحصیلی نیست، همچنین علم غیب و واجب الاطاعه بودن ویژگیهائی غیر قابل دسترس برای دیگران می‌باشند.

چرا که ائمه طبق عقیده‌ی شیعه، معصوم بوده و جز به سوی حق دستور دیگری نمی‌دهند.

چنانکه مجلسی در رد روایتی که به ابی‌عبدالله نسبت داده شده می‌گوید: ابوعبدالله جعفر بن محمد فرمود: شگفتا از کسانی که گمان می‌برند ما علم غیب می‌دانیم در حالی که علم غیب، مختص خداوند متعال می‌باشد تا جائی که روزی کنیزکم فرار کرده بود من نمی‌دانستم در کدام اتاق منزل مخفی شده است؟[۱]

شارح کافی؛ مازندرانی می‌گوید: هدف امام از این سخن آن بوده که مردم نادان وی را معبود نگیرند یا اینکه از ترس دشمنانش چنین گفته است وگرنه ایشان دانای رویدادهای گذشته و آینده بوده تا چه رسد که نداند کنیزکش کجا رفته است؟ اگر کسی بگوید: پس این سخن وی دروغ تلقی می‌شود؟ می‌گویم: خیر زیرا او به توریه چنین وانمود کرده و هدفش این بوده که اگر خداوند به من چنین دانشی نداده بود نمی‌دانستم کجا است.[۲]

ببینید امام را متهم به توجیهی می‌نماید که حتی یک طلبه‌ی نوجوان از آن حیا دارد!

آری با توجه به ویژگیهای منحصر به فرد ائمه نزد شیعه، چگونه می‌توان ادعای خمینی را باور کرد که می‌گوید: فقهای ما دارای ویژگیهائی هستند که لیاقت نیابت از امام معصوم را دارند.

طبیعی است که جانشین فرد، باید در سایر ویژگیهایا مهم‌ترین ویژگیها، شبیه خود آن فرد باشد چنانکه علمای شیعه نیز به این نکته تاکید ورزیده‌اند.

از جمله عالم معاصر شیعه، عبدالحسین دستغیب می‌گوید: امام باید کاملاً شبیه رسول خدا باشد، چرا که جانشین کسی باید شبیه رسول خدا باشد. چرا که جانشین

---

۱. اصول کافی (۲۵۷/۱).

۲. شرح مازندرانی (۳۰/۶).

کسی باید شبیه او باشد. بنابراین جانشین رسول‌خدا باید از نظر علم و عمل بگونه‌ای شبیه ایشان باشد که هرگاه کسی او را می‌بیند بیاد رسول خدا بیفتد[۱]

آیا واقعا فقهایتان از نظر صفات و ویژگی شبیه امامانتان هستند؟

اما اگر هدفتان مقام علمی فقهایتان می‌باشد که به آنها شایستگی رهبری امت را داده است؟ باید عرض کنم که علمای معاصر شما در مورد علوم علمایتان چنین دیدگاهی ارائه نموده‌اند که همه‌ی علمای گذشته و حال مخالف و متناقض با یکدیگر سخن گفته‌اند. حتی در یک فتوا متحد نیستند؛ متقدمین با یکدیگر و معاصرین با یکدیگر و معاصرین با متقدمین در اختلاف می‌باشند.

پس کجا شد ویژگیهای و افر در حالی که اینها در فتوای خویش برای پیروانشان، به حق نمی‌رسند؟

و اما تناقض فتاوا به گواهی علمای بزرگ شیعه، بشرح زیر می‌باشد:

در مورد تناقض گویی متقدمین فیض کاشنی صاحب کتاب الوافی (از کتب هشتگانه‌ی شیعه) و تفسیر الصافی می‌گوید اختلاف آنان در یک مساله به بیست یا سی و یا بیشتر مورد می‌رسد حتی می‌توان گفت که هیچ مساله فرعی‌ای از اختلاف در آن و یا مسایل مربوط به آن سالم نمانده است[۲]

در مورد تناقض گویی معاصرین افراد زیادی اعتراف نموده‌اند از جمله شیخ جعفر شاخوری از شیعیان اثناعشری معاصر که می گوید:

اگر ما به فتاوای علمای معاصر نظری بیفکنیم خواهیم دید که همه‌ی آنها خارج از دایره‌ی مذهب شیعه می‌باشند!

بعنوان مثال با مقایسه‌ی بین کتاب شیخ صدوق «الهدایة» و کتاب شیخ مفید «المقنعة» با کتاب «منهاج الصالحین» خوئی می‌بینید سید خوئی در ده‌ها مسأله با

---

۱. الامامة عبدالحسین دستغیب (۶/۲)

۲. مقدمة الوافی ۹.

متقدمین مشهور مخالفت ورزیده است و اگر فرضاً برای شیخ صدوق ممکن باشد که کتاب «المسائل المنتخبه» خوئی را مطالعه بکند، وحشت زده خواهد شد.

شاخوری در ادامه‌ی بیان مخالفتهای خوئی با مشهورین می‌افزاید: اگر بخواهیم مخالفتهای سید خوئی با مشهورین و با اجماع را بر شماریم به دویست الی سیصد مورد می‌رسد و خمینی و حکیم و دیگر مراجع نیز وضعیت مشابهی دارند.

سپس می‌گوید: بزودی ما در یک کتاب ویژه ده‌ها فتاوای شاذ از مراجع شیعه از شیخ صدوق و مفید گرفته و علامه حلی تا سید خوئی و سیستانی و دیگر مراجع، جمع‌آوری خواهیم کرد.

و می‌گوید: مخالفت با فتاوای علمای مشهور خیلی زیاد است بویژه بعد از آنکه بخاطر احتیاط واجب، فتواها مخفیانه صادر می‌شد.

در پایان به تعدادی از تناقض و مخالفتهای متاخرین پرداخته و در پاورقی یاد آور شده که در اینباره به ذکر تعداد اندکی از فتاوا اکتفا نموده‌ام وگرنه نیاز به چندین مجلد کتاب خواهد بود[۱]

حال از خمینی باید پرسید: کجا است آن شرائطی که در فقهای معاصر وجود دارد و آنها را شایسته‌ی مقام نیابت امام معصوم می‌کند؟

و با این اختلاف و تناقض شدید، سخن کدام یک از این فقها، سخن امام معصوم است؟

آیا بازهم باید گفت که بیشتر فقهای معاصر شیعه دارای ویژگیهائی می‌باشند که بوسیله آن شایسته‌ی نیابت از امام معصوم می‌باشند؟

عجیب‌تر اینکه خمینی می‌گوید ایستادن در برابر سخن فقیه، بمعنای ایستادن در مقابل سخن الله متعال است، در حالی که فقیهان اینهمه اختلاف نظر دارند، معلوم نیست نپذیرفتن سخن کدام یک از فقیهان مانند نپذیرفتن سخن الله تعالی می‌باشد؟

چنانکه می‌گوید: نپذیرفتن سخن فقیه حاکم مانند نپذیرفتن سخن امام و نپذیرفتن سخن امام مساوی با نپذیرفتن سخن الله و در حد شرک می‌باشد[۱]

---

۱. مرجعیة المرحلة و غبار التغییر (ص ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۶۷).

با توجه به مطالب بیان شده می‌توان گفت ادعای ایشان مبنی بر اینکه فقها ویژگیهای حاکم شرعی و نیابت از امام معصوم را دارند، عملاً محقق نشده است.

این ادعای خطرناک، بسیاری از پیروان مذهب را شدیدا شوکه نموده تا جائی که بعضی مجبور به مطالعه و تحقیق کتب و منابع مذهب شده و سرانجام به تصحیح کامل عقاید خویش رو آورده‌اند زیرا متوجه این مطلب شده اندکه خانه از پایبست ویران است.

یکی از این فراد، دانشمند معاصر شیعه؛ احمد کاتب می‌باشد که می‌گوید:

«با آنکه در تفکر شیعه، فقیه معصوم نیست ولی خمینی برای فقیه حاکم بعنوان نائب امام معصوم، ولایت مطلقه قایل شده است»

سپس می‌گوید: و این امر مرا بر آن داشت تا نظریه ولایت فقیه را که قبلاً خودم معتقد به آن بودم در ترازوی فقهی و استدلالی بسنجم که در این اثنا متوجه شدم که علمای گذشته به ولایت فقیه اعتقادی نداشته یا بهتر است بگویم اصلا با آن آشنائی نداشته‌اند... و بعضی‌ها هنگامی که شیعیان زیدی برای برون رفت از تنگنای غیبت آنرا مطرح نمودند، در قبال آن موضع گرفتند و در رد آن مطالبی نوشتند مانند عبدالرحمان بن قبه و شیخ صدوق و علامه حلی و نخستین کسیکه در اینمورد نوشت شیخ نراقی بود که حدود صد و پنجاه سال پیش در «عوائد الایام» نوشت، علمای سابق معتقد به نظریه انتظار برای امام مهدی غائب بودند و هرنوع عمل سیاسی و انقلابی و تشکیل حکومت را در عصر غیبت بخاطر نبود دو شرط عصمت و منصوص بودن حرام می‌دانستند[۲]

۵ـ خمینی در توضیح ویژگیهای امام، شرائط حاکم را چنین بیان می‌کند: شرائط لازم برای حاکم نشأت گرفته از نوع حکومت اسلامی است و پس از عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارت‌اند از علم به قانون و عدالت و این دو برای

---

۱. کشف الاسرار خمینی ۲۰۷.

۲. تکامل فکر سیاسی شیعه (۵ ـ ۷) .

مسلمانان دو شرط و رکن اساسی در امر امامت می‌باشند که نیاز به چیز دیگری نیست[۱]

نگاهی به این ادعا:

از آنجا که خمینی می‌داند دست رسی به ویژگیهائی که قبلاً برای امام بیان گردید ممکن نیست و از طرفی او می‌خواهد خود را جانشین امام، اعلام کند چاره‌ای جز این نمی‌بیند که ویژگیها و شرائط اصلی امام را به این دو شرط یعنی علم و عدالت خلاصه کند و بگوید هرکس دارای این ویژگی باشد می‌تواند حاکم شرعی یعنی امام باشد.

در حالی که این دو ویژگی یعنی علم و عدالت جزو صفات کسبی هستند که هرکس می‌تواند آنها را بدست آورد پس چرا تا کنون این گروه مانع غیر معصومین از تشکیل حکومت شده‌اند؟

در اینجا خمینی تاکید می‌ورزد که هرکس دارای این دویژگی باشد، می‌تواند امام باشد؛ سوال ما از ایشان این است که اگر هر کسی می‌تواند این ویژگیها را بدست آورد و امام شود پس چرا مذهب شما طی قرنها بخاطر قضیه‌ی امامت که معتقد بوده‌اید مقامی است ویژه‌ی معصومین، تافته‌ای جدا بافته از امت اسلامی مانده است؟

مخالفتها با شرائط خمینی در گذشته و حال:

از گذشتگان، سیدمرتضی معروف به علم الهدی (ت: ۴۳۶هـ) می‌گوید: امام توسط مردم قابل انتخاب نیست بدلیل اینکه صفات و ویژگیهای امام قابل رای و اجتهاد نیست بلکه خدای علام الغیوب به آنها آگاهی دارد مانند عصمت، افضلیت در علم و عمل بر همه امت[۲] پس خمینی چگونه از ویژگیهای امام، عصمت و افضلیت را نادیده می‌گیرد؟

---

۱. الحکومة الاسلامیة (۷۵، ۷۶).

۲. الشافی (۵/۴).

و اما متأخرین مانند محمد بن حسن هندی اثنا عشری (ت: ۱۰۶۲هـ) که بخشی از سخنانش را پیش‌تر نقل کردیم که ایشان حتی در نماز، امامت غیر معصوم را قبول ندارد و عصمت را شرط مهمی در امامت می‌داند چنانکه در مورد شرائط نماز جمعه می‌گوید: .... شرط دوم وجود سلطان عادل یا کسی که توسط سلطان عادل برای این امر تعیین شده باشد و مراد از سلطان عادل امام معصوم است و عقلا و شرعا اقتدا به کسی که هیچ دلیل بر امامتش وجود ندارد روا نیست و همچنین دلیلی بر امامت غیر معصوم وجود ندارد مگر اینکه به اجازه‌ی معصوم باشد. و برای ما نیز روا نیست که در هیچ قضیه‌ای به امامت غیر معصوم اقتدا کنیم.

مگر اینکه به اجازه‌ی امام معصوم باشد[1]

همچنین حلی روایتی از جعفر صادق بر حرمت جهاد در رکاب غیر امام نقل کرده است چنانکه از بشیر روایت است که به جعفر صادق گفت: در خواب دیدم که به شما گفتم: آیا جنگیدن در رکاب امام غیر مفروض الطاعه مانند خود مرده، خون و گوشت خنزیر حرام می‌باشد؟ شما گفتید بلی. صادق گفت: بلی چنین است[2]

ولی امروز می‌بینیم شیعیان به دست امامی غیر معصوم بیعت کردند و در رکاب او جنگیدند و طاعتش را واجب دانستند و پشت سرش نماز خواندند.

سپس همین صفات را اهل‌سنت برای حاکمان خویش شرط قرار دادند ولی بیش از هزار سال است که شیعیان نپذیرفتند، پس چه شد که امروز پذیرفتند؟

و هنگامی که یکی از دانشمندان اهل‌سنت به نام علی بن محمد ابوالحسن ماوردی (ت ۴۵۰ هـ) در مورد شرائط امامت می‌گوید: شرائط معتبر امامت، هفت شرط می‌باشند که مهم ترینشان عبارت اند از:

۱ـ عدالت با شرائط جامعی که دارد.

۲ـ علم و دانشی که قدرت اجتهاد رویدادها و احکام را داشته باشد.[3]

---

۱. کشف الثام (۲۴۳/۴).

۲. تذکرة الفقها (۴۰۶/۱).

۳. الاحکام السلطانیه ۶.

اینها جزو مهمترین شرائطی است که اهل‌سنت در کتابهایشان برای حاکم و امام بیان داشته‌اند. و آیا شیعیان نیز از شرائطی که قرنها باعث اختلاف میان امت بوده عقب نشینی کرده، به شرائطی که اهل‌سنت بیان داشته‌اند اعتماد می‌نمایند؟

آیا متوجه خللی در بخش سیاسی مذهب شیعه شده، به فکر اصلاح ان افتاده‌اند؟ و اگر چنین است آیا بهتر نیست گامی فراتر برای تصحیح همه‌ی عقاید خویش بردارند تا امت زیر پرچم کتاب خدا و سنت مطهر رسول خدا طعم یکپارچگی و انسجام را بچشد؟ ... این آرزوئیست که ما بدان چشم دوخته‌ایم و امیدواریم که اتفاق بیفتد.

ادعای اینکه فقیه شیعی می‌تواند جانشین امام باشد:

خمینی می‌گوید:

۱ـ تنها چیزی که ما در دست نداریم عصای موسی و شمشیر علی بن ابیطالب و عزم آهنین آن دو می‌باشد.

۲ـ که اگر ما عزم را در مورد تشکیل حکومت اسلامی جزم نمائیم به عصای موسی و شمشیر علی دست خواهیم یافت[1]

نگاهی به این ادعا:

۱ـ اینکه می‌گوید: تنها عصای موسی و شمشیر علی را کم داریم» نمی‌دانم چرا عصای موسی، پیامبری که یهودیان پیروانش هستند و ما امت محمد< هستم، اصلا معلوم نیست که عصای موسی به چه درد این امت می‌خورد؟!

۲ـ و اما در پاسخ اینکه می‌گوید اگر عزم را جزم نمائیم...

باید گفت: واقعاً این سخن شگفت‌آوری است اگر فقط نیاز به عزم جزم بوده پس چرا امامانتان عزم را جزم ننمودند اصلا چرا طی این هزار سال و بیشتر علمایتان چنین عزمی از خود نشان ندادند؟

---

۱. الحکومۀ الاسلامیۀ (۱۳۵).

اگر واقعاً با عزم جزم می‌توان به شمشیر علی و عصای موسی که نشانه‌ی نبوتش بود رسید پس چرا پیشینیان و گذشتگانتان به فهم و نتیجه ای که خمینی بدان دست یافته است دست نیافته و طی این مدت در حال تسلیم و مدارا سپری کردند و نتوانستند به شمشیر علی و عصای موسی دست یابند؟

جالب‌تر اینکه خمینی در مطالب بعدی تصریح می‌کند که گذشتگان نیز به این مطلب واقف بودند ـ البته نمی‌گوید از کجا فهمیده که آنها به این مطلب واقف بوده‌اند ـ ولی برای عملی ساختن آن، اقدام ننموده‌اند.

ادعای اینکه ولایت فقیه عین ولایت امام و پیامبر است.

خمینی می‌گوید:

۱ـ خداوند پیامبر را ولی همه‌ی مؤمنان و بعد از ایشان امام را ولی همه قرار داد یعنی اینکه ولایت آنان شرعی و بر همه نافذ است.

۲ـ سپس می‌گوید: فقیه نیز همین ولایت و حاکمیت را دارا است با این تفاوت که بر یکی دیگر ولایت ندارد؛یعنی فقیه نمی‌تواند فقیهی را عزل و نصب کند چرا که همه با هم مساوی هستند[۱]

نگاهی به این ادعا:

۱ـ اینکه می‌گوید پیامبر و امام برمردم ولایت دارند.

نمی‌دانیم از کجا ولی بمعنای نافذ کننده‌ی او امر می‌باشد؟ در ادبیات عرب از این واژه چنین مفهومی مطلقاً ارائه نشده است. اما خمینی می‌خواهد با این واژه معنای امامت را به خورد مردم بدهد و بگوید: هدف ولایت بر مسلمانان می‌باشد؛ در حالی که واژه‌ی «وال» و «ولی» با هم متفاوت می‌باشند. ولایت پیامبر برای مؤمنان و بالعکس بمعنای محبت و نصرت می‌باشد. و معنی علی ولی المؤمنین یعنی علی دوستدار و یاور مؤمنان آنان نیز دوستدار و یاور وی می‌باشند نه آن چیزی که خمینی می‌گوید.

---

۱. الحکومة الاسلامیة ۵۱.

و همین است معنی ولایت ایمانی آنجا که خداوند می‌فرماید: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ ... (توبه/۷۱) (مومنان دوستدار یکدیگر هستند) یعنی خیرخواه یکدیگر و یاور یکدیگر در برابر دشمنان می‌باشند نه اینکه سرپرست یکی دیگر هستند.

چنانکه خداوند در جای دیگری می‌فرماید: وَالَّذِينَ آوَواْ وَّنَصَرُواْ أُوْلَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ... (انفال/۷۲)

هر دو آیه همین مطلب را خاطرنشان می‌سازند که مؤمنان دوستدار و یاور یکدیگر می‌باشند نه اینکه بعضی از آنان امام بعضی دیگر هستند و در تمام کتاب خدا معنی ولایت از این چار چوب خارج نیست و اگر خدا می‌خواست بگوید علی امام مؤمنان است قطعاً این مطلب را بدون هیچ ملاحظه‌ای به صراحت بیان می‌نمود. آری امر پیامبر بر همه نافذ است نه بخاطر اینکه ولی مؤمنان است بلکه بخاطر اینکه فرستاده‌ی الهی است (و به نص قرآن همه مؤظف‌اند از او حرف شنوی داشته باشند).

۲ـ اینکه می‌گوید: ولایت فقیه عین ولایت پیامبر و امام است..

باید گفت: این امامت جدیدی است که آیت الله خمینی فقیه غیر معصوم و غیر اهل‌بیت را بجای امام معصومی که طبق عقیده‌ی شیعه مخصوص اهل‌بیت است می‌گمارد.

بنابراین فقیه شیعه از امروز به بعد مساوی با امام بوده، از حقوق برابر با امام برخوردار است یعنی حکمش نافذ و واجب الاطاعه می‌باشد و عدم امتثال اوامرش موجب محاسبه و کیفر الهی خواهد بود بلکه بالاتر از این، نپذیرفتن سخن وی همانند نپذیرفتن سخن خدا است و او حجت خدا بر مردم است و نیازی به انتظار برای حجت غائب نیست مگر اینکه برای حفظ باورهای مذهبی همچنان به فرهنگ انتظار پایبند باشند.

آری فقیه می‌تواند پرچم جهاد را برافراشته، و دامنه‌ی حکومت خود را به حکومتی فرا منطقه‌ای و جهانی گسترش دهد. چنانکه در قانون اساسی ایران چنین آمده است: «ارتش جمهوری اسلامی فقط مسئول پاسداری از مرزهای کشور نیست

بلکه حامل یک رسالت عقیدتی می‌باشد که عبارت است از جهاد در راه خدا برای گسترش حاکمیت قانون الهی به سرتاسر جهان[۱]

و بدینصورت با تشکیل جمهوری اسلامی ایران، آرزوی دیرینه‌ی انبیا و اوصیا توسط خمینی که خود زمینه‌ساز این جریان بود برآورد شد تا بتواند بعنوان نخستین فقیه، بر مسند امام غائب تکیه بزند.

چنانکه احمد فهری؛ معروف به علامه؛ یکی از علمای معاصر مذهب اثناعشری می‌گوید: خمینی با تاسیس جمهوری اسلامی عظیم ایران، توانست در تاریخ، نخستین بار به آرزوی دیرینه‌ی پیامبران بویژه پیامبر بزرگ اسلام و امامان معصوم جامه عمل بپوشاند[۲]

و اما آیت الله طالقانی معتقد است که حکومت پیامبر و خلفای راشدین به پای حکومت خمینی نمی‌رسد و حکومت پیامبر و خلفا، توطئه‌ای بیش علیه اسلام نبود. چنانکه می‌گوید: ما معتقدیم که جمهوری اسلامی مطابق با اقتضای زمان حاضر به منصه ظهور رسید که حتی چنین زمینه‌ای برا حکومت اسلامی در زمان پیامبر وجود نداشت، و تمامی تحولات سیاسی و اجتماعی از زمان پیامبر و خلفا تا به امروز، زمینه ساز تشکیل جمهوری اسلامی در زمان حاضر بوده‌اند[۳]

محمد جواد مغنیه این سخن وی را نقل کرده و آنرا برداشتی جدید از جمهوری اسلامی نامیده که به گفته‌ی وی از کسی بر می‌آید که اسلام را با قلب و خرد تجربه کرده است[۴]

---

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ص ۱۶، همچنین چاپ آخر وزارت ارشاد (ص۱۰).

۲. الخمینی فی سر الصلاۀ ص ۱۰.

۳. مجله سفیر لبنانی تاریخ ۳۱ /۱۹۷۹/۳ م.

۴. خمینی .و دولت اسلامی، مغنیه ۱۱۳.

مژده‌ی قدوم خمینی در کلام ائمه:

ما از این سخن علمای شیعه در شگفت می‌مانیم که چگونه اینهمه حکومتهای اسلامی از عهد پیامبر و خلفای راشدین گرفته تا پایان دولت عثمانی با آن همه فتوحات از جمله ایران و رسانیدن اسلام به دورترین نکات جهان نتوانستند آرزوی پیامبر و ائمه‌ی معصومین را برآورده سازند ولی حکومت ولایت فقیه در ایران توانست آرزوی پیامبر و معصومین را برآورده سازد!

حالا سوال اینجاست که اگر آرزوی پیامبر و ائمه معصومین با این حکومت، به تحقق پیوسته پس چه نیازی به انتظار برای مهدی موعود می‌باشد؟ و اصلاً چه سودی از ائمه‌ی معصومین نصیب امت گردید که نتوانستند آروزی رسول خدا و آرزوی خویشتن را برآورده سازند؟

اصلاً رسالت رسول الله چه سودی داشت وقتی که نتوانست آرزوی خویشتن را برآورده سازد؟

باید گفت این بزرگ بینی در اثر غروری است که به رهبران شیعه پس از تشکیل حکومت دست داده؛ حکومتی که بر خلاف دستور مذهب شیعه تشکیل شده است و آنها بدینصورت توجیهاتی برای قانع ساختن افکار عمومی بر صحت انقلابی که با طبیعت مذهبشان همخوانی ندارند، سرهم می‌کنند چرا که چنین فرصتی همیشه فراهم نیست.

البه این غرور می‌تواند برای امت مشکل‌ساز و آغازگر جنگی تمام عیار بین ملتهای اسلامی باشد زیرا خمینی آرزوی حکومتی را در سر می‌پروراند که دامنه‌ی آن همه‌ی سرزمینهای اسلامی را در بر می گیرد تا ولی فقیه بتواند به حکومتی جهانی که حتی امامان شیعه از اقامه‌ی آن عاجز بوده اند دست یابد. البته به این مطلب در مبحث دوم بیشتر خواهم پرداخت. **گفتنی است که دیدگاه جواز تشکیل حکومت بدست غیر معصومین اهل‌بیت، پایه های عقیده‌ی شیعه اثنای عشری را بکلی نابود خواهد کرد.**

بنابراین یا تشکیل حکومت و برافراشتن پرچم و بیعت با غیر معصوم به حکم عقیده‌ی مذهبی، باطل و مردود می‌باشد و یا اینکه عقیده‌ای که با تشکیل حکومت غیر معصومین مخالفت می‌کند باطل و مردود است. از این دو گزینه یکی را باید انتخاب کنند و گزینه‌ی سومی وجود ندارد.

خردمندان قوم باید این نکته را برای مردم را خاطرنشان تبیین نمایند که این طرز تفکر، قرنها شیعه را از همزیستی مسالمت آمیز با امت اسلامی دور نگه داشته است آنها حکومت غیر معصومین را بر امت روا نمی‌دانستند ولی هم اکنون متوجه نادرست بودن این نظریه شده و چنین تفکری به صلاح اسلام نمی دانند و می گویندکه امامت غیر معصومین اشکالی ندارد زیرا امامت معصومین، عملاً اتفاق نیفتاد و کار بجائی نبرد.

و اگر امامت و تشکیل حکومت آنگونه که آنان قبلاً می‌پنداشتند، مخصوص امامان معصوم می بود، هیچگاه خداوند زمین را از وجود امام خالی نمی‌گذاشت و به یاری و حفاظت او می‌پرداخت تا بتوانند وظیفه‌ی خویش را که همان هدایت و رهبری مردم است به نحو احسن انجام دهد همانگونه که خداوند به یاری و حفاظت پیامبرانش شتافت.

این بود مرحله‌ی پایانی شیعه البته امید می رود مرحله پایانی روزی باشد که ما بعد از آشکار شدن حقایق، شاهد بازگشت و پیوستن شیعیان به پیکر امت اسلامی باشیم.

آری، شعار مرحله‌ی پیشین شیعه چنین بود: هر پرچمی که قبل از پرچم امام زمان به اهتزاز در آید پرچم طاغوتی است که غیر از خدا پرستیده می‌شود.

و شعار امروزشان چنین است: پرچمی که توسط فقیه شیعه برافراشته شود، پرچم عدل و انصاف است حتی اگر توسط غیر اهل‌بیت برافراشته شود.

باید گفت که اینها دو شعار متضاد و غیر قابل جمع می‌باشند؛ مگر اینکه فقها حق نسخ شریعت را همانند خود ائمه داشته باشند؛ آنگونه که یکی از اساتید خمینی به نام حسین بن عبدالرحمان نجفی نائینی (۱۲۷۳ ـ ۱۳۵۵ هـ) معتقد بوده و گفته

است: انقطاع وحی، مستلزم انقطاع نسخ نیست زیرا ممکن است که پیامبر حق نسخ حکمی را به وصی خویش بسپارد و او به وصی بعدی، همینطور تا برسد به آخرین وصی و ایشان در زمان ظهور خویش آنرا اجرا نمایند چنانکه روایات متعددی در مورد تفویض دین به ائمه وجود دارد و صاحب کافی باب مستقلی در این‌باره گشوده است، بنابراین نباید در مورد امکان تحقق نسخ بعد از پیامبر، شک و تردید به خود راه داد.[1]

ادعای اینکه شیعه در گذشته فرصت حکومت نیافته است:

خمینی می‌گوید:

۱ـ برای امامان ما فرصت اینکه زمام امور را بدست گیرند فراهم نگردید وگرنه آنها تا آخرین لحظه‌های زندگی در انتظار چنین فرصتی بودند.

۲ـ پس بر فقیهان منصف لازم است که از فرصتها جهت تنظیم و تشکیل حکومت استفاده نمایند.[2]

نگاهی به این ادعا:

۱ـ به ائمه فرصت حکومت نرسید....

ایشان بر این باور است که ائمه در انتظار فرصتی بودند تا بتوانند حکومت بکنند ولی فرصت این‌کار را نیافتند؟ پس قضیه نیاز به فراهم شدن فرصت دارد نه به جهاد و مبارزه!

نمی‌دانیم که خمینی از کجا چنین مطلبی را فهمیده، در حالی که نصوصی که به ائمه منسوب است، از قیام و انقلاب تا نیامدن امام زمان، منع می‌کند و در هیچ جا نیامده که از فرصتها استفاده کنید و حکومت تشکیل دهید بلکه تشکیل حکومت را منوط به ظهور مهدی دانسته‌اند.

---

۱. فوائد الأصول (۲۷۴/۴).

۲. الحکومة الاسلامیه ۵۴.

با اینحال چگونه ایشان ائمه را متهم به چنین اتهامی می‌کند و قدر و منزلت آنان را پائین می‌آورد که کاری را که خمینی توانست انجام دهد آنها نتوانستند و در حالی که طبق عقیده‌ی شیعه، حق بجانب هم بودند اما همانند خمینی علیه حاکم ستمگر جهاد نکردند.

پس یا اینکه خمینی شجاعت تر از ائمه و نسبت به دین دلسوز تر بوده و یا اینکه عملکرد آنان درست و عملکرد خمینی برخلاف منهج و منش ائمه بوده است.

زیرا که اگر قرار بر فراهم شدن فرصت باشد، فرصت برای خمینی نیز فراهم نبود بلکه ایشان با مبارزه و به جان خریدن خطرها، حکومت را بدست گرفت. خمینی در سایه‌ی دولتی مستبد و ستمگر می‌زیست که بمراتب از دولتهای زمان ائمه، ظالم‌تر بود چگونه ایشان توانست با شجاعت در برابر چنین دولت مستبدی مقاومت کند ولی ائمه نتوانستند در مقابل دولتهای خویش بایستند؟

اگر واقعاً آنان از طرف خدا برای رهبری امت اسلام، تعیین شده بودند چرا کاری شبیه کار خمینی انجام ندادند؟

چرا ائمه همانند خمینی که در برابر حاکم غاصب ایستاد، علیه حاکمانی که غاصب امامت بودند، قیام نکردند بلکه منتظر بودند تا حکام دو دستی حکومت را به آنان تقدیم کنند؟

اگر امروز یک جوان شیعه مقایسه‌ی ساده‌ای بین عملکرد خمینی و عملکرد ائمه انجام دهد بیدرنگ عظمت و شجاعت خمینی در ذهنش بیشتر متجلی می‌شود زیرا او دست به مبارزه و جهاد زد و نهایتا حکومت تشکیل داد ولی ائمه نه مبارزه و جهاد کردند و نه حکومتی تشکیل دادند.

بنابراین، لقب امامت بجای آنان، زیبنده‌ی خمینی است از اینرو می‌بینیم عملا به وی لقب امام، داده‌اند و در محافل شیعی از عظمتی برخوردار است که از ائمه از آن برخوردار نبودند و امروز قبرش رونق کمتری از قبور ائمه ندارد.[۱]

اما دیدگاه ما در مورد بهترین فرزندان خاندان محمد< اینست که آنان خود را امامانی منصوص از جانب خدا نمی‌دانستند و علاقه‌ای هم به امامت و حکومت نداشتند و با وجود ظلم و فسادی هم که در زمان برخی از متأخرین آنان وجود داشت بازهم آنان قیام علیه حکومتها را باعث خونریزی، بی‌نظمی و ناامنی و مضرتر می‌دانستند.

و از آنجا که این موضعگیری آنان با ادعای امامتی که شیعیان اثنای عشری در حق آنان تراشیدند همخوانی ندارد شیعیان ناچار برای برون رفت از این تنگنا و قانع ساختن افکار عمومی ، به اختراع قضیه دیگری به نام «**تقیه**» پرداختند و مدعی شدند که علت سکوت ائمه، **تقیه** بوده است.

بنابراین اگر مردم بپرسند که چرا امامانی که از جانب خدا برای رهبری مردم انتخاب شده بودند، تن به حکومت دیگران دادند و تسلیم شدند؟

چرا همانند امامان زیدیه و فرزندان حسن که اصلا از جانب خدا به امامت گمارده نشده بودند قیام نکردند و راه جهاد و مبارزه را در پیش نگرفتند؟

تنها جوابی که در مقابل این پرسش ها می‌شنوید «تقیه» است؛ آری دین را بخاطر تقیه نابود کردند.

که صد البته چنین چیزی از آنان بعید به نظر می‌رسد، زیرا اگر واقعا از جانب خدا برای این مقام تعیین شده بودند هیچگاه از انجام وظیفه‌ی خویش و جهاد در راه تحقق آن، سرباز نمی‌زدند و اذیت و آزار و شکنجه ها را با جان می خریدند،اصلا بر آنان واجب بود که در راه احقاق امامتی که به آنان سپرده شده بود مبارزه نمایند.

---

۱۱. در محافل شیعی وقتی نام خمینی گرفته می‌شود همه با هم درود می‌فرستند همانگونه که برای پیامبر و ائمه درود می‌فرستند.

و اگر آنان موظف به تقیه بوده اند پس چرا خمینی راهشان را ادامه نداد و طبق دستور ائمه به تقیه عمل نکرد مگر نه اینکه آنان برون رفت از تقیه را خطرناک خوانده، مرتکب آنرا گمراه نامیده‌اند؟

چنانکه منابع شیعه، این روایت را از جعفر صادق نقل کرده‌اند که گفته است: «تقیه واجب است و ترک آن تا قیام امام زمان جایز نیست. ترک آن نادیده گرفتن سخن خدا، پیامبر و امامان خواهد بود.[1]

همانطور که ملاحظه کردید امام صادق نگفت که اگر فرصتی دست داد قیام کنید؛معلوم نیست خمینی، سخن از فرصت و عدم فرصت را از کجا آورده است؟

جالب اینکه خود خمینی در جایی تقیه را واجب و ترک آن را موجب آتش دوزخ می‌داند ـ البته شاید این سخن متعلق به زمانی باشد که هنوز بر مسند قدرت تکیه نزده است، چنانکه می‌گوید: ترک تقیه از گناهان بزرگ است و چنین شخصی به قعر جهنم خواهد افتاد و این کار، برابر با کفر به خدا و انکار رسالت پیامبر می‌باشد.[2]

اکنون سوال اینجاست که چرا خمینی تقیه را که همان اخفاء حق است رها می‌کند و بر خلاف عقیده‌ی خویش با حاکم زمان خویش در می‌افتد؟

مگر نه اینکه روایات شیعه به صراحت گفته‌اند: هر پرچمی که قبل از قیام امام زمان، شیعیان را گردهم آورد، پرچم طاغوت است؟ و این مطلب از زبان ابوعبدالله نقل شده است؟

با توجه به این روایت، حکم پرچمی که امروز توسط خمینی برافراشته شده چیست؟

خمینی می‌گوید: «فقها باید فرصتها را جهت تشکیل حکومت، غنیمت بشمارند» ایشان بجای اینکه فقهای شیعه‌ی ساکن در بلاد اسلامی را به اتحاد و همزیستی مسالمت آمیز با برادران اهل‌سنتشان تشویق بکند آنها را وادار به شورش و استفاده از

---

۱. البحار (۴۲۱/۷۲)، مستدرک الؤسائل (۲۵۴/۱۲) و جامع احادیث الشیعه (۵۱۴/۱۴).

۲. المکاسب المحرمهٔ (۱۶۲/۲).

فرصتها جهت تشکیل حکومت اسلامی می‌کند، ناگفته پیدا است که این توصیه خمینی پیامدهای ناگواری برای شیعیان خواهد داشت. و در پایان، می پرسیم: کدام یک از فقیهان، جانشین امام خواهد بود؟

زیرا فقهای گذشته، با یکدیگر اختلاف زیادی داشتند و فقهای بعدی نیز چنین وضعیتی داشته و فقهای معاصر علاوه بر اختلاف با یکدیگر، با متقدمین نیز اختلاف زیادی دارند.

هرکدام از آنان نظریات و اجتهاداتی دارد که با اجتهادات دیگران متفاوت است تا جایی که شما دو فقیه شیعه را نمی‌بینید که در مساله‌ای اتفاق نظر داشته باشند، چنانکه در این‌باره، اعتراف خود علمای شیعه قبلا گذشت ـ سوال اینجاست که کدام یک از آنان از حق و حقیقت نمایندگی می‌کنند؟

پس ادعای نیابت فقیه از امام، با وضعیتی که بیان گردید، عملاً امکان پذیر نیست.

این بود ادعاها و دلایل خمینی در مورد نیابت فقیه بجای امام اصلی که مبتنی بر اجتهاداتی متناقض با باورهایی مذهبی بود؛ و نهایتاً برای شیعه، دو راه بیشتر وجود ندارد یا این ادعاها درست و باورهای مذهبی نادر است و یا باورهای مذهبی درست و ادعاهای خمینی نادرست است البته از دیدگاه ما هر دو نادرست می‌باشند.

مبحث دوم: فاز عملی ولایت فقیه

آنچه گذشت دیدگاه تئوری خمینی پیرامون ولایت فقیه بود و در اینجا می‌پردازیم به فاز عملی ولایت فقیه که خمینی بر اساس قواعد و قوانینی که پیشتر به آن شاره شد، دولت ولایت فقیه را تاسیس نمود.

نخست تشکیل دولت:

تلاشها و نظریات خمینی به ثمر نشست و عملا حکومت شیعی زیر سایه ولایت فقیه بوجود آمد و سرپرستی حکومت را تا زنده بود خودش بعهده داشت و بعد از وفاتش، علی خامنه‌ای بعنوان ولی فقیه، جانشین وی گردید.

خمینی برای تشکیل حکومت، مجلس شورائی ترتیب داد تا نائب ولی فقیه را انتخاب کنند و زیر نظر مستقیم وی، ریاست دولت را در اختیار داشته باشد همچنین دستور تدوین قانون اساسی کشور را داد.

منشأ مواد قانون اساسی، کتاب حکومت اسلامی خود خمینی بود. در اینجا ما نگاهی به قانون اساسی نخستین حکومت ولی فقیه در مذهب اثنای عشری خواهیم داشت:

ریاست دولت: در قانون اساسی ایران، دو رئیس برای کشور در نظر گرفته شده است؛ رئیس مخفی و رئیس آشکار:

رئیس مخفی همان ولی فقیه و امام امت و رئیس آشکار همان رئیس جمهور کشور است.

در مورد رئیس اول در ماده‌ی ۵۷ قانون اساسی چنین آمده است: قوای سه‌گانه‌ی کشوری، زیر نظر ولی مطلق امور و امام امت به کارشان ادامه می‌دهند ...

بدینصورت ولی فقیه طبق دستور قانون اساسی، مستقیماً بر بزرگترین ارگانهای کشور اشراف دارد و همانطور که ملاحظه نمودید به ایشان لقب «ولی مطلق امور» و «امام امت» اختصاص یافته زیرا ایشان به هیچکس پاسخگو نیست و دستور و سخنش بمثابه‌ی دستور و سخن خدا است چنانکه پیش‌تر این سخن خمینی را نقل کردیم که گفته بود: «نپذیرفتن سخن فقیه حاکم، مانند نپذیرفتن سخن امام (معصوم) و نپذیرفتن سخن خدا و در حد شرک به خدا می‌باشد».

و این از شگفت آمیزترین ادعاها است.

و در مورد توصیف ایشان به امام امت باید گفت: آیا این بمعنای لغو امامت مهدی منتظر نیست و اگر ایشان ولی مطلق امور و امام امت می‌باشد چه نیازی به رئیس جمهوری است که فقط اجرا کننده‌ی دستورات امام امت است؟

چرا امام امت اداره‌ی ارگان‌های مهم کشور را شخصا بعهده نمی‌گیرد؟ آیا توانائی اداره را ندارد یا اینکه ملت به ایشان اعتماد نمی‌کند؟

اگر توانائی ندارد پس چگونه شایستگی نیابت از امام غائب را دارد؟

و اگر ملت به وی اعتماد نمی‌کند، چگونه ایشان نائب امام زمان است در حالی که امت به امامت وی راضی نیست؟ اگر واقعاً ایشان نائب امام مهدی است چرا حق انتخاب رئیس کشور را ندارد و باید مردم رئیس را انتخاب بکنند؟ و اگر مردم حق انتخاب رئیس جمهور را دارند چرا حق انتخاب امام را نداشته باشند؛ روشی که اهل‌سنت بدان معتقد می‌باشند یعنی اینکه امام به انتخاب مردم تعیین می‌شود؟

سوال دیگر اینکه چرا ولی‌امر مسلمین و نائب امام معصوم همانند فردی از رعیت در انتخاب رئیس جمهور مشارکت می‌کند؟



این‌ها ابهاماتی است در قانون اساسی کشوری که زیر سایه ولایت فقیه و به نام و نیابت امام زمانی که شاید دیگر نیازی به ظهورش نباشد تشکیل شده است.

اهداف دولت: در قانون اساسی ایران، بندهائی در توسعه‌ی دایره‌ی اختیارات ولی فقیه و اهداف دولت بشرح زیر به چشم می‌خورد:

در مقدمه‌ی قانون اساسی می‌خوانیم: «باید شرایط را جهت ادامه‌ی انقلاب به داخل و خارج مرزها فراهم نمود.»

همچنین در ماده‌ی دومی که پایه‌های دولت را مشخص می‌کند آمده است: «ایمان به امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلابی که اسلام بوجود آورده است.»

هدف از تداوم انقلاب یعنی جنگیدن با غیر شیعیان تا شیعه شوند چرا که اسلام نزد شیعیان اثنای عشری یعنی دین امامت.

چنانکه محمد جواد عاملی از شیعیان اثناعشری می‌گوید: ایمان طبق دیدگاه ما با اقرار به ائمه‌ی دوازده‌گانه متحقق می‌شود، مگر در حق کسیکه قبل از تکمیل ائمه مرده است؛ برای او ایمان به امام‌زمان خود و ائمه‌ی قبلی کفایت می‌کند.[1]

و این یعنی حکومت شیعی ایرانی متعهد به صدور انقلاب به همه‌جا می‌باشد.

همچنین در اصل دوم قانون اساسی می‌خوانیم:

در□تشکیل و تجهیز نیروهای دفاعی کشور توجه بر آن است که ایمان و مکتب، اساس و□ضابطه باشد بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق□با هدف فوق شکل داده می شوند و نه تنها حفظ و حراست از مرزها بلکه بار□رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا□در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود. (و اعدوالهم مااستطعتم من قوه و من□رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم و آخرین من دونهم.)

واقعاً شگفت‌آور است! گسترش حاکمیت قانون الهی به سراسر جهان، باید گفت این نیابت از امام زمان نیست بلکه در واقع نبوت جدیدی است.

سخن از جهاد در راه خدا و بسط حاکمیت الهی! پس قضیه تنها به نیابت امام زمان و رعایت امور شیعیان تا زمان ظهور ایشان ختم نمی‌شود بلکه هدف جهاد با همه‌ی امت به قصد شیعه کردن آنان است زیرا قانون الهی طبق عقیده‌ی این قوم

---

۱. مفتاح اکرامهٔ (۸۰/۲).

یعنی تشیع چرا که خداوند هیچ دینی جز دینی را که مبتنی بر امامت باشد نخواهد پذیرفت.

شیعیان اثناعشری بر این باوراند که خداوند اقامه‌ی دین را به ائمه سپرده و روایات منسوب به ائمه، شیعیان را به انتظار برای مهدی موعودی که موظف به نشر و یاری دین است فرا خوانده‌اند و شیعه بیش از هزار سال بر این عقیده زیسته است.

ولی اکنون انقلابی پدید آوردند و دولت ولایت فقیه تشکیل دادند و می‌خواهند تمامی صلاحیتهای امام زمان را عملاً اجرا نمایند و با بقیه‌ی امت وارد معرکه بشوند؛ کاری که خود ائمه‌ی معصومین انجام ندادند بلکه با آن مخالفت کردند و مرتکب چنین حرکتی را طاغوت نامیدند. سوال این است که چگونه برخی از معاصرین با انتساب به اهل‌بیت، دست به کارهائی مخالف با توجیهات ائمه می‌زنند؟

اگر واقعاً روایاتی که شما بیش از هزار سال بر اساس آن ساکت نشسته‌اید غیر واقعی بوده پس به تلاش خود در این‌راه ادامه بدهید و روایات دیگری را که قرنها شما را از امت اسلامی دور ساخته است را کشف کرده در عقیده خویش تجدید نظر بکنید زیرا تمامی باورهای دینی شما نتیجه ی همین روایتی که نیاز به پالایش دارد .

پیامدهای حکومت ولایت فقیه از نگاه یک مجتهد شیعه: بسیاری از علما و پیروان شیعه از این رویداد، خرسند نیستند و معتقد به پیامدهای ناگوار این منهج بر امت اسلامی می‌باشند که ما فقط به ذکر سخنان یکی از علمای مجتهد و عالی رتبه‌ی شیعه به نام دکتر موسی موسوی بسنده می‌کنیم، نامبرده این پیام خود را به سردمداران حکومت ابلاغ نموده که تفکر ولایت فقیه، شبیه تفکر مسیحیان در مورد عیسی و احبار نصارا بوده که معتقد به تجسم الله در مسیح و تجسم مسیح در حبر اعظم می‌باشند.

ایشان بین اختیارات پاپ که تحت عنوان سلطه‌ی مطلق الهی ، مردم را زندانی می کنند ،می کشند و می سوزاند با اختیارات ولی فقیه و زندانی کردن، تبعید و تحقیر مخالفین فکری توسط ایشان ، مقایسه می کند.

همچنین به صدور انقلاب و پیامدهای ناگوار این تفکر برای شیعیان و همچنین فرار مردم از دین بخاطر عملکرد برخی مراجع، اشاراتی نموده است.

ایشان می‌گوید: ولایت فقیه همان بدعت، بال، و قدرت دومی است که به سلطه کسانی که خود را نائبان امام مهدی می داند اضافه گشت. این نظریه به معنای دقیق تر نظریه ای «حلولی» بسته است که از مسیحیت گرفته شده و همان معنی را در بر دارد. این نظریه حلولی در مسیحیت به این صورت است که: خداوند در مسیح تجسد می یابد، و مسیح در اسقف اعظم متجسد می شود. در عصر دادگاههای تفتیش عقاید در اسپانیا، ایتالیا، و قسمتی از فرانسه، «پاپ» به عنوان سلطه الهی مطلق بر مسیحیان و دیگران حکم رانی می کرد. و به اعدام، سوزاندن، و زندانی کردن مردم دستور میداد. پلیسها و ماموران او در طول روز و دل شب به خانه های این مردم می ریختند و انواع و اقسام فساد و منکرات را بر اهل این خانه ها واقع می کردند. این نظریه ساختگی پس از غیبت کبری در زمانی که علما از الهی بودن منصب امامت سخن می راندند و آن را ستایش می کردند، به نظریات شیعه اضافه گشته و شکل عقیدتی به خود گرفت. این سلطه الهی از امام جانشینی برای رسول خدا ص می ساخت که از طرف خداوند انتخاب گشته و دارای سلطه می باشد. و چون امام زنده بوده و فقط از انظار غایب است، و غیبت خود سلطه الهی خود را از دست نداده، بلکه این سلطه به نائبان او، یکی پس از دیگری و تا روز قیامت، انتقال می یابد.

و این چنین بود که نظریه ولایت فقیه، در افکار فقهای شیعه جای بزرگی را به خود اختصاص داد. و در ایران که در تاریخ معاصر، یعنی همان عصر جدال سوم میان شیعه و تشیع، مهد ولایت فقیه به شمار می رود، ولایت فقیه توانست با استفاده از قانون اساسی جدی بالاترین مقام کشوری را کسب نموده، و سلطه مطلق کشور را در دست گیرد. اما با همه اینها، وضع کنندگان و پشتیبانان این قانون اساسی هرگز نتوانستند تناقضات واضحی را که بین تطبیقات عملی، و نظری فقهی وجود دارد حل نموده و به همین دلیل از چشم انداز مجتمع شیعه، نظریه ضعیف، رکیک و سست به نظر می رسد اگرچه قدرتهای مادی بزرگی از آن پشتیبانی می کند، شاید از بارزترین این تناقضات، این مسئله باشد که شیعیان در مورد آن می پرسند: «آیا ولایت فقیه

منصبی است دینی، یا سیاسی؟»

چون اگر ولایت فقیه منصبی است دینی، در نتیجه قابلیت انتخاب شدن و عزل شدن ندارد. همان گونه که قابلیت تطبیق ندارد، پس هرگاه کسی به مرتبه فقاهت برسد به صفت ولایت موصوف می گردد و اطاعت از اوامر او که ولایتش بر همه مسلمانان واجب می گردد. اما ما مشاهده نموده ایم که چگونه برخی از فقها مورد اهانت و شتم قرار گرفته و یا زندانی و فراری شده اند. و همه این امور بخاطر این بود که در مقابل سلطه فقیه حاکم موضع گیری فکری و یا سیاسی کرده بودند.

اما اگر ولایت فقیه منصبی سیاسی است، پس چرا آنرا به دین و مذهب ربط می دهند و لباس عقیدتی می پوشانند؟ و چرا دم از واجب بودن اطاعت از ولی فقیه می زنند؟

از همه اینها گذشته هنگامی که فقیهان یک شهر، در رای و عقیده با یکدیگر به زد و خورد می پردازند، یک شخص از لحاظ عملی چگونه می تواند ولایت فقیه را تجسم کند؟ و چگونه می توان بین آراء متناقض و متخالف این فقیهان جمع بندی نمود؟

به راستی که ربط دادن چنین قانونی به اسلام، که خداوند آنرا جهت بالا بردن ارزشهای انسانی فرو فرستاده است، بزرگترین اهانت به این دین قیم و آسمانی است.

نظریه ولایت فقیه از ایران فراتر رفت و به مناطق شیعه نشین دیگر سرایت نمود تا شیعیان آنجا را همانند شیعیان ایران در زیر تازیانه طوفان خود گیرد. من از این می ترسم که این بلا دامن گیر شده و همه شیعیان را آنگونه در بر گیرد، که پس از آن حتی رویای استقرار را نیز در خواب خود نبینند. اگر شیعه می دانست که به نام ولایت فقیه چه فجایعی رخ داده و می دهد سایه این فقها از سر مناطق شیعه نشین کم می شد و این حضرات هم چون گوسفند گریزان از دست گرگ، از دست شیعیان پا به فرار می گذاردند.

هم اکنون و در زمان نوشتن این سطور، در سرزمین شیعه نشین ایران، و پس از اینکه مردم این سرزمین از دست ولایت فقیه بدبختی های بسیاری کشیده اند، می

بینیم که در مقابل مذهب و همه امور ناشی از سلطه فقها و مرجعیت مذهبی واکنشی بسیار عنیف و سخت بوجود می آید که این بدبختی ها به نوبه خود مردم ایران را به خروج دسته جمعی از اسلام تهدید می کند.

و به همین علت است که من مخلصانه از خداوند مسئلت می کنم که رساله تصحیحی من قبل از اینکه دیر شود، و دیگر نوشدار و را فایده ای نباشد، بدست مردم ایران رسیده تا بدانند که راه رهایی در از بین بردن و انکار کردن نیست، بلکه در ساختن و اصلاح خلاصه می شود.(شیعه و تصحیح)

ای کاش این تحلیل عقلانی دقیق این دانشمند بزرگ و فهیم، مورد توجه فقهای مذهب و سازندگان حکومت ایرانی قرار می‌گرفت.

ما به دو قضیه از قضایائی که دکتر موسوی مطرح نموده، می‌پردازیم:

نخست پیامد های صدور انقلاب ولایت فقیه بر وضعیت امنیتی شیعه.

دوم پیامدهای صدور انقلاب ولایت فقیه بر عقاید شیعه.

در مورد قضیه نخست ، دکتر موسوی می‌گوید: نظریه ولایت فقیه از ایران فراتر رفت و به مناطق شیعه نشین دیگر سرایت نمود تا شیعیان آنجا را همانند شیعیان ایران در زیر تازیانه طوفان خود گیرد. من از این می ترسم که این بلا دامن گیر شده و همه شیعیان را آنگونه در بر گیرد، که پس از آن حتی رویای استقرار را نیز در خواب خود نبینند. اگر شیعه می دانست که به نام ولایت فقیه چه فجایعی رخ داده و می دهد سایه این فقها از سر مناطق شیعه نشین کم می شد و این حضرات هم چون گوسفند گریزان از دست گرگ، از دست شیعیان پا به فرار می گذاردند.(شیعه وتصحیح)

دولت ایران با سوء استفاده از ضعف دولتهای سنی و خلأهائی که در بسیاری از کشورها وجود دارد، به شدت در تلاش صدور انقلاب به خارج از مرزهای خویش می‌باشد و این امر باعث درگیریهای خونین میان شیعه و سنی در برخی از کشورها مانند: عراق، یمن، افغانستان و لبنان (و سوریه) شده است.

ای کاش حکومت ایران از سرنوشت حکومتهای شیعه در طول تاریخ درس می‌گرفت. زیرا این نخستین حکومت شیعی نیست بلکه قبل از این نیز جهان سه حکومت شیعی را به خود دیده که عبارت‌اند از حکومت بویهیان در ایران و حکومت عبیدیان معروف به فاطمیان در مصر و حکومت صفویها در ایران، گرچه حکومت‌های یاد شده از نوع ولایت فقیه نبودند اما دیری نگذشت که از میان رفتند.

درباره‌ی این حکومت نیز ما به یقین می‌دانیم که با وجود قدرت و غروری که دارد، چند دهه بیشتر دوام نخواهد یافت، زیرا نظامی است که نه تنها بنای ناسازگاری با جهان اسلام بلکه با تمام بشریت را دارد در حالی که می‌بایست بجای این‌کارها به نظم امور داخلی کشور و تصحیح باورهای عقیدتی خویش که قرنها شیعه را از امت اسلامی دور داشته است می‌پرداخت نه اینکه به فکر جهاد علیه امت و صدور درگیری به سایر ممالک باشد.[۱]

چنانکه دکتر موسوی می‌گوید: و در ایران که در تاریخ معاصر، یعنی همان عصر جدال سوم میان شیعه و تشیع، مهد ولایت فقیه به شمار می رود، ولایت فقیه توانست با استفاده از قانون اساسی جدی بالاترین مقام کشوری را کسب نموده، و سلطه مطلق کشور را در دست گیرد. اما با همه اینها، وضع کنندگان و پشتیبانان این قانون اساسی هرگز نتوانستند تناقضات واضحی را که بین تطبیقات عملی، و نظری فقهی وجود دارد حل نموده و به همین دلیل از چشم انداز مجتمع شیعه، نظریه ضعیف، رکیک و سست به نظر می رسد اگرچه قدرتهای مادی بزرگی از آن پشتیبانی می کند.(شیعه وتصحیح)

قضیه دوم: پیامدهای ناگوار انقلاب ولایت فقیه بر اندیشه‌ی شیعیان:

دکتر موسوی می‌گوید: هم اکنون و در زمان نوشتن این سطور، در سرزمین شیعه

---

۱. امروز بعد از گذشت سی و اندی سال از انقلاب ایران شاهد دخالتهای سیاسی و نظامی ایران در بیشتر کشور های اسلامی و جنگ شیعه و سنی هستیم. در عربستان، عراق، بحرین، لبنان، سوریه، افغانستان، یمن و پاکستان نا آرامی های گسترده ای بوجود آمده که نتیجه ی صدور انقلاب اسلامی به دنیا می باشد. (مترجم)

نشین ایران، و پس از اینکه مردم این سرزمین از دست ولایت فقیه بدبختی های بسیاری کشیده اند، می بینیم که در مقابل مذهب و همه امور ناشی از سلطه فقها و مرجعیت مذهبی واکنشی بسیار عنیف و سخت بوجود می آید که این بدبختی ها به نوبه خود مردم ایران را به خروج دسته جمعی از اسلام تهدید می کند.

و به همین علت است که من مخلصانه از خداوند مسئلت می کنم که رساله تصحیحی من قبل از اینکه دیر شود، و دیگر نوشدار و را فایده ای نباشد، بدست مردم ایران رسیده تا بدانند که راه رهایی در از بین بردن و انکار کردن نیست، بلکه در ساختن و اصلاح خلاصه می شود.(شیعه و تصحیح)

ایشان تاکید می‌روزد که این نظریه بخاطر سوء استفاده فقها از سلطه‌ی ولایت فقیه، باعث فراری دادن خیلی‌ها از اسلام گردید.

و این امر ملموسی است که جمع زیادی از جوانان تحصیل کرده‌ی ایرانی خرافات مذهبی و ضد عقلی را به حساب دین می‌گذارند و از دین بیزار شده به آغوش بی‌دینی و سکولاریسم پناه می‌برند و این پدیده تا حد زیادی با آنچه در غرب بخاطر آلوده شدن باورهای دینی با خرافات و فرار مردم از دین اتفاق افتاد،شبهات دارد که سرانجام، مردم با فرار از هرچه دین است به قوانینی که به جدایی دین از دولت، امر می‌کند رو بیاورند.

و این روند ـ فرار از دین ـ همچنان در جامعه ایرانی روبه افزایش است.

چنانکه پژوهشگر شیعی؛ احمد کاتب بر اساس آمار رسمی موسسه‌ای در تهران نوشته است که حدود هشتاد دردصد ۸۰٪ از ایرانیان، نماز نمی‌خوانند.

و این با توجه به جدید بودن نظریه ولایت فقیه و تبلیغات گسترده‌ی ایران مبنی بر اینکه ملت ایران از استقلال و آزادی بهرمند شده است، آمار بزرگی است.

باید گفت این دولت توانسته در جنبه سیاسی تغییراتی ایجاد نماید ولی هنوز برای تغییر در جنبه‌ی اعتقادی که بمراتب از جنبه‌ی سیاسی مهم‌تر می‌باشد، گامی برنداشته است.

آنچه ما در انتظارش هستیم و امیدواریم اتفاق بیفتد اینکه ایران و شیعه جهت جلب حمایت‌های داخلی و خارجی و جلوگیری از درگیری ها و ایجاد وحدتی بی‌نظیر در سایه قرآن و سنت، دامنه‌ی تغییر و اصلاحات و تصحیح را گسترش دهد.

عصر هفتم

عصر کشف حقیقت و بازگشت (۱۴۰۹ ـ هـ)

شیعه در زمانهای گذشته در لفافه ی تقیه بسر برده، عقاید خویش را در جوامعی که زندگی می‌کردند آشکار نمی‌نمودند چرا که روایات دینی، آنان را به پنهان کاری در این امر و عدم آشکار نمودن باورها دستور داده، آشکار کننده را تهدید به عذاب دوزخ نموده است.

تقیه حسب روایات شیعه اصل مردمی در دین محسوب می‌شود و فقط یک رخصت نیست که هنگام نیاز، از آن استفاده گردد.

و در هیچ روایت صحیح یا ضعیفی در منابع شیعی سراغ نداریم که تقیه را رخصت بدانند و پندار بعضی از علمای مذهب در مورد اینکه تقیه رخصتی بیش نیست، ادعایی فاقد دلیل می‌باشدو اما بخشی از روایاتی که در مورد تقیه آمده است بشرح زیر است:

- به علی بن ابیطالب نسبت داده‌اند که گفته است: تقیه دین من و دین پدرانم می‌باشد.[1]

- به باقر نسبت داده‌اند که گفته است: تقیه دین من و پدرانم می‌باشد و دین و ایمان ندارد کسی که تقیه نکند.[2]

- خمینی می‌گوید: ترک تقیه از گناهان بزرگ محسوب می‌شود و مرتکب آن، دوزخی و این عمل برابر با انکار نبوت و کفر به خدای بزرگ است.[1]

---

۱. مستدرک الوسائل (۲۵۲/۱۲)، البحار (۴۹۵/۶۳). جامع احادیث الشیعه (۵۰۴/۱۴).

۲. الکافی (۲۱۹/۲) من لایحضر (۱۲۸/۲)، البحار (۱۵۸/۱۳) الوسائل، المستدرک و جامع الاخبار.

شیعیان مبتنی بر این روایات ، حدود هزار سال در سرداب و پنهانکاری زیسته تا اینکه امروز علیه این باور خویش انقلاب نمودند و برخی از عقاید خویش و یا بهتر است بگویم عقاید خویش را بطور کامل برای همگان آشکار ساختند و احساس نمودند که زمان تقیه سپری شده و نباید بیش از این پنهانکاری نمایند و بدینصورت، آئینی که قرنها در تاریکی بسر می‌برد به میدان آمد و بسیاری از مسلمانان که با حقیقت این دین آشنائی زیادی نداشتند آنرا از نزدیک دیدند، شنیدند و شناختند که بدون تردید این شناخت، پیامدهای ناگواری درپی خواهد داشت بخاطر اینکه امت، عقیده‌ای را که اسلام و مقدسات اسلامی را زیر سوال ببرد تحمل نخواهد کرد. علاوه بر سایر مسلمانان، برملا شدن هرچه بیشتر عقاید این دین بر پیروان خودش تأثیر نا مطلوبی خواهد گذاشت چرا که بسیاری از شیعیان، بخشی از عقاید و باورهای دینی خویش را بخاطر کتمان کاری علما ورجال دینی، نشنیده و نمی دانند و با مسائلی از عقیده‌ی اسلامی مواجه می‌شوند که باورهای آنان را به چالش می‌کشد همه‌ی اینها برای توده مردم، تازگی دارد و به انقلاب و تزلزل در باورها خواهد انجامید.

همچنین در گذشته کتابهای مذهب شیعه زیاد در دسترس نبوده و بخاطر اینکه حاوی مطالب زشت و زننده ای بوده ترجیح می‌دادند که آنها را دور از دسترس قرار دهند و معمولاً در تألیف کتابهای عقیدتی خویش، بجای استفاده از روایات شیعه، از روایات اهل‌سنت استفاده می‌کردند، چنانکه عالم معروف شیعه؛ **ابن حلی** که در اواخر قرن هفت و اوائل قرن هشتم می‌زیسته در کتابی به نام «منهاج الکرامة» که برای خدا بنده نوشت و می‌خواست او را در مورد عقاید شیعه‌ی اثنای عشری به قناعت برساند، از روایات شیعه اصلاً استفاده نکرد.

سپس در دوران حکومت صفوی در قرن یازدهم برخی از کتابهای شیعه آنهم به قدر محدودی آشکار شد.

---

۱. المکاسب المحرطه (۱۶۲/۲) برای تفصیل بیشتر در این باره مراجعه شود به کتاب مولف، گفتگوی عقلانی با گروه اثنا عشری در مورد منابع».

ولی امروز کتابهای شیعه به حد وافر چاپ و نشر و همه‌ی خرافات و روایات پوچی که با هیچ عقل سلیمی هم‌خوانی ندارند رو شده و خردمندان قوم به نقد و تحلیل آنها پرداختند و جمع زیادی از آن، اعلام برائت نموده‌اند چنانکه دراین‌باره در مباحث قبلی اشاراتی داشتیم.

بدون تردید، این رویکرد نتایج مثبتی برای پیروان این عقیده در بر خواهد داشت زیرا همه‌ی آنان در پی باطل نیستند و اگر تا کنون از این تفکر پیروی کردند بخاطر این بوده که آنرا دین حقیقی می‌دانستند و اگر برای آنان خلاف آن ثابت شود، قطعاً از آن دست خواهند کشید.

روایاتی که بیانگر تحریف و نقص قرآن می‌باشد:

اینگونه روایات متأسفانه باعث لغزش بیشتر علمای مذهب شده است چنانکه طبرسی یکی از علمای اواخر قرن سیزدهم در کتابی که اقرار به تحریف کتاب خدا می‌کند نام حدود سی نفر از علمای شیعه را ذکر نموده که همگی جز سه یا چهار نفر معتقد به تحریف قرآن بوده‌اند و در مورد آن سه یا چهار نفر گفته است که آنها نیز بخاطر تقیه و نه از روی قناعت به عدم تحریف، صراحتا سخنی نگفته‌اند.

چنانکه طبرسی از نعمت‌الله جزائری نقل کرده که ایشان در کتابش «الانوار النعمانیۀ» اجماع علمای شیعه را بر تحریف قرآن نقل کرده و گفته است: همه بر حجت و متواتر بودن روایات دال بر تحریف قرآن، اذعان نموده‌اند.[1]

این در حالی است که الله متعال صراحتاً حفاظت و نگهداری قرآن را متعهد شده، و فرموده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر/۹) بنابراین هر روایت و سخنی که مخالف کلام خدا باشد، مردود و باطل است مانند روایاتی که امام را در جای خدا قرار می‌دهد تا بجای خدا به درگاه آنان دعا و استغاثه شود و این بر خلاف دستور آئینی است که محمد آورده است:

مجلسی می‌گوید: هرگاه حاجت و نیازی داشتی، نامه‌ای بنویس و آنرا روی قبر یکی از امامان بگذار یا درون کیسه‌ای گره بزن و درون نهر جای یا در چاهی

---

۱. الانوار النعمانیۀ (۳۵۷/۲).

عمیق یا درون آبگیری بینداز قطعاً بدست سید خواهد رسید و نیازت را شخصاً برآورده خواهد کرد.[۱]

همچنین می‌گوید:ائمه صلوات الله علیهم، شفاء اکبر و دواء اعظم برای کسی هستند که از آنان شفا بطلبد[۲]

آیة الله العظمی وحید خراسانی طی سخنی مسلمانان و غیر مسلمانان را به فریاد خواهی از امام مهدی می‌خواند و می‌گوید: از ضروریات و مسائل بدیهی است که هرگاه کسی راه را گم کند یا در کویر لوت سرگردان شود فرق نمی‌کند مسلمان باشد یا یهودی، نصرانی، شیعه و سنی فریاد بزند و بگوید یا ابا صالح المهدی ادرکنی، قطعاً به دادش خواهد رسید. چرا که در صورت اضطرار پرده‌ها برداشته می‌شود و دعا مستقیماً متوجه امام خواهد بود. اما در غیر حالت اضطرار، دعا همزمان متوجه امام و متوجه خداوند است. یعنی کسیکه هستی از او سرچشمه می‌گیرد (خدا) و کسیکه هستی بخاطر او هست (امام) البته در هر دو حالت ، حکم یکی است، همانگونه که توجه در دعا بسوی کسی که هستی از آن اوست، باید صورت گیرد تا اجابت شود، دعا بسوی کسی که هستی بخاطر اوست نیز باید متوجه باشد، زیرا او سبیل اعظم و صراط محکم است و چون به درگاهش با اضطرار دعا شود فوراً اجابت خواهد کرد.[۳]

در جایی می‌گوید: هرگاه کسی مضطر کویر لوت به سبیل اعظم (امام زمان) برای رسیدن به آبادی متوسل شود، حتما ایشان به وی راه نجات را نشان خواهد داد و به او نگاهی خواهد انداخت که در آن دوا و شفای او می‌باشد[۴]

شاهرودی یکی از علمای اثنای عشری می‌گوید:

---

۱. بحار الانوار (۲۹/۹۱).

۲. بحار الانوار (۹۵/۳۴).

۳. مقتطظات ولائیة ص ۵۰.

۴. همان/ ۵۱.

نباید از یاد برد که گر چه ایشان (امام زمان) از دیدگاه مخفی است و کسی به ایشان دست رسی ندارد و نمی‌داند در کجا است ولی این مانع از آن نمی‌شود که ایشان به کمک شخصی که دستش از همه‌جا کوتاه است و او را به فریاد بطلبد نشتابد زیرا کمک به انسانهای درمانده و مضطر و بروز کرامات و معجزه در چنین مواقعی از مقامات ویژه و وظایف ایشان می‌باشد بنا بر ا ین در سختی و انقطاع اسباب و عدم امکان تحمل مصایب دنیوی و اخروی و برای خلاص شدن از شر دشمنان انسی وجنی به وی پناه برده و از وی کمک خواسته شود.[1]

همچنین فاطمه را در برآورده ساختن نیازها ،به لیست ائمه افزوده و گفته‌اند: **دو رکعت نماز بخوان و در سجده یکصد بار بگو یا فاطمه سپس رخسار راستت را بر زمین بگذار و دوباره تکرار کن سپس سمت چپ رخسارت را بر زمین بگذار و صدبار بگو.**[2]

این در حالی است که خداوند به صراحت فرموده است فقط خود او به دعای مستمندان و مضطرین اجابت می‌کند.

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ (نمل/۶۲) (چه کسی –جز خدا– به داد نیا زمند می رسد آنگاه که اورا فرا خواند)

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (جن/۱۸)(مساجد از ان خداست با او در آنها کسی را مخوانید)

بعضی از روایات آبروی رسول خدا و همسرانش را به بازی گرفته‌اند

اینگونه روایات پاک‌ترین خانه‌ی روی زمین یعنی خانه‌ی رسول خدا را خانه‌ی کفر و فحشا معرفی می‌کنند و می‌خواهند بدینوسیله نبوت رسول خدا را زیر سوال ببرند که راضی به ازدواج با چنین زنانی شده است.

---

۱. الامام المهدی و ظهوره ۳۲۵.

۲. مکارم الاخلاق ۳۳۰ و بحار الأنوار (۳۵۶/۸۸).

– به سالم بن مکرم نسبت داده‌اند که از پدرش نقل کرده که از ابوجعفر شنیده که گفته است آیه مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنکبوت/۴۱) (مثال کسانی که دوستانی جز الله برگزیدند، همانند عنکبوت است که خانه‌ای (سست) ساخت. و بی‌شک سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است؛ اگر می‌دانستند)

در مورد «حمیرا» (عایشه) است. اینرا شرف الدین حسین استرآبادی روایت کرده است.[۱]

سپس استرآبادی تعلیقی بر آن زده و گفته است: با کنایه او را عنکبوت نامیده بخاطر اینکه عنکبوت حشره بسیار ضعیفی است و خانه ای که برای خود تدارک دیده، سست ترین خانه‌ی روی زمین است. همچنین حمیرا حیوان ضعیفی بود که بخاطر کمبود عقل و دینش خانه‌اش را که همچون خانه‌ی عنکبوت‌ست بود برای دشمنی با مولای خویش، مقری قرار داد که نتوانست سودی به حال او داشته باشد بلکه در دنیا و آخرت به ضرر او تمام شد زیرا خانه‌اش را بر لبه‌ی پرتگاه آتش ساخته بود که نهایتاً او و کسی که خانه‌اش را ساخته بود به درون آتش دوزخ افتاد کسی که پروردگارش را نافرمانی کرد و از شیطان اطاعت نمود و سربازانش را در خدمت حمیرا گمارد و نهایتا همه را وارد آتش دوزخ نمود و این پاداش ستمگران است و پروردگار جهانیان را شاکریم[۲]

سوال اینجاست که رسول خدا پس از نزول این آیه که به گمان استرآبادی، عایشه را حیوانی ضعیف و بی‌خرد و دوزخی ... معرفی می‌کند، چگونه به ادامه‌ی زندگی با این موجود، تن داد و راضی شد؟ آیا هیچ مسلمانی چنین سخنان سخیفی را در مورد خانه‌ی پیامبر تحمل خواهد کرد؟

---

۱. محمد امین بن محمد شریف استرآبادی که از معروف‌ترین کتابهایش، الفوائد المدینه است. در شرح حالش نقل شده که شروحی بر کتابهای حدیثی بزرگ مانند کافی، تهذیب الاحکام، و استبصار نوشته است. (ت ۱۰۳۶هـ) نگاه: اعیان الشیعة (۳۷/۹).

۲. تأویل الآیات (۴۳۰/۱).

قمی در تفسیرش پیرامون آیه ۱۰ سوره‌ی تحریم می‌گوید: خداوند در اینجا مثالی بیان کرده است: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (تحریم/۱۰) (الله، درباه‌ی کافران، زن نوح و لوط را مثال زده است؛ آن دو در ازدواج دو بنده از بندگان نیک ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده، نتوانستند چیزی از عذاب الاهی را از آن دو زن دفع کنند. و (به‌طور قطع در آخرت به آن دو زن) گفته خواهد شد: با کسانی که وارد (دوزخ می‌شوند)، وارد آتش شوید.

بخدا سوگند، هدف از خیانت، فاحشه‌گری است.

مجلسی در تفسیر این آیه می‌گوید: بر انسان بصیر و هشیار مخفی نیست که در این آیات، نفاق و کفر عایشه و حفصه به اشاره نه بلکه به صراحت بیان شده است.[1]

وارد کردن چنین طعنه‌ای به ناموس و حیثیت پیامبر، برای مسلمانان قابل تحمل نیست و قطعاً آشکار شدن چنین مواردی در موضع‌گیری پیروان این مکتب در برابر کتابها و دینشان بی تأثیر نخواهد بود.

و برخی روایات، پدر همسران و دامادهای رسول خدا را به کفر، زندیق بودن و پستی متهم می‌کند که هدف، لطمه زدن به نبوت و شرف رسول خدا می‌باشد:

محمد طائر شیرازی نجفی در کتاب «الاربعین فی امامۀ الائمۀ الطاهرین» می‌گوید: نسب ابوبکر و بیان خباثت و خساست وی[2]

مجلسی در «الصراط المستقیم»در وصف عمر بن خطاب می‌گوید: **سخنی پیرامون خساست و خبث باطنی وی**[3]

آری این است وضعیت دو پدر همسر رسول خدا که پیامبر، آنها و دخترانشان را از میان آنهمه مردم، برای وصلت، انتخاب نمود! این در واقع قبل از اینکه لطمه‌ای در

---

۱. بحار الأنوار (۲۳۳/۲۲).

۲. الاربعین ۵۳۲.

۳. الاربعین ۵۷۵.

حق آن بزرگواران محسوب شود بدون تردید لطمه‌ای به خود رسول خدا است و قطعاً یک مسلمان و حتی یک شیعه، چنین طعنه‌هائی را نسبت به پیامبر خویش نخواهد پذیرفت.

پاره‌ای دیگر از روایات شیعه، اصحاب و شاگردان رسول الله را هدف قرار داده، می‌گویند رسول خدا در تربیت آنان موفق نبوده، این در حالی است که می‌گویند خمینی توانست کاری انجام دهد که رسول خدا نتوانست انجام دهد چنانچه در فصل سابق گذشت.

برخی از روایات منکر دختران رسول خدا می‌باشد و برخی آنها را متهم به تندخوئی نموده است:

چنانکه جعفر مرتضی عاملی یکی از شیعیان معاصر می‌گوید: در مورد زینب و ام‌کلثوم که یکی با ابوالعاص بن ربیع و دیگری با عثمان بن عفان ازدواج نمود، ما معتقد هستیم که آنها حقیقتاً دختران رسول خدا نبوده‌اند.[1]

حسن امین، شیعه[2] می‌گوید: مورخان می‌گویند پیامبر، چهار دختر داشته است ولی پس از جستجو در نصوص تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که فقط زهرا دختر ایشان می‌باشد و بقیه دختران خدیجه از شوهر اولش بوده‌اند.[3]

این در حالی است که مازندرانی شارح کافی می‌گوید: همه‌ی اهل نقل بر این مطلب اتفاق نظر دارند که خدیجه از رسول خدا دارای چهار دختر به نامهای: زینب، فاطمه، رقیه و ام‌کلثوم بوده که همه زمان اسلام را درک کرده و هجرت نمودند.[4]

---

۱. بنات النبی ام ربائبه ۳.

۲. حسن بن محسن بن عبدالکریم بن علی امین حسینی عاملی متولد ۱۳۲۶ هـ دمشق دارای کتابهای: دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، الموسوعة الاسلامیة، ثورات فی الاسلام و مستدرکات اعیان الشیعة.

۳. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة ۲۷/۰۱)

۴. شرح مازندرانی برکافی (۱۳۷/۷).

همچنین خداوند متعال خطاب به پیامبر، فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (احزاب/۵۹)

ترجمه: ای پیامبر! به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: چادرهای خود را بر خویشتن فروپوشند. این پوشش به اینکه (به پاک‌دامنی) شناخته شوند، نزدیک‌تر است و بدین ترتیب مورد آزار قرار نمی‌گیرند. و الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

و اما اتهام به تندخوئی، در برخی روایات شیعه می‌خوانیم که فاطمه تندخو بوده است.

- چنانکه به ابی‌عبدالله نسبت داده‌اند که گفته است: فاطمه به رسول الله گفت: چرا مرا در مقابل مهریه ناچیز، ازدواج دادی؟ رسول‌الله فرمود: خداوند تو را از فراز آسمانها ازدواج داد.[1]

- به یعقوب بن شعیب نسبت داده‌اند که گفته است: زمانی که رسول خدا فاطمه را به عقد علی در آورد، فاطمه به گریه افتاد رسول خدا فرمود: چرا گریه می‌کنی بخدا سوگند اگر بهتر از اورا سراغ داشتم تو را به عقد وی در می‌آوردم، من تو را به عقد او در نیاوردم بلکه خدا تو را به عقد او درآورده است.[2]

برخی از روایات، اهل‌بیت را به بزدلی، ترسو بودن و از دست دادن دین بخاطر حفظ جانهای خویش متهم کرده است؛ از علی ابن ابی‌طالب گرفته تا آخرین امامشان را.

روایات زیادی هست که شخصیت علی ابن ابی‌طالب را زیر سوال می‌برد.

همچنین روایاتی وجود دارد که انبیاء و فرشتگان را مورد طعن قرار می‌دهد.

---

۱. الکافی (۳۷۸/۵)، بحار الانوار (۱۴۴/۴۳)، وسائل الشیعه (۲۴۱/۲۱) و جامع الاحادیث (۱۹۸/۲۱).

۲. همان .

علاوه بر آنچه گذشت، بخش اعظم روایات شیعه، متناقض با هم می‌باشد و بیشتر راویان را ائمه، کذاب خوانده‌اند و یا افراد مجهولی هستند که صداقت و انصافشان، شناخته شده نیست.

همچنین شیعه در هیچ یک از علومی که به ائمه نسبت می‌دهند خودکفا نیستند نه در تفسیر نه در فقه نه در اصول فقه و نه در علوم حدیث و در همه‌ی این علوم، خوشه چین منابع اهل‌سنت بوده‌اند که اگر واقعاً ائمه از جانب خدا، مبعوث شده‌اند چرا پیروانشان با کمبود علوم، مواجه می‌شدند، پس ادعای سفینه‌ی اهل‌بیت، ادعایی پوچ و مردود می‌باشد.[1]

خلاصه اینکه همه‌ی این کمبودها و نواقص یکی بعد از دیگری رو می‌شود و پیروان این مکتب از خلال آن، به بطلان عقیده‌ای که بیش از هزار سال فریب آن را خورده‌اند پی می‌برند.

از اینرو علمای شیعه به سرگرم نمودن پیروان مکتب به داستانهای ساختگی و احیای سالگرد شهادت حسین (فاطمه و ....) رو آورده [2] و با ساخت حسینه و مرثیه خوانی و مراسمی از این قبیل، مردم را از تفکر در مورد مسائل عقیدتی بازداشته‌اند و در سایه روایات دروغین و افراط آمیز در فضیلت اهل‌بیت و پاداش پیروی از آنان و کیفر سخت نافرمانی از آنان، فرصت تحقیق و بررسی و تجدید نظر را از عموم شیعیان گرفته‌اند: ولی آشکار شدن آنچه بیان گردید، وضعیت را تغییر خواهد داد و تردیدی ندارم که پیروان مکتب شیعه با دیدن و شنیدن موارد اسفباری که گذشت، غافلگیر خواهند شد؛ مواردی که پیش از آنان پدرانشان را فریفته بود.

---

۱. مراجعه شود به کتابهای مؤلف حوارات عقلیه ... و براءة آل البیت ... که بزودی اگر خواست خدا باشد به فارسی برگردانیده می‌شوند.

۲. بحاطر همین است که خمینی می گوید:محرم و صفر است که اسلام را نگهداشته است یعنی همین مراسم ها باعث ماندگاری تشییع شده است. (مترجم)

واقعاً اوج غافلگیری است وقتی یک شیعه متوجه شود آئینی که بیش از هزار سال با آن خدا را بندگی کرده، آئینی نیست که خدا نازل کرده و اهل‌بیت بدان دستور نداده‌اند بلکه آئینی ساختگی و منسوب به اهل‌بیت بوده است!

البته این اتفاق، بعد از سقوط دیدگاه ولایت فقیه خواهد افتاد نه پیش از آن؛سقوط تفکری که به نام خدا حکومت می‌کند و در آن، فقیه به جای خدا تکیه زده است بگونه‌ای که نپذیرفتن سخن فقیه، نپذیرفتن سخن خدا تلقی می‌شود.

باید گفت این تفکر، مخالفت با مذهب نیست بلکه مخالفت با دین الهی است و منجر به درگیریهای خونینی بین امت اسلامی شده و خواهد شد.

چنانکه دانشمند شیعه؛ دکتر موسی می‌گوید: نظریه ولایت فقیه از ایران فراتر رفت و به مناطق شیعه نشین دیگر سرایت نمود تا شیعیان آنجا را همانند شیعیان ایران در زیر تازیانه طوفان خود گیرد. من از این می ترسم که این بلا دامن گیر شده و همه شیعیان را آنگونه در بر گیرد، که پس از آن حتی رویای استقرار را نیز در خواب خود نبینند. اگر شیعه می دانست که به نام ولایت فقیه چه فجایعی رخ داده و می دهد سایه این فقها از سر مناطق شیعه نشین کم می شد و این حضرات هم چون گوسفند گریزان از دست گرگ، از دست شیعیان پا به فرار می گذاردند.

هم اکنون و در زمان نوشتن این سطور، در سرزمین شیعه نشین ایران، و پس از اینکه مردم این سرزمین از دست ولایت فقیه بدبختی های بسیاری کشیده اند، می بینیم که در مقابل مذهب و همه امور ناشی از سلطه فقها و مرجعیت مذهبی واکنشی بسیار عنیف و سخت بوجود می آید که این بدبختی ها به نوبه خود مردم ایران را به خروج دسته جمعی از اسلام تهدید می کند.

و به همین علت است که من مخلصانه از خداوند مسئلت می کنم که رساله تصحیحی من قبل از اینکه دیر شود، و دیگر نوشدار و را فایده ای نباشد، بدست مردم ایران رسیده تا بدانند که راه رهایی در از بین بردن و انکار کردن نیست، بلکه در ساختن و اصلاح خلاصه می شود.(شیعه و تصحیح)

گمان نمی‌کنم که این حکومت انقلابی با همه‌ی قدرت و جبروتی که دارد، زیاد دوام بیاورد سپس شیعیان نفس راحتی خواهند کشید و بدون ترس و واهمه تصمیم درست و عاقلانه‌ای خواهند گرفت...

شکی نیست که تعدادی بر مذهب خویش خواهند ماند ولی به روش دیگر.

اینجاست که امت زیر سایه کتاب خدا و سنت پیامبرش به وحدت و یکپارچگی حقیقی خواهد رسید و عام الجماعه (سال وحدت) که بدست حسن بن علی اتفاق افتاد، بار دیگر تکرار خواهد شد.

وَاللَّه غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (یوسف/۲۱)

پایان

در پایان، باری دیگر خلاصه‌ی مهم‌ترین نکات بحث را بشرح زیر یادآور می‌شویم:

۱ـ از خلال این بحث روشن شد که اهل‌بیت در برابر شایعاتی که در مورد امامت و عصمت آنان و عقایدی از این دست که به آنان نسبت داده می‌شد، موضع گرفتند.

۲ـ اهل‌بیت تاکید داشتند که در صورت درست بودن این شایعات خود اهل‌بیت از علی‌ رضي الله عنه گرفته تا آخر ین امامشان بخاطر اینکه امامت خویش را اعلام نکردند و در راه آن مبارزه ننمودند، پیش از دیگران قابل ملامت هستند زیرا شانه خالی کردن از وظیفه‌ای که خدا به آنان سپرده بود، لطمه‌ی بزرگی به شخصیت آنان وارد خواهد کرد.

۳ـ عملکرد ظاهری اهل‌بیت، مطابق با کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر و روش صحابه و اهل‌سنت بوده ، در طول زندگی از آنان عملی خلاف آنچه بیان گردید، دیده نشده است.

۴ـ شیعه در توجیه این علمکرد اهل‌بیت، دستاویزی به نام تقیه پدید آوردند و معتقد می‌باشند که ائمه از ترس جانشان تظاهر به چیزی می‌کردند که حقیقتا بدان معتقد نبودند... آنان احادیثی در فضیلت تقیه ساخته‌اند که تقیه را جزو دین و ترک آنرا ترک دین دانسته اند.

۵ـ شایعاتی که بدان اشاره شد، همیشه یک رنگ نبوده بلکه فراز و فرود داشته برحسب شرایط، گاهی پررنگ و زمانی کم رنگ می شده.

۶ـ ابن سبا یهودی، نقش بارزی در احداث این شایعات داشته است بنابراین ،علی رضی الله عنه تصمیم به قتل وی گرفت ولی موفق نشد.

۷ـ رابطه‌ی علی و اهل‌بیت با سایر صحابه، رابطه‌ی دوستانه و خوبی بوده و اگر آنان غاصب امامت بودند، علی و اهل‌بیت آنان را دوست نمی‌داشتند و ستایش نمی‌کردند و فرزندان خود را به نامهایشان نامگذاری نمی‌نمودند.

۸ـ اهل‌بیت همواره از پیروانشان شکایت داشتند و آنان را متهم به دروغگوئی و گنجانیدن روایات دروغین در کتب شاگردان خویش می‌نمودند و این خود بیانگر رازی است که پس پرده‌ی این شایعات وجود دارد.

۹ـ شیعیان بعد از مرگ هر امامی، به چند گروه کوچکتر تقسیم می‌شدند و بعد از مرگ آخرین امامشان (امام یازدهم) بیش از هر وقت دیگری دچار تقسیم شدند که این بیانگر پیچیدگی و واضح نبودن جریان امامت است و اگر نه نباید تا این حد باعث سرگردانی می‌شد.

۱۰ـ یکی از این فرقه‌ها بعد از مرگ آخرین امامشان سرعت عمل را بدست گرفت و جهت تداوم عقیده‌ی شیعه، دست به جعل روایات زد، این گروه بعدها به نام اثناعشری (دوازده امامی) معروف شد.

۱۱ـ تقریباً فرقه‌های دیگر شیعه بخاطر اینکه همانند دوازده امامیها دست به خلق روایات جهت تداوم عقیده‌ی خویش نزدند به مرور از میان رفتند.

۱۲ـ کارخانه‌ی حدیث سازی در مذهب شیعه همچنان تا قرن سیزدهم مشغول به تولید حدیث بود و احادیثی به منصه‌ی ظهور رسید که قبلاً کسی با آنها آشنائی نداشت.

۱۳ـ کتابهای شیعه تا قرنها از دیده‌ها پنهان بود و کسی نسخه‌ای از آنها تا قبل از قرن یازدهم ندارد که این باعث سلب اعتماد از این کتابها می‌شود.

۱۴ـ ادعای پنهان شدن مهدی‌ای که رهبری امت و پاسداری دین به وی سپرده شده، در واقع اهانت به پروردگار جهانیان تلقی می‌شود که بندگانش را بدون معلمی که دینشان را به آنها آموزش دهد رها نموده است.

۱۵ـ امامان طبق روایات شیعه از ترس جان خویش نتوانستند حقایق دین را برای مردم بیان کنند و سرانجام به بهای نابودی دین، جانشان را نجات دادند.

۱۶ـ امامان و علمای شیعه به وجود روایات دروغین در منابع شیعه اعتراف نموده‌اند بدون اینکه آنها را مشخص سازند ،که این امر باعث سلب اعتماد از سایر روایات می‌شود.

۱۷ـ شیعه به تألیفات اهل‌سنت رو آورده، مذهب خود را به کمک منابع اهل‌سنت ساختند و این امر یکی از دلایل ماندگاری این مذهب می‌باشد زیرا آنها در کتابهای ائمه‌ی خویش بقدر کافی دانشی نیافتند که آنها را از علوم اهل‌سنت بی‌نیاز سازد.

۱۸ـ همه‌ی علومی که از اهل‌سنت منتشر شده در عصری بوده که ائمه در آن می‌زیستند ولی از ائمه و پیروانشان هیچ کتابی در هیچ فنی در عصری که ائمه می‌زیستند در دست نیست و این می‌رساند که آنها امام (بمعنای شیعی آن) نبودند.

۱۹ـ عقاید فرقه اثنا عشری، سیر تکاملی از دوران دولت بویهیان گرفته تا عهد صفوی و عصر حاضر را پشت سرگذاشته است.

۲۰ـ شیعه بیش از این نتوانست طبق دستور مذهب که تشکیل حکومت قبل از ظهور مهدی را ناروا می‌دانست تحمل نماید بنابراین علیه دستورات مذهب شورش کرد و انقلابی پدید آورد و در عین حال معتقد است که این انقلاب موافق با دستورات مذهب می‌باشد.

و اکنون بیش از دو راه پیش رویشان نیست یا اینکه پیروان سابق مذهب از ائمه گرفته تا آخرین شیعه‌ی قبل از انقلاب همه بخاطر عدم فهم این حقیقت، گمراه بوده‌اند یا اینکه اینهائی که انقلاب کردند گمراه می‌باشند.

۲۱ـ سرانجام ما بر این باور هستیم که بزودی حقیقت برای پیروان این مکتب آشکار خواهد شد و آنان به طرز غافلگیرانه‌ای متوجه این مطلب می‌شوند که تا کنون بر دیانتی غیر از آنچه خداوند نازل کرده است بسر برده‌اند و به خواست خدا پس از حدود هزار سالی که با امت اسلامی بخاطر عقاید وهمی و پوچ، فاصله داشته‌اند به پیکر امت اسلامی باز خواهند گشت.

و هموست هدایتگر به سوی راه مستقیم .

پایان ترجمه

۱۳۹۱/۱۲/۳۰ه ش

فهرست منابع

منابع شیعه

۱-**الاحتجاج**،شیخ طبرسی با تعلیقات محمد با قر خراسانی چاپ نجف.

۲-**الاختصاص**،شیخ مفید با تصحیح وتعلیقات علی اکبر غفاری چ قم.

۳-**الارشاد**،شیخ مفید با تحقیق مو سسه ی اهل بیت چ بیروت.

٤-**الاستبصار**،طوسی با تحقیق وتعلیقات سید حسن موسوی چ تهران.

٥-**الاعتقادات فی دین الامامیه**،شیخ صدوق تحقیق :عصام عبد السیدچ بیروت لبنان.

٦-**الامام والتبصره من الحیره**،علی بن حسین بن با بویه قمی.تحقیق:مدرسه ی امام مهدی قم چ بیروت.

۷-**الانتصار**،عاملی چ بیروت لبنان.

۸-**الانوار البهیه**،عباس قمی تحقیق وچ:موسسه ی نشر اسلامی قم.

۹-**اختیار معرفه الرجال**،شیخ طوسی تصحیح وتعلیق:استر آبادی با تحقیق سید مهدی رجایی چ قم.

۱۰-**اعلام الوری باعلام الهدی**،شیخ طبرسی،تحقیق وچ:موسسه ی اهل بیت قم.

۱۱-**أعیان الشیعه**،سید محسن امین،تحقیق:حسن چ قم.

۱۲- **بحار الأنوار**، مجلسی، چ: بیروت لبنان.

۱۳- **بحوث فی علم الأصول**، سید محمود هاشمی چ: قم.

١٤- **بصائر الدرجات**، محمد بن حسن صفار، تصحیح و تعلیق: میرزا حسن چ: منشورات اعلمی تهران.

۱٥- **تاریخ آل زراره**، ابو غالب زراری چاپخانه ربانی.

١٦- **تاریخ غیبت صغری**، محمد باقر صدر.

۱۷- **تصحیح اعتقادات الإمامیه**، شیخ مفید، تحقیق: حسین درگاهی چ: بیروت لبنان.

۱۸- **تطور المبانی الفکریه للتشیع فی القرون الثلاثه الأولی**، حسین مدرسی طباطبائی، ترجمه: دکتر فخری مشکور چ: ایران.

۱۹- **تفسیر صافی**، فیض کاشانی، تصحیح وتعلیق: حسین اعلمی چ: تهران.

۲۰- **تفسیر عیاشی**، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسول محلاتی چ: تهران.

۲۱- **تفسیر نور الثقلین،** شیخ حویزی، تصحیح وتعلیق: سید هاشم رسول محلاتی چ: قم.
۲۲- **تنقیح المقال،** عبدالله مامقانی چ: نجف.
۲۳- **تهذیب الأحکام فی شرع المقنعه،** شیخ طوسی تحقیق: سید حسن موسوی خراسانی چ: تهران
۲٤- **توضیح المقال فی علم الرجال،** ملا علی کنی، تحقیق: محمد حسین مولوی چ: دارالحدیث.
۲۵- **جامع أحادیث الشیعه،** بروجردی چ: قم
۲٦- **جامع الأخبار،** ابن بابویه قمی چ: ایران.
۲۷- **جامع الرواه و اضاحة الإشتباهات عن الطرق و الإسناد،** محمد علی اردبیلی چ: مکتبه محمدی.
۲۸- **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع،** سید خوانساری تعلیق: علی اکبر غفاری چ: تهران.
۲۹- **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛** شیخ جواهری تحقیق: عباس قوچانی چ: تهران
۳۰-**الحدایق الناظره فی احکام العتره الطاهره،**یوسف بحرانی.چ قم.
۳۱-**حرکیه العقل الاجتهادی لدی فقها الشیعه الامامیه،**جعفر شاخوری چ دارالملاک.
۳۲-**خاتمه المستدرک،**(الوسایل)میرزا نوری،تحقیق:موسسه ی اهل بیت چ قم.
۳۳-**الخصال،**شیخ صدوق،تصحیح وتعلیق:علی اکبر غفاری چ قم.
۳٤-**خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال،**علامه حلی،تحقیق:شیخ جواد قیولی چ موسسه ی نشر فقاهه.
۳۵-**دراسات فی الحدیث والمحدثین،**هاشم معروف الحسین،چ بیروت لبنان.
۳٦-**دراسات فی علم الدرایه تخلیص مقباس الهدایه،**علی اکبر غفاری چ تابش تهران.
۳۷-**الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه،**سید علی خان مدنی،تقدیم:سید محمد صادق بحر العلوم چ قم.
۳۸- **الذریعه،**آغا بزرگ تهرانی چ بیروت.
۳۹-**الرجال،**ابن داوود الحلی،تحقیق:محمد صادق بحر العلوم چ نجف.
٤۰-**رجال حلی** ،حسن بن یوسف بن مطهر حلی،چ نجف.
٤۱-**رجال الخاقانی،**شیخ علی خاقانی،تحقیق:سید محمد صادق بحر العلوم (۱۳۹۲ه-۱۹۷۲م)چ نجف.
٤۲-**الرسایل الرجالیة،**ابو المعالی ابراهیم الکلباسی،تحقیق:محمد حسین درایتی چ قم.
٤۳-**روضات الجنات فی احوال العلما والسادات،**محمد باقر خوانساری،تحقیق:اسد الله اسماعیلیان چ مطبعه حیدریه.
٤٤-**شرح اصول الکافی،**محمد صالح المازندرانی،تعلیقات:میرزا ابوالحسن شعرانی تصحیح:سید علی عاشور چ بیروت لبنان.
٤۵-**شرح نهج البلاغه،**ابن ابی الحدید،تحقیق:محمد ابوالفضل ابراهیم چ دار احیا الکتب.

۴٦-**الشیعه والتصحیح**،موسی الموسوی(۱٤۰۸ه).

۴۷-**عبد الله بن سبا**،سید مرتضی عسکری چ نشر توحید.تصحیح شده(۱٤۱۳ه-۱۹۹۲م).

۴۹-**عقاید الامامیه**،شیخ محمد رضا مظفر،با مقدمه ی دکتر حامد حفنی چ قم.

۵۰-**علل الشرایع**،شیخ صدوق،با مقدمه ی سید محمد صادق بحر العلوم (۱۳۸۵ه)چ نجف.

۵۱- **الغدیر**،شیخ امینی،چ بیروت لبنان.

۵۲-**الغیبه**،شیخ طوسیفتحقیق:شیخ عباد الله تهرانی وعلی احمد ناجح چ (شعبان ۱٤۱۱ه)چ قم.

۵۳-**فواید الاصول**،شیخ انصاری،اعداد:لجنه تحقیق تراث شیخ الاعظم چ قم.

۵٤-**فرق الشیعه**،حسن بن موسی نوبختی،تحقیق:دکتر عبد المنعم حفنی.دار الرشاد قاهره چ (۱٤۱۲ه).

۵۵- **فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب**،نوری طبرسی چ ایران(۱۳۹۸ه).

۵٦-**الفصول المهمه فی اصول الایمه،حر** عاملی،تحقیق:محمد بن محمد حسین قایینی چ قم.

۵۷-**قاموس الرجال**،شیخ محمد تقی تستری،چ (۱٤۱۹ه)قم.

۵۸-**قرب الاسناد**،حمیری قمی،تحقیق و چ :موسسه ی اهل بیت قم.

۵۹-**قواعد الحدیث**،محی الدین موسوی غریفی،مطبوعات حوزه علمیه.

٦۰-**القول المفید فی الاجتهاد والتقلید**،جعفر سبحانی،چ موسسه ی امام صادق برای تالیف وتحقیق.

٦۲-**الکافی**،شیخ کلینی،تصحیح وتعلیق:علی اکبر غفاری چ(۱۳٦۳ه)چ تهران.

٦۳-**کسر الصنم**،ابو الفضل برقعی ترجمه:عبد الرحیم ملازاده البلوشی.

٦٤- **کشف الغمه**،ابن ابی الفتح اربلی،چ بیروت لبنان.

٦۵- **کلیات فی علم الرجال**،شیخ سبحانی چ موسسه ی نشر اسلامی قم.

٦٦- **الکنی والالقاب**،شیخ عباس قمی،چ مکتبه صدر تهران.

٦۷-**لؤلؤة البحرین فی الاجازات وتراجم رجال الحدیث**،یوسف بحرانی صاحب حدایق چ دارالاضوا بیروت.

٦۸-**مأساة الزهرا**،مرتضی عاملی.

٦۹- **مجمع البحرین**،شیخ طریحیفتحقیق سید احمد حسینی چ (۱٤۰۸ه).

۷۰-**المحاسن**،احمد بن محمد بن خالد برقی،تصحیح وتعلیق:سید جلال الدین حسینی چ تهران.

۷۱-**مختصر بصایر الدرجات**،حسن بن سلیمان حلی (۱۳۷۰ه)چ نجف.

۷۲-**مدینة المعاجز**،سید هاشم بحرانیفتحقیق:شیخ عزت الله مولایی همدانی چ (۱٤۱۳ه) قم.

۷۳- **مرجعیة المرحله وغبار التغییر**،جعفر شاخوری چ دار رسول الاکرم.

۷۴-**مروج الذهب ومعادن الجواهر**،ابو الحسن مسعودی تحقیق:شارل بلل،منشورات الجامعه اللبنانیه(۱۹۷۹م).
۷۵-**مستدرک سفینة البحار**،علی نمازی شاهرودی،تحقیق وتصحیح:حسن بن علی نمازی (۱٤۱۸ه) چ قم.
۷۶- **مستدرک الوسایل ومستنبط المسایل**،میرزا نوری،تحقیق:موسسه ی اهل بیت چ بیروت لبنان.
۷۷-**مستدر کات علم رجال الحدیث**،علی نمازی شاهرودی چ تهران.
۷۸-**مسند امام رضا**،شیخ عزیز الله عطاردی،چ آستان قدس رضوی.
۷۹-**مشکاة الانوار فی غرر الاخبار**،علی طبرسی،تحقیق:مهدی هوشمند،چ دارالحدیث.
۸۰-**معجم رجال الحدیث**،سید خویی چ(۱٤۱۳ه-۱۹۹۲م).
۸۱- **مقاتل الطالبین**،ابو الفرج اصفهانی،تقدیم واشراف:کاظم مظفر چ نجف.
۸۲-**المقالات والفرق**،سعد بن عبد الله اشعری قمی،تصحیح وتعلیق:محمد جواد مشکور چ تهران.
۸۳-**المکاسب المحرمه**،سید خمینی، چ قم وتهران.
۸٤-**مکیال المکارم فی فواید الدعا ء للقایم**،میرزا محمد تقی اصفهانی،تحقیق:سید علی عاشور چ بیروت.
۸۵-**من لا یحضره الفقیه**،شیخ صدوق،تصحیح وتعلیق:علی اکبر غفاری چ قم.
۸۶- **مناقل آل ابی طالب**،ابن شهر آشوب،تصحیح وشرح:مجموعه ای از اساتید نجف (۱۳۷۶ه-۱۹۵۶م).
۸۷-**مواقف الشیعه**،احمدی میانجی، چ قم.
۸۸-**موسوعة احادیث اهل البیت**،شیخ هادی نجفی چ (۱٤۲۳ه-۲۰۰۲م) بیروت لبنان.
۸۹- **الموضاعات فی الآثار والاخبار عرض ودراسة**،هاشم معروف الحسنی،چ بیروت لبنان(۱۹۷۳م).
۹۰- **میزان الحکمة**،محمد ری شهری،تحقیق وچ:دارالحدیث.
۹۱-**نظریة السنة فی الفکر الامامی التکوین والصیرورة**،حیدر حب الله،چ بیروت لبنان.
۹۲-**النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی**،شیخ طوسی،انتشارات قدس قم.
۹۳- **نهج البلاغة**،امام علی ابن ابی طالب،جمع وترتیب:شریف رضی چ دارالکتب العلمیه(۲۰۰۳م).
۹٤-**وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعة**،حر عاملی،تحقیق ونشر:موسسه ی اهل بیت قم.
۹۵- **وضوء النبی**،سید علی شهرستانی،چ (۱٤۱۵ه) قم.

منابع اهل سنت

۹۶-**تاج العروس**،ابو الفیض محمد مرتضی زبیدی.

۹۷-**تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام**،شمس الدین محمد ذهبی،تحقیق:د.عمر عبد السلام تدمری چ بیروت(۱٤۰۷ه-۱۹۸۷م).

۹۸-**تاریخ ابن عساکر**،ابو القاسم علی بن حسن شافعی چ دار الفکر بیروت تحقیق:محی الدین ابی سعید عمر عمری.

۹۹-**تاریخ بغداد**،خطیب بغدادی،چ بیروت.

۱۰۰-**تثبیت دلایل النبوة**،عبد الجبار احمد همذانی تحقیق:عبد الکریم عثمان چ بیروت.

۱۰۱-**تحت رایة القرآن**،مصطفی صادق رافعی،چ دارالکتاب العربی(۱٤۰۳ه).

۱۰۲-**حوار هادی مع صدیقی الشیعی**،عمر شمری دار عمار عمان (۲۰۰۵م).

۱۰۳-**حوارات عقلیة مع الطایفه الاثنی عشریة فی المصادر**،د.احمد بن سعد الغامدی دارالکتب المصریة (۲۰۰۹م).

۱۰٤- **دلایل النبوة**،ابو نعیم اصفهانی.

۱۰۵- **السنن الکبری**،احمد بن حسین بیهقی.

۱۰٦- **سیر اعلام النبلا**،ذهبی،تحقیق:شعیب ارناووط چ بیروت (۱٤۱۳ه).

۱۰۷-**صحیح البخاری**،محمد بن اسماعیل بخاری جعفی چ دار ابن کثیر.

۱۰۸- **صحیح مسلم**، مسلم بن حجاج نیشابوری.

۱۰۹- **الطبقات الکبری**،محمد بن سعد بغدادی،چ دار الافاق بیروت(۱۹۷۷م).

۱۱۰- **الفرق بین الفرق وبیان الفرقة الناجیة**،عبد القاهر بغدادی چ دارالافاق بیروت (۱۹۷۷م).

۱۱۱- **الکامل فی التاریخ**،ابو الحسن علی شیبانی،چ دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۱۲- **لسان العرب**،ابو الفضل جمال الدین محمد ابن منظور.

۱۱۳- **المستدرک علی الصحیحین**،حاکم نیشابوری،چ دارالکتب بیروت.

۱۱٤- **المسند**،احمد بن حنبل.

۱۱۵- **منهاج السنة**، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه حرانی چ موسسه ی قرطبه(۱٤۰٦ه) تحقیق: د. محمد رشاد سالم.